

ФИРДОУСІ ШАХ-НАМЕ

ФИРДОУСІ
ШАХ-НАМЕ

I



غلطنامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷	۲۵	فردوسی	فردوسی	۱۴۷	۱۷	بترسید	نترسید
۸	۱۶	اثر	اثر	۱۴۷	۲۲	بار	باز
۱۵	۱۰	ستارہ برو	ستارہ برو	۱۶۰	۵	درافشان	درافشان
۲۴	۵	فرّ	فر	۱۶۳	۱۴	او	اوی
۳۷	۱۴	فرّ	فر	۱۶۹	۱۵	فرّ	فر
۴۵	۴	گوئی	گوی	۱۷۲	۱۹	کنرہ گرہ	کنگرہ
۶۱	۱۷	بدنش	بدانش	۱۷۳	۱۷	فرّ	فر
۶۸	۱۳	نگہبان	نگہبان	۱۷۴	۱۸	برآب	پرآب
۸۲	۹	مادرِ	مادر	۱۸۵	۲۵	زمین ش	زمینش
۸۸	۱	فرّح	فرّخ	۱۸۹	۲۷	باک	پاک
۱۰۰	۲۲	خیرہ دست	چیرہ دست	۱۹۶	۱۹	نیکوروی	نکوروی
۱۰۸	۲۹	شاهزا	شاهرا	۲۰۶	۱۳	آوردیم	آوردیم
۱۱۲	۱	بیابد	نیابد	۲۰۶	۱۶	کرگساران	گرگساران
۱۲۲	۹	گرو	گروه	۲۲۷	۱۵	آنجام	انجام
۱۲۳	۱	ہمامون	ہمامون	۲۳۴	۱۴	پس	بس
۱۳۲	۱	دُمادُم	دُمادُم	۲۳۸	۴	خشگ	خشک
۱۳۳	۱۷	بگریستی	بگریستی	۲۴۴	۷	ہمی	ہمہ
۱۳۶	۲۷	شایستہ	شایستہ	۲۶۰	۱۳	نبیرہ	نبیرہ
۱۴۲	۱۱	ہھی	ہمی	28	4	سگسا	سگسار
۱۴۶	۱۷	درفشیدہ	درفشنیدہ				

1650 [از و شهر توران شود بی‌هنر
وزین نو درختی که از پشت زال
برآمد کنون برکشید شاخ و یال¹
بکین تو آید همان کینه ور²
همی زار بگریست نوذر بروی
بگفت و فرود آمد آبش³ بروی
[بی آنکش بدی هیچ⁴ بیماری
نه از دردها هیچ آزاری⁵
دو چشم کیانی بهم برنهاد
بیژمرد و بر زد یکی سرد باد
شد آن نامور پره‌نر⁶ شهریار
بگیتی سخن مانند زو⁷ یادگار⁸

و آعلم أن هذا الغصن الذي تفرّع—² Л, IV, VI—б. оп.; Б—¹ Л, IV, VI—б. оп.
الآن من دوحه زال سیدوخ بلاد الترك و يتوغل دیارهم و يطلب بشارک و ينتقم لک
... و فاضت نفسه من—⁵ IV, VI—б. оп.; Б—⁴ I—³ IV—آتش
زکار منوچهر پرداختم * ز کردار نوذر سخن ساختم
⁸ Л—доб.: ⁷ IV, VI—ازو ⁶ I—باهر نامور ⁵ I—غیر مرض و لا وصب

- نیرزد همی¹ زندگانییش مرگ² ازان⁵ پس که بردم بسی درد ورنج 1635
چنانچون⁷ فریدون مرا داده بود چنان⁹ دان که خوردی و بر تو گذشت
نشانی که ماند¹² همی از تو باز نباید که باشد جز از¹³ آفرین
[نگر تا نتابی¹⁴ ز دین خدای 1640
کنون نو شود در جهان داوری پدید آید¹⁷ آنگه بخاور¹⁸ زمین
بدو²⁰ بگرو آن²¹ دین یزدان بود تو مگذار هرگز²⁵ ره ایزدی
ازان²⁷ پس بیاید ز ترکان²⁸ سپاه 1645
ترا کارهای درشتست³¹ پیش گزند تو آید ز پور پشنگ
[بجوی ای پسر چون رسد داوری
- درختی که زهر آورد³ بار و برگ⁴ سپردم ترا تخت شاهی و گنج⁶
ترا دادم این تاج شاه آزمود⁸ بخوشت¹⁰ زمان باز بایست گشت¹¹
بر آید برو روزگار دراز که پاکی نژاد آورد پاک دین
که دین خدای آورد پاک رای¹⁵] چو موسی¹⁶ بیاید بیغمبری
نگر تا نتابی بر او بکین¹⁹ نگه کن ز سر تا²² چه پیمان²³ بود²⁴
که نیکی ازو است و هم زو بدی²⁶ نهند از برتخت²⁹ ایران کلاه³⁰
گهی گرگ باید بدن گاه میش³² ز توران شود کارها بر تو³³ تنگ³⁴
ز سام و ز زال آنگهی یآوری³⁵

زهرش بود—IV; تلخ آورد—I—³ همه زندگانی بمرگ—IV, VI—² همه—I—¹
وزان—I—⁵ B—б. отсутствует; بار آورد زهر برگ—VI; обратный порядок мисра; I—⁴
و اینی مسلم إلیک التاج و التخت کما—B; IV, VI—б. оп.; چنان هم—I—⁷ VI—б. оп.⁶
1636 б. 1637 л—б. 11 стоит перед б. 10 جهان—I—⁹ سلمهما إلی أفریدون
VI—¹⁶ IV, VI, Б—б. оп. 15 نیچی—I—¹⁴ بجز—IV, VI—¹³ بماند—I—¹² текста.
نیاری—I—¹⁹ (метр нарушен). پدید آنگه ز خاور—I—¹⁸ آمد—л—¹⁷ موسی—B; عیسی
وستتجدد عن قلیل نبوة فیبعث—B; نیاری برو بر نگین—VI; IV—б. оп.; بدو درنگین
ار—IV, VI—²¹ برو—VI; بران—I—²⁰ الله عز و جل موسی نبیا بناحیه المغرب
IV, ²⁵ 1643 л, VI—б. 1642 стоит перед б. 24 فرمان—IV—²³ که از سر—I—²²
گاه—VI—²⁹ بتوران—VI—²⁸ وزان—I—²⁷ B—б. отсутствует. 26 تو هرگز مگرد از—VI
فعلیک بالصبر فاین—B—³² درازست—I—³¹ IV—б. 1645 стоит перед б. 1644 текста.
وستلقی—B; л, IV—б. оп.; 34 کارهای تو—VI—³³ أمامک أمورا عظاما و خطوبا صاعبا
فاذا أناخ علیک الزمان—B; л, IV, VI—б. оп.; 35 من ابن بشنک معضلة لا تبقي ولا تذر
بکلکله فاستعن (فاستغث) بسام و ولده

منوچهر را^۱ سال شد بر دو شست
ستاره شناسان براو شدند
[ندیدند روزش کشیدن دراز 1620
بدادند زان^۵ روز تلخ آگهی
گه رفتن آمد بدیگر سرای
[نگر تا چه باید کنون ساختن
سخن چون ز داننده بشنید شاه
همه موبدان و ردان را بخواند 1625
بفرمود تا نوذر آمدش پیش^{۱۲}
که این تخت شاهی فسونست و باد
مرا برصد و بیست^{۱۴} شد سالیان
بسی شادی و کام دل راندم
بفر فریدون ببستم میان 1630
بجستم ز سالم وز تور سترگ
جهان ویژه^{۱۹} کردم ز پتیارها
چنانم که گویی ندیدم جهان

ز گیتی همی بار رفتن ببست^۲
همی ز آسمان داستانش زدن^۳
ز گیتی همی گشت بایست باز^۴
که شد تیره آن تخت^۶ شاهنشاهی
مگر نزد^۷ یزدان به آیدت^۸ جای
نباید که مرگ آورد^۹ تاختن^{۱۰}
برسم دگرگون بیاراست گاه
همه راز دل^{۱۱} پیش ایشان براند
ورا پندها داد ز اندازه پیش
برو^{۱۳} جاودان دل نباید نهاد
برنج و بسختی ببستم میان
برزم اندرون دشمنان ماندم^{۱۵}
بیندش مرا سود شد هر^{۱۶} زیان^{۱۷}
همان کین ایرج نیای بزرگ^{۱۸}
بسی شهر کردم بسی بارها^{۲۰}
شمار گذشته شد^{۲۱} اندر نهان

1 I, VI- 1619 стоит перед б. 1618
текста; VI-б. оп. 2 VI- бایست گشت 3 I-б. 1619 стоит перед б. 1618
текста; VI-б. оп. 4 I, VI-б. оп., ср. разночтение 2. 5 IV- آن (так!) 6 I- که
پیش- 7 I- که شد تیره آیین- VI; که تیره شود تخت- IV; تیره شود فر
8 Л- آیدش 9 IV- آردت 10 Л-доб.:
تو ناساخته کار رفتن کنی * بدستت ز برکل (?) نهفتن کنی
بدو- 13 I- نوذرش رفت پیش- IV; نوذر آمد پیش- I, VI- 12 رازها- VI
میشد- VI 16 دشمن افساندم (так!) VI-б. оп.; IV-б. оп.; دشمنان خواندم- I 15 شصت- I 14
پاک- VI 19 IV-б. оп. 18 Л- б. 1631 стоит перед б. 1630 текста; IV-б. оп. 17 IV-б. оп.
20 IV-б. оп.; VI-доб.:
تن اسانی از درد و رنج منست * کجا آب خاکست و گنج منست
21 VI- شد آن کارها جمله- VI

- 1575 که ای پهلوان جهان شاد باش
[یکی بنده ام نامور³ سام را
همی پشت زین خواهم و درع و خود
بچهر تو ماند همی چهره ام
وزان⁹ پس فرود آمد از پیل مست
همی برسر و چشم او داد بوس
سوی کاخ ازان¹¹ پس¹² نهادند روی
همه کاخها تخت زرین نهاد
برآمد برین بریکی¹⁵ ماهیان
بخوردند¹⁷ باده¹⁸ باوای رود
1580 [بیک²⁰ گوشه تخت داستان نشست
بپیش اندرون سام گیهان گشای²³
ز رستم²⁶ همی در²⁷ شگفتی بماند
بدان بازوی و یال و آن پشت²⁸ و شاخ
- ز¹ شاخ توام من تو بنیاد باش²
نشایم خور و⁴ خواب و آرام را
همی تیر⁵ ناوک⁶ فرستم درود⁷
چو آن⁸ تو باشد مگر زهره ام
سپهدار بگرفت دستش بدست
فرو ماند پیلان و آوای¹⁰ کوس
همی راه شادان و با¹³ گفت وگوی
نشستند و خوردند و بودند شاد¹⁴
برنجی نبستند هرگز¹⁶ میان
همی گفت هر یک بنوبت¹⁹ سرود
دگر گوشه رستمش گزی²¹ بدست²²
فرو هشته از تاج پر²⁴ همای²⁵
برو هر زمان نام یزدان بخواند
میان چون قلم سیننه و بر فراخ

1 I—چو؛ 2 VI—доб.؛ 3 I—که؛ 4 IV, VI—چو؛ 5 I—چو؛ 6 I—چو؛ 7 I—چو؛ 8 I—چو؛ 9 I—چو؛ 10 I—چو؛ 11 I—چو؛ 12 I—چو؛ 13 I—چو؛ 14 I—چو؛ 15 I—چو؛ 16 I—چو؛ 17 I—چو؛ 18 I—چو؛ 19 I—چو؛ 20 I—چو؛ 21 I—چو؛ 22 I—چو؛ 23 I—چو؛ 24 I—چو؛ 25 I—چو؛ 26 I—چو؛ 27 I—چو؛ 28 I—چو؛

زبنیاد دایم بود شاخ راست * بماناد دایم که نیروی ماست
1575—1576 B—66. 7 بتیر و بناوک—IV 6 تیر و—VI 5 همی—VI 4 پهلوان—I 3
отсутствуют; I—доб.:

سر دشمنان را سپارم بپای * بفرمان دادار برتر خدای
ازین—VI؛ ازان—VI 9 چنان چون—IV, VI؛ چنان—I 8
توجهوا جميعا نحو—B؛ بگورابه اندر—I 12 سیستان—IV 11 برجای پیلان و—I, IV, VI 10
چو آمد بدین—IV 15 B—6. отсутствует. 14 پر—I, VI 13 سپه راندند و—IV؛ کورابند
همی خورد هرکس—I, VI 18 همی خورد—IV 17 مردم—VI؛ روزی—IV 16 کارها
تیغی—VI 21 یکی—VI 20 هرکس بنوبت—VI؛ هر یک کیانی—IV؛ هرکس بشادی—I 19
پشت قر—VI 24 گیتی گشای—IV, VI 23 بدست دگر رستم شهپرست—IV؛ B—6. оп.; I 22
یال—I 28 نیا از—I 27 برستم—I, VI 26 B—66. 1584—1585 отсутствуют. I—6. оп.; I 25
یال و آن سنت—VI؛ رز و بالا—IV؛ و آن قد

- 1565 یکی ژنده پیللی بیماراستند برو تخت زرین بپیراستند¹
 نشست از برتخت زر² پور زال
 بسر برش⁶ تاج و کمر بر میان
 چو از دور سام یل آمد پدید⁹
 فرود آمد از باره¹¹ مهراب و¹² زال
 1570 یکایک نهادند سر بر زمین
 چو گل چهره سام یل بشکفید¹⁵
 چنان همش بر پیل پیش¹⁹ آورد
 یکی²⁰ آفرین کرد سام دلیر
 ببوسید رستمش تخت²² ای شگفت
 بزرگان که بودند بسیار سال¹³
 ابر سام یل خواندند¹⁴ آفرین
 چو¹⁶ بر پیل بر¹⁷ بچه شیر دید¹⁸
 نگه کرد و با تاج و تختش بدید
 که تهما هژبرا بزی شاد دیر²¹
 نیارا²³ یکی نو ستایش گرفت²⁴

قامت سرو—IV, VI⁴ بدان—IV³ او—VI⁵ بر—II² پیروزه پیراستند—VI¹
 تیر و کمان—I⁸ سپه—IV⁷ ابرسرش—I⁶ بزرگان که بودند بسیار سال—I⁵
 B—دوب. VI; فی یده قوس و نشاب—
 چو مهراب و چون زال در پیش پیل * ز کرد جها (؟) این گشته هم زیل نیل (؟)
 رخ رستم زال ازان کرد باز * همی تافت چون آفتاب از فراز
 ابا قامت—I¹³ در حال—I¹² اسپ—I, IV, VI¹¹ سپه را—I¹⁰ اورا بدید—I⁹
 I—دوب.: سرو و با سفت و یال
 جو از دور سام یل اورا بدید * فرو رفت و لب را بدنبدان گزید
 چو فرزند را—I¹⁸ نر—IV¹⁷ که—VI¹⁶ بر شکفت—I¹⁵ گرفتند بر سام یل—IV¹⁴
 I—دوب.: دید با یال و سفت
 چو بر پیل بر بچه شیردید * بخندید و شادان دلش بردمید
 I—دوب.: VI; شاد و دیر—I, IV, VI²¹ برو—I²⁰ چنانش همی پیش پیل—I¹⁹
 دلارا گوا پور زال شهها * سزاوار تاجا شروع کها
 ترا ان ستایش بس اندر جهان * نه چون ما برون آمدی از نهان
 I—دوب.: I²⁴ نیایش—VI²³ رستم ز تخت—VI²²
 چنین گفت با پهلوان پور زال * چو دیدش ابر پیل با فر و یال

۲۷

٢٤٢

پس آن نامه زال¹ پاسخ نوشت
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 ستودن گرفت آنگهی زال را
 پس آمد بدان² پیکر پرنیان
 1540 بفرمود³ کین را چنین⁴ ارجمند
 نیایش همی⁵ کردم اندر نهان
 که⁶ زنده⁷ ببینند⁸ جهانبین من
 کنون شد مرا و ترا⁹ پشت¹⁰ راست
 1545 [فرستاده آمد چو باد دمان
 [چو بشنید¹¹ زال این¹² سخنهای نغز
 [بشادیش بر شادمانی فرود¹³
 همی گشت چندی برو بر¹⁴ جهان
 [برستم همی داد ده دایه شیر
 1550 [چو از شیر آمد سوی خوردنی
 [بدی¹⁵ پنج مرده¹⁶ مراو را خورش
 چو رستم بپیمود بالای هشت

بیاراست چون مرغزار بهشت
 بران شادمان گردش روزگار
 خداوند شمشیر و کوپال را
 که یال یالان¹⁷ داشت و فر¹⁸ کیان¹⁹
 بدارید کز دم²⁰ نیابد²¹ گزند
 شب و روز با²² کردگار جهان
 ز تخم تو گردی²³ بآیین²⁴ من²⁵
 نباید جز از²⁶ زندگانیش خواست
 بر زال روشن دل و شادمان²⁷
 که روشن روان اندر آید به مغز²⁸
 برافراخت گردن به چرخ کبود²⁹
 برهنه شد آن روزگار³⁰ نهان
 که نیروی مردست و سرمایه شیر³¹
 شد از نان³² و از گوشت افزودنی³³
 بماندند مردم از آن³⁴ پرورش³⁵
 بسان یکی سرو آزاد گشت

روز کیان-IV⁴ کیان-VI³ بدیدم همه-VI² نامه را سام-IV, VI¹
 بدیدار-VI⁸ تا او-IV⁷ کورا چنان-I⁶ بگفتیم-VI⁵ VI-доб. б. 1543 текста.
 چنان-VI⁶; ازین بخشش-IV⁴; همی جست از-Л¹⁰ بسی-VI⁹ کرگس نیاید
 برآیین-IV¹⁵ پوری-I¹⁴ بیند-IV¹³ دیده-I¹² یکی-IV¹¹ خواهیم از
 مراد من از بخت-I¹⁸ مراد مرا-VI¹⁷ VI-б. 1543 стоит после б. 1540 текста.
 آن-IV, VI²² برخواند-IV²¹ (без рифмы). شاد کام-Л²⁰ بجز-IV¹⁹
 نشاندش-IV²⁴ دلش گشت خرم گو پاک مغز-I¹; بروشن روان اندر آورد مغز-Л²³
 از آن گونه برسر-I, VI²⁶ Б-бб. 1545-1547 отсутствуют.
 گهی آشکارا گهی در-IV²⁷ Л-бб. 1549-1551 стоят после б. 1553 текста; Б-бб. 1550 и 1551 отсутствуют.
 بدین-VI³¹ پروردنی-T³⁰; نابرتنی(؟)-I, IV, VI³⁰ مان(؟)-Л²⁹
 بدین گونه بودی ورا-I³³ پنج بره-I³²

یکی جشن کردند در گلستان	ز زاولستان ¹ تا بکابلستان ²
همه دشت پر ³ باده و نای بود	بهر کنج صد مجلس آرای بود ⁴
بزاولستان ⁵ از کران تا کران	نشسته بهر ⁶ جای رامشگران ⁷
نمید کهتر از مهتران بر فرود ⁸	نشسته چنان چون بود ⁹ تار و پود ¹⁰
پس ¹¹ آن پیکر رستم شیرخوار ¹²	ببردند ¹³ نزدیک ¹⁴ سام سوار
ابر سام یل موی بر پای خاست	مرا مانند این پرنیان گفت ¹⁵ راست
اگر نیم ازین پیکر آید تنش	سرش ابر سایید زمین دامنش
وزان پس فرستاده را پیش خواست ¹⁶	درم ریخت تا بر ¹⁷ سرش گشت راست ¹⁸
[بشادی برآمد ز درگاه کوس	بیاراست میدان ¹⁹ چو چشم خروس ²⁰]
[می آورد و رامشگران را بخواند	بخواهندگان بر درم برفشانند]
بیاراست جشنی که ²¹ خورشید و ماه	نظاره شدند اندران بزمگاه ²²]

با—I³ VI—б. оп., между бб. 1525 и 1527 стоит б. 1528 текста. Z زابلستان—IV, I¹

I, VI—доб.:

بکابل درون گشت مهرباب شاداد * بمژده بدرویش دینار داد
VI—после б. 1525 доб.: ср. Б—после б. 1525 доб.: ... أعطافه...
приведенного в этом разночтении б. еще доб. три бб.:

ازان بیشتر بود در سیستان * زدندی ز رستم همی داستان
چو بازارگه بد همه ره دراز * ز زابل بکابل پیاده سوار(?)
فرستاده بنهاد در پیش سام * نگه کرد و خرم دل و شاد کام
خیناگران—VI—б. оп.; IV—7 نشستند هر—VI, I⁶ بکابلستان—VI; بزابلستان—I⁵
VI—б. 1528 стоит после б. 1525 текста. IV—8 فرود IV—9
VI—б. оп. 10 بیجای بر—IV⁹ بدیدش جهانگیر—I¹⁴ چو بردند—IV¹³ گرزدار—I¹² چو—I¹¹
بخواهندگان بر درم برفشانند—I¹⁸ با—VI¹⁷ خواند—IV, I¹⁶ ماند سراپای
درم بر سر او همی بر فشاند—IV¹⁹ لشکر—VI²⁰ доб.: VI²⁰

بفرمود آذین کران تا کران * دران شهر سگسار و مازندران
ثم أمر بضرب البشائر و ركوب العساكر للتطارد: I, IV—бб. 1534—1535 оп.; Б—доб.:
جشنگاه—I, VI²² چو—II²¹ فی میدان و التلاعب بالسيف والسنان

- 1510 شگفت اندرو مانده بد مرد وزن
[همان دردگاهش¹ فرو دوختند
شبانروز مادر زمی خفته بود
چو از خواب بیدار شد سروبن
بروز² و گوهر بر افشانند
مر آن بچه را پیش او تاختند
1515 بخندید ازان بچه سرو سهی³
[برستم بگفتا غم آمد بسر
یکی کودکی دوختند⁴ از حریر
درون وی آگنده⁵ موی سمور
1520 ببازوش بر ازدهای دلیر
بزیرکش اندر گرفته سنان⁶
نشانندش آنگه بر اسپ سمند
[چو شد کار یکسر همه ساخته
هیون⁷ تکاور بر انگیختند⁸
1525 پس⁹ آن صورت رستم گرزدار¹⁰
که نشنید کس بچه پیلتن
بدارو همه درد¹¹ بسپوختند¹²
زمی خفته و هش ازو¹³ رفته بود¹⁴
بسیندخت بگشاد لب بر¹⁵ سخن
ابر کردگار آفرین خوانند
بسان سپهری بر افراختند
بدید اندرو فر شاهنشهی¹⁶
نهادند رستمش نام پسر¹⁷
ببالای آن¹⁸ شیر ناخورده شیر¹⁹
برخ بر ننگاریده ناهید و هور
بچنگ اندرش²⁰ داده چنگال شیر
بیک دست کوپال و دیگر عنان
بگرد اندرش چاکران نیز چند²¹
چنان چون ببایست پرداخته²²
بفرمان بران بر²³ دم ریختند²⁴
ببردند²⁵ نزدیک سام سوار

1 IV— درزگاهش 2 IV— درز 3 I, VI—б. оп.; IV—б. 1511 стоят после б. 1512
текста. 4 I— خسته و دل زهش 5 IV, VI— بود و زهش رفته بود 6 I, VI—
Л— بگفتند ازان بچه چندی سخن 7 I— بچه سروبن 8 I— در⁷ 9 Л—
پدر چون بدیدار او کتام کرد * مر او را سبک رستمش نام کرد
I, IV—б. оп.; Б—الصبی رستم—VI—доб.:
ازو زال و سیندخت خرم شدند * بفرمود تازیزرکان آمدند
درونش بیاگنده—IV; درو اندر آگنده—I 14 IV, VI— سیر 13 IV, VI— او 12 IV, VI—
دوخته—Л 11 VI— نشانده ستان—IV; ننگاری ستان—Л 16 اندرون—I 15 درون اندر آگنده—VI
برون—IV 20 هیونی—IV, VI 19 I, IV, VI—б. оп. 18 I, IV, VI—б. оп. 17 IV—б. оп.;
VI—تاختند 22 I, IV, VI—б. оп. 21 I— بفرمان یزدان 23 I— تاختند
(метр нарушен) بفرمانش روز تا شب همی تاختند 24 IV— نامدار 25 VI— فرستاد
I, IV, VI—مر 23

- بکافد^۱ تهیگاه سرو سهی
 وزو بچه شپیر بیرون کشد
 ۱۴۹۵ وز آن پس بدوز آن^۳ کجا کرد چاک
 گیاهی که گویمت^۷ باشیر و مشک
 بساو بر آلا^۸ بر خستگیش^۹
 بدو^{۱۱} مال ازان پس یکی پتر من
 ترا زین سخن شاد باید بدن
 ۱۵۰۰ که او دادت این خسروانی درخت
 بدین کار دل هیچ غمگین مدار
 بگفت و یکی^{۱۸} پر ز بازو^{۱۹} بکنند
 بشد زال و آن پتر او بر گرفت
 [بدان^{۲۲} کار نظاره شد^{۲۳} یک جهان
 ۱۵۰۵ فرو ریخت از مژه^{۲۶} سیندخت خون
- نباشد مر او را ز درد آگهی
 همه پهلوی ماه در خون کشد^۲
 ز دل^۴ دور کن^۵ ترس و تیمار^۶ و باک
 بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
 ببینی همان روز پیوستگیش^{۱۰}
 خجسته^{۱۲} بود سایه^{۱۳} فتر من
 پیش^{۱۸} جهاندار باید شدن
 که هر روز نو^{۱۴} بشکفاندش^{۱۵} بخت^{۱۶}
 که شاخ برومند آمد^{۱۷} بهار
 فگند و پیرواز بر شد^{۲۰} باند
 برفت و بکرد آنچه گفت ای شگفت^{۲۱}
 همه دیده پر^{۲۴} خون و خسته روان^{۲۵}
 که کودک ز پهلوی کی آید برون

۲۶

- بیامد یکی موبدی چرب دست
 بکافید^{۲۷} بی رنج پهلوی ماه
 چنان بی گزندش برون آورید
 یکی بچه بد چون گوی شیرفش
- مر آن ماهرخ را بمی کرد مست
 بتابید مر^{۲۸} بچه را سر ز راه
 که کس در جهان این^{۲۹} شگفتی ندید
 ببالا بلند و بدیدار کش

خدارد—VI-۵ ز تن—Л-۴ بدوزد—VI-۳ ۱ بکابد (؟)—IV-۱
 بسای و بیندای (؟)—VI-۵; بسای و بیالای—I-۸ گویم تو—I-۷ اندوه—I-۶ برو
 ببین اندرون را—VI-۵; ببینی هم اندر زمان بستگیش—I-۱۰ خستگی—VI-۹
 IV-۱۵ گل—I-۱۴ بنزد—Л-۱۳ که فتر—IV-۱۲ بران—I-۱۱, IV-۱۱, بپیوستگی
 این و یک—VI-۱۸ برومندی آرد—IV-۱۷ برومند آید—I-۱۷, VI-۱۷ رخت—VI-۱۶ بشکافت
 IV-۲۱ (метр нарушен) بدو داد و بر شد با پر—IV-۲۰ این و از بال پری—IV-۱۹
 دلپر از—Л-۲۴ بد—I-۲۳, IV-۲۳, VI-۲۳ بران—I-۲۲ کرد (так!) از شگفت—VI-۲۱; گفت و شگفت (؟)
 آن—IV-۲۹ پس—IV-۲۸ شکافید—VI-۲۷ دیده—IV-۲۶, VI-۲۶ نهان—VI-۲۵

هم اندر زمان^۱ تیره گون شد هوا
 چو ابری که بارانش مرجان بود 1480
 برو کرد زال آفرین^۳ دراز
 چنین گفت با زال^۵ کین غم چراست
 کزین^۶ سرو سیمین بر مامروی
 که خاک پی او پیوسد هژبر
 از^۹ آواز او چرم جنگی پلنگ 1485
 [هران گرد کاواز^{۱۱} کوپال اوی
 [ز آواز او^{۱۳} اندر آید ز پای^{۱۴}
 [بجای خرد^{۱۶} سام سنگی بود
 [ببالای^{۱۸} سرو و بنیروی^{۱۹} پیل
 [نیاید بگیتی^{۲۳} ز راه زهش^{۲۴} 1490
 بیاور یکی خنجر آگون
 نخستین بومی ماه را مست کن

پدید^۱ آمد آن مرغ فرمان روا
 چه مرجان^۲ که آرایش جان بود
 ستودش فراوان و بردش نماز^۴
 بچشم هژبر اندرون نم چراست
 یکی نره شیر آید و^۷ ناماجوی
 نیارد گذشتن بسر برش^۸ ابر
 شود چاک چاک و بخاید دو چنگ^{۱۰}
 ببیند برو بازوی و یال^{۱۲} اوی
 دل مرد جنگی بر آید ز جای^{۱۵}
 بچشم^{۱۷} اندرون شیر جنگی بود
 باورد^{۲۰} خشت^{۲۱} افگند بر دو میل^{۲۲}
 بفرمان دادار^{۲۵} نیکی دهش^{۲۶}
 یکی مرد بینادل^{۲۷} پر فسون
 ز دل بیم^{۲۸} و اندیشه را^{۲۹} پست کن^{۳۰}

۱ I- بزیر ۲ IV- که برجان ۳ I- آفرینی ۴ Л, VI-обратный порядок мисра.
 ۵ یکی شیر باشد گو-IV; یکی شیر باشد ترا-I, VI ۷ ازان-I ۶ سیمرخ-I
 بخاید بچنگ-I ۱۰ وز-VI ۹ گذشتن ابر سرش-IV; بسر بر گذشتنش-I, VI ۸
 بال و هم یال-VI ۱۲ باره زرکه-VI; باره دز که-IV ۱۱ بجایند چنگ-VI
 ز آواز بداند زاید ز پای (так)-VI; زجای-I ۱۴ هم اندر زمان-IV; باواز او-I ۱۳
 ببالاچو-VI ۱۸ برزم-VI ۱۷ برای و خرد-VI ۱۶ بماند بجای-IV; پولاد خای-I ۱۵
 ۱۹ VI-66. 1486-1490 ۲۸ باواز اسپ-Л ۲۱ در آورد-VI; بانگشت-I ۲۰ بنیر و چو-VI ۱۹
 IV-دارای-Л ۲۵ (без рифмы). ۲۴ دهش-IV, VI; زهش-Л ۲۴ نتابد ز گیتی-IV ۲۳ оп.
 یزدان-I-доб. ۲۶

بدان تلاش بیشی بود خرمی * بدین آدمی از ره مردمی
 ترس-IV ۲۹ غم-VI ۲۸ بیدار دل-VI; بینادل و-Л ۲۷ IV-доб. вариант того же б.
 یکباره را-Л-доб. ۳۰
 تو بنگر که بینادل افسون کند * بصندوق تا شیر بیرون کند
 IV, VI-доб. варианты того же б.

شکم گشت¹ فربه² وتن³ شد گران
 بدو گفت مادر که ای جان مام⁴
 چنین داد پاسخ که من روز و شب
 [همانا زمان آمدستم فراز 1470
 تو گوئی بسنگستم¹² آگنده پوست
 چنین تا گه زادن آمد فراز
 چنان بد¹⁵ که یک روز ازو رفت هوش
 خروشید سیندخت¹⁷ و بشخود روی
 یکایک بدستان رسید آگهی 1475
 ببالاین رودابه شد زال زر
 همان²¹ پسر سیمرغش آمد بیاد
 یکی مجمر آورد و آتش فروخت
 شد آن⁴ ارغوانی رخس زعفران⁵
 چه بودت که گشتی چنین⁷ زرد فام⁸
 همی برگشایم بفریاد لب⁹
 وزین¹⁰ بار بردن نیابم جواز¹¹
 وگر آهنت آنکه نیز اندروست¹³
 بخواب و بآرام بودش نیاز¹⁴
 از ایوان دستان بر آمد خروش¹⁶
 بکنند آن سیه گیسوی مشکبوی
 که پژمرده شد برگ¹⁸ سرو سهی¹⁹
 پراز آب رخسار و خسته جگر²⁰
 بخندید و سیندخت را مژده داد
 وز آن پسر سیمرغ لختی بسوخت

1 VI—доб.: 2 فربه—IV 3 تنش—I 4 بشد—VI 5 VI—доб.:

چو پرسیدی اورا کسی کت چه بود * نداراند هان کین عمانست سود (?)

6 VI—نارفام 7 IV—که ایون شدی 8 I—б. оп. 9 I—б. оп.; IV—доб.:

چنان گشته بی زور و پژمرده ام * توگوئی که من زنده مرده ام

و یا ز آهن است آنکه بوده—13 تو گشتی بسنگستش—12 I—б. оп. 11 ازین—VI 10

وگر آهنت آنکه تمثال اوست—VI ویا آهنت این که در جوف اوست—IV; دروست

I—б. 1471 стоит после б. 1472 текста. 14 VI—доб.:

بی آرام شد (так!) دخت از درد او * گرسستی چو دیدی رخ زرداو

چو آمد گه پاک پردختنی * که گردد تن آسان ازو خفتنی

خبر شد بسیندخت—17 I—1476, 1474, 1475. 16 VI—далее порядок бб. 15 I, IV—شد

18 شاخ—VI 19 VI—доб.:

بدل زال آنگاه اندیشه کرد * وزانديشه آسانترش گشت درد

20 VI—доб.:

همی کند موی و همی خست دست * ز درد غم او دست بردل بپست

شبهستان همه بندگان کنده موی * برهنه رخ و موی و در گرد اوی

ازان—IV; چو از—VI, I 21

- 1460 سوی گرگساران شد و باخت¹ درفش² خجسته بر افراخت سر³
شوم گفت کان پادشاهی مراست⁴ دل و دیده با ما ندارند راست
[منوچهر منشور آن شهر بر⁵ مرا داد و گفتا همی دار و خور⁶
بترسم ز آشوب بدگوهران بویژه ز گردان⁷ مازندران⁸
بشد سام یکزخم و بنشست زال می و مجلس آراست و بفراخت یال⁹

۲۵

- 1465 بسی برنیامد برین¹⁰ روزگار که آزاده¹¹ سرو اندر آمد بهار¹²
[بهار دل افروز پژمرده شد دلش را غم و رنج بسپرده شد¹³

درخت—VI² گرگساران سوی باخت—VI, IV; گرگسار و سوی باخت—I¹
IV, VI⁶ بوم و بر—I⁵ جداست—IV, VI⁴ بر آورد پیر—IV; بر افراخت بر—I³
VI—б. оп. I, VI⁷ دیوان—I⁸—доб.:
ترا دادم ای زال این تختگاه * همین پادشاهی و فرخ کلاه
می و مجلس آراست—IV; بیماراست مجلس فرخنده فال—I⁹ VI—доб. вариант того же б.
فرخنده فال IV—доб.:
نشست از بر تخت زابل بداد * بشاهنشاهی تاج بر سر نهاد
همه کابل و زابل و نیمروز * بشاهیء دستان گیتی فروز
چو جلد برین خرم و تازه شد * ز دادش بعالم در آوازه شد
هنر پروران جهان سر بسر * بدرگاه دستان نهادند سر
ز دادش بنزدش فروزنده جاه * برش از هنر یافته پایگاه
گرانمایه دستان خسرونژاد * ز پیوند رودابه بد سخت شاد
چنان شیفته بود بر چهر او * که جاننش نبود تازه بی مهر او
که بر سرو—VI; بهار—I¹² که تاراد—IV; که بازاد (?)—I¹¹ درین—VI; بدین—IV¹⁰
VI—доб.: بسترده شد—VI; I¹³—б. оп. IV سیهین برآمد بهار
زبس بار کو داشتهی اندرون * همی راند رودابه چون رود خون
I—доб. вариант того же б.

- 1450 [بزرگان کشورش با¹ دست‌بند
سر ماه سام نریمان برفت
[ابا زال و بالشکرو پیل و کوس
عماری و بالای و هودج⁵ بساخت
چو سیندخت و مهرب و پیوند خویش
1455 برفتند شادان دل و خوش‌منش⁹
رسیدند پیروز تا¹¹ نیم‌روز
[یکی بزم سام¹⁴ آنگهی ساز کرد
[پس آنگاه سیندخت آنجا بماند
سپرد آن زمان پادشاهی¹⁷ بزغال
- کشیدند بر² پیش کاخ بلند³
سوی سیستان روی بنهاد تفت
زمانه رکاب را داد بوس⁴
یکی مهد تا ماه را در⁶ نشاخت
سوی سیستان روی⁷ کردند پیش⁸
پراز آفرین لب ز نیکی کنش¹⁰
چنان¹² شاد و خندان و گیتی فروز¹³
سه روز اندران بزم بگماز کرد¹⁵
خود و لشکرش سوی کابل براند¹⁶
برون برد لشکر بفرخنده فال

¹ VI—(так!) لشکرش بدو ² IV—صف; VI—در ³ I—б. оп.; VI—доб.:

همه شهر بودی پراز نای و کوس * سرای سپهبد بهستی بجوش (?)
نه زال و نه آن ماه بیجاده لب * نخفتند یک هفته بر روز و شب
ابا یکدگر از پس آمیختن * شه آن گوهرش بست از آمیختن

⁴ I, VI—б. оп.; I—

از آن پس که او رفته بد زال باز * سه هفته بشادی گرفتند ساز
عماری بالای هودج—IV; عماری و پالان و هودج—⁵ I, VI—
IV, VI—доб. варианты того же б.

IV—б. оп. ره سیستان بر گرفتند پیش—⁸ I—
⁶ VI—оп. راه—⁷ VI—
⁹ IV—оп. یکی مهد آن ماه را بر—¹⁰ IV, VI—

¹¹ I, IV—در ¹² I—همه; VI—لبان ¹³ VI—б. 1456
¹⁴ VI—
стоит после б. 1458 текста.

¹⁵ Л, I, IV—б. оп.;
یکی سور پس—¹⁶ VI—
стоит после б. 1458 текста.

VI—
сور مهرب خورد—¹⁷ VI—
стоит после б. 1458 текста.

ثم عزم سام على الارتحال خارجا نحو سجستان فتوجه اليها
و أمر زال بإعداد العماريات و تهيئة المهود و الهوادج و اتبعه مستصحبا صاحبه
و مهرب و زوجته و ارتحلوا من سجستان جميعا قاصدين قصد نيمروز فقدموها و أقام
سام بضيفاتهم ثلاثة أيام ثم استأذن مهرب و رحل راجعا الى كابل خطة ملكه و مقر
آن همه پادشاهی—VI; آنگهی سام شاهی—¹⁷ I—
عزه و أقامت سيندخت عند ابنتها

- چنین داد پاسخ بسیندخت سام
 1440 برفتند تا³ خانه زرنگار
 نگه کرد سام اندران ماهروی
 ندانست کش چون ستایید همی
 بفرمود تا رفت مهراب پیش
 بیک تختشان شاد بنشانند
 1445 سر ماه با افسر نامدار¹⁰
 بیاورد پس دفتر¹² خواسته
 برو خواند از¹⁴ گنجها هرچه بود
 برفتند از آنجا بجای نشست
 وز ایوان سوی باغ¹⁷ رفتند باز
- که از من بخواه آنچه آیدت¹ کام²
 کجا اندرو بود خرم بهار⁴
 یکایک شگفتی بماند اندروی⁵
 برو چشم را چون گشاید همی⁶
 بستند عقدی⁷ برآیین⁸ و کیش⁹
 عقیق و زبرجد بر افشانند
 سر شاه با تاج گوهرنگار¹¹
 یکی سخت¹³ گنج آراسته
 که گوش آن نیارست گفتی¹⁶ شنود¹⁸
 بودند یک هفته با می بدست
 سه هفته بشادی گرفتند ساز

2 I—доб.: 1 I—داری تو; 4 IV—بایدت

زبند و ز تخت و ز تاج و ز شهر * مرا هر چه باشد شماراست بهر
 4 VI—доб.: 3 I—زی 5 VI—доб. вариант того же б.

بهاری که بارش گهر بود وزر * خود اندر میانش فرازنده سر
 5 I—доб.:

نشانند بر پهلویش زال زر * چو خورشید رخشنده با زیب و فر
 6 I—б. оп.; VI—доб.:

بزال آنگهی گنت کای نیکیخت * یزدان ترا یآوری بود سخت
 که رویت گزید این خرد بر فروغ * گزنده گزیدی چه باید دروغ
 عقدوا العقد علی-ب; بآیین خویش-IV⁹ بآیین-I, VI⁸ کابین-IV⁷; عهدی-I⁷
 گوهر-I¹¹ شاهوار-VI; زرنگار-I¹⁰ 1443 стоит после б. 1445 текста. I-б. عادتهم
 یکی سخت از-VI; همان سخت-IV; همان نسخه-I¹³ و 12 Л, VI—доб. شاهوار
 16 VI—доб.: که آنرا نیارست گفتن-IV¹⁵ آن-I, IV, VI¹⁴

بمانند آنچه شه و ماه را * بیک مهربان دو نکوخواه را
 17 I, IV, VI—کاخ

یکی تاج زرین نگارش ¹ گهر ²	نهاد از ³ بر تارک زال زر ⁴
بکابل رسیدند خندان و شاد	سخنهای دیرینه کردند یاد
همه شهر ز آوای هندی درای	ز نالیدن بربط و چنگ و نای ⁵
تو گفستی ⁶ دد و دام ⁷ رامشگرست ⁸	زمانه بآرایشی ⁹ دیگرست ¹⁰
بش و یال اسپان ¹¹ کران تا کران	برانده پر مشک و پر زعفران ¹²
برون رفت سیندخت بابندگان	میان بسته سیصد ¹³ پرستندگان ¹⁴
مرآن ¹⁵ هریکی را یکی جام زر	بدست اندرون پر ز مشک و گهر ¹⁶
همه سام را ¹⁷ آفرین خواندند	پس از جام گوهر بر ¹⁸ افشانند
بدان جشن هرکس که آمد فراز	شد از خواسته یک یک ¹⁹ بی نیاز ²⁰
بخندید و ²¹ سیندخت را سام ²² گفت	که رودابه را چند خواهی نهفت
بدو گفت سیندخت هدیه کجاست	اگر دیدن آفتابست هواست

IV, VI—обратный порядок мисра; IV—доб.: 1 VI—بگردش 2 IV—گوهرنگار 3 I—نهادند 4 IV—ترگ دار 5 I—б. оп. 6 VI—توگوئی 7 I—درو بام 8 IV—جادو شدست 9 I, IV, VI—آرایش 10 I—б. оп.; IV—آهو شدست 11 I—از یال اسپ 12 I, IV—از مشک و می زعفران VI—; مشک و می و زعفران I—доб.: 13 I—б. оп. 14 I—چندی 15 I—بکف 16 I—گهر 17 VI—بسام 18 I—جامها گوهر 19 IV—خواسته سر بسر VI—; خواسته جادوان 20 VI—доб.: 21 I—بخندید 22 I—گفت

کنجا اندرو بود خرم بهار * نگه کرد سام اندران شهریار
 بآرایش⁹ I, IV, VI جادو شدست⁸ IV—درو بام⁷ I—توگوئی⁶ VI—⁵ I—б. оп.
¹² I, IV—برو اسپ و یال(؟) VI—; بش و یال اسپ از¹¹ I—آهو شدست¹⁰ IV—¹³ I—б. оп.;
 I—доб.: از مشک و می زعفران VI—; مشک و می و زعفران

همه پشت پیلان پراز کوس و بوق * برانده از مشک و عنبر حلوق
 IV—доб.:

همه روی پیلان پر از بوق و کوس * بر آراست لشکر چو چشم خروس
 VI—доб.:

همه روی پیلان پراز بوق و کوس * بیماراست مجلس چو چشم خروس
 همان روی پیلان و چون کوس و بوق * برانده از مشک و عنبر حلوق
 بسام¹⁷ VI—مطر مرصع ز دژ و گهر¹⁶ I—بکف¹⁵ I—¹⁴ I—б. оп. چندی¹³ I—
 خواسته سر بسر VI—; خواسته جادوان¹⁹ IV—و زان جامها گوهر¹⁸ I—و بزال
²⁰ VI—доб.:

بزیری در (так!) پیل واسپان گهر * چو اختر همی تافت بر چرخ بر
 ز دینار و از گوهر پر بها * نبودی درم را در آنجا روا
 پس آنگه سپهبد بسیندخت²² I—²¹ I, IV, VI—و. оп.

هیونی بر افگند مرد دلیر^۱ ۱۴۱۵ بگوید که آمد سپهبد ز راه^۳
 بدان تا شود نزد^۲ مهرباب شیر
 ابا زال با پیل^۴ و چندی سپاه
 خروشی بر آمد چنان چون سزید
 ز پیوند خورشید زابلستان
 ز هر جای رامشگران خواندند^۵
 [فرستاده تازان بکابل رسید
 چنان شاد شد شاه کابلستان
 که گفتمی همی جان برافشانند]

۲۴

بزد نای مهرباب^۶ و بر بست کوس
 ۱۴۲۰ ابا ژنده پیلان و رامشگران^۷
 ز بس گونه گون پرنیانی درفش
 [چه آوای نای و چه آوای چنگ
 تو گفتمی مگر روز انجامش است
 همی رفت ازین گونه^{۱۱} تا پیش^{۱۲} سام
 ۱۴۲۵ گرفتش جهان پهلوان در کنار
 شه کابلستان گرفت^{۱۳} آفرین
 نشست از بر باره تیزرو
 بیاراست لشکر چو چشم خروس
 زمین شد بهشت از کران تا کران
 چه سرخ و سپید^۸ و چه زرد^۹ و بنفش
 خروشییدن بوق و آوای زنگ
 یکی رستخیز است گر رامش است^{۱۰}
 فرود آمد از اسپ و بگنارد گام
 بپرسیدش از گردش روزگار
 چه بر سام و بر زال زر^{۱۴} همچنین^{۱۵}
 چو از کوه^{۱۶} سر بر کشد^{۱۷} ماه نو

زال و پیلان—I, IV^۴ برای—I^۳ پیش—Л^۲ گرد و دلیر—Л^۱
 ژنده پیلان—VI^۵ I, IV, VI — 66. 1416—1418 оп.; I — доб.:

فرستاده آمد بمهرباب زود * سراسر بگفت آنچه دید و شنود
 چو بشنید مهرباب شد شادمان * رخس گشت چون لاله و ارغوان
 لعل—IV, VI^۹ چه سرخ و چه سپید—I^۸ چندی سران—VI^۷ روین—I^۶
 IV — 14^{۱۴} بکرد—VI^{۱۳} نزدیک—IV^{۱۲} مهرباب—VI^{۱۱} IV — 66. 1422—1423 оп.
 I — доб.: و زال و چه شاه زمین—VI^{۱۵} ابر سام و بر زال زر
 برایشان برافشانند مشک و عییر * همی گسترانید خز و حریر
 زند—I, IV^{۱۷} چرخ—IV^{۱۶}

پنذیره شدش سام یل شادمان¹
 فرود آمد از باره² بوسید خاک
 نشست از بر تخت پرمایه سام
 سخنهاى سیندخت گشتن گرفت 1400
 چنین³ گفت کامد ز کابل پیام⁴
 زمن خواست پیمان و دادم زمان⁵
 ز هر چیز کز من بخوبی بخواست
 نخست آنکه با ماه کابلستان⁶
 دگر آنکه زی او بهمهمان شویم 1405
 فرستاده آمد از نزد اوی
 کنون چیست پاسخ فرستاده را
 زشادی چنان شد دل⁷ زال سام
 [چنین داد پاسخ که ای پهلوان
 سپه رانی و ما بکابل شویم 1410
 بدستان نگه کرد فرخنده سام
 سخن هرچه از دخت مهراب نیست
 بفرمود تا زنگ و هندی درای

همی داشت اندر برش یک زمان
 بگفت آن کجا⁸ دید و بشنید پاک
 ابـا زال خـرم دل و شاد کام
 لبش گشت خندان⁹ نهفتن گرفت
 پیـمـبر¹⁰ زنی بود سیندخت نام
 که هرگز نباشم بدو بدگمان
 سخنها بران بر نهادیم راست
 شود جفت خورشید زابلستان¹¹
 بران دردها پاک درمان شویم¹²
 که پردخته شد کار بنمای روی¹³
 چه گوییم مهراب آزاده را¹⁴
 که رنگش سراپای شد لعل فام¹⁵
 گرایدون که بیـنی بروشن روان
 بگویم زین در سخن بشنویم¹⁶
 بدانست کورا ازین¹⁷ چیست کام¹⁸
 بنزدیک زال آن جز از¹⁹ خواب نیست
 زدند و گشادند پرده سرای

چو خندان شد I-⁴ آنک او I-³ چو شد زورها زال I, IV, VI-² پهلوان IV-¹
 کنون گشت کامد بکابل خرام VI-⁶ همی IV-⁵ چو شد لبش خندان IV, VI-⁸ آنکه
 زمان خواست و پیمان و دادم زمان VI-⁷ زبان IV-⁸ پیاموز (تاک!) VI-⁹ سمندر IV-⁷
 11 IV-⁶ op. خورشید کابلستان VI-¹⁰ هم ماه کابلستان I-¹⁰ شاه زابلستان I, VI-⁹
 کار فرزند اوی IV-¹² کار را رنگ و بوی I-¹² که شد ساخته کار پیوندجوی VI-¹²
 بدانست کورا ازان چیست کام I-¹⁵ تازه شد IV-¹⁴ شاد شد I-¹⁴ VI-¹³ op.
 VI-¹⁶ op. I, VI-¹⁶ 66. 1409 — 1410 op. ازو VI-¹⁷ I-¹⁸ op.; IV-¹⁸ dob.:
 ورا داد پاسخ بشیرین زبان * که ای نامور نیک پی پهلوان
 شب تیره مر زال را I, IV, VI-¹⁹

- بیمار است رودابه را چون نگار¹ همه کابلستان شد آراسته³ 1390
 پراز جامه و رنگ و بوی بهار² همه⁵ پشت پیلان بیمار استند
 پراز رنگ و بوی و پر از خواسته⁴ نشسته⁸ بر پیل رامشگران
 زکابل⁶ پرستندگان خواستند⁷ پندیره شدن را بیمار استند
 نهاده⁹ بسر برز زر¹⁰ افسران
 نثارش همه مشک و زر خواستند¹¹

۲۳

- همی راند دستان¹² گرفتته شتاب کسی را نبد ز آمدنش¹⁵ آگهی 1395
 چو پرنده مرغ و جو¹³ کشتی برآب¹⁴ خروشی برآمد ز پرده سرای
 پندیره نرفتند¹⁶ با¹⁷ فرهی که آمد ز ره زال فرخنده رای

بخورشید بر جادویها—IV, VI; برو بر بسی جادویا نوشت—I² بهشت—I, IV, VI¹ I—доб.;
 I—доб.;

نشاندش دران خانه ز رنگار * کسی را بر او ندادند بار
 VI—доб.:⁴ بیمار استه—L³ IV—доб. вариант того же б.

نشاندش بران خانه ز رنگار * کسی را بنزدش ندادند بار
 VI—б. 1391 стоит после; بدیای رومی و می خوستند—L, IV⁷ یکایک—I⁶ همان—L⁵
 L, VI—б. оп.;¹¹ بزر—VI¹⁰ نهادند—IV, VI⁹ نشانند—VI⁸ 6. 1389 текста.
 L—доб.: زکابل پرستندگان خواستند—IV

کجا برفشانند مشک و عبیر * همی گسترانند خز و حریر
 فشانند برسر همه مشک و زر * که شد از گلاب و زمی خاک تر
 IV—доб. варианты тех же бб.; VI—доб.:

فشانند برسر همه مشک و زر * که بد از گلاب این زمین خاکتر
 بدیبا همه شهر آراسته * ازو بانگ رامشگران خواسته
 چه کوس بزرگ و چه رویینه نای * زدندی شدندی باست وسای (?)
 پس ان پهلوان زال سام سوار * چو برگشت شاد از در شهریار
 L—доб.:¹⁴ مرغان و—I, IV¹³ باره—VI¹²

همه ره چه آتش همی راند زال * نخورد و نه خواب و نه آرام و حال
 بدیده برفتندش از—VI¹⁷ برفتند—I, IV¹⁶ که بد ز آمدن—I¹⁵

- 1375 چو بشنید سینه‌دخت ازو گشت باز¹ همی مژده دادش بدیدار² زال زن و مرد را⁴ از بلندی منش سوی کام دل⁶ تیز⁷ بهشتافتی بدو گفست رودابه ای شاه‌زن من از خاک پای تو بالین کنم ز تو¹² چشم آهرم‌نان دور باد چو بشنید سینه‌دخت گفتار اوی بیاراست ایوانها چون¹⁶ بهشت بساطی بیفگند¹⁸ پیکر بزر دگر پیکرش در خوشاب بود یک ایوان همه¹⁹ تخت²⁰ زرین نهاد [همه پیکرش گوهر آگنده بود زیافوت مر تخت را پاییه بود [یک ایوان همه جامه رود و می
- بر دخت‌تر آمد سراینده راز که دیدی چنان چون ببايد³ همال سزد گر فرزند سر⁵ از سرزنش کنون هرچه⁸ جستی همه یافتی سزای ستایش بهر انجمن بفرمانت⁹ آرایش دین¹⁰ کنم¹¹ دل و جان تو خانه سور باد¹³ بآرایش¹⁴ کاخ بنهاد روی¹⁵ گلاب و می و مشک و عنبر¹⁷ سرشت زبرجد برو بافته سربسر که هر دانه قطره آب بود بآیین و²¹ آرایش چین نهاد میان گهر نقشها کنده بود²² که تخت کیان بود و پرمایه²³ بود بیاورده از پارس و اهواز وری²⁴

که چون IV؛ که چون یافتی تو که یابد I³ بپیوند VI² برگشت باز I¹؛ برافرازی I⁵ برین مرد را I⁴ چنان یافتی تو که یابد VI؛ خواستی یافتی زو زفرمانت I⁹ آنچه VI⁸ زود I⁷ خان خود VI⁶ برآرد VI؛ برآید IV؛ I¹¹ L-доб.: جان IV¹⁰ سزاتر که IV؛ بکام تو گردد همه کار ما * سرآمد همان نییز بازارما I¹⁵ L-доб.: بر آرایش I¹⁴ 1380 стоит перед 6. 1378 текста. VI-6. I¹³ زمن I¹² جهان بوستان کرد از خرمی * بهشت برین کرد روی زمی بهار نو آورد در بوستان * که شادی شدند ازو دوستان در ایوان I¹⁹ بگسترد IV¹⁸ می و مشک و عنبر بهم در I¹⁷ ایوان چو خرم I¹⁶ IV-6. оп. سراسر هم VI²¹ پر از طوق VI²⁰ بایوانها IV؛ یکی VI²² I, IV, VI-6. оп. I²⁴ سرمایه VI²³

گسی کردم‌ش با دلی شادمان
 برون رفت با فترخی¹ زال زر
 1360 نوندی برافگند نزدیک سام
 ابا خلعت خسروانی و تاج
 چنان شاد شد زان سخن پهلوان
 سواری بکابل برافگند⁴ زود
 نوازیدن شیرینار جهان
 1365 من اینک جو دستان بر من رسد⁷
 چنان شاد شد شاه¹⁰ کابلستان
 که گفستی همی¹³ جان برافشانند
 چو¹⁵ مهراب شد شاد و روشن روان
 گرانمایه سپندخت را پیش خواند
 1370 بدو گفت کای جغت¹⁸ فرخنده رای
 بشاخی زدی دست کاندل زمین²¹
 چنان هم کجا²² ساختی از نخست
 همه گنج پیش تو آراستست

VI-⁵ سوی کابل افگند-IV⁴ طوق با-IV³ بر بستم-VI² خرمی-I¹
 سزید-IV, VI⁹; I-ب. оп.; IV, VI⁸ بیابیم-IV⁷ رسید-IV, VI⁶; I-ب. оп. کرده بود
 Л, IV, VI-доб.:

فرستاده تازان بکابل رسید * خروشی برآمد چنان چون سزید
 12 I-доб.: 11 I-سالار; VI-شاه (метр нарушен). 10 VI-شهر

که بی جان شده باز یابد روان * و یاپیرسر مرد گردد جوان
 14 Л-доб.: 13 I-تو گفستی همه-I

بشادی زدند آنگهی دست زود * کز اندوه غم هرکسی رسته بود
 18 IV-ماه-IV¹⁵ همه چرب-I¹⁶ که-Л¹⁷

اینک قد-Б²¹ برافروخت از جانیت این تیره رای-VI²⁰; رای-Л²⁰ رای تو-IV¹⁹
 کجا همچنین-IV²²; چنین هر کجا-Л²² 22 أعلقت یدک بشجرة من شجرات المجد
 اگر-IV, VI²⁴; اگر تاج اگر تخت-I²⁴ 24 باید مر اورا-VI²³; باید مرا این-Л²³
 تخت و تاج است و گر

1345 بـرو آفرین کرد شاه بزرگ
بزرگان سوی کاخ شاه آمدند
یکی خلعت آراست شاه جهان
چه از تاج پرمایه و تخت زر
همان³ جامهای گرانمایه نیز
[بزال سپهبد سپرد آن زمان
همان نامور مهتران¹ سترگ
کمر بسته و با کلاه آمدند
که گشتند ازان خیره یکسر² مهان
چه از یاره و طوق و زرین کمر
پرستنده و اسپ و هر گونه⁴ چیز
همه چیزها از کران تا کران⁵]

۲۲

1350 پس آن نامهٔ سام پاسخ نوشت
که ای نامور⁶ پهلوان دلیر
نبیند چو تو⁸ نیز گردان سپهر
همان پور فرخنده زال سوار
رسید و بدانستم از کام او¹¹
1355 بر آمد هر آنچ آن ترا کام بود¹³
همه آرزوها سپردم بدوی
زشیری که باشد شکارش پلنگ
شگفتی سخنهای فزّخ نوشت
بهر کار پیروز برسان شیر⁷
برزم و ببزم و برای و بچهر⁹
کزو مانند اندر جهان یادگار¹⁰
همان خواهش و رای و آرام او¹²
همان زال را رای و آرام بود¹⁴
بسی روز¹⁵ فزّخ شمردم بدوی
چه زاید¹⁶ جزاز¹⁷ شیر شرزه¹⁸ بجنگ¹⁹

چنان چون ببايد سزای-IV; کزو خیره مانند یکسر-I² پهلوانان گرد و-I¹
I, IV, VI — 6. оп. بسیار-VI⁴ همه-IV; چه از-I³ که گشتند خیره کهان و-VI
I-далее 66. 1353—1356 оп., вместо них доб.:
چو آمد برم نامهٔ پهلوان * شنیدم من آنرا بروشن روان

IV, VI—доб. 6. 1354 текста. 9 IV, VI—доб 6. 1355
جـهـانـان-VI; چـو او-IV⁸ کزو مانند-IV, VI¹² روزگار-VI; روی کار-IV¹¹ I, IV, VI—6. оп. 10
هرآن-IV; بدادم هران چیزکت کام بود-I¹³ IV, VI—6. оп. اندر جهان یادگار
بکن هرچه زومر ترا کام بود-VI; چیز کو مر ترا کام بود
1355 I—доб. 6 19 I—نهنگ-18 VI—بچه-17 IV, VI—بجز-16 آید-15 VI—پند
текста; порядок 66. 1353—1357 восстановлен по Л.

- هم اندر تگ اسپ یک جویه تیر
سپر برگرفتند ژوپین و ران²
[سپر خواست از ریدک ترک زال⁴
[کمان را بینداخت⁶ و ژوپین گرفت 1330
[بزد خشت برسه سپرگیلوار⁸
بگردنکشان گفت شاه جهان
یکی⁹ برگراییدش اندر نبرد
همه برگشتیدند¹⁰ گردان سلیج
بآورد رفتند پیچان عنان 1335
چنان شد که مرد اندر آمد بمرد
نگه کرد تا کیست زیشان سوار
زگرد اندر آمد بسان نهنگ¹³
چنان خوارش از پشت زین برگرفت
بآواز گفتند گردنکشان 1340
هرآن کس که با او بجوید نبرد¹⁶
ز شیران¹⁸ نژاید چنین¹⁹ نیز گرد²⁰
خنک سام یل کش²² چنین یادگار
- بینداخت و بگذاشت چون نژ شیر¹
بگشتند با خشتهای³ گران
بر انگیخت اسپ و بر آورد یال⁵
ژوپین شکار⁷ نوآیین گرفت
گشاده بدیگر سو افگند خوار
که با او که جوید نبرد از مهان
که از تیر و ژوپین بر آورد گرد
بدل خشمناک و زبان پر مزیح
ابا نیزه و آبداده سنان
برانگیخت زال اسپ و بر خاست گرد¹¹
عنان پیچ و گردنکش و نامدار¹²
گرفتش کمربند اورا بچنگ
که شاه و سپه ماند اندر شگفت¹⁴
که مردم نبیند کسی زین نشان¹⁵
کند جامه مادر برو¹⁷ لاژورد
چه گرد از²¹ نهنگانش باید شمرد
بماند بگیتی دلیر و سوار²³

ثم أتت بها بأخري راكضا فرسه فنغذت فيها كمثل الأولى — I—б. оп.;
سپرخواست فی الحال آن ترک زال — VI—⁴ برفتند باگرزهای — IV—³ نیزموران — VI—²
بزد بر سپر — VI—; نامدار — I—⁸ نگار — Л—⁷ بیفگند — VI—⁶ IV, Б—66. 1329—1331 оп.
I, VI—¹¹ همه برگرفتند — IV—; بخود راست کردند — I—¹⁰ همی — I—⁹ تا سپرگیلوار
обратный порядок мисра. I—¹² —далее бб. 1338—1340 оп., вместо них доб.:
سبک زال جنگی برو حمله برد * زپیشش گریزان شد آن مرد گرد
منوچهر گفت این دلاور جوان * بماناد همواره روشن روان
VI—б. 1340 стоит перед б. 1338 текста. I, IV, VI—¹⁵ ماند از و در شگفت — I, IV, VI—¹⁴ پلنگ — IV—¹³
زگردان — IV—¹⁸ بدو — I—¹⁷ جوید زدستان نبرد — IV—; جویند با او نبرد — Л—¹⁶
کین — I, VI—²² نه گرد از — VI—; ز تخم — I—²¹ شیرگرد — VI—²⁰ چو او — IV—¹⁹
IV—б. оп. —²³

برفتند گردان همه شاد و مست
چو بر زرد زبانه ز کوه² آفتاب
بیامد کمربسته زال دلیر
بدستوری بازگشتن ز در⁵ 1315
بشاه جهان گفت کای نیکخوی
بسوسیدم این پایه تخت عاج
بدو گفت شاه ای جوانمرد گرد⁹
ترا بویه¹¹ دخت مهرباب خاست
بفرمود تا سنج¹⁴ و هندی درای 1320
ابا نیزه و گرز و تیر و کمان¹⁶
کمانها گرفتند¹⁹ و تیر خدنگ
پپیچید²¹ هریک بچیزی عنان
درختی گشن²³ بد بمیدان شاه
کمان را بمالید دستان سام 1325
بزد بر میان درخت سهی

گرفته یکی دست¹ دیگر بدست
سر نامداران برآمد³ ز خواب
پیش شهنشاه⁴ چون نره شیر
شدن نرد⁶ سالار فرخ پدر⁷
مرا چهر سام آمدست آرزوی
دل گشت روشن بدین برزو تاج⁸
یک امروز نیزت بپاید سپرد¹⁰
دلت را هش سام زابل¹² کجاست¹³
بمیدان گذارند¹⁵ با کره نای
برفتند گردان همه¹⁷ شادمان¹⁸
نشانه نهادند چون روز جنگ²⁰
بگرز و بتیغ و بتیر و سنان²²
گنشته برو سال بسیار و ماه²⁴
بر انگیزخت اسپ و بر آورد نام²⁵
گذاره شد آن تیر شاهنشاهی²⁶

منوچهر-VI⁴ در آمد-I, IV³ ز چرخ-IV² گرفتند یک دست-IV¹
نور تاج-IV; فتر و تاج-I⁸ VI-ب. испорчен.⁷ پیش-IV; سوی-I⁶ بدر-I⁵
تلبت عنندا-Б; شمرد-IV, VI; دیگر برم باش شاد-I¹⁰ راد-I⁹ ارج تاج-VI
دلت رامش سام نیرم-IV; دلت خواهش سام نیرم-I¹² پایه-VI¹¹ هذا ایوم
در آرند-I, VI¹⁵ سنج-I, IV¹⁴ ز سام وز زاول دل تو جد است-VI¹³
ایران دمان-VI; обратный порядок мисра-IV¹⁸ بدل-IV¹⁷ تیر و گرز گران-IV¹⁶
بنیزه بتیر و کمان-IV²² بتابید-IV²¹ مردان جنگ-IV²⁰ کمان برگرفتند-IV¹⁹
VI-دوب.; VI-کمان.

زمنظر همی دید شاه جهان * ز گردان سر آشکار و نهان
زدستان سام آن سواری بدید * که هرگز ندید و نه از کسی شنید
بدادش-VI²⁵ فراوان گنشته برو سال و ماه-IV²⁴ شجرة عظیمه-Б; کهن-IV²³
بافترهی-I²⁶ لگام

- 1300 گر¹ ایوان ما سر² بکیوان برست
چو پوشند بر روی ماخون و خاک⁴
بیابان و آن مرد با تیز داس
ترو خشک یکسان⁹ همی بدرو
دروگر¹⁰ زمانست¹¹ و ما چون گیا
بپیر و جوان یک بیک ننگرد¹²
1305 جهان را چنینست ساز و نهاد
ازین در درآید بدان¹⁴ بگنرد
چو زال این سخنها بکرد آشکار
بشادی¹⁸ یکی انجمن بر شگفت¹⁹
یکی جشنگاهی بپاراست²⁰ شاه
1310 کشیدند می تا جهان تیره گشت²²
خروشیدن مرد بالای گاه²³
ازان³ بهره⁴ ما یکی چادرست
همه جای بیمست⁵ و تیمار⁶ و باک
کجا⁷ خشک و تر زو دل اندر هراس⁸
وگر لابه سازی سخن نشنود
همانش نبیره همانش نیا
شکاری که پیش آیدش بشکرد¹³
که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
زمانه برو دم¹⁵ همی بشمرد¹⁶
ازو شادمان شد دل شهریار¹⁷
شهنشاه گیتی زهازه گرفت
چنانچون شب چارده چرخ ماه²¹
سر میگساران زمی خیره گشت²²
یکایک بر آمد ز درگاه شاه²⁴

چو پوشند بر روی و بر سرش I-⁴ ازو I, IV-³ گر IV-² که IV-¹
که پوشید بر روی و VI- (метр нарушен) که بر روی پوشند برنش بخاک IV-; خاک
یکسر VI-⁹ IV-⁸ ب. оп. گیا I-⁷ اندوه IV-⁶ ترس است I-⁵ بر سرش خاک
I-¹³ VI-¹² мисра испорчено. جهانست I-¹¹ بدان کان VI-; درو چون IV-¹⁰
оп.; VI-¹⁰dob.:

جهان تا توانی بشیرین گذار * میازار کس را همین یاد دار
VI-¹⁶dob.: دم ما I-¹⁵ ازان IV-; وزان I-¹⁴

جهان ای شهنشه بماند دراز * همه جای آزست و بنمدار آز
I, IV-¹⁷ б. оп.; VI-

چو دستنان برانند این سخنها نیک * هم از شاخ و بر هم ز بنه‌ای نیک
Л-¹⁷dob.:

چو این گفته شد نامه²⁰ سام خواند * نوشته نویسنده چون باز راند
برو اندرون چند گونه سخن * منوچهر بر خواند سر تا ببن
VI-²¹ мисра بر آراست VI-²⁰ мисра испорчено. IV-¹⁹ زشادی VI-¹⁸
VI-²⁴ б. оп. بالای خواه I-²³ VI-²² б. оп. I-²² в обоих случаях; VI-²² испорчено.

- دو سروان دو بازوی چرخ بالند
 برو² مرغ پتران چو³ خورشید دان
 دگر شارستان برسر⁷ کوهسار 1290
 همین⁹ خارستان¹⁰ چون¹¹ سرای سپنج
 همی دم زدن بر تو بر بشمرد
 برآید یکی باد با زلزله
 همه رنج ما ماند¹⁸ زی¹⁹ خارستان²⁰
 کسی دیگر از رنج ما²² بر خورد 1295
 چنین رفت از آغاز یکسر سخن
 اگر توشه مان نیکنامی بود
 وگر از ورزیم²⁸ و پیچان شویم
- کزو نیمه شاداب و نیمی نژند¹
 جهان را ازو⁴ بیم⁵ و امیدان⁶
 سرای درنگست و جای قرار⁸
 کزو¹² ناز و¹³ گنجست و هم درد ورنج
 هم او بر فرازد¹⁴ هم او بشکرد¹⁵
 زگیتی برآید¹⁶ خروش و خله¹⁷
 گذر کرد باید سوی شارستان²¹
 نیاید²³ برونیز و هم بگنرد
 همین²⁴ باشد و نو²⁵ نگردد کهن
 روانها²⁶ بران²⁷ سرگرمی بود
 پدید آید آنگه که بیجان شویم²⁹

VI—мисра; کزوییم شاداب و زوییم (так!) گزند—IV; کزوییم شادی و بیم گزند—I¹ испорчено. 2 IV — доб.: 3 VI—بدان 4 همان مرغ پترنده—IV 5 بدو—I 6 ترس—VI 7 همان مرغ پترنده—IV 8 ب—B 9 همان سیاه و سپید * کزیششان جهان راست بیم و امید شب و روز گیتیست کان می برد * یکی اندر آید یکی بگنرد همان سی سوارست سی روزه ماه * که نافص شود زان یکی گاه گاه چو اعداد دهرش معظم شود * نه دوری فزاید نه زان کم شود چو گردون پییمود گیتی فروز * چو حاصل شود سیصد و شصت روز по смыслу эти бб. должны стоять после б. 1278 текста. Далее текст рукописи IV сильно поврежден между бб. 1289 и 1304 нашего текста. Добавлено 13 бб., аналогичных двум последним из пяти, приведенных в этом примечании (5 бб. после б. 1295 текста, 2 бб. после б. 1302, 3 бб. после б. 1300 и 3 бб. после б. 1304 текста); бб. 1303 и 1302 стоят между бб. 1296 и 1297 текста. 7 I—ازبر 8 شارسانی که بر—IV; شارستان ازبر—I 9 که—VI, I 10 این—IV, I 11 شارشان—IV; شارسان—I 12 برآرد—IV 13 بسترد—VI 14 پیروانند—VI; برفزاید—I 15 آرد—IV 16 هم بدان شارسان—IV 17 خارسان—IV 18 بر—VI; با—IV, I 19 مانده—I 20 ویله—IV 21 بدن—IV 22 روانرا—I 23 این—IV, I 24 چنين—IV 25 نمازند—I 26 رنج او—L 27 برزیم—L 28 I—б. оп. 29

بسی روز مه را سر¹ آید شمار
کنون³ آنکه گفتی ز کار دو اسپ
1280 سپید و سیاهست هر دو زمان⁵
شب و روز باشد که میبگذرد⁷
سدیگر⁹ که گفتی که آن¹⁰ سی سوار
ازان سی سواران یکی کم شود
نگفتی سخن جز ز نقصان¹³ ماه
کنون از نیام این¹⁵ سخن برکشیم
1285 ز برج بره تا ترازو جهان
چنین تا ز گردش¹⁸ بماه می شود

برین سان بود گردش روزگار²
فروزان⁴ بکردار آذر گشسپ
پس یکدگر تیز هر دو دوان⁶
دم چرخ برما همی بشمرد⁸
کجا برگزشتند بر شهریار
بگاه¹¹ شمردن همان سی بود¹²
که یک¹⁴ شب کم آید همی گاه گاه
دو بن سرو کان مرغ¹⁶ دارد نشیم¹⁷
همی تیرگی دارد اندر نهان
پراز¹⁹ تیرگی و سیاهی شود²⁰

1 VI—بر 2 Л—далее бб. 1279—1281 текста опущены, вместо них добавлены следующие 7 бб.:

دگر آنکه از اسپ دادی نشان * بپیش شهنشاه گردنکشان
دوان هر دو ان از پس یکدگر * همی این نیابد مرانرا نگر(؟)
نیابد اگر چه شتابد همی * رخ از یکدگر برنتابد همی
تو این داستان را شب و روز دان * همان شید را گیتی افروز دان
که چون سر ز برج بره برزند * وگر گاو را پنجه بر سر زند
جهان زو شود همچو دریای زرد * بپوشندشان چادر لاژورد
شب و روز باشد بدین سان درست * که یکدیگرانرا بخوانند جست

IV—далее бб. 1279—1284 текста опущены; VI—доб. б. 1285 текста. 3 VI—دگر 4 VI—

I—доб.: 5 VI—سیاه اند هر دو دوان 6 VI—ازتنگ یکدگر هم دوان 7 VI—درفشان
برانسان که گفتند هر دو بهم * یکی در وجود و یکی در عدم
I—доб.: 8 VI—باشند هر دو بهم 9 VI—

نیابند مر یکدگر را بتنگ * دوان همچو نخچیر از پیش سگ
Л—доб.: 12 VI—بوقت 13 VI—ازان 14 I—و دیگر 15 I—

شمار مه نو برین گونه دان * کزین کرد پیدا خدای جهان
زمغی¹⁶ از نیام آن VI—زان نیام آن I—سی¹⁴ بنقصان VI, I¹³
VI—میسرا چو زو باز گردد I—¹⁸ VI—этот б. стоит после б. 1278 текста. ¹⁷ که دو سرو

испорчено. 19 I, VI—بدان 20 IV—б. оп.

- ازین چون بپژد شود برگ خشک
 1265 ازان¹ دو همیشه یکی آبدار²
 بپرسید دیگر⁵ که بر کوهسار
 خرامند⁷ مردم ازان شارسستان⁸
 بناها کشیدند سر تا بماه¹¹
 و زان¹³ شارسستان¹⁴ شان بدل نگنرد
 1270 یکی بو مهین¹⁵ خیزد از ناگهان
 بدان شارسستان شان¹⁷ نیاز آورد¹⁸
 بپرده درست این سخنها بجوی²⁰
 گر این رازها آشکارا کنی
- بران برنشیند دهد بوی مشک
 یکی³ پژمریده شده⁴ سوگووار
 یکی شارسستان⁶ یافتم استوار
 گرفته بهامون⁹ یکی خارسستان¹⁰
 پرستنده گشتند و هم پیشگاه¹²
 کس از یاد کردن سخن نشمرد
 برو بومشان¹⁶ پاک گردد نهان
 هم اندیشگان دراز آورد¹⁹
 بپیشش ردان آشکارا بگوی
 ز خاک سپه مشک سارا کنی

۲۱

- زمانی پر²¹ اندیشه شد زال زر
 1275 وزان پس بیاسخ زبان بر گشاد²⁴
 نخست ازده و دو درخت بلند
 بسالی ده و دو بود ماه نو
- بر آورد یال²² و بگسترد بر²³
 همه پرسش موبدان کرد یاد
 که هر یک همی شاخ سی بر کشند
 چو شاه نو آیین ابرگاه نو

پنجم IV-⁵ شود IV, VI-⁴ دگر VI-³ IV-² ازان I-¹
 خرامید VI-⁷ خردمند I-⁷ شارسان I, IV-⁸ شارسان
 کشیده سرش را بماه VI-¹¹ گرفتند هامون I, I-⁹ شارسستان-⁸ B
 I, VI-¹⁶ نوحه VI-¹⁵ مردی (?) IV-¹⁵ شارسان IV-¹⁴ ازان I-¹³ IV-¹² B. op.
 آورند VI-¹⁹ فراز آورند VI-¹⁸ I-¹⁸ شارسان شان IV-¹⁷ بوستان
 IV-¹⁶dob.:

ششم گفت بر گوی کان مرغزار * کدامست پر بوی و رنگ و نگار
 گیاهها بدو اندرون تر و خشک * که آید ازان بوی کافور و مشک
 بیامد یکی مرد با داس تیز * تو گوئی که دارد بدل در ستیز
 زمانی نه آسایید و نغنود * همه تر و خشک آن گیا بدود
 سخن باز جوی I-²⁰ 1258 текста (ср. выше):
 زبان را بیاسخ گشاد I-²⁴ پتر IV-²³ سر IV-²² در IV-²¹

که از¹ ده و دو تلای سرو سهی² که رستست شاداب³ با فره‌ی
ازان برزده هر یکی شاخ سی
دگر موبدی گفت کای سر فراز
یکی زان⁶ بکردار دریای قار 1255
بجنبند و هر دو⁹ شتابنده اند¹⁰
سیدیگر چنین گفت کمان سی سوار
یکی کم نشود باز چون بشمیری¹³
چهارم چنین گفت کمان مرغزار
یکی مرد با تیز داسی¹ بزرگ 1260
[همی بدرود آن گیا خشک و تر
دگر گفت کمان بر کشیده دو سرو¹⁹
یکی مرغ دارد بریشان²¹ کنام

که رستست شاداب³ با فره‌ی
نگردد کم و بیش در⁴ پارسی
دو اسپ گرانمایه و تیزتاز⁵
یکی⁷ چون بلور سپید آبدار⁸
همان¹¹ یکدگر را نیابنده اند¹²
کجا بگنرانند بر شهریار
همان سی بود باز¹⁴ چون بنگری¹⁵
که بینی پر از سبزه و جویبار¹⁶
سوی مرغزار اندر آید سترگ¹⁷
نه بر دارد او هیچ ازان کار سر¹⁸
ز دریای با موج²⁰ برسان غرو
نشیمش بشام آن بود این بیام²²

که شاداب رستند-IV³ که دیدم ده و دو درخت سهی-I² که ان-IV, VI¹
IV-6. op. گرانمایه تیز تاز-IV⁵ از-IV, VI⁴ بر-I, VI⁴ همه سال بارست-VI¹
برنج اند و-Л⁹ اشتهر کال-нар⁸ دگر-IV⁷ یکی زو-Л, IV, VI⁶
همی-Л¹¹ شتابند باز-VI¹⁰ شتابند می-I¹⁰ برنج و بسختی-VI¹⁰ هردو
IV-; نیابند باز-VI¹² نیابند می-I¹²
شتابنده هردو برنج اندر اند * همه ساله برضد یکدیگر اند
IV-доб.
کجا رسته اند این چنین در چمن * بگو گر ازان آگهی همچو من
دگر موبدی گفت سر بر فراز * دو اسپ گرانمایه تیزتاز
شود-I¹⁴ بشمرند-IV, VI¹³ 1253 текста. по смыслу эти бб. должны стоять после б.
VI-¹⁸ IV-6. op.¹⁷ پرنگار-VI¹⁶ بنگرند-VI¹⁵ IV-¹⁵ мисра испорчено; راست
همه تر و خشک‌کش همی بدرود * زکس زاری ولابه می نشنود
همه تر و خشک‌کش همی بدرود * اگر لابه سازی سخن نشنود
IV-6. op.; I-
برو بر-I²¹ پر موج-IV, VI²⁰ چهارم همان گفت کمان هر دو سرو-IV¹⁹
نشستن بیام-IV²² نشیم این بشامی بود آن بیام-I²² نشیمش بیامین بود که بشام-Л, VI²²
این بود آن بشام; в тексте восстановлено чтение T.

- چنین آمد از داد اختر¹ پدید
 ازین⁸ دخت مهرباب و از پورسام⁴
 بود زندگانییش بسیار مر 1240
 همش برز⁷ باشد همش شاخ و یال⁸
 [کجا باره او کند موی تر
 عقاب از بر ترگ او نگردد
 یکی برز بالا بود فرمند⁹
 1245 هوارا بشمشیر گریان کند
 کمر بسته شهریانان بود
 که این آب روشن بخواهد دويد²
 گوی پرمنش زاید⁵ و نیک نام
 همش زور باشد هم آیین و فر⁶
 برزم و ببزمش نباشد همال
 شود خشک هم رزم او را جگر
 سران جهانرا بکس نشمرد
 همه¹⁰ شیرگیرد بخیم کنند
 بر آتش یکی گور بریان کند¹¹
 بایران پناه سواران بود¹²

۲۰

- چنین گفت پس¹³ شاه گردن فراز
 بخواند آن زمان زال را شهریار
 بدان تا بپرسند ازو چند چیز
 1250 نشستند بیداردل بخردان¹⁸
 بپرسید مر زال را²⁰ موبدی
 کزین هر چه گفتید دارید راز¹⁴
 کزو خواست کردن سخن¹⁵ خواستار¹⁶
 نهفته سخنهاى دیرینه نیز¹⁷
 همان زال با نامور موبدان¹⁹
 ازین نیز هش²¹ راه بین²² بخردی

نباشد پلید-I² از چرخ گردان-VI؛ از چرخ و اختر-IV؛ از رای اختر-I¹؛
 همش-Л⁶ آید-IV⁵ داستان سام-VI⁴ که از-IV³ نگردد پلید-VI
 گرز-VI؛ زهره-I⁷ همش هوش و فر-VI؛ همش هور و فر-I؛ برز و فر
 11 I, VI-обратный порядок 10 Л-همی 9 IV, VI-زورمند 8 I, IV, VI-تییغ و یال
 12 I-میسرا.

پرسنده تخت ایران بود * اگر چند با زور شیران بود
 16 I-б. оп. 15 همی-VI گفتند گردند باز-IV-б. оп. 14 I-گفتشان-VI¹³
 نهفته سخنهاى پوشیده در پرده نیز-IV؛ سخنهاى پاکیزه در پرده نیز-I¹⁷
 بخردان-IV؛ ازان نیز هوش نامور بخردان-I¹⁹ موبدان-I, IV¹⁸ در پرده نیز
 21 VI - از زال زر-I²⁰ 14 و 16. 1250 текста; ср. разночтения 1294 б. 1 -
 دور بین-VI؛ نامور-IV؛ راه بر-I²² پر منش

- بسام بر آرم¹ همه کام تو
1225 [تو یکچند اندر بشادی بیای
ببردند خوالیگران خوان زر
بفرمود تا نامداران همه
چو از خوان خسرو بپرداختند
چو می خورده شدن امور پورسام
برفت و بپیمود بالای شب
1230 بیامد بشبگیر بسته کمر
برو آفرین کرد شاه جهان
- گر اینست فرجام آرام تو²
که تا من بکارت زخم نیک رای³
شهنشاه بنشست بازال زر⁴
نشستند بر خوان شاه رمه⁵
بتخت دگر جای می ساختند⁶
نشست از بر اسپ زرین ستام⁷
پر اندیشه دل پر ز⁸ گفتار لب⁹
بپیش منوچهر پیروزگر¹⁰
چو برگشت بستودش اندر نهان

۱۹

- بفرمود تا موبدان وردان
کنند انجمن¹¹ پیش تخت بلند
1235 برفتند و بردند رنج¹³ دراز
سه روز اندران کارشان شد¹⁶ درنگ
زبان برگشادند بر¹⁸ شهریار
- ستاره شناسان و هم بخردان
بکار¹² سپهری پژوهش کنند
که تا با¹⁴ ستاره چه دارند¹⁵ راز
برفتند بازیج رومی¹⁷ بچنگ
که کردیم با چرخ گردان شمار

که فرجام-IV؛ که اینست انجام و فرجام تو-I² بر آرم بسازم-I¹
I, IV, VI-6. on³ که چونست فرجام و انجام تو-VI؛ (так!) ازینست همه کام تو
بر بردند بالای-I, IV, VI⁷ بر ساختند-I⁶ شاه و رمه-IV⁵ با زیب و فز-I⁴
Л-доб.:⁹ دل اندیشه پر پرز-VI⁸ زرین ستام
چو شنیدن بر پخته سیم خام * بگستر خورشید رخشنده دام
VI-доб.: با زیب و فز-I¹⁰ I, VI-порядок 66.: 1230, 1232, 1231, 1233.
نشاندش بر آنجای کارام بود * همی خواست مر زال را آزمود
هم از دانش و بزم و رای نبرد * بدانند که چون سام گردست مرد
نخستین بدانند ز نیک اخترش * زموبد که تا چون بود گوه رسی
یابند-IV¹⁵ مر-VI¹⁴ رنجی-IV, VI¹³ ز کار-I, VI¹² آفرین--IV¹¹
چهارم برفتند زی-IV¹⁸ هندی-I¹⁷ بد-VI¹⁶

بکابل^۱ بباش و بشادی بمان
 ۱۲۱۰ شگفته شد آن روی^۲ پژمرده ماه
 ازین پس مترس از بد بدگمان
 بنیک اختیری بر گرفتند راه^۳

۱۸

پس آگاهی آمد سوی شهریار^۴
 پزیره شدندش همه سرکشان
 چو آمد بنزدیکی^۵ بارگاه^۶
 چو نزدیک شاه اندر آمد زمین
 ۱۲۱۵ زمانی همی داشت بر خاک روی
 [بفرمود تا رویش از خاک خشک
 بیامد بر تخت^۹ شاه ارجمند
] که چون بودی ای پهلوان^{۱۰} مرد
 بفر توگفتا همه بهتریست
 ۱۲۲۰ ازو بستند آن نامه^{۱۵} پهلوان
 چو بر خواند پاسخ چنین داد باز^{۱۷}
 ولیکن بدین نامه^{۲۰} دلپزیر
 اگر چه مرا هست ازین دل دژم^{۲۲}
 که آمد ز ره زال سام سوار^۵
 که بودند در پادشاهی نشان
 سبک نزد شاهش گشادند راه
 ببوسید و بر شاه کرد آفرین
 بدو داد دل شاه آزره جوی^۷
 ستردند و بروی پراگند مشک^۸
 بپرسید ازو شهریار بلند
 بدین^{۱۱} راه دشوار با باد و گرد^{۱۲}
 ابا تو همه رنج^{۱۳} رامشگریست^{۱۴}
 بخندید و شد شاد و^{۱۶} روشن روان
 که رنجی^{۱۸} فزودی بدل بر^{۱۹} دراز
 که بنوشته با درد دل سام پیر^{۲۱}
 برانم که نندیشم^{۲۳} از بییش و کم

۱ یکایک—VI ۲ از تو—VI ۳ Л—доб.:

بشد مادر دختر پاک تن * خنک مادر دختر نیک زن
 کنون گوش کن رفتن کار زال * که شد زی منوچهر فرخنده فال
 ۴ IV—доб.: ۵ پادشاه—I ۶ و سپاه—VI ۷ وزین سو چو آگاهی آمد بشاه—VI ۸
 چو زانسان همی بود افتاده دیر * دلش از نیایش همی گشت سیر
 پهلوان زاده—I, IV, VI ۹ سوی گاه—VI ۱۰ پبردند شادان سوی گرد مشک—I, IV, VI ۱۱
 ۱۲ IV—б. оп. ۱۳ همه روزمان بزم و—Л ۱۴ با باد سرد—IV ۱۵ درین—IV; ازان—I ۱۶
 بزال آنزمان پاسخ آن داد باز—VI ۱۷ بخواند و بخندید—VI ۱۸ نامه را—VI ۱۹
 و روشن روان—IV ۲۰ پایۀ دلپزیر—VI; نامه پهلوان—IV ۲۱ در—I ۲۲ رنج—I ۲۳
 دلم گشت ازین در دژم—VI; دلم هست ازین در دژم—IV; دلم گشت ازین بس دژم—I ۲۴
 بر اندیشه—I ۲۵

[یکی از فزایش¹ دل² آراسته
یکی نامه بالابه³ دردمند⁴
بنزد⁵ منوچهر شد زال زر
بزیّن اندر آمد که زین را ندید
بدین⁶ زال را شاه پاسخ دهد 1185
که پرورده مرغ بی دل شدست
عروس ار بمهر اندرون همچو اوست
یکی روی آن بچه ازدها
بدو⁷ گفت سیندخت اگر پهلوان
چماند⁸ بکاخ من اندر⁹ سمنند 1190
بکابل¹⁰ چنو شهریار آوریم
لب سام سیندخت پر خنده دید
ز کمی¹¹ دل دیگری کاسته¹²
نیشتم بنزدیک¹³ شاه بلند
چنان شد که گشتی¹⁴ بر آورده پر
همان نعل اسپش زمین را ندید¹⁵
چو خندان شود رای فرخ نهد
از آب¹⁶ مژه پای درگل شدست¹⁷
سزد گر بر آیند¹⁸ هر دوز پوست¹⁹
مرا نیز بنمای و بستان بها²⁰
کند بنده را شاد و روشن روان
سرم بر شود باسمان²¹ بلند
همه پیش او²² جان نثار آوریم²³
همه²⁴ بیخ²⁵ کین از دلش کنده دید

1 I, VI—доб.: 2 IV—شد 3 IV—نیک 4 I, VI—доб.: 5 I—فزونی

سر انجام هر دو بخاک اندرست * که هر گوهری کشته گوهرست
после этого б. рук. VI доб :

بکوشم کنون از پی کار تو * و زیّن لابه و پوزش زار تو
بیش⁶ IV— بنزد منوچهر⁷ IV— نامه کرده ام دردمند⁸ IV— نامه بالابه و دردمند⁹ I—
12 VI—перепис- 11 Л—ابر 10 I—چو مر¹¹ VI—برین¹² I—б. оп. 9 I—چون عقابی¹⁰ VI—
чик соединил в один б. первое мисра б. 1186 и второе мисра б. 1188, пропустив текст между
ними и механически заменив рифму بها во втором мисра на рифму شدست 13 IV—برآیم
14 Л—(؟) 15 IV—доб.: سزد گر بمانیم هر دو درست (؟) 16 Л—

که بالا چنین باشد و روی و موی * همان هم بر آورده تو بخوی
مگر دیدن او پسند آیدم * که دیدار او سودمند آیدم
بر شود¹⁶ VI— بر فرزد بچرخ¹⁷ IV— 18 IV—اید 19 IV—چنین²⁰ IV—
12 I—доб.: 21 I—تو 22 I—یکایک²³ I—تا بابر
بخنده بدو گفت سام دلیر * کز اندیشه دل را مکن هیچ خیر
بر آید بکام تو این کار زود * چو بشنید سیندخت پوزش نمود
بیامد ازان جایگه شادکام * رخ از خرمی گشته یاقوت فام
23 I—همان 24 Л—تخم

- 1165 هـ-مان¹ مام رودابه² ماهروی
[همه دودمان پیش یزدان پاک
همی بر تو بر خواندیم آفرین
کنون آمدم تا هوای تو چیست
اگر³ ما گنه کار و بدگوهریم
1170 من اینک به پیش تو ام مستمند
دل بیگناهان کابل مسوز
سخننها چو بشنید ازو پهلوان
[برخ چون بهار و بهالا چو⁸ سرو
چنین داد پاسخ که پیمان من
1175 تو با کابل و¹¹ هر که پیوند تست
بدین¹² نیز همداستانم که زال
شما گر چه از گوهر¹⁵ دیگرید
چنین است گیتی وزین ننگ نیست
[چنان آفریند که آیدش رای
1180 [یکی بر¹⁸ فراز و یکی در¹⁹ نشیب
- که دستان همی جان فشاند بروی
شب تیره تا بر کشد روز چاک
همان بر جهاندار شاه زمین²
ز کابل ترا دشمن و دوست کیست
بدین پادشاهی نه اندر خوریم
بکش گر کشتی و بر ببندی ببند⁴
کجا تیره روز⁵ اندر آید بروز⁶
زنی دید با رای و⁷ روشن روان
میانش⁹ چو غرو¹⁰ و برفتین تدر
درست است اگر بگسلد جان من
بمانید شادان دل و تن درست
ز گیتی¹³ چو رودابه جوید¹⁴ همال
همان تاج و اورنگ را در خورید
ابا¹⁶ کردگار جهان جنگ نیست
نمانیم و ماندیم با های های¹⁷
یکی بافزونی یکی با نهیب

¹ IV — منم ² IV — б. оп.: VI — доб.:

نکردی شتاب آنچه فرمود شاه * بصبر اندرون باز دیدی گناه
چو دیدی که ما را گناهی نبود * سوی سرکشی رای آئی نبود
فرستاده زال شد سوی شاه * بدان تا نکرده نگیرد گناه
بکش کشتی را و بندی ببند VI؛ بکش کشتی بستنی را ببند IV — I، ⁴ و گر VI — ³
که تیر شب آنگه بر آید بروز VI — ⁶ که بس زود روز IV؛ کزین تیرگی —
با کابلی I — ¹¹ گرم IV — ¹⁰ میانی I، IV — ⁹ بهبالای IV — ⁸ و I، IV — ⁵⁷
گوهری I، I — ¹⁵ خواهد IV — ¹⁴ به گیتی I، IV — ¹³ بدان VI؛ برین I — ¹²
بر IV، VI — ¹⁹ در I، I — ¹³ I، IV، VI — б. оп ¹⁷ که با IV — ¹⁶

- نمایید چننین کارش از تو پسند
 1150 بدو سام یل گفت با من بگویی
 تو مهراب را که تری گر³ همال
 بروی و بموی و بخوی و خرد
 ز بالا و دیدار و فرهنگ اوی
 بدو گفت سیندخت کای پهلوان
 1155 یکی سخت پیمانست خواهم نخست
 که از تو نیاید بجانم گزند
 مرا کاخ و ایوان آباد هست
 چو ایمن شوم هر چه گوئی⁹ بگویی
 نهفته همه گنج کابلستان
 1160 [جزین نیز هر چیز کاندر خورد
 گرفت آنزمان سام دستش بدست
 چو بشنید سیندخت سوگند¹⁴ او
 زمین را ببوسید و بر پای خاست
 که من خویش ضاکم ای پهلوان
- میانرا بخون ریختن در میند¹
 ازان کت² بپرسم بهانه مجوی
 مرآن⁴ دخت اورا کجا دید زال
 بمن گوی تا با کی اندر خورد
 برانسان که دیدی یکایک بگویی
 سر پهلوانان و پشت گوان
 که لرزان شود⁵ زو برو بوم و⁶ رست
 نه آنکس که بر من⁷ بود ارجمنند
 همان گنج و خویشان و بنیاد هست⁸
 بگویم بجویم بدین¹⁰ آب روی
 بکوشم رسانم بزابلستان¹¹
 بیابد ز من مهتر پیر خرد¹²
 ورا نیک بنواخت¹³ و پیمان بست
 همان راست گفتار و پیوند او¹⁵
 بگفت آنچه اندر نهان بود راست¹⁶
 زن گردد مهراب روشن روان

1 I, IV- میند برهن VI-доб.:

خدای شما آن ما خود یکیست * بیزدان ما هیچ پیکار نیست
 گذشته ازو فبانه ما بت است * چه در چین و کابل چه در تپتست
 شمارا خورد آتشش پیر فروغ * تو دانی کزین در نگفتم دروغ
 پرستیدن هر دو داری بدست * ازیرا که هر دو از (так!) پی ایزدست
 تو دانی نه نیکست خون ریختن * ابا بی گناه اندر آویختن
 2 I, IV, VI- هر آنچت 3 I, IV, VI- یا 4 همان IV- 5 بود I- 6 IV, VI- оп.
 بدو داستان VI- 11 بتو VI- 10 گفتی I- 9 با زور دست I- 8 ما IV- 7
 پییمان VI- 15 همان عهد و سوگند I, IV- 13 оп. I, IV, VI- 12
 IV-б. оп. 16 IV--б. оп.

- 1130 پیر¹ اندیشه به نشست بر سان مست
که جائی کجا مایه چندین بود
گراین خواسته³ زو پذیرم همه
وگر باز گردانم از پیش زال
[برآورد سر گشت کین خواسته
برید این⁶ بگنجور داستان دهید
پری روی¹⁰ سیندخت بر پیش¹¹ سام
[چو آن هدیه هارا پذیرفته دید
سه پتروی با او¹³ بیکجا بدند
گرفته یکی جام هر یک بدست¹⁵
1140 پیش¹⁷ سهید فرو ریختند
چو با پهلوان کار بر ساختند
چنین گفت سیندخت با پهلوان
بزرگان ز تو دانش آموختند
بمهر²¹ تو شد بسته دست بدی
1145 گنه کار گر بود²² مهراب بود
سر بی گناهان کابل چه کرد
همه شهر²⁴ زنده برای تو اند
ازان ترس کو هوش و زور آفرید
- بکش کرده دست و سر افکنده پست
فرستادن زن² چه آیین بود
ز من گردد آزرده شاه رمه
برآرد بکردار سیمرغ بال⁴
غلامان و پیلان آراسته⁵
بنام⁷ مه⁸ کابلستان دهید⁹
زبان کرد گویا و دل شاد کام
رسیده بهی و بدی رفته دید¹²
سمن پیکر¹⁴ و سرو بالا بدند
بفرمود کامد بجای نشست¹⁶
همه یک بدیگر بر آموختند
ز بیگانه خانه¹⁸ پرداختند
که بارای¹⁹ تو پیر گردد جوان
بتو تیرگیها²⁰ بر افروختند
بگرزت گشاده ره ایزدی
ز خون دلش دیده سیراب بود²³
کجا اندر آورد بایید بگرد
پرستنده و خاک پای تو اند²⁵
درخشنده ناهید و هور آفرید

یال-I, 4 اگر خواسته-I³ فرستاده زن خود-VI² از-VI¹
نهید-I⁹ بت-IV, VI⁸ پیام-IV, VI⁷ شوید و-I, IV, VI⁶ 5 Л, I, VI-б. оп.
سمن سایه-VI¹⁴ باری-IV¹³ 12 IV-б. оп. در پیش-I, VI¹¹ پری چهره-I, IV¹⁰
پیر از لعل و یافوت و در و گهر-IV¹⁶ بکف-I, VI¹⁵; ز زر-IV¹⁵
بنزد-I¹⁷ پیر از سرخ یافوت و در و صدف-VI¹⁶; پیر از سرخ یاقوت در پیش صف-I
اگر باب-IV²² بداد-VI²¹ تیرگی-I²⁰ با فر-IV¹⁹ خیمه-VI¹⁸
25 Л, IV, VI - 24 IV-ساله 23 I, VI-بود 22 IV-مژه سیراب بود-IV²⁴; مژه پیراب بود-I, VI²³
обратный порядок мисра.

بسان سپهری یکی تخت زر¹ برو ساخته² چند گونه گهر³
برش⁴ خسروی بیست⁵ پهنای او وزان⁶ زنده پیلان هندی چهار⁹
همه جامه و فرش کردند بار

۱۷

جو شد ساخته کار خود برنشست¹⁰ چو گردی بمردی میانرا بیست¹¹
[یکی ترگ رومی بسر بر نهاد 1120 پیامد گرازان¹³ بدرگاه سام
بکار آگهان گفت تا¹⁴ ناگهان که آمد فرستاده کابلی
[زمهراب گرد آوریده پیام 1125 پیامد بر سام یل پرده دار
فرود آمد از اسپ سیندخت و رفت زمین را ببوسید و کرد آفرین
نثار و پرستنده واسپ و ییل یکایک همه پیش سام آورید

برو کرده-IV³ درو بافته-VI²; نشانده درو-I² بساط بسان سپهر بزر-VI¹
به سیصد فزونتر ز-VI⁶ برش پهلوی شست-VI⁵ رش-I⁴ ترکیب بی مر گهر
IV-⁷

که صد گز فزون بود بالای اوی * مگر شصت گز بود پهنای اوی
چو پردخت گنج-I¹⁰ پیلان هندی هزار-VI⁹; پیلان جنگی چهار-IV⁹ ازین-VI⁸
چو شد ساخته کار او بر-VI⁶; چو بر ساخت کار اندر آمد باسپ-IV⁴; اندر آمد باسپ
چو گردان بکردار آذر گشسب-IV⁴; چو گردی بکردار آذر گشسب-I¹¹ گذشت
VI-¹⁴ از-I¹⁴ چنین تا-VI¹³ 6. оп. I, IV, VI¹² پیامد بکردار آذر گشسب-VI¹¹
IV-¹⁷ چمان چرمه زیر او-IV¹⁶ بگوئید با پهلوانان-I, IV, VI¹⁵ کن
ز ره-IV²⁰ خرامید و-VI¹⁹ Л, VI¹⁸ обратный порядок мисра. جهانگیر فرخنده

- مگر شهر کابل نسوزد بـما^۱ چنـین گفـت سـینـدخت کـای^۲ نامدار
[نـبـاید کـه چـون مـن شـوم^۵ چـاره جـوی
[مـرا در^۶ جـهـان انـده^۷ جـان اوسـت^۸
1105 [نـدارم هـمـی انـده^{۱۰} خـویـشـتـن
[یـکـی سـخت پـیـمـان سـتـد زو نـخـست
بـیـاراسـت تـن را بـدیـبا و زر^{۱۳}
پس از گـنـج زرش ز بـهر نـشـار^{۱۶}
[بـزـرین سـتـام آوریـدنـد سـی
1110 ابا طوق زـرین پـرسـتـنـده^{۲۰} شـست
[پـر از مـشـک و کـافـور و یـاقـوت و زر
[چـهل جـامـه دیـبـای پـیـکر بـزر
[بـزـرین و سـیـمـین دوصـد تیـغ هـند
[صـد اشـتر هـمـه مـادۀ سـرخـمـوی
1115 یـکـی تـاج پـر گـوهر شـاهـوار
- چو پـژمـرده شـد بـر فـروزد بـما^۱
بـجـای روان^۳ خـواسـتـه خـوار دار^۴
تـو رودابـه را سـختـی آری بـروی
کـنـون بـا تـوم روز پـیـمـان اوسـت^۹
ازویـست ایـن دـرد و انـدوه مـن^{۱۱}
پس آـنـگـه بـمـردی رـه^{۱۲} چـاره جـست
بـدر^{۱۴} و بـیـافـوت پـرمـایـه سـر^{۱۵}
بـرون کـرد^{۱۷} دینار چـون سـی هـزار^{۱۸}
از اسـپـان تـازی و از پـارسی^{۱۹}
یـکـی جـام زر^{۲۱} هـریـکـی را بـدست
ز پـیـروزۀ چـند چـندی گـهر^{۲۲}
طـرازش هـمـه گـونه گـونه گـهر^{۲۳}
جـزان سـی بـزهراب دادـه پـرنـد^{۲۴}
صـد اسـتر هـمـه بـارکـش رامـجوی^{۲۵}
ابـا طـوق و بـا یـاره و^{۲۶} گـوشـوار

IV- بخواهی روان- I- با I- 2 VI- 6. оп.; I- 6. 1101 стоит после 6. 1102 текста. 3
تست- 8 چاره- I- 7 از- 6 بوم- T- شوی- VI- 5 VI- 6. оп. 4 بجان و روان
کـنـون بـا تـو امـروز پـیـمان- I, IV- یـکـی سـخت پـیـمانت خـوانم درـست- VI- 9
تـن- VI- بـداندش رـه- IV- 12 IV- 6. оп. 11 کـه آرم هـمـی انـده از- VI- 10 اوسـت
و پـرمـایـه زر- VI- پـرمـایـه تـر- I, IV- 15 بزر- IV, VI- 14 بـدیـبـای زر- VI- 13 خـویـش را
از گـنـج- VI- از خـانـۀ گـنـج بـهر نـشـار- IV- 16 از گـنـج مـهـراب بـهر نـشـار-
سـیـصد هـزار- I- 18 بـرو ریـخت- VI- 17 مـهـراب چـون سـی هـزار
VI- سـوی نـشـار- I, IV, VI- 19 доб.:

صـد(دو- I- ده- IV, VI) اسـپ گـرانـمایـه با سـاز زر * پـرسـتـنـده پنـجـه بـزـرین کـمر
یـکـی پـر شراب و یـکـی پـر گـهر- I- 22 مر- IV- می- VI- 21 پـرسـتار- VI- 20 IV- 6. оп. 19
IV- 6. оп. 23 هـمـه یـک ز دیـگر بـه و خـوب تـر- VI- طـرازش هـمـه گـونه گـونه گـهر- IV
ابـا یـاره و طـوق و با- I, IV- 26 I- 6. оп. 25 I- 6. оп. 24

- [وزان پس دوان دست کرده بککش
بدو گفت بشنو ز من یک سخن
ترا خواسته گر ز بهر تنست 1090
اگر چند باشد⁵ شب دیر یاز
شود روز چون چشمه روشن⁶ شود
بدو گفت مهرباب کز باستان
بگو آنچه دانی و جانرا بکوش
بدو گفت سیندخت کای سرفراز 1095
مرا رفت باید بنزدیک¹⁰ سام
[بگویم بدو آنچه گفتن سزد
ز من رنج جان¹³ و ز تو خواسته
بدو گفت مهرباب بستان¹⁵ کلید
پرستنده و اسپ و تخت و کلاه 1100
- بیامد بر شاه¹ خورشید فش²
چو دیگر یکی کامت آید بکن³
ببخش و بدان⁴ کین شب آبستنت
برو تیرگی هم نماند دراز
جهان⁷ چون نگین بدخشان شود
مزن در میان یلان داستان
وگر چادر خون بتن بر⁸ پیوش
بود کت بخونم نیاید نیاز⁹
زبان برگشایم چو تیغ¹¹ از نیام
خرد خام گفتارهارا پزد¹²
سپردن¹⁴ بمن گنج آراسته
غم گنج هرگز نباید کشید¹⁶
بیارای¹⁷ و با خویشتن بر بر¹⁸

جفت VI-¹ IV-6. оп.; IV-доб.:²

همه روز تا شب در اندیشه بود * دلش از بس اندیشه چون بیشه بود
دگر روز چون خور بر آمد بلاند * جهان سر بسر گشت از او ارجمند
بر گرد مهرباب شد چاره جوی * پر از چاره دل لب پر از گفت و گوی
چنین گفت کای شاه خورشیدفش * همه شربت بی مرادی مچش

IV-³

ز من بشنو از ابتدا یک سخن * وزان پس مرا بخت بیاید (tak!) بکن
VI-

بمهرباب گفتا شنو یک سخن * و زان پس کجا کام تست آن بکن
رخشان-⁶ I, IV, VI باشی-⁵ I, VI بدار و بده-⁴ VI; ببین و بدان-⁴ JI
نیاید بچیزی نیاز-⁹ I خاک و خون را بتن در-⁸ IV, VI زمین-⁷ IV, VI
کشیدن مرین تیغ را-¹¹ I, IV, VI همی سوی-^{VI} همی پیش-¹⁰ I, IV بخونم نیاید دراز-^{VI}
سپرده-¹⁴ IV, VI جان و رنج-¹³ IV, VI; 6. оп. گفتار اورا پزد-¹² I
بر آرای-^{IV} بیفروز-¹⁷ JI چشید-¹⁶ IV کازک (tak!) IV-¹⁵ I, VI کینت-¹⁵
ببر آنچه خواهی و بر ساز راه-¹⁸ VI

- 1075 چو نامه نوشتند و شد رای راست
[چو خورشید سر سوی خاور نهاد
چو آن جامه سوده بفرگند شب
بیامد بزمین اندر آورد پای
بسوی شهنشاه بنهاد روی
ستد زود¹ داستان و² بر پای خاست
نخفت و نیاسود تا بامداد]
سپیده بخندید و بگشاد لب³
بر آمد خروشیدن کره نای
ابا نامه⁴ سام آزاده خوی⁴

۱۶

- 1080 چو در کابل⁵ این داستان فاش گشت
بر آشفست و سیندخت را پیش خواند
بدو⁶ گفت کانون جزین رای نیست
که آرم¹¹ با دخت ناپاک تن
مگر شاه ایران ازین¹² خشم و کین
[بکابل¹⁵ که با سام یارد چخید
چو بشنید سیندخت بنشست پست
یکی چاره آورد از¹⁷ دل بجای
سر مرزبان پر⁶ ز پرخاش گشت.
همه⁷ خشم رودابه بر وی⁸ براند
که¹⁰ با شاه گیتی مرا پای نیست
کشم زارتان بر سر انجمن
برآساید¹³ و رام گردد زمین¹⁴
ازان زخم گرز که یارد¹⁶ چشید]
دل چارمجوی اندر اندیشه بست
که بند ژرف بین و فزاینده رای¹⁸

دست — I, VI¹ ستاینده نامه — IV² I, IV, VI — 66. 1076 — 1077 оп. I — 6. оп.;
IV —

ز زابلستان رخ بایران نهاد * دلی پر ز انده سری پر ز باد
مرزبانان به — VI⁶ یکایک چو — IV⁵ VI — 2 сильно поврежденных 66.
ازان — I¹² بیآرم — IV¹¹ چو — IV, VI¹⁰ چنین — VI, I⁹ با او — I⁸ همی — I⁷
که خواهد همی زخم — I¹⁶ ز کابل — I¹⁵ آرام گیرد بدین — VI¹⁴ بیآساید — I¹³
او بتدبیر و رای — I, VI¹⁸ ازان — VI¹⁷ چه آرد ازان گرز زخمش — VI¹⁶ گرز
IV — 6. оп.

- همانا که با زال پیمان من
 1065 که از رای او سر نه پیجم بهیچ²
 [بپیش من آمد پر از خون رخان⁷
 مرا گفت بردار آمل کنی
 چو پرورده مرغ باشد بکوه
 چنان ماه بیند بکابلستان
 1070 چو دیوانه گردد¹³ نباشد شگفت
 [کنون رنج¹⁴ مهرش بجایی رسید
 [زبس درد کو دید¹⁶ بر بی گناه
 گسی کردمش¹⁸ با دلی¹⁹ مستمند
 همان کن که با مهتری در خورد
- شنیدست شاه جهان بان من¹
 درین³ روزها کردی⁴ من⁵ بسیج⁶
 همی چاک چاک آمدش زاستخوان⁸
 سزاتر⁹ که آهنگ کابل کنی¹⁰
 نشانی شده در میان گروه¹¹
 چو سرو سهی بر سرش¹² گلستان
 ازو شاه را کین نباید گرفت
 که بخشایش آرد هر آن کش بدید¹⁵
 چنان رفت پیمان که بشنید شاه¹⁷
 چو آید بنزدیک تخت²⁰ بالند
 ترا خود نیاموخت باید خرد²¹

¹ I—доб.:

که با او بکردم میان گروه * چو باز آوردیم ز البرز کوه
 IV—доб.:

که هر آرزوکان گوی سرفراز * کند من ندارم ازو دست باز
 بر من سوی کرگساران پیام * فرستاد از بهر این زیرکام
 ز مازندران من بدین کار باز * کشیدم بر شاه گردن فرار
 روز کردش سوی⁴ I— وزین³ VI— گر از رای او دل بتابیم هیچ² VI—
 همی آمدش زاستخوان چاک چاک⁸ I— خون و خاک⁷ I—ب. оп. ⁶ IV—ب. оп. ⁵ ل— ما
⁹ IV—آید به ¹⁰ I—ب. оп.; VI—доб.:

که جفت من انجاست رودابه نام * که از مهر او جانم آمد بدام
 رنج و ¹⁴ ل— باشد¹³ I— سرش در¹² VI— فگنده بدور از میان گروه¹¹ I, IV, VI—
 که بخشایش آرد هر آن^{VI} که بخشایش آورد هر کس که دید^{IV}—¹⁵ آنچه^{IV}—
 فرستادمش^{IV}—¹⁸ مرا روز از اندوه او شد سیاه^{IV}—¹⁷ خورد^{I, VI}—¹⁶ کس که دید
²¹ I, IV—доб. چو آید بدان بارگاه^{IV}—²⁰ دل شده^{I, VI}—¹⁹

بگیستی مرا خود همی نیست و بس * چه انده گسار و چه فریادرس
 после этого б. рук. IV и VI доб.:

ز سنام نریمان بشاه جهان * هزار آفرین باد و هم بر مهان

- 1055 [کجا من چمانیدمی¹ بادپای² کنون چند سالت تاپشت زین همه گرگساران و مازندران نکردم زمانی برو و بوم یاد کنون این بر افراخته یال من بدان⁸ هم که بودی⁹ نماند¹⁰ همی کمندی بینداخت ازدست¹² شست سپردیم نوبت کنون¹⁴ زال را 1060 یکی آرزو دارد¹⁶ اندر نهان یکی آرزو کان بیزدان نکوست نکردیم بی رای شاه بزرگ
- بپرداختی شیر دژنده جای³ مرا تختگاه است و اسپم زمین⁴ بتو⁵ راسته کردم بگرزگران ترا خواستم راد⁶ و پیروز⁷ و شاد همان زخم کوبنده کوپال من برو گردگاهم خماند¹¹ همی زمانه مرا بازگونه¹³ بست که شاید کمربند و کوپال را¹⁵ بیایند بخواند ز شاه جئان کجا نیکوئی¹⁷ زیر فرمان¹⁸ اوست¹⁹ که بنده نباید که باشد سترگ²⁰

¹ IV—چرانیدمی ² I—چارپای ³ I—доб. вариант б. разночтения 21 на стр. 204.

⁴ I—доб: خانم همین—I

چنین و جزین هر چه بودیم رای * بپرداختی شیر دژنده جای
سر. бб. 1052 и 1053 текста; IV—доб.:

در آباد ویران نماندست جای * که آنرا نه من باز کردم بپای
شاه پیروز—VI; شاه و پیروز—IV; نیز پیروز—I⁷ شاه—IV, VI⁶ ترا—IV; برو—Л⁵
برو گردگاهم—I, Л¹¹ نماند—VI¹⁰ بودم—IV, VI; بود او—I⁹ بران—IV, I⁸
سپردم—IV¹⁴ با شگونه—I, IV¹³ سالی دو—VI¹² تک روزگار جهانم—IV; چماند
I—доб.:¹⁵ کنون جای خود

چو من کردم او دشمنان کم کند * هنرهای او جای خرم کند
I—доб.:¹⁹ پیمان—I¹⁸ که گر نیکوئی—Л¹⁷ دارم—IV¹⁶

ازین آرزو گر چه خیزد بداد * ره اصل و پیوند و نسل و نژاد
²⁰ I—б. оп.

- [چو شد دوخته یک کران از دهانش¹ هم اندر زمان دیگری همچنان
[سدیگر زدم بر میان زفرش
[چو تنگ اندر آورد بامین زمین 1040
[بنیروی یزدان گیهان خدای
[زدم بر سرش گرزۀ گاوچهر
[شکستم سرش چون تن⁸ ژنده پیل
[بزخمی چنان شد که دیگر نخواست
1045 [کشف رود پر خون و زرداب شد⁹
[همه کوهساران پر از مردو زن
[جهانی بران¹² جنگ نظاره بود
[مرا سام یکرخم ازان¹⁴ خواندند
[چو زو¹⁶ باز گشتم تن روشنم
1050 [فرو ریخت از باره برگستوان
[بران بوم تا سالیان بر نبود
[چنین و جزین هرچه بودیم²² رای
- بماند از شگفتی بپیرون زبانش²
زدم بر دهانش³ بپیچید⁴ ازان⁵
برآمد همی جوی خون از جگرش
بر آهختم این⁶ گاوسر گرز کین
برانگیختم پیالتن را ز جای
برو کوه بارید گفتم⁷ سپهر
فرو ریخت زوزهر چون رود نیل
زمغزش زمین گشت با کوه راست
زمین جای آرامش و خواب شد¹⁰
همی آفرین خواندندی بمن¹¹
که آن ازدها زشت¹³ پتیماره بود
جهان زرو گوهر بر¹⁵ افشانند
برهنه شد از¹⁷ نامور جوشنم
وزین¹⁸ هست هر چند رانم زیان¹⁹
جز از سوخته خار²⁰ خاور نبود²¹
سران را²³ سر آوردمی زیر پای²⁴

سرون و میانش-IV² کران دهانش-VI³ کنار دهانش-IV¹ Л,
VI-доб.:⁵ بلرزید-VI⁴ دگر سو-IV³
یکی تیر دیگر بسوی دگر * زدم دوخته شد فرود و زبر
پر خون و-IV⁶ چون رود زرداب شد-I⁹ سر-I, IV, VI⁸ گوئی-IV⁷ آن-I, VI⁶
IV-б. оп.:¹¹ پست-VI¹⁰ گشت-IV¹⁰ پر خون ز هراب است-VI¹⁰ زرداب گشت
سخت-I¹² زشت و-IV¹³ پراز-IV, VI¹² VI-б. 1046 стоит после б. 1047 текста.
جهانی زر و-VI¹⁴ مهان زر و گوهر بر-IV¹⁴ جهانی بمن گوهر-I¹⁵ بدان-VI¹⁴
شد از دود زهرش تنم-IV¹⁹ و زو-I¹⁸ بدو-VI¹⁷ کزو-IV, Л¹⁶ گوهر
VI-б. 21²¹ خاک و-I²⁰ VI-б. оп. 20²⁰ و زان زهر بد چندگاهم زیان-T²⁰ نساتوان
оп.: VI-доб.:
ازان جنگ دیوان بگویمت باز * ز پیکار او ناممه گردد دراز

22 VI-کردیم 23 Л-سراسر 24 VI-первое мисра б. 1052 соединено со вторым мисра б. 1053.

- [هوا پاک دیدم¹ ز پرندگان
1020 [ز نقش همی پتر کرگس بسوخت
[نهنگ دژم بر کشیدی ز آب
[زمین گشت بی مردم و چارپای
[چو دیدم که اندر جهان کس نبود
[بزور جهاندار یزدان پاک
1025 [میان را ببستم بنام بانند
[بزیں⁹ اندرون گرزۀ گاوسر
[برفتم بسان نهنگ دژم
[مرا کرد پدرود هرکو شنید¹¹
[ز سر تا بدمش¹³ چو کوه بلند
1030 [زباننش بسان درختی سیاه¹⁴
[چو دو آبگیرش پر از خون دو چشم
[گمانی چنان بردم ای شهریار
[جهان پیش چشمم چو دریا نمود
[ز بانگش بلرزید روی زمین
1035 [برو بر زدم بانگ بر سان شیر
[یکی تیر الماس پیکان²¹ خدنگ
- [همان روی گیتی² ز درندگان³
[زمین زیر زهرش همی بر فروخت
[بدم در کشیدی ز گردون⁴ عقاب
[همه یکسر اورا⁵ سپردند جای
[که با او همی دست یارست سود⁶
[بیفگندم از دل همه⁷ ترس و باک
[نشستم بران⁸ پیل پیکر سمنند
[ببازو کمان و¹⁰ بگردن سپر
[مرا تیز چنگ و ورا تیز دم
[که بر اژدها¹² گرز خواهم کشید
[کشان موی سر بر زمین چون کمنند
[زفر باز کرده¹⁵ فگنده براه
[مرا دید¹⁶ غریب و¹⁷ آمد بخشم
[که دارم مگر¹⁸ آتش¹⁹ اندر کنار
[بابر سیه بر شده تیره دود
[ز زهرش زمین²⁰ شد چو دریای چین
[چنان چون بود کار مرد دلیر
[بچرخ اندرون راندم بی درنگ²²

همان — I, VI⁴ پویندگان — IV³ همه روی کشور — VI² کرده — T; دیدن — VI¹
یارد بسود — IV⁶ جهانی مر اورا — VI; جهان جمله اورا — I⁵ از هوا تیز پتران
کندی — VI¹⁰ بچنگ — VI⁹ بر — I⁸ برون کردم از دل همی — IV⁷ یارد ستود — VI
(метр нарушен) آتش — IV¹² هر کس که دید — T; هر کین شنید — IV; هر کان شنید — I¹¹
درخت سیاه — VI¹⁴ بدیدم رسیدم — VI; رسیدمش دیدم — IV; رسیدمش و دیدم — I¹³
Так в T, Л, غریب — VI; غریب — I¹⁷ دید و — I, IV, VI¹⁶ باز کنده — VI¹⁵
تیز — VI²¹ چنان — VI²⁰ دوزخ — IV¹⁹ داری مرا — VI; دارد مگر — I; دارد مرا — IV
I-доб.:²² پیکان و تیر
بسوری (так!) فرو کردم آن تیر رام * بدان تا بدوزم زبانش بکام
VI-доб. вариант того же б.; IV-доб.:
زدم بر یکی نیمه فوز اوی * بدان زخم تاریک شد روز اوی

- هرآن چیز کو ساخت اندر¹ بوش
 خداوند کیوان و خورشید و ماه
 1005 [برزم اندرون زهر تریاک سوز
] گراینده⁵ گرز و گشاینده شهر
] کشنده⁹ درفش فریدون بجنگ
 [ز باد عمود¹¹ تو کوه بلند
] همان¹³ ازدل پاک¹⁴ و پاکیزه کیش
 1010 یکی بنده ام من¹⁶ رسیده بجای
 همی گرد کافور گیرد سرم
 ببستم میان را یکی¹⁹ بنده وار²⁰
 [عنان پیچ و اسپ افکن و گرزدار²¹
] بشد آب گردان مازندران
 1015 [ز من گر نبودی بگیتی نشان
] چنان اژدها کو²⁴ ز رود²⁵ کشف
 [زمین شهر تا شهر پهنای²⁷ او
] جهان را ازو بود دل پر هراس²⁹
- بران است² چرخ روان را روش
 وزو آفرین بر منوچهر شاه
 بیزم اندرون ماه³ گیتی فروز⁴
 زشادی⁶ بهر کس رساننده⁷ بهر⁸
 کشنده سرافراز جنگی پلنگ¹⁰
 شود خاک نعل سرافشان سمند¹²
 بآبشخور آری¹⁵ همی گرگ و میش
 بمردی بهشت¹⁷ اندر آورده پای
 چنین کرد¹⁸ خورشید و ماه افسرم
 ابا جادوان ساختم کارزار
 چو من کس ندیدی²² بگیتی سوار
 چو من دست بردم بگرز گران
 بر آورده گردن ز گردن کشان²³
 برون آمد و کرد گیتی چوکف²⁶
 همان کوه تا کوه بالای²⁸ او
 همی داشتندی شب و روز پاس

4 VI-6. оп. 3 IV-هور 2 IV-بودن است 1 I-ساختست از-
 کشیده IV, VI-9 VI-6. оп. 8 رسانیده IV-7 بشادی-Л 6 گرازنده I-5
 1008 VI-6. 12 باد دبوس VI-; زخم عمود I-11 گیتی نهنگ I, VI-10
 1009 текста. 13 همی-Л 14 از دل و داد IV-15 ل, VI-آرد;
 19 T-میان یلی-داد I, IV, VI-18 بدو بار هشت I-17 هستم-Л 16 آید-IV
 21 I-گرزدار و-میان یلکی- I, IV, VI-20 مر دوار VI-23 I-ب. оп.; IV-
 22 I, VI-نبیند-اسپ افکن نیزه دار-IV-
 بسی گاه تا شد ز گردنکشان * بگیتی منم در زمانه نشان
 IV-доб.:

نه هنگام کین داشت کس پای من * نه بگرفت کس در جهان جای من
 اگر رانم از مردی خود سخن * به عموری نیابد ز سرتا به بن
 بالای I, IV, VI-27 بکف VI-26 ز کوه IV-; برود-Л, VI-25 اژدهای VI-24
 دل در هراس IV, VI-29 پهنای I, IV, VI-28

[نشستم بکابل¹ بفرمان تو
[که گر کینه جویی² نیازارمت³
ز مازندران هدیه این ساختی
که ویران کنی خان⁶ آباد من
[من اینک بپیش⁷ تو استاده ام 990
[باز⁹ میانم بدو نیم کن
سپهبد چو بشنید گفتار زال
بدو گفت آری همیمنت¹¹ راست
همه کار من با تو¹³ بیداد بود
ز من¹⁴ آرزو خود همیمن خواستی 995
مشو تیز¹⁶ تا چاره کار تو
یکی نامه فرمایم اکنون¹⁸ بشاه
سخن هرچه باید²¹ بیاد آورم²²
اگر یار باشد جهاندار ما
نویسنده را پیش بنشانند 1000
سر نامه کرد آفرین خدای
ازو بست نیک و بدو هست و نیست

نگه داشتم رای و پیمان تو]
درختی که کشتی⁴ بهار آرمست⁵
هم از گرگساران بدین تاختی
چنین داد خواهی همی داد من
تن بنده⁸ خشمم ترا داده ام]
ز کابل مییمای با من¹⁰ سخن]
بر افراخت گوش و فرو برد یال
زبان تو بر راستی برگواست¹²
دل دشمنان بر تو بر شاد بود
بتنگی دل¹⁵ از جای بر خاستی
بسازم کنون نییز¹⁷ بازار تو
فرستم بدست توای¹⁹ نیک خواه²⁰
روان و دلش سوی داد آورم²²
بکام تو گردد همه کار ما²³
ز هر در سخنها همی رانند
کجا هست²⁴ و باشد همیشه بجای²⁵
همه بندگانیم و ایزد یکیست²⁶

کاری-IV 4 بکار آیمت-IV 3 نگفتی که هرگز-I, VI 2 یکایک-I 1

IV-دوب.: 5

بوم پهلوان و غلام رهی * بکاری اگر هیچ فرمان دهی
ازین-VI 10 هم اکنون-VI 9 دل و دیده-IV; تن زنده-I 8 بنزد-I 7 کاخ-I 6
برتو-I, VI 13 زبانست بدین راستی پادشاست-I, VI 12 کاری چنینست-Л 11 در
خواهم نوشتن-VI 18 تیز-I, IV, VI 17 تند-I 16 بدل نیکی-IV 15 زما-IV 14
یکی-Л, IV, VI 19 I-دوب.: 20

چو بیند هنرها و دیدار تو * نجوید جهاندار آزار تو
Л-دوب.: 23 آوریم-I, VI 22 باشد-I 21

ببازو کند شیر همواره کار * هر آنجایگه کو بیابد شکار
VI-ب. оп. 26 VI-ب. оп. 25 کجا بود-I 24 I-دوب. вариант того же б.

- همه مردم از داد تو شادمان
مگر من که از داد³ بی بهره ام
[یکی مرغ پرورده ام خاک خورد
ندانم همی خویشستن را گناه
980 [مگر آنکه سام⁹ یلستم پدر
[ز مادر بزادم بینداختی
[فگندی¹⁰ بتیمار زاینده را¹¹
[ترا با جهان آفرین نیست¹⁴ جنگ
[کنون کم جهان آفرین پرورید
985 [ابا گنج و با تخت¹⁷ و گرز گران
ز تو داد یابد¹ زمین و زمان²
وگر چه به پیوند تو⁴ شهره ام⁵
به گیتی⁶ مرا نیست با کس نبرد⁷
که بر من کسی را بران هست راه⁸
وگر هست با این نژادم هنر
بکوه اندرم جایگه ساختی
بآتش سپردی¹² فزاینده را¹³
که از چه سیاه و سپیدست رنگ¹⁵
بچشم خدایی بمن بنگرید¹⁶
ابا رای و با تاج و تخت و سران¹⁹

شگفتی ز داد تو-IV; مگر من ز داد تو-I³; IV-б. оп. ² باشد-VI¹
وگر چند فرزند تو-VI; اگر چه ز پیوند تو-I; وگر چه به پیمان تو-Л⁴
IV-доб.:⁵

ز انصاف و دادت جهان بهره مند * ستم را ز دست تو بر پای بنند
زال-IV⁹; I, IV, VI-б. оп.⁸ کسی نیستم هم نبرد-I⁷ ز گیتی-VI, T⁶
بتیمار و غم بنده را-IV; بتیمار پاینده را-Так в T; Л¹¹ سپردی-IV¹⁰
بر آتش فگندی-IV¹² بتیمار تابنده را-VI¹³ I-б. оп.; I-доб.:¹³

نه گهواره دیدم نه پستان شیر * نه از هیچ خوشی مرا بود ویر
ببردی بکوهی بیفگندیم * دل از ناز و آرام بر کنندیم
بود-IV, VI, T¹⁴ I-доб. два сильно поврежденных бб.¹⁵ I, IV, VI-б. оп.;
I-доб.:¹⁶

هنرهای مردی و تیغ یلی * یکی یار چون مهتر کابلی
IV, VI-доб. вариант того же б.; IV — после этого б. доб.:

و گر نه بچهر از کسی کم نیم * سزای غم و رنج و ماتم نیم
با تاجداران-I¹⁸ ابا تخت و با تاج-IV; ابا تاج و با تخت-I¹⁷
VI-порядок бб.: 987, 988,¹⁹ (метр нарушен) با تاج و کشور-VI; با داد و هوش-IV
989, 990, 985, 986, 992; IV-доб.:

نشسته بکابل بفرخنده روز * سپردی مرا کشور نیمروز

- بزرگان پیاده شدند از دوروی
 960 زمین را ببوسید زال دلیر
 نشست از بر تازی اسپ² سمنند
 بزرگان همه پیش او آمدند
 که آزرده گشتست بر⁵ تو پدر
 [چنین داد پاسخ کزین⁷ باک نیست
 965 پدرگر بمغز اندر آرد خرد
 [وگر بر گشاید زبان را بخشم⁹
 چنین تا بدرگاه سام آمدند¹³
 فرود آمد از باره¹⁴ سام سوار
 چو زال اندر آمد پیش پدر
 970 یکی آفرین کرد بر سام گرد
 که بیدار دل پهلوان شاد باد
 [ز تیغ تو الماس بریان¹⁸ شود
 [کجا دیزه تو²¹ چمد روز جنگ
 [سپهری کجا باد گرز تو دید
 975 زمین نسپرد شیر²⁴ با داد²⁵ تو
- چه سالارخواه وچه سالارجوی
 سخن گفت با او پدر نیز دیر¹
 چو زرین درخشنده کوهی بلند³
 بتیمار و با گفت وگو آمدند⁴
 یکی پیوزش آور مکش⁶ هیج سر
 سر انجام آخر بجز⁸ خاک نیست
 همانا سخن بر سخن نگردد
 پس¹⁰ از شرمش¹¹ آب اندر آرم بچشم¹²
 گشاده دل و شادکام آمدند
 هم اندر زمان زال را داد بار
 زمین را ببوسید و گسترد بر¹⁵
 و زاب دوانرگس¹⁶ همی گل سترد
 روانش گراینده¹⁷ داد باد
 زمین روز جنگ از تو¹⁹ گریان²⁰ شود
 شتاب آید اندر سپاه²² درنگ
 همانا²³ ستاره نیارد کشید
 روان و²⁶ خرد کشته²⁷ بنیاد²⁸ تو

پدر نیز با او سخن راند دیر-IV؛ سخن گفت با او ز مهراب شیر-I¹
 VI-6. оп. ⁴ VI-6. оп. ³ I-اسپی ² I-زمانی همی بود برپای دیر-VI
 مرا نیز هم جای جز-I⁸ که این-Л⁷ ره پیوزش آرو مکش-IV⁶ از-IV, VI⁵
 وگر برگشاید-IV؛ نگر تا زبان را گشایم بمهر-I⁹ مرا جای فرجام جز-IV, VI
 شرم-I, VI¹¹ من-IV, VI¹⁰ پدر برگشاید زبان را ز خشم-VI؛ زبان را بمهر
 12 I, IV-بچهر¹² IV-переписчик опустил два мисра и соединил 66. 967 и 968:¹³
 چنین تا بدرگاه سام سوار * هم اندر زمان زال را داد بار
 پیرستنده-I¹⁷ دیده-VI¹⁶ گسترد سر-VI؛ برداشت سر-IV¹⁵ اسپ-I, IV, VI¹⁴
 چرمه-IV²¹ بریان-VI²⁰ جنگ تو-IV, VI¹⁹ گریان-I, VI¹⁸ گشاینده-IV
 بهماند-IV, VI²³ اندر آید بمغز-IV؛ اندر آرد سپاه-I²² دیده-کو-VI؛ تو
 گشت-I, IV²⁷ و-VI²⁶ یاد-VI²⁵ ز چه نسپرد شاه-IV؛ زمین سر بسر-سبز-I²⁴
 28 VI-ز بنیاد (метр нарушен).

- 945 سر از تن جدا کن زمین را بشوی
چنین داد پاسخ که ایدون کنم
ببوسید تخت و بمالید روی
سوی خانه بنهاد سر³ با سپاه
- ز پییوند¹ ضحاک و خویشان اوی²
که کین از دل شاه بیرون کنم
بران نامور مهر انگشت اوی
بدان بادپایان جوینده⁴ راه

۱۵

- 950 بمهراب و داستان رسید این سخن
خروشان ز کابل همی رفت⁶ زال
[همی گفت اگر ازدهای دژم
چو کابلستان را بخواهد بسود
[پیش پدر شد پر از خون جگر
چو⁹ آگاهی آمد بسام دلیر
همه لشکر از جای بر خاستند
[پنیره شدن را تبیره زدند¹¹
[همه پشت پیلان برنگین درفش
چو روی پدر دید داستان سام¹³
- که شاه و سپهبد فگنند بن⁵
فرو هشته لفعج و بر آورده یال
بیاید که گیتی بسوزد بدم⁷
نخستین سر من بیاید درود
پر اندیشه دل پرز گفتار سر⁸
که آمد ز ره بپه نره شیر
درفش فریدون بیاراستند¹⁰
سپاه و سپهبد پنیره شدند
بیاراسته سرخ و زردو بنفش¹²
پیاده شد از اسپ و¹⁴ بگنارد گام¹⁵

¹ IV—مردان ² I, IV, VI—доб.

بدو شاه چون خشم و تیزی نمود * نیاراست آنگه سخن بر فزود

³ IV—رخ ⁴ IV, VI—کوبنده ⁵ I, IV, VI—доб.:

برآمد همه شهر کابل بجوش * وز ایوان مهراب برشد خروش

چو سیندخت و مهراب و رودابه نیز * بنومید گشتند از جان و چیز

VI—¹⁰ پس VI—⁹ VI—66. 953 и 954 оп. ⁸ I—66. 951, 952, 953 оп. ⁷ I—تاخت IV—⁶

ابا نای و کوس IV—پنیره شدن با تبیره شدند¹¹ I—درفش همایون به پیاراستند

I, VI—доб.:

چو داستان پدید آمد از دور سام * بر انگیخت بالای زرین لگام

همان نامداران IV—¹⁵ از باره L—¹⁴ چو داستان پدید آمد از دور سام IV—¹³ L

بزرین نیام

- 930 [زدم بر زمين بر چو پيمل ژيان¹
[چو افگنده شد شاه زين گونه خوار³
[نشيب و فراز بيبابان و كوه
سوار و پياده ده و دو هزار
چو بشنيد گفتار سالار شاه
چو روز از شب آمد بكوشش ستوه
935 مي و مجلس¹¹ آراست¹² و شد مدامان
بيگماز¹⁴ کوتاه كردند شب¹⁵
چو شب روز شد پرده بارگاه
بيامد سپهدار سام سترگ
چنين گفت با سام شاه جهان
940 بهندوستان آتش اندر فروز¹⁹
نبايد كه اويابد از بد²¹ رها
زمان تازمان زو برآيد خروش
هر آنكس كه پيوسته او بود
- بدين آهنين دست و گردی میان²
سپه روی برگشت از کارزار⁴
بهر⁵ سو شده مردمان هم گروه⁶
فگنده پديد آمد اندر⁷ شمار⁸
بر افراخت تا ماه⁹ فرخ کلاه
ستوهی گرفته فرو شد بکوه¹⁰
جهان پاک دید¹³ از بد بدگمان
بياد سپهبد گشادند لب¹⁶
گشادند و دادند زی شاه راه
بنزد منوچهر شاه بزرگ¹⁷
کز ايدر برو با گزیده مهان¹⁸
همه کاخ مهرباب و²⁰ کابل بسوز
كه او ماند از بچه²² اژدها
شود رام گيتی پر از جنگ و جوش
بزرگان كه در دسته²³ او بود

زدم بر زمين بر چو شير ژيان-IV: بخاكش فگندم چو پيمل دمان-I-¹
زار-VI-³ پر آهن برو دست و پای و میان-IV: زدم تيغ هندی ورا بر میان-VI-² I,
برآمد در-I-⁷ شدند انجمن هر گروه-IV, VI-⁶ ز هر-VI-⁵ 931 و 932 оп. I-66-⁴
آنجا I, IV-⁸ доб.:

سپاهی و جنگی و شهری سوار * همانا كه بودند سیصد هزار
چه سنجید بدانديش با بخت تو * بپیش پرستنده تخت تو
رامش-IV-¹¹ I, IV, VI-¹⁰ б. оп. بر ماه-I-⁹ I و IV. доб. второй б. рукописей VI-
بشستند دست-I-¹⁶ دست-I-¹⁵ بیکبار-VI: بگفتار-IV-¹⁴ ماند-IV-¹³ آورد-VI-¹²
I, VI-¹⁷ доб.:

بشاه آفرین کرد آن بی همال * همی خواست گفتن ز مهرباب و زال
كه شاه جهان پیشتر بر گرفت * سخن را بر وی دژم برگرفت
و-I, IV-²⁰ آتشی بر فروز-IV-¹⁹ جهان پاک ماند از بد بدگمان-IV-¹⁸
كجا بسته-VI: كه در بسته-I, IV-²³ از تخم آن-IV-²² تو-VI-²¹

- 915 [نهبیره جهاندار سلم بزرگ¹
[سپاهی³ بکردار مور و ملخ
[چو بر خاست زان لشکر گشن گرد⁵
[من این⁷ گرز یک زخم برداشتم
[خروشی خروشیدم⁸ از پشت زین
[دل آمد سپه راهمه¹⁰ باز جای
[چو بشنید کاکوی آواز من
[بیامد بنزدیک من جنگ¹¹ ساز
[مرا خواست کارد بزم کمند
[کمان کیانی گرفتم بچنگ
[عقاب تکاور بر انگیختم
[گمانم چنان بد که سندان سرش
[نگه کردم از گرد چون پیل مست
925 [چنان آمدم شهریارا گمان
[وی اندر شتاب و من اندر درنگ
[چو آمد بنزدیک من سر فراز¹⁹
[گرفتم کمربند مرد²⁰ دلیر
- به پیش سپاه اندر آمد چو گرگ²
نبد دشت پیدا نه کوه⁴ و نه شخ
رخ نامداران ما گشت زرد⁶
سپه را هم آنجای بگذاشتم
که چون آسیا⁹ شد بریشان زمین
سراسر سوی رزم کردند رای
چنان زخم سرباز کوپال من
چو پیل ژیان¹² با کمند دراز
چو دیدم خمیدم¹³ ز راه گزند¹⁴
به پیکان پولاد و تیر خدنگ
چو آتش بدو بر تبر¹⁵ ریختم
که شد دوخته¹⁶ مغز تا¹⁷ مغزش
بر آمد¹⁸ یکی تیغ هندی بدست
کزو کوه زنهار خواهد بجان
همی جستمش تا کی آید بچنگ
من از چرمه چنگال کردم دراز
ز زین بر گسستم²¹ بکردار شیر

1 I, IV, VI—سترگ 2 I—گرگ 3 I, IV, VI—доб.:

جهانجوی را نام بکرکوی بود * یکی سرو بالا نیکوروی بود
بمادر هم از تخم ضحاک بود * سر سروران پیش او خاک بود
لشکرش کسی نبرد VI—5 خاک IV, VI—6 ریگ I—4 سپاهش I, IV, VI—3
خروشی VI—چنان بر خروشیدم I—8 و گر VI—7 VI—6 обратный порядок мира.
چریدم IV—13 دمان I, VI—12 رزم I—11 ازان I—10 کجا آسمان VI—9 بر آوردم
شود دوخته IV, VI—16 برو بر همی IV, VI—15 ل—15 66. 921—928 оп. I—14
بمن مرد جنگی VI—بندیک من رزم ساز IV—19 بیامد IV, VI—18 ترگ با IV—17
بر گرفتم I, VI—21 گرد I—20 فراز

[وزان گرگساران ¹ جنگ آوران	905
[بپرسید و بسیار ³ تیمار خورد	
[که نوشه ⁶ زی ای شاه تا جاودان	
[برفتم بران شهر دیوان نر	
[که از تازی اسپان تکاورترند ¹⁰	
[سپاهی که سگسار خوانندشان	
[زمن چون بدیشان رسید آگهی	
[بشهر اندرون نعره ¹³ بر داشتند	910
[همه پیش من ¹⁴ جنگجوی آمدند	
[سپه جنب جنبان شد و روز تار ¹⁵	
وزان نره دیوان مازندران ²	
سپهبد سخن ⁴ یک بیک یاد کرد ⁵	
ز جان تو کوته بد بدگمان ⁷	
نه ⁸ دیوان که شیران جنگی بپر ⁹	
زگردان ایران دلاورترند	
پلنگان ¹¹ جنگی نمایند شان ¹²	
از آواز من مغزشان شد تهی	
ازان پس همه شهر بگذاشتند	
چنان خیره و پیوی پیوی آمدند	
پس اندر فراز ¹⁶ آمد و پیش غار ¹⁷	

¹ I, IV—доб. و ² VI—доб.:

بگوی آگهی تا سپهر کبود * چگونه برو تخم ایشان ریود
دل و بازوی تو همیشه ست چیر * بماناد جاوید سام دلیر
IV—⁵ همه I—⁴ بپرسید بسیار و I—³
فراوان بپرسید و بنواختش * مراو چون سزا بود بنشاختش
VI—

دل غم ز بهر تو بسیار خورد * سپهبد سخن یک بیک یاد کرد
نه دیوان که I—⁹ چه I, IV—⁸ VI—б. оп. شادان دل بخردان IV—⁷ شادان I—⁶
نه دیوان که شیران جنگی بتر VI—; نه دیوان جنگی که شیران نر IV—; شیران پرخاشخ
بانگ VI—¹³ شمارند شان IV—; گمانند شان I—¹² نهنگان VI—¹¹ دلاورترند IV—¹⁰
I—доб. ¹⁷ پدید IV—¹⁶ کوهسار IV—¹⁵ به پیشم همه I—¹⁴

در افتاد ترس اندرین لشکر * ندیدم که تیمار آن چون خورم
دو سیصد منی گرز برداشتم * سپاهم بدان مرز بگذاشتم
همی رفتم و کوفتم مغزشان * تهی کردم آن بنگ بر مغزشان
IV—доб. вариант первого б. рук. I; VI—доб. варианты тех же бб. и еще два других бб.: один
после первого б. рук. I (его текст искажен) и второй после третьего б.:

چو آهو بره از بره نره شیر * رمیدند ازان نامجوی دلیر

- سوی بارگاه منوچهر شاه
[منوچهر چون یافت زو² آگهی
[ز ساری و آمد بر آمد خروش
[ببستند آئین⁵ ژوپینوران 895
[سپاهی که از کوه تا کوه مرد
[ابا کوس و با نای روئین و سنج
[ازین گونه لشکر پذیره شدند
[چو آمد بنزدیکی¹² بارگاه
[چو شاه جهاندار بگشاد¹⁴ روی 900
[منوچهر برخاست از تخت عاج
[بر خویش بر تخت بنشاختش
- بفرمان او بر گرفتند راه¹
بیاراست دیهیم³ شاهنشاهی
چو دریای سبز اندر آمد⁴ بجوش
برفتند با⁶ خشتهای گران
سپر در سپر ساخته⁷ سرخ و زرد⁸
ابا تازی اسپان و پیلان و گنج
بسی⁹ با درفش و تبیره¹⁰ شدند¹¹
پیاده شد و راه بگشاد شاه¹³
زمین را ببوسید و شد پیش¹⁵ اوی
ز یاقوت رخشنده بر سرش¹⁶ تاج
چندان چون سزا بود بنواختش¹⁷

جوشان I, IV-⁴ ایوان I-³ زان I-² که سام نریمان آمد ز راه VI-¹
گرفتند با IV-⁴ ابا جوش و با I-⁶ برفتند آنگاه I-⁵ عمان برآمد VI-⁶ برآمد
I-¹¹ ز مرد و سپه خلق تیره VI-¹⁰ همه IV-⁹ I, VI-6. оп. I-⁸ یافته IV-⁷
سپه یکسر اندر پذیره شدند * مهان با درفش و تبیره شدند
VI-دوب.:

تو گفستی سپاه و سپهر برین * همه لشکر آمد بروی زمین
منوچهر از آنروی و زین روی سام * رسیدند زی یکدگر با خرام
فراز یکی پییل شاه جهان * نشسته به پیروز تخت مهان
VI-¹³ بنزدیک آن IV-¹²

چو سام آمد از پیش و از پییل گاه * پیاده شد و راه بگشاد شاه
после этого б. рук. VI-دوب.:

جهان پهلوان سام بردش نماز * و زآنجا سوی شهر گشتند باز
شب آمد جهان پهلوان رنجه بود * بیآسود کان شب بسی رفته بود
ز کان شپه زرگون آسیا * بکشتی بر آمد ز روی هوا
بشد پهلوان سام با سرکشان * بدیدار خسرو غم از دل فشان
VI-دوب. VI-¹⁷ برفرق VI-¹⁶ سوی IV-¹⁵ بنمود I, IV, VI-¹⁴

ز مهراب و زال او سخن راست کرد * نخستین ازان جنگ آغاز کرد

- 880 چو دیدی بگویی کزین سوگرای [هم آنگاه برخاست فرزند شاه
[سوی سام نیرم نهادند روی
[چو زین کار سام یل آگاه شد
ز پیشش پدر نوذر نامدار
[همه نامداران⁵ پذیره شدند
885 [رسیدند پس پیش⁷ سام سوار
پیام پدر شاه نوذر¹⁰ بداد
چنین داد پاسخ که فرمان¹¹ کنم
نهادند خوان و گرفتند جام¹³
پس از نوذر و سام¹⁵ و هر مهتری
890 بشادی در¹⁷ آمد شب¹⁸ دیریاز
[خروش تبیره برآمد ز در
ز نزدیک ما کن سوی خانه رای¹
ابا و یژگان سر نهاده بر²
ابا ژنده پیلان پرخاشجوی
پذیره سوی پور کی شاه شد³
بیامد بنزدیک سام سوار⁴
ابا⁶ ژنده پیل و تبیره شدند
بزرگان و کی⁸ نوذر نامدار⁹
بدیدار او سام یل گشت شاد
ز دیدار او رامش جان کنم¹²
نخست از منوچهر بردند نام¹⁴
گرفتند شادی زهر کشوری¹⁶
چو خورشید رخشنده بگشاد راز
هیون دلاور¹⁹ بر آورد پر²⁰

بدیدار ما کن یکی تازه رای-VI؛ بنزدیک ما کن تو از خانه جای-IV¹

2 I, IV, VI-б. оп.; I-доб.:

چو نوذر برون شد ز پیش پدر * بر پهلوان زود بنهاد سر
VI-доб.:

که در دل مرا هست با تو سخن * ز کاری که جز تو نیاری ببن
چو گشت این سخن را ببو شهریار * بشد نوذر و لشکر نامدار

نزدیک-IV⁷ چه با-IV⁶ پهلوانان-I⁵ I, IV, VI-б. оп. ⁴ IV, VI-б. оп. ³

بپرسش که چو آمدند از کارزار-IV؛ شهریار-VI⁹ ابا-I⁸ در پیش-VI
بدیدارش آرامش جان-Л¹² ایدون-IV¹¹ پیام منوچهر موبد-IV¹⁰ (метр нарушен).

I, VI-доб.؛ ز دیدار و آرامش چون کنم-IV؛ کنم

بدند اندر آن روز مهمان سام * بدیدار سام آن گره شادکام

و زال-VI¹⁵ نخستین پیام منوچهر و کی-VI¹⁴ گرفتند می-VI¹³ IV-б. оп. ¹⁶

Л-доб.:

چو بگشاد زیور بگیستی سپهر * پیوشید رخشنده دیدار مهر

I-б. оп. ²⁰ تکاور-VI¹⁹ شب تیره تا-IV¹⁸ برامش بر-VI¹⁷

- پس آگاهی آمد بشاه بزرگ
 زیبوند مهراب وز مهر زال 865
 سخن رفت³ هر گونه با موبدان
 چنین گفت با بخردان⁴ شهریار
 چو⁵ ایران زچنگال شیر و پلنگ⁶
 فریدون زضحاک گیتی بشست
 نباید که بر خیره از⁷ عشق زال 870
 [چو از دخت مهراب و از پور سام
 اگر¹¹ تاب گیرد¹² سوی مادرش
 کند شهر¹⁵ ایران پر آشوب ورنج
 همه موبدان آفرین خواندند
 بگفتند کز ما تو داناتری 875
 همان کن کجا¹⁸ با¹⁹ خرد در خورد
 بفرمود تا نوذر آمدش پیش²⁰
 بدو گفت رو پیش سام سوار
- زمهراب و دستان سام سترگ¹
 وزان ناهمالان گشته همال²
 پیش سرافراز شاه ردان
 که بر ما شود زین دژم روزگار
 برون آوریدم برای و بچنگ
 بترسم که آید ازان تخم رُست
 همال سر افکنده گردد همال⁸
 بر آید یکی تیغ تیز⁹ از نیام¹⁰
 ز گفت پراکنده¹³ گردد سرش¹⁴
 بدو باز گردد مگر¹⁶ تاج و گنج
 ورا خسرو¹⁷ پاکدین خواندند
 بپایستها بر تواناتری
 دل ازدهارا خرد بشکرد
 ابا ویزگان و بزرگان خویش
 بپرسش که چون آمد از کارزار²¹

و زان نا همالیده با آن همال—I, VI² ز دستان و مهراب و سام سترگ—I, IV¹

IV—доб.:

منوچهر ازین کار شد پر ز درد * ز مهراب و دستان بدل درد خورد

نهنگ—VI⁶ که—VI⁵ موبدان—IV⁴ گفت—VI³ VI—доб. вариант того же б.

نو—VI; کین—IV⁹ درخت سرافکنده گردد نهال—VI⁸ در—IV, VI⁷; بر—Л⁷

¹⁰ Л—б. оп.; I, VI—доб.:

بیک سو نه از گوهر ما بود * چو تریاک با زهر همتا بود

VI—доб.:¹⁴ ز گفت بد آکنده—I, IV¹³ باز گردد—IV¹² وگر—Л¹¹

بسان نیما ازدهای ضحاک * ز تخم کیانی کند بوم پاک

همانا سخن—Л¹⁸ موبد—I¹⁷ اگر باز گردد بدو—I¹⁶ بوم—VI¹⁵

از—I¹⁹ آمد پیش—I, IV, VI²⁰ VI—доб.:²¹

براه دوراهه مر اورا بیاب * ازان پیش کو بگنرد با شتاب

بدو گفت رودابه پیرایه چیست
 روان مرا پور سامست جفت
 به پیش پدر شد چو خورشید شرق
 [بهشتی بد آراسته پر نگار 855
 پدر چون ورا دید خیره بماند⁷
 بدو گفت ای شسته مغز از خرد
 که با اهرمن جفت گردد پری
 [چو بشنید رودابه آن گفت وگوی
 [سیه مژه بر نرگسان دژم 860
 پدر دل پر از خشم و سر پر ز جنگ
 سوی خانه شد دختر¹⁶ دل شده
 بیزدان گرفتند هر دو¹⁸ پناه
 بجای سرمایه¹ بی مایه چیست²
 چرا آشکارا نباید³ نهفت⁴
 بیافوت و زر اندرون گشته غرق
 چو خورشید تابان بخرم⁵ بهار⁶
 جهان آفرین را نهانی⁸ بخواند
 ز⁹ پرگوهان این کی¹⁰ اندر خورد
 که مه تاج بادت مه¹¹ انگشتی¹²
 دژم گشت و چون زعفران کرد روی¹³
 فرو خوابنید و نزد هیچ دم¹⁴
 همی رفت غرّان بسان¹⁵ پلنگ
 رخان معصفر بزر¹⁷ آژده
 هم این دل شده ماه¹⁹ و هم پیشگاه²⁰

4 VI-доб.: مرا آشکارا نباید- I³ کیست- I, VI² گرانمایه- VI¹

سه شب تا بهر شب یکی آفتاب * نماید مرا پاک یزدان بخواب
 کز آن آفتاب آفتاب دگر * پدید آمدی بر فرازنده سر
 که شاهان ایران در افراز اوی * بدیدی به پیروزی این جنگ اوی
 چو خور جنگ جوید چو پیش آیدش * ز بیگانگان گر ز خویش آیدش
 که این بخش ماهست از آسمان * گزندش نباید ز گشت زمان
 بدیش درو خیره ماند- VI⁷ 854, 856, 855, 857, 858. I, VI-порядок бб.:⁶ بوقت- IV⁵

که مه تاج بادا مه- I, II¹¹ چه- VI¹⁰ زب- IV: بید- I, VI⁹ فراوان- I, VI⁸
 خود تاج بادت نه- VI: I, IV, VI-доб.:¹²

گر از دشت قحطان یکی مار گیر * شود مغ بپاییش کشتن بتیر
 I, VI-¹³

چو بشنید رودابه پاسخ بدوخت * ز شرم پدر روی را بر فروخت
 سوی خانه خویش شد- VI¹⁶ از آن جای غرّان بشد چون- VI¹⁵ I-б. оп.¹⁴ IV-б. оп.
 همان دل شده نام- I¹⁹ هر یک- VI¹⁸ بخوان- I¹⁷ VI-доб.:²⁰

شد اندر جهان فاش این آگهی * نمودی همی ز اندرون بر تهی

- 840 فریدون بسرو یمن گشت شاه
هر انگه که بیگانه شد خویش تو
بسیندخت فرمود پس⁶ نامدار
بترسید سیندخت ازان تیر⁹ مرد
بدو گفت پیماننت خواهم نخست
زبان داد سیندخت را نامجوی
845 بدو گفت بنگر¹² که شاه زمین
[نه مانند برو و بوم و نه مام و¹⁴ باب
چو بشنید سیندخت سر پیش اوی
بر دختر آمد پر از خنده لب
850 همی مژده دادش که جنگی پلنگ
کنون زود پیرایه بگشای و رو¹⁹
- جهانجوی داستان همین دید¹ راه²
شود تیره³ رای⁴ بدانیش تو⁵
که رودابه را خیز⁷ پیش⁸ من آر
که او را ز درد¹⁰ اندر آرد بگرد
بچاره دلش را ز کینه بشست¹¹
که رودابه را بد نیارد بروی
دل¹³ از ما کند زین سخن پر زکین
شود پست رودابه با¹⁵ رود آب¹⁶
فرو برد و برخاک بنهاد روی¹⁷
گشاده رخ روزگون¹⁸ زیر شب
ز گور زیان کرد کوتاه چنگ
بیش²⁰ پدر شو بزاری بنو²¹

2 I—доб.: همین جست—VI; همینست—I¹

که از آتش و باد و از آب و خاک * نشد تیره روی زمین زیر خاک
IV, VI—доб. варианты этого же б.; после варианта этого б. рук. IV доб.:

بیاورد آن پاسخ نامه پیش * ورا گفت خوش کن بدین رای خویش
I—доб.:⁵ بود تیزروی—I⁴ خیره—VI³

بسیندخت مهرباب بسپرد گوش * دلی پر ز کینه سری پر ز جوش
IV, VI—доб. варианты того же б. 6 IV—چنین گفت سیندخت را—⁷ VI—زود—⁸ I—نزد—

11 I, IV, VI—разбивают этот б. на три бб. (VI—дает только первые два):
باد—I¹⁰ تیره—VI; تیز—IV⁹

بدو گفت پیماننت خواهم نخست * که او را سپاری بمن تن درست
وزان چون بهشت برین گلستان * نگردد تهی روی کاباستان
یکی سخت پیمان ستد زو نخست * بچاره دلش را ز کینه بشست
و—IV¹⁵ برین بوم نه مام و نه—IV¹⁴ سر—I, IV, VI—¹³ بدل گفت ترسم—IV¹²
VI—تا¹⁶ I—б. оп.¹⁷ I—б. оп.; VI—доб.:

که اسپهبد از بد کنند دل تهی * نباشد جز از نیکی و فرهی
بچاره دلش را ز کینه بشست * یکی سخت پیمان ستد زو نخست
چو بشنید دلشاد زی شوی تفت * و دستش ببوسید و ز آنجا برفت
بگوی—IV²¹ ز پیش—I²⁰ روی—IV¹⁹ و روزگم—IV¹⁸

همم^۱ بیم جانست و هم جای^۲ ننگ
اگر سام یل با منوچهر شاه
ز کابل بر آید بخورشید دود
چنین گفت سیندخت با مرزبان^۶ 830
کزین آگهی یافت سام سوار
وی از گرگساران بدین^۹ گشت باز
چنین گفت مهرباب کای ماهروی
[چنین خود کی اندر خورد با خرد
مرا دل بدین نیستی دردمند
که باشد که پیوند سام سوار 835
بدو گفت سیندخت کای سر فراز
گزند تو پیدا گزند منست
چنین است و این بردلم^{۱۷} شد درست
اگر باشد این نیست^{۲۰} کاری شگفت

چرا باز داری سرم را ز جنگ^۳
بیابند بر ما یکی^۴ دستگاه
نه آباد ماند نه^۵ کشت و درود
کزین^۷ در مگردان بخیره زبان
بدل ترس و تیمار و سختی^۸ مدار
گشاده شدست این سخن نیست راز^{۱۰}
سخن هیچ با من بکژی^{۱۱} مگوی
که مر خاک را باد فرمان برد^{۱۲}
اگر ایمنی یابم^{۱۳} از^{۱۳} گزند^{۱۴}
نخواهد ز اهواز^{۱۵} تا قندهار
بگفتار کژی مبادم^{۱۶} نیاز
دل دردمند تو بوند منست
همین بد گمانی مرا از^{۱۸} نخست^{۱۹}
که چندین بد اندیشه^{۲۱} باید گرفت

پس اکنون که دختر خود ازین نژاد * بمایندش سر از تن او نهاد
یکی داستان زدبرین بر پالنگ * بدانگه که در جنگ شد تیزچنگ
مرا کارزارست گفت آرزو * پدر با نیا همچنین داشت خو
بر این^۴ I- باز دارد سرم را بجنگ^۳ VI- بیم^۲ VI- مرا^۱ IV-
I, IV-^۸ ازین^۷ VI- کین مرزبان^۶ VI- کای پهلوان^۵ I- نماند برین بوم^۵ I-
VI-دوب.:^{۱۰} I-^۹ بدان^۹ I- تیمار تنگی^۶ VI- تیمار چندین
ز رودابه آن گوهـر نابـسود * بلندست و اورا زیانی نبود
نبد چیز جز بند و پیـمان دست * بدانگه کشان بود با هم نشست
I-دوب.:^{۱۴} I- ناری از^۶ VI- یابم ازین^۴ IV- یافتی از^{۱۳} I-ب. оп.^{۱۲} I- زکژی^{۱۱} VI-
ز زال گرانمایه داماد به * نباشد همی از کهان و ز مه
مر مرا^۴ IV- نزد من^{۱۷} L- مبادت^{۱۶} VI- تاتار^{۱۵} IV-^{۱۵} I-دوب. вариант того же б. VI-
I-دوب.:^{۱۹} I- همین یک گمانی مرا بد^{۱۸} VI-
کزین گونه دیدی مرا دردناک * بغم خفته شادی ز دل رفته باک
چندین بر اندیشه^۶ VI- چندین اندیشه^{۲۱} IV- اگر نیستی باز^{۲۰} I-
VI-دوب. вариант того же б.

- 815 بسی دادمش پند و سودش¹ نکرد
چو بشنید مهرباب بر پای جست
[تنش گشت لرزان و رخ لاجورد
همی گفت رودابه را⁸ رود خون⁹
چو این¹¹ دید سپندخت بر پای جست
چنین¹² گنت کز کهتر اکنون یکی
ازان پس همان¹³ کن که رای آیدت
به پیچید و بنداخت اورا¹⁵ بدست¹⁶
مرا¹⁷ گفت چون دختر آمد¹⁸ پدید
نکشتم بگشتم ز راه²⁰ نیا
پسر کوز راه پدر بگنرد 825
- دش خیره² بینم همی روی³ زرد⁴
نهاد از بردست شمشیر⁵ دست
پر از خون جگر دل⁶ پر از باد سرد⁷
بروی زمین بر کنم هم کنون¹⁰
کمر کرد بر گردگاهش دو دست
سخن بشنو و گوش دار اندکی
روان و خرد¹⁴ رهنمای آیدت
خروشی بر آورد چون پیل مست
ببایستش اندر¹⁹ زمان سر برید
کنون ساخت برمن چنین کیهیا
دلیرش ز پشت پدر نشمرد²¹

1 I, IV, VI—سودی 2 تیره—VI 3 دو رخساره—I 4 VI—доб.:

ندیدم بدین گونه تا زادمش * تو گوئی که با شیر غم دادمش
همان به که این غم نهانی بود * مگر کین غم آسمانی بود
ز رودابه—IV⁸ I—б. оп. 7 لب—IV, VI⁶ از بر دسته بر تیغ—VI; از بر قبضه تیغ—I⁵
بروی زمین بر—IV; بریزم بروی زمین هم کنون—I¹⁰ (метр нарушен). هم اکنون—VI⁹ گنتا یکی
ورا—IV¹² آن—II, IV, VI¹¹ بروی زمین بر کنم رود خون—VI; برانم کنون
زن را—VI¹⁵ روان را خرد—VI; بران رو که دل—I¹⁴ و زان پس چنان—VI¹³
I, IV, 20 ببایستش در—I¹⁹ آید—VI¹⁸ ورا—IV; همی—I¹⁷ زدست—I, VI¹⁶
VI—доб. 21 ل—доб. نرفتم براه—VI

نشان پدر بایید اندر پسر * روا باشد از کمتر آید هنر
I—доб.:

نشان پدر بایید اندر پسر * روا باشد از کمتر آرد هنر
یکی داستان زد برین بر پلنگ * بدآنگه که در جنگ شد تیزچنگ
مرا کارزارست گنت آرزوی * پدرم از نیا ام همین داشت خوی
IV—доб.:

یکی داستان زد برین بر پلنگ * بدآنگه که در جنگ شد تیزچنگ
VI—доб.:

نشان پدر بایید اندر پسر * روا باشد از کمتر آرد هنر

چو بر شد بخورمشید و شد سایه‌دار¹ بخاک اندر آمد سر مایه‌دار²
 برینست³ فرجام و انجام ما بدان تا⁴ کجا باشد آرام ما
 بسیندخت مهراب گفت این سخن نوآوردی و نو نگردد کهن⁵
 سرای سپنجی بدین⁶ سان بود خردیافته زو هراسان بود
 یکی اندر آید دگر⁷ بگنرد گذرنی⁸ که چرخش همی بسرد⁹
 بشادی و انده¹⁰ نگردد دگر برین نیست پیکار¹¹ با دادگر¹²
 بدو گفت سیندخت این¹³ داستان بروی دگر بر نهد باستان¹⁴
 خردیافته موبد¹⁵ نیک‌بخت بفرزند زد داستان درخت
 زدم داستان تاز¹⁶ راه خرد سپهبد بگفتار من بنگرد
 [فرو برد¹⁷ سرو سهی داد خم بنرگس گل سرخ را داد نم]
 [که گردون بسر بر¹⁸ چنان نگنرد که ما را همی باید ای پر خرد]
 چنان دان که رودابه را پور سام نهانی نهادست هر گونه دام
 ببردست روشن دلش را¹⁹ ز راه یکی²⁰ چاره‌مان کرد باید نگاه

ندانم—I, IV, VI⁴ بران است—IV I³ سایه دار—I² مایه دار—I¹
 نه اینست راز دلت برگشای * بگو تا چرا شد دلت غم زدای
 نه هر روز این باغ بیننی و کاخ * همین تاج و این دستگاه فراخ
 جز امروز ناوردی اندیشه زو * کزو رفت باید سخن باز گو
 که ما را همی—IV؛ بشکرد—I⁹ بین—I⁸ یکی—IV⁷ از این—IV؛ بر این—I⁶
 بستنگی دل و غم—VI؛ بستنگی دل غم—IV؛ بستنگی دلم غم—I¹⁰ یابد ای پر خرد
 بیداد—I¹¹ VI—دوب.:¹²

بگو این غم از چیست وز بهر کیست * به بی‌غم کزین غم سر انجام چیست
 چنین—I¹⁴ کز—IV؛ کین—I, VI¹³ 807, 811, 808, 809, 812, 810, 813, 814. VI—порядок бб.:
 بروی دگر برنهد—VI؛ بروی دگر برنه از باستان—IV؛ دان و این کارهای چنان
 VI—دوب.:¹¹ داستان
 چگونگی توان کردن از تو نهان * چنین کار و این رازهای نهان
 دل او—I, IV, VI¹⁹ نه بر ما چنان—I¹⁸ و IV—دوب.¹⁷ I, IV—دوب.¹⁶ مردم—IV¹⁵
 کنون—IV²⁶

چنان دید رودابه را¹ در نهان 790 بنیامد ز تیمار³ گریان بخفت
کجا نشنود پند کس در جهان² همی پوست بر تنش گفتمی بکفت⁴

۱۳

چو آمد⁵ ز درگاه مهراب شاد 795 گرانمایه سیندخت را خفته دید
پرسید و گشتا⁸ چه بودت بگوی چنین داد پاسخ بمهراب¹¹ باز
ازین کاخ¹² آباد و این خواسته 800 وزین بندگان¹⁴ سپهبد پرست
وزین چهره و سرو بالای ما¹⁷ بدین آبداری و این راستی
بناکام باید بدشمن سپرد یکی تنگ تابوت²¹ ازین بهر ماست
بکشتیم و دادیم آبش برنج 800 بیایوختیم²² از برش تاج و گنج

۱ IV- ۲ دخترش را VI- I

بدان تا ببند نامشان در جهان * کسی نشنود آشکار و نهان

بنیامد I, IV, VI- ۵ از آن نیک و بد چیز با کس نگفت IV- ۴ و I- ۳

کزو کرده بر زال VI- ۷ داد پاسخ بمهراب I, IV- ۶

نشست او زمانی بمالین زن * ورا کرد بیدار پس رای زن

چرا پژمیریت چو گلزار I- ۹ گفتش I, IV- ۸

بترسید کورا ز دختر بوی (?) * بگوید ندارد مر اورا بروی

گنج I- ۱۳ داد پاسخ سیندخت I, IV, VI- ۱۲

ازین کاخ آباد و این بوستان * ازین کامکاری دل دوستان

من VI- ۱۷ تختهای VI- ۱۶ باغ I, IV- ۱۵ دیدگان I- ۱۴

بر آویختیم I- ۲۲ صندوق VI- ۲۱ آیدش I, IV, VI- ۲۰ من VI- ۱۹ این رای

- سپهدار داستان¹ بکابل بماند
[چنان تنگ شد بر دلم بر جهان
نخواهم بدن زنده بی روی او
بدان مو مرا دید و بامن نشست
فرستاده شد نزد سام بزرگ⁶
زمانی به پیچید و دستور بود
[فرستاده را داد بسیار چیز
[بدست همین زن که کنديش موی
فرستاده¹² آورده نامه بود
فروماند سیندخت زان¹⁵ گفت گوی
چنین داد پاسخ که این خرد نیست
بزرگست پور جهان پهلوان
هنرها همه هست و آهو یکی
شود شاه گیتی بدین¹⁹ خشمناک
نخواهد که از تخم ما بر زمین
رها کرد زن را و بنواختش
- 775
- 780
- 785
- چنین مهر اویم² بر آتش نشاند
که گریان شدم آشکار و نهان³
جهانم نیرزد بیک موی او
بپیمان گرفتم⁴ دستش بدست⁵
فرستاد پاسخ بزال سترگ⁷
سخنهای بایسته⁸ گفت و شنود
شنیدم همه پاسخ سام⁹ نیز
زدی بر زمین و¹⁰ کشیدی بروی¹¹
مرا¹³ پاسخ نامه این جامه بود¹⁴
پسند آمش زال را¹⁶ جفت اوی
چو داستان ز پرمایگان گرد نیست
همش نام و هم رای¹⁷ روشن روان
که گردد هنر پیش او اندکی¹⁸
ز کابل برآرد²⁰ بخورشید خاک
کسی²¹ پای خوار اندر آرد بزین
چنان کرد پیدا که نشناختش

گرفتم پیمان دو—VI⁴ I, VI—б. оп. مرا مهر آن یل—IV² زابل—I¹

⁵ I, VI—доб.:

جز از دیدنی چیز دیگر نرفت * میان من و او خود آتش بتفت
IV—доб.:

بگفتم چیزی که بایست گفت * نباشد مرا جز مگر زال جفت
آهسته—VI; بایسته—IV⁸ بر نامدار—VI; بزال بزرگ—IV⁷ سوار—VI; سترگ—IV⁶
بدان—VI¹² I—б. 730 стоит после б. 731 текста. زمینش—I¹⁰ پاسخ نامه—IV⁹
I—доб. همان—I¹³ کین زن

بدست همین زن که کنديش موی * زدی بر زمینش کشیدی بروی
VI—текст б. искажен. رای و همراه—VI¹⁷ زال زر—IV¹⁶ ازین—IV¹⁵

یکی—VI²¹ برآمد—IV²⁰ بر او—VI; ازین—IV¹⁹

- فزون خواست اکنون بیمارمش نیز² یکی آب بر زن برین³ خشم من
 بهاتانیا بام تو از من مجوی [بیمار است دل را به پیکار او]
 همی جست ازو کژی و کاستی⁶ بخواری کشیدش بروی زمی⁷
 هم از دست رودابه پیرایه دید از اندیشگان شد بکردار مست
 همی دست بر زد برخسار خویش همی شست تا شد گلان آبدار⁹
 گزین کردی از ناز برگاه چاه که ننمودمت آشکار و نهان
 همه رازها¹¹ پیش مادر بگوی به پیشست¹² ز بهر چه آید همی
 که زیبای سربند و انگشتریست بما ماند بسیار سود و زیان
 چو من زاده ام دخت هرگز مباد¹⁵ فرو ماند از خشم¹⁶ مادر بجای
 بخون دو نرگس بیمار است¹⁸ چهر¹⁹ همی مهر جان مرا بشکرد
 نرفتی ز من نیک یا بد سخن سپردم برودابه گفت¹ این دو چیز
 بها گفت بگذار بر چشم من [درم گفت فردا دهد⁴ ماه روی
 همی⁵ کژ دانست گفتار او 755 [بیامد بجستش برو آستی
 بخشم اندرون شد ازان زن غمی چو آن جامهای گرانمایه دید
 در کاخ بر خویشتن بر بستم بفرمود تا دخترش رفت پیش
 دو گل را بدو نرگس خوابدار⁸ 760 برودابه گفت ای سرافراز¹⁰ ماه
 چه ماند از نکوداشتی در جهان ستمگر چرا گشتی ای ماهروی
 که این زن ز پیش که آید همی سخن بر چه سانس و آن¹³ مرد کیست
 ز گنج بزرگ افسر تازیان بدین نام بد¹⁴ داد خواهی مباد
 زمین دید رودابه و پشت پای 770 فرو ریخت¹⁷ از دیدگان آب مهر
 بمادر چننین گفت کای پر خرد مرا مام فرخ نژادی ز بن

یکی—Л³ کاکنون بیمارم بنیز—I² بدو دایه گفت—VI; بدو گفت زن—I¹
 همه—IV, VI⁵ دهم—I⁴ یکی آب زن بر سر—IV, VI; بر زن آتش برین
 6 VI—بیدید اندر آن پیرزن کاستی—VI⁶ I, IV, VI—6. оп.; VI—6. 757 стоит после 6. 759.
 تا شد گلش آبدار—VI; پژمرده آن لاله زار—IV; تا شد گلان چون نگار—I⁹ آبدار—I, IV⁸
 بر—T, IV, VI¹⁴ این—I, IV, VI¹³ بنزدت—I, IV¹² حالها—I¹¹ گرانمایه—I¹⁰
 بیالود—IV¹⁸ فرو راند—VI¹⁷ شرم—I, IV, VI¹⁶ I—6. оп.; که زاد—VI¹⁵

- سبک پاسخ نامه زن را سپرد
بنزدیک رودابه آمد چو باد
پری روی بر زن³ درم برفشانند
یکی شماره⁵ سربند پیش آورد
همه پییکرش سرخ یاقوت و زر⁸ 740
یکی جفت پرمایه انگشتری
فرستاد نزدیک دستان سام
زن از حجره آنگه بایوان¹⁰ رسید
زن از بیم بر¹² گشت چون سندروس
پر اندیشه شد جان سیندخت ازوی¹⁴ 745
زمان تا زمان پیش من بگنری
دل روشنم بر تو شد¹⁶ بد گمان
بدو گفت زن من یکی¹⁹ چاره جوی
بدین حجره رودابه پیرایه خواست
[بیاوردمش افسر پر نگار 750
بدو²³ گفت سیندخت بنمائیم²⁴
- زن از پیش او بازگشت و ببرد¹
بدین² شادمانی و را مژده داد
بکرسی⁴ زرپییکرش برنشاند
شده⁶ تار و پود اندرو⁷ ناپدید
شده زر همه ناپدید از گهر
فروزنده چون برفلک مشتتری
بسی داد با آن⁹ درود و پیام
نگه کرد سیندخت او را بدید¹¹
بترسید و روی زمین داد بوس¹³
باواز گفت از کجائی بگوی¹⁵
بحجره در آئی بمن ننگری
بگوئی¹⁷ مرا تا زهی گر¹⁸ کمان
همی نان فراز آرم از چند روی²⁰
بدو دادم اکنون همی نیست راست²¹
یکی حلقه پر گوهر شاهوار²²
دل بسته ز اندیشه بگشائیم²⁶

I-доб.: 4 بر وی-IV 3 ازین I-2 رفت و پاسخ ببرد-I 1

پس آنگه بداد او بدان چاره گر * یکی دست جامه بدان مژده بر
سرخ و IV-8 پود از گهر-VI; پیودش بزر-IV 7 بشد-IV 6 شاه-VI 5
از حجره-IV; زن از حجره رفت و بایوان-I 10 با او-I, VI; با این-Л 9 یاقوت زر
از حجره خود بایوان-VI; چون نزد ایوان
I-порядок 66.. 743, 745, 744, 746. 11
او-VI 12 I-доб.: 13

بدو گفت سیندخت کای زن بگوی * سخن هر چه پرسم تو کژی مجوی
IV, 17 شد بترسو-I 16. I-обратный порядок мисра. تو هان-IV 15 از آن-IV 14
I, VI-доб.: 20 زن-IV 19 از-IV; یا-I, VI 18 نگوئی-VI
بهایی ز جامه ز پیرایهها * فروشم ز مردم بود مایهها
بزن-I 23 I-б. оп. 22 همان گوهران گرانه مایه خواست-Л, IV, VI 21
بگشای زود-IV 26 در-I 25 بنمای زود-IV 24

- 720 فرستاده را داد چندی درم
گسی کردش و خود براه ایستاد
ببستند از آن گرگساران هزار
دو بهره چو از تیره شب در گذشت
همان ناله کوس با کژنه‌ای
725 سپهبد سوی شهر³ ایران کشید
فرستاده آمد دوان سوی⁵ زال
[گرفت آفرین زال بر کردگار⁷
درم داد و دیـنـار درویش را]
- بدوگفت خیره مزن هیچ دم
سپاه و سپهبد از آن کار شاد¹
پیاده بزاری کشیدند خوار
خروش سواران برآمد زدشت²
برآمد زده‌ایز پـرـده سـرای
سپه را بنزد دلیران⁴ کشید
ابا بخت پیروز و فرخنده فال⁶
بران بخشش گردش روزگار⁸
نوازنده شد مردم خویش را]

۱۲

- 730 میان سپهدار و آن⁹ سروبن
پیغام آوریدی سوی پهلوان
سپهدار دستان مر اورا بخواند
بدو گفت نزدیک رودابه رو¹²
سخن چون ز تنگی بسختی¹³ رسید
فرستاده باز آمد از پیش سام
735 [بسی گفت و بشنید وز دستان
زنی بود گوینده¹⁰ شیرین سخن
هم از پهلوان سوی سرو¹¹ روان
سخن هریچه بشنید با او براند
بگویش که ای نیک دل ماه نو
فراخیش را زود بینی کایید
ابا شادمانی و¹⁴ فرخ پیغام
سر انجام او گشت همدستان¹⁵]

بندیک-1³ خروشان و جوشان ببید کوه ودشت-2² Л, IV-6. оп.
دمان سوی-VI⁵; دوان نزد-IV⁵; بندیک-I⁵ دهستان-I⁴ سوی مرز-IV⁴
I-доб.:
چو آمد بدو داد پیغام سام * همه حالها گفت با او تمام
VI-доб.:
بگفت آن کجا سام یل گشته بود * از اول ابر زال آشفته بود
چو پیغامها زال را باز گشت * زشادی رخ زال زر بر شگفت
ازان شادمان-IV⁸; ازان گشت بر شادمان روزگار-I⁸ چوبشنید داستان سام سوار-I⁷
گویا و-IV¹⁰ با-Л, VI⁹ بران بخشش و شادمان روزگار-VI⁶; بخشش روزگار
زبانی-IV¹⁴ بسختی و تنگی-IV¹³; زسختی بتنگی-I¹³ شو-I, VI¹² روشن-I¹¹
پر از خوب I-6. оп.¹⁵

- 670 که هیچ آرزو بردلت¹ نگسام
سوارى بـكردار آذر گـشسپ
[بفرمود وگفت ار بماند يـكى
[بديگر توپای⁶ اندر آور برو⁷
[فرستاده در پيش او باد⁹ گشت
675 چو نزدیکی گرگساران رسيد
همی گشت گرد يـكى كوهسار
[چنين گفت با غمگساران خویش
[كه آمد سوارى دمان¹³ كابللى
[فرستاده زال باشد درست
680 [زدستان و ايران و از شهریار
هم اندر زمان پيش او شد سوار
فرود آمد و خاكرا بوس داد
[بپرسيد و بستد ازو نامه سام
سپهدار بگشاد از¹⁸ نامه بنند
685 سخنهای دستان سراسر²⁰ بخواند
پسندش نيامد چنان آرزوى
چنين داد پاسخ كه آمد پديد
چو مرغ ژيان باشد آموزگار

از دلت-IV¹ VI-دوب²

نمبشت و بدو مهر بنهاد زال * روان در گمان و دل اندر سگال
دوپای-IV⁶ دم كشييد-IV, VI⁵ زين بر-VI³; برسه-I, LI⁴ برسام-I³
از پيش او باز-IV, LI⁹ شتابان-IV⁸ VI-ميسرا искажено; سبك برنشين و برو-I⁷
بزيير-I¹⁴ فرستاده اى-I¹³ بود-IV, VI¹² جهاننده-IV¹¹ هم آنگه-IV¹⁰
زان-I, IV¹⁸ I-6. оп.¹⁷ فراوان برو-IV¹⁶ همه-LI¹⁵ اندرش چرمه اى
گوهر او-I²² بپرسيد-VI²¹ يكايك-I, IV²⁰ از پيش-IV¹⁹

- [نیازم بُد آنکو شکار¹ آورد
[همی پوسست از باد برمن بسوخت
655 [همی خواندندی مرا پور سام
[چو یزدان چنین راند اندر بوش
[کس از داد⁶ یزدان نیابد⁷ گریغ
[سنان گر بدنند بخاید دلیر
[گرفتار فرمان یزدان بود
660 [یکی کار پیش آمدم دل شکن
[پدر گر دلیرست و نر ازدهاست
من از دخت مهرباب گریان شدم
ستاره شب تیره¹³ یار منست
[برنجی رسیدستم از خویشتن
665 [اگر چه دلم دید چندین ستم
چه فرماید اکنون جهان پهلوان
ز پیمان نگردد سپهبد²¹ پدر
که من دخت مهرباب را جفت خویش
به²⁴ پیمان چنین رفت²⁵ پیش گروه

مرا نام بر-IV؛ براورنگ بد-I, VI³؛ بچگان-IV²؛ بدو کو شوار(؟)-IV¹
حکم-I⁶ برسم بوش اندر آید روش-I⁵ و جانم کنام-IV؛ و من برکنام-I⁴
نه سوزنده آتش نه بارنده میغ-IV؛ اگر داستانرا برآید به میغ-I⁸؛ نشاید-I⁷
شب تار-I¹³ VI-б. оп.¹² گهتر-I¹¹ گفت-I, IV¹⁰ گشادنش-VI⁹
Л, IV¹⁷ نخواهم-IV؛ نخواهد-I¹⁶ سرمِن-VI؛ بخشیدن-IV¹⁵ همی-I, IV¹⁴
:Л-доб.²⁰ درد-I¹⁹ کشادم-VI؛ رهانم-I¹⁸ فرمانش
سپهبد شنید آنج موبد بگفت * که گوهر گشاده کند از نهفت
دشوار بامن مگر-I²² دل من نگردد زگفت-IV, VI²¹ IV, VI-доб. варианты того же б.
:I, VI-доб.²³
پدر یاد دارد که چون مر مرا * بدو باز داد ایزد داورا
گفت-I, IV, VI²⁵ که-IV²⁴

ابا آنکه مهرباب ازین پاییه نیست
 [بدانست کز گوهر اژدهاست
 635 [اگر شاه را بد نگردد گمان
 یکی نامه باید سوی پهلوان
 ترا خود خرد زان ما پیشتر
 مگر کویکی نامه نزدیک شاه
 منوچهر هم رای سام سوار
 سپهبد نویسنده را پیش خواند 640
 یکی نامه فرمود نزدیک سام
 زخط نخست⁵ آفرین گسترید
 [ازویست شادی ازویست زور
 خداوند هست و خداوند نیست
 645 ازو باد بر سام نیرم درود
 چماننده دیزه هنگام گرد
 [فزایینده باد آوردگاه
 گراینده تاج وزین کمر
 بمردی هنر در هنر¹³ ساخته
 650 من او را بسان یکی بنده ام
 زمادر بزادم بران¹⁶ سان که دید
 پدر بود در ناز و خژ و پرند

بزرگست و گرد و سبک مایه نیست
 وگر چند برتازیان پادشاست¹
 نباشد ازو ننگ بر دودمان
 چنان چون تو دانی² بروشن روان
 روان و گمانت به اندیشتر
 فرستد³ کند رای او را نگاه
 نه پردازد از ره بدین مایه کار
 دل آگنده بودش همه برفشانند
 سراسر نویسد و درود و خرام⁴
 بدان⁶ دادگر کو جهان آفرید⁷
 خداوند کیوان و ناهید⁸ و هور⁹
 همه بندگانیم وایزد یکیست
 خداوند کوپال و شمشیر و خود
 چراننده کرگس اندر نبرد¹⁰
 فشاننده خون¹¹ زابر سیاه
 نشاننده زال¹² برتخت زر
 خرد از¹⁴ هنرها برافراخته¹⁵
 بمهرش روان و دل آگنده ام
 زگردون بمن بر ستمها رسید
 مرا برده سیمرغ بر¹⁷ کوه هند

چون توانی—² I, IV— 6. 634, 6.635 оп.; I— обратный порядок мисра 6. 634, 6.635 оп. ¹ VI— 66. 634—635 оп.

بران—⁶ I, IV— بخط از نخست—⁵ I— و خرام—^{VI} VI— وپیام—^{IV} IV— نویسد—^I I—

گردنده بهرام—^{IV} IV— ناهید و بهرام—^I I— کافرین آفرید—^{IV} IV— زمین گسترید—^{I, VI} I, VI—

شاه—^{I, IV} I, IV— تیغ—^I I— 6. 646—649 текста оп. ¹⁰ VI— 66. 643 и 644 текста оп. ⁹ VI— 66. 643

خرد زین—^{IV} IV— سرش از—^I I— گهر—^{IV} IV— ¹⁵ I— доб.: ¹⁴ I—

حو سام نریمان گه کارزار * بمردی نه هست و نباشد سوار

در—^{I, IV} I, IV— بدان—^{VI} VI— 651—659 текста оп. ¹⁶ I, IV—

- 615 [که¹ از من رمیدست صبر و خرد² [نگفتم من این تا نگشتم غمی
همه کاخ مهراب مهر منست
دل گشت بادخت سیندخت⁶ رام
شود رام⁹ گوئی منوچهر شاه
[چه مهتر چه کهتر چو شد¹⁰ جفت جوی
[بدین در خردمند را جنگ نیست
[چه گوید کنون موبد پیش بین
[ببستند لب موبدان وردان
[که ضحاک مهراب را بد نیا
[گشاده سخن کس نیارست گفت
625 [چو نشنید از ایشان سپهبد سخن
[که دانم که چون این¹⁵ پژوهش کنید¹⁶
[ولیکن هر آنکو بود پر¹⁹ منش
[مرا اندرین گر²² نمایش کنید
[بجای شما آن کنم در جهان²⁴
630 [زخوبی و از نیکی و²⁶ راستی
همه موبدان پاسخ آراستند
که ما مر ترا یک بیک²⁹ بنده ایم
- بگویند³ کین را چه اندر خورد⁴
بمغز و خرد در نیامد کمی
زمینش چو گردان سپهر منست⁵
چه⁷ گوینده باشد⁸ بدین رام سام
جوانی گمانی برد یا گناه
سوی دین و آیین نهادست روی
که هم راه دینست و هم ننگ نیست
چه دانید¹¹ فرزندگان اندرین
سخن بسته شد بر لب¹² بخردان
دل شاه ازیشان پراز¹³ کیمیا
که نشنید کس نوش با نیش¹⁴ جفت
بجوشید و رای نو افگند بن
بدین رای¹⁷ برمن نکوهش کنید¹⁸
بباید شنیدن بسی²⁰ سرزنش²¹
وزین بند راه²³ گشایش کنید
که با کهتران کس نکرد از مهان²⁵
زبد ناورم بر²⁷ شما کاستی²⁸
همه کام و آرام او خواستند
نه از³⁰ بس شگفتی سر افکنده ایم³¹

درمان—VI؛ درمان خورد—I⁴ چه گویند—VI³ و برده خرد—I² دل—I¹
I, IV, 8 چو—Л⁷ مهر رودابه—VI⁶ IV—66. 614, 615 и 616 текста оп.⁵ برد
گویند—I¹¹ که شد—IV؛ چو بود—I¹⁰ نیز—Л, IV, VI⁹ گوئید باشد—VI
کنند—VI¹⁶ کزین چون—VI¹⁵ زهر—I, IV, VI¹⁴ وزیشان دل شاه پر—I¹³ دل—Л¹²
ازو—IV²⁰ گزینند—VI¹⁹ Л—б. оп.؛ کنند—VI¹⁸ راه—IV¹⁷
کز جهان—VI؛ در نهان—IV²⁴ مرین بند را هم—IV²³ گربدین ره—I, IV, VI²²
سربر—I²⁹ IV—б. оп.²⁸ در—I, VI²⁷ و نیکی و از—VI²⁶ میان—VI²⁵
I, IV—доб.:³¹ و فرو مانده ایم—I, IV, VI³¹ درین—I³⁰
که باشد ازین کمتر و بیشتر * بزین پادشا را نکاهد هنر

بدویست گیهان¹ خرم بپای
 بهار آرد و³ تیر ماه و خزان
 جوان داردش گاه با رنگ و بوی 600
 زفرمان و راییش کسی نگنرد
 [بدانگه که لوح آفرید و قلم
 جهانرا فزایش زجفت آفرید
 [زچرخ بلند⁸ اندر آمد⁹ سخن
 605 [زمانه بمردم¹¹ شد آراسته
 اگر نیستی جفت¹⁸ اندر جهان
 [ودیگر که مایه ز¹⁴ دین خدای
 بویژه¹⁶ که باشد زتخم بزرگ
 چه نیکوتر از پهلوان جوان¹⁹
 610 چو هنگام رفتن فراز آیدش
 بگیتی²¹ بماند زفرزند²² نام
 بدو گردد آراسته²³ تاج و تخت
 کنون این همه داستان منست

همو داد و² داور بهر دو سرای
 برآرد پراز میوه دار رزان⁴
 گهش پیر بینی⁵ دژم کرده روی
 پی مور بی او زمین نسپرد
 بنزد بر همه بودنیها رقم]
 که از یک فزونی⁶ نیاید پدید⁷
 سراسر همین است گیتی زبن¹⁰
 وزو ارج گیرد همی¹² خواسته]
 پماندی توانای اندر نهان
 ندیدم که ماندی¹⁵ جوانرا بجای]
 چو¹⁷ بی جفت باشد بماند¹⁸ سترگ
 که گردد بفرزند²⁰ روشن روان
 بفرزند نو روز باز آیدش
 که این پور زالست و آن پور سام
 ازان²⁴ رفته نام و بدین مانده بخت
 گل و نرگس²⁵ بوستان منست²⁶

IV, 4; دار از رزان-I 4 بهار آورد-I 3 و I, IV, VI-оп. 2 I- کیتی-I 1
 I- 7 فزایش-IV 6 دارد-I 5 دار و رزان-VI
 جهان آفرین پاک جفت آفرید * گشاده ز راز نهفت آفرید
 IV-доб.:

یکی نیست جز داور کامگار * که اورا نه انباز و نه جفت و یار
 هر آنچ آمدست (так!) جفت آمدست * گشاده ز راز نهفت آمدست
 IV- 11 بین-I 10 آری-VI 9 آرم-I 8 برین-IV 8
 I, IV, 15 بی جفت-I 14 بی مایه-VI 14 جفتی-I, VI 13 همه-IV, VI 12 ز مردم
 جهان-I, VI 19 نباشد-IV 18 نماید-I 16 و دیگر-I 17 ندیدم مرد-VI
 بدو باز گردد همه-IV 23 به فرزند-Л 22 ز گیتی-Л 21 ز فرزند-IV, VI 20
 26 Л-доб.: 25 I, IV, VI-و نرگس 24 Л, IV, VI-ازو
 گزید این دلم دخت مهرباب را * ز دیده ببستم ره خوابرا

همی مهرشان هرزمان بیش بود
چنین تا سپیده برآمد زجای
585 پس آن ماه را شید² پدرود کرد
زبالا کمند اندر افگند زال
خرد دور بود آرزو پیش بود¹
تبیره برآمد زپرده سرای
بر³ خویش تار و برش پود کرد⁴
فروید آمد از کاخ فرخ همال⁵

۱۰

چو خورشید تابان برآمد زکوه
بدیدند مر پهلوان را پگاه
سپهبد فرستاد خواننده را⁶
590 چو دستور فرزانه باموبدان
پشادی بر پهلوان آمدند
زبان تیز بگشاد دستان سام
نخست آفرین جهاندار⁸ کرد
چنین گفت کز داور راد و پاک¹⁰
595 [ببخشایش امید و ترس از گناه
ستودن مر اورا چنان چون توان
خداوند گردنده خورشید و ماه
برفتند گردان همه همگروه
وزانجایگه برگرفتند راه
که خواند بزرگان داننده را⁷
سرافراز گردان و فرخ ردان
خردمند و روشن روان آمدند
لبی پرز خنده دلی شاد کام
دل موبد از خواب⁹ بیدار کرد
دل ما پر امید و ترس است و پاک¹¹
بفرمانها ژرف کردن نگاه
شب و روز بودن پیشش توان¹²
روانرا بنیکی نماینده راه

¹ VI—обратный порядок мисра. ² I, IV, VI—شاه ³ I, VI—تن ⁴ VI—обратный порядок мисра; I—доб.:

سر مژه کردند هر دو برآب * زبان برکشیدند برآفتاب
که ای فر گیتی یکی لخت نیز * یکایک نبایست آمد هنیز
مگر کین دو مهر از مای نژند * گسستندی ازل غم درد و بند
IV—доб. первый б. рук. I; VI—доб. 2 первых бб. рук. I и вариант 3-го б. ⁵ Л—доб.:

بیامد همانگه بجای نشست * زمی مانده مخمور وز بوسه مست
که اورا—IV⁹ بر جهاندار—I⁸ که جوید بزرگان گوینده را—I⁷ جوینده را—I⁶
دل ما پر از ترس و امید باد—I, IV¹¹ داد و پاک—VI; پاک داد—I, IV¹⁰ بهر کار
VI—¹² I—66.595—596 оп. دل ما پر از ترس و امید پاک—VI

- شگفت اندرو¹ مانده بد² زال زر
ابا یاره و طوق و با گوشوار
[دورخساره چون لاله اندر سمن⁶
همان⁷ زال بافر شاهنشاهی
حمایل یکی دشمنه اندر برش 570
[همی بود بوس وکنار و نبید
[سپهبد چننین گفت با ماه روی
[منوچهر اگر¹¹ بشنود داستان
[همان سام نیرم برآرد خروش
[ولیکن نه¹⁴ پرمایه¹⁵ جانست وتن 575
[پنذیرفتم از دادگر¹⁷ داورم
[شوم پیش یزدان ستایش¹⁸ کنم
[مگر کو دل سام و شاه زمین
[جهان آفرین بشنود گفت من
[بدو گفت رودابه من همچنین 580
[که برمن نباشد کسی پادشا
[جز از پهلوان جهان زال زر
- برآن روی و آن موی و بالا و فر³
زدینار⁴ و گوهر چو باغ⁵ بهنار
سر جعد زلفش شکن بر شکن
نشسته بر ماه با فسرهی
زیاقوت سرخ افسری برسرش⁸
مگر شیر کو گور را نشکرید
که⁹ ای سرو سیمین بر و رنگ بوی¹⁰
نباشد برین کار¹² همداستان
ازین کار برمن شود او¹³ بجوش
همان¹⁶ خوار گیرم بپوشم کفن
که هرگز زییمان تو نگنرم
چو ایزد¹⁹ پرستان نیایش کنم²⁰
بشوید زخشم و ز پیکار و کین
مگر کاشکارا شوی جفت من²¹
پنذیرفتم از داور کیش و دین
جهان آفرین بر زبانم گوا²²
که باتخت و تاجست و بازب و فتر²³

بدان روی و موی و بدن-I³ شگفتی بماند اندرو-VI² اندر آن-I, IV¹
زیاقوت-Л, IV⁸ همی-IV⁷ چمن-IV⁶ شاخ-I⁵ دیبا-IV, VI⁴ زیب و فتر
I-доб.; زیاقوت رخشان بسرافسرش-VI; رخشان سر و افسرش
زدیدنش رودابه می نارمید * بدزدیده در وی همی بنگرید
فروغ رخش را که جان بر فروخت * درو بیش دیدی دلش بیش سوخت
доб. четыре искажен-; سیمین پراز رنگ و بوی-IV; سیمین برمشکبوی-I, VI¹⁰ تو-VI⁹
کف اندازد و برمن آید-I, IV, VI¹³ نیز-I, IV¹² چون-I, IV, VI¹¹ бб.
نیایش-IV¹⁸ داور-IV¹⁷ همه-Л¹⁶ سرمایه-Л, IV, VI¹⁵ چو-I¹⁴
VI-обратный порядок мисра. 21 VI-обратный порядок мисра. 22 VI-
I-бб. 577 и 5/8 оп. 20 I-бб. 23 I, IV-обратный порядок мисра. 24 I, IV-обратный порядок мисра.

- [پری روی¹ گفت سپهبد شنود² سر³ شعر گلنار بگشاد زود⁴]
- [کمندی گشاد او ز سرو⁵ بلند کس⁶ از مشک زان سان نیچد کمنند]
- [خیم اندرخم و مار بر مار بر بران غبغبش نار بر نار بر⁷]
- [بدو گفت⁸ بر تاز و برکش میان بر شیر بگشای و چنگ کیان]
- [بگیر این سیه⁹ گیسو از یک سوم 555 زبهر تو باید همی گیسوم]
- [نگه کرد زال اندران ماه روی شگفتی بماند اندران روی و موی¹⁰]
- [چنین داد پاسخ که این نیست داد چنین¹¹ روز خورشید روشن مباد]
- [که من دست را¹² خیره بر¹³ جان زخم برین¹⁴ خسته دل تیزپیکان زخم]
- [کمنند از رهی بستند و داد خیم بیفگند خوار و نزد ایچ¹⁵ دم]
- [بحلقه در آمد سر کنگره 560 برآمد زبن تا بسر یکسره]
- [چو بر بام آن باره بنشست باز¹⁶ برآمد¹⁷ پری روی و بردش نماز¹⁸]
- [گرفت آن زمان دست دستان بدست¹⁹ برفتند هر دو بکردار مست²⁰]
- [فرود آمد از بام کاخ بلند بدست اندرون دست شاخ بلند²¹]
- [سوی خانه زنگار آمدند بران²² مجلس شاهوار آمدند]
- [بهشتی بد آراسته پر ز نور 565 پرستنده بر پای و بر پیش²³ حور]

زسر—I, IV, VI—³ سپهبد بگفت و پری رو شنود—IV² چهره—I¹

گیسو—VI—⁵ (лист оборван и конец мисра не сохранился). شعر گلنار گون برگشت...—I—⁴

I, IV—دوب.:⁷ که—I, VI—⁶

فرو هشت گیسو ازان کنره گره * بدل زال گفت این کمندی سره

پس از باره رودابه آواز داد * که ای پهلوان بچه گرد زاد

دوب. I, IV, VI—¹⁰ سر—VI—⁹ کنون زود—I, IV—⁸ VI—دوب. первый б. рук. I и IV.

بسیار مشکی کمنندش ببوس * که بشنید آواز بوسش عروس

نیز—I, IV—¹⁵ درین—VI—¹⁴ در—I, VI—¹³ دست خود—VI—¹² بدین—I, IV—¹¹

روشن نماز—VI—¹⁸ بیامد—I, IV—¹⁷ باره شصت ناز—VI— شد زال نیرنگ باز—IV—¹⁶

I, IV, ²² خم کمنند—VI—²¹ بجای نشست—VI— بدل شاد کام—I—²⁰ سام—I—¹⁹

برپای در پیش—VI— برپای و در پیش—IV—²³ بدان—VI—

بنفشه گل و نرگس و ارغوان 535
از آن خانه دخت خورشیدروی
سمن شاخ و سنبل¹ بدیگر کران²
برآمد هه‌ی تا بخورشید بوی

۹

چو خورشید تابنده شد ناپدید
پرستنده شد سوی دستان سام
سپهبد سوی کاخ بنهاد روی
برآمد سیمه چشم گلرخ بام
چو از دور دستان سام سوار
540 دو بیجاده بگشاد و آواز داد
[درد جهان آفرین بر تو باد
پیاده بدین سان⁵ ز پرده سرای
سپهبد کن آن گونه⁷ آوا شنید
545 [شده بام از آن گوهر⁸ تابناک
چنین داد پاسخ که ای ماه چهر¹⁰
چه مایه شبان دیده اندر سماک
همی خواستم تا خدای جهان
کنون شاد گشتم با آواز¹⁴ تو
550 [یک‌کی چاره راه دیدار جوی

در حجره بستند و گم شد کلید
که شد ساخته کار بگذار گام
چنان چون بود مردم جفت جوی
چو سرو سهی بر سرش ماه تام
پدید آمد آن دختر نام دار³
که شاد آمدی ای جوانه‌رد شاد
خم چرخ گردان زمین تو باد⁴
برنجیدت این خسروانی دو پای⁶
نگه کرد و خورشید رخ را بدید
بجای گل⁹ سرخ یاقوت خاک
دردت ز من آفرین از سپهر
خروشان بدم¹¹ پیش یزدان پاک
نماید مرا¹² رویت¹³ اندر نهان
بدین خوب گفتار با ناز¹⁵ تو
چه پرسی¹⁶ تو بر باره و من بکوی¹⁷

¹ I-6. 534 стоит перед б. 533. سمن شاخ نسرين-VI؛ همان سرخ سنبل-I¹

³ I-6. оп. ⁴ I, VI-6. оп. IV, VI-доб. б.:

پرستنده خرم دل و شاد باد * چنانی سراپای کنو کرد یاد

سپهبد-VI؛ سپهبد چو از باره-I⁷ I-6. обратный порядок мисра. ⁶ که آمد بدینجا-I⁵

رخش-VI؛ لبش-I⁹ I-6. گوهرش-VI⁸ سپهبدار از آن گونه-IV؛ کزان باره

بدیدار-IV¹⁴ چهرت-IV¹³ بدم-I¹² شدم-IV¹¹ خوب چهر-IV¹⁰

IV-доб. I¹⁷ باشی-I¹⁶ رخسار و گفتار-IV¹⁵

در دوستی می بپایند گشاد * که انجام این کار فرخنده باد

- 520 که گوئی همی خود چنان¹ بایدی
 بدیدار تو داده ایمش نوید
 کنون چاره کار مهمان بساز
 چنین⁵ گفت با بندگان سروبن
 همان زال کو مرغ پرورده بود
 525 بدیدار شد⁶ چون گل ارغوان
 [رخ من بپیشش بیاراستی⁷
 همی گفت و لب را¹¹ پر از خنده داشت
 پرستنده با بانوی¹³ ماه روی
 که یزدان هر آنچت هوا بود¹⁵ داد
 530 یکی خانه بودش چو خرم بهار
 بدیهای چینی بیاراستند
 عقیق وزبرجد²⁰ برو²¹ ریختند
 همه زرو پیروزه بد جامشان
- وگر² نیستی مهر نفزایندی⁸
 زما بازگشتست دل پر امید⁴
 بفرمای تا برچه گردیم باز
 که دیگر شدستی برای و سخن
 چنان پیرو سر بود و پژمرده بود
 سهی قد و زیبا رخ و پهلوان
 بگفتار⁸ وزان پس⁹ بها خواستی¹⁰
 رخا هم چو گلنار¹² آگنده داشت
 چنین گفت کاکنون ره چاره جوی¹⁴
 سر انجام این کار فرخنده باد¹⁶
 زچهر بزرگان برو بر نگار¹⁷
 طبقهای زرین¹⁸ بپیراستند¹⁹
 می و²² مشک و عنبر بر آمیختند
 بروشن گلاب اندر آشامشان²³

VI-доб.: ³ وزین IV-² که خود همچنین VI-; همی آن چنان I-¹
 سخن گفتن سخت شیرین و خوش * زیبایی داده دادیش گوئی درفش
 I, IV, VI-⁷ برخ شد کنون I-⁶ سخن VI-⁵ گه بازگشتن دلش پر امید I-⁴
 ویک لب I-¹¹ خواستند I, IV, VI-¹⁰ و آنگه I-⁹ بگفتند I-⁸ بیاراستند
 VI-доб.: ¹⁴ با نامور IV-; باموی با (?) I-¹³ چو گل سرخ IV-¹² و دولب VI-
 بگفت از شما یک کس اورا شوید * بگویید و گفتار او بشنوید
 که کامت برآمد برآرای کار * مهی را بنیینی گرفتار کنار
 I-доб.: ¹⁶ مرادست IV-¹⁵
 همی کار سازید رودابه زود * نهانی زخویشان او هرکه بود
 VI-доб. тот же б., но с обратным порядком мисра. ¹⁸ سیمین IV-¹⁹ بگفتار VI-
 فرو I-²¹ زمرد IV-²⁰ Л, (ср. б. 526 текста).
 I-обратный порядок мисра. ²³ Так в Т; Л, I, IV, VI-آرامشان; ²² همی IV-²²

بتان پاسخش را بیاراستند
 که امروز روزی دگرگونه نیست
 505 بهار آمد از گلستان گل چنیم
 نگهبان در گفت کامروز کار
 که زال سپهبد بکابل³ نبود⁴
 نه بینید کز کاخ کابل⁶ خدای
 اگرتان ببینند چنین گل بدست
 510 شدند اندر ایوان بتان طراز
 نهادند دینار و گوهر پیش
 که چون بودتان کار باپورسام
 پری چهره هر پنج¹⁰ بشتافتند
 که مردیست برسان سرو سهی
 515 [همش رنگ و بوی و همش قد¹² و شاخ
 دو چشمش چو دونرگس قیرگون¹³
 [کف و ساعدش چون کف شیرنر
 سراسر سپیدست مویش برنگ¹⁷
 19 سر] جعد آن پهلوان جهان

بتنگی دل¹ از جای برخاستند
 برآه گیلان دیو واژونه نیست
 ز روی زمین شاخ سنبل چنیم
 نباید گرفتن بدان² هم شمار
 سراپرده شاه زابل نبود⁵
 بزین اندر آرد بشبگیر پای⁷
 کند بر زمین تاق هم آنگاه پست
 نشستند و با ماه گفتند راز⁸
 بپرسید رودابه از کم و بیش⁹
 بدیدن بهست از باآواز و نام
 چو با ماه جای سخن یافتند¹¹
 همش زیب و هم فتر شاهنشاهی
 سواری میان لاغرو بر فراخ
 لبانش چو بسد¹⁴ رخانش¹⁵ چو خون
 هیون ران و موبد دل¹⁶ و شاه فتر
 از آهو همین است و این نیست ننگ¹⁸
 چو سیمین زره بر گل ارغوان

نبد-IV, VI; درست-I⁴ بزابل-IV³ برای-I, IV, VI² بدل تنگی-I¹
 I-6. op.; VI-доб.:⁷ زابل-IV⁶ زمین پر ز خرگاه و پراشکرست-I⁵
 همه روزش آمدشدن پیش اوست * که هستند با یکدگر سخت دوست
 VI-доб.:⁸

برافروخت رودابه را دل زمهر * بامید آن تا ببینندش چهر
 I-доб.:¹¹ چند-VI¹⁰ I-66. 511 и 512 текста оп.⁹

نهادند دینار و گوهرش پیش * بپرسید رودابه از کم و بیش
 لبانش عقیق و-IV¹⁴ آگون-I¹³ رنگ و هم قد و هم بوی و-VI¹²; فتر-IV¹², VI¹²
 IV¹⁹ و اینست فتر-I¹⁸ بسر-I¹⁷ هیون ران چو برناتن-IV¹⁶ زبانش-VI¹⁵
 سر و-VI

- [بمـشک و بـعنـبر سرش بـافـته¹
[سر زلف و جـعـش³ چو مشـکـین زره
[ده انگشت برسان سیمین قلم
بت آرای چون او نبیند بچین
سپهبد پرستنده را گفت گرم 490
که اکنون چه چارست با من بگوی
که مارا دل و جان پر از مهر اوست
پرستنده گفتا چو فرمان دهی
[زفرخنده رای جهان پهلوان
فریبیم و گوئیم هر گونه⁹ 495
سر مشک بویش¹¹ بدام آوریم
خرامد مگر پهلوان با کمند
کند حلقه در گردن کنگره
برفتند خوبان¹⁴ و برگشت زال
- بیاقوت و زمرد تنش تافته²
فگندست⁴ گوئی گره برگره
برو⁵ کرده ازغالیه صد رقم
برو ماه و پروین کنند آفرین
سخنهای شیرین باوای نرم
یکی راه جستن بنزدیک اوی
همه آرزو دیدن چهر اوست⁶
گذاریم تا کاخ سرو سهی⁷
زگفته‌ار و دیدار روشن روان⁸
میان اندرون نیست واژونه¹⁰
لبش زی لب پورسام آوریم
بنزدیک دیوار کاخ¹² بلند
شود شیر شاد از شکار بره¹³
دلش گشت با کام¹⁵ و شادی همال¹⁶

۸

- رسیدند خوبان بدرگاه¹⁷ کاخ 500
نگه کرد دربان بر آراست جنگ¹⁸
که بی گه ز درگاه بیرون شوید²⁰
بدست اندرون هریک از گل دوشاخ
زبان کردگستاخ¹⁹ و دل کرد تنگ
شگفت آیدم تا شما چون شوید

برون—IV⁵ کمندست—VI⁴ جعد زلفش—IV³ بافته—IV² I, IV¹ تافته—IV¹

VI⁶—

وزان پس چنان خواهم از کردگار * که با من شود همسر و نیک کار

8 I—6. оп. گذاریم تا کاخ شاهنشهی—VI; گرازیم تا گاه شاهنشهی—I⁷

دیوار—VI; ایوان و کاخ—I¹² مویش—IV¹¹ وارونه نیز—I¹⁰ هرگونه چیز—I⁹

شاخ I¹³—доб.:

ببین آنگهی تا خوش آید ترا * بدین گفت و گویش فزاید ترا

شبی دید یازان—I, VI¹⁶ باناز—IV¹⁸ ایشان—I¹⁴ I—доб. вариант того же б. VI

روید—IV²⁰ گویا—VI¹⁹ چنگ—IV¹⁸ بنزدیک—IV¹⁷ ببالای سال

- پرسستنده گفتند یک با دگر
[کنون کار رودابه و کام زال
بیامد سیه چشم گنجور شاه
سخن هرچه بشنید از آن دلنواز 470
سپهبد خرامید تا گلستان
پری روی گلرخ⁴ بتان طراز
سپهبد بپرسید از ایشان سخن
[زگفتار و دیدار و رای و خرد
بگوئید با من⁷ یکایک سخن 475
اگر راستی-تان بود گفت وگوی
وگر هیچ کژی گمانی⁸ برم
رخ لاله رخ⁹ گشت چون سندروس
چنین گفت کز مادر اندر جهان¹¹
بدیدار سام و ببالای او 480
دگر چون تو ای پهلوان دلیر
همی می¹³ چکد گوئی از روی تو¹⁴
سه دیگر چو رودابه ماه روی¹⁶
زسر تا بپایش گلست و سمن
از آن گنبد سیم سر بر زمین 485
- که آمد بدام اندرون شیر نر
بجای آمد و این بود نیک فال¹
که بود اندر آن کار دستور شاه
همی گفت پیش سپهبد براز²
برامید خورشید³ کابلستان
برفتند و بردند پیشش نماز
زبالا و دیدار آن سرو بن⁵
بدان تا بخوی وی⁶ اندر خورد
بکژی نگر نه گنید ایچ بن
بنزدیک من-تان بود آبروی
بزیر پی پی پیل-تان بسپرم
بپیش¹⁰ سپهبد زمین داد بوس
نزیادکس اندر¹² میان مهنان
بپاکسی دل و دانش و رای او
بدین برز بالا و بازوی شیر
عبیرست گوئی مگر بوی تو¹⁵
یکی سرو سیمست¹⁷ با رنگ و بوی
بسرو¹⁸ سهی بر سهیل یمن
فرو هشته برگل که-ند از کمین¹⁹

¹ IV, VI — 6. оп. ² Л—доб.:

چواز ترک بشنید زاول خدای * بیامد سوی باغ کابل خدای
³ I—بنزد کنیزان ⁴ VI—چک رخ ⁵ IV—порядок бб.: 473, 476, 475, 474, 477; VI—порядок
бб.: 473, 476, 475, 474, 477. ⁶ I—بدان تا که با او کی ⁷ VI—با او ⁸ IV—نماید
⁹ IV—کسی در—¹² I, IV, VI—مادران جهان ¹¹ I, VI—بنزد ¹⁰ I—لاله گون ¹³ IV—
I—порядок бб. 481, 483, 484, 482, 485. عبیرست یکسر همه موی او ¹⁵ I—او ¹⁴ I, IV—خون
IV, از-گل که-ند گزین ¹⁹ I—چو سرو ¹⁸ I—سیمین ¹⁷ I—خوب روی ¹⁶ Л—
برگل که-ند کمین ¹⁹ VI—

- [ولی-کن بگفتن مگر روی نیست
450 [دلاور که پرهیز جوید زجفت
[بدان تاش دختر نباشد زبن
[چنین گفت مرجفت را باز نر
[کزین خایه گرمایه بیرون کنم
ازیشان چو برگشت خندان غلام
455 که با تو چه گفت آن که⁷ خندان شدی
بگفت آنچه بشنید با پهلوان
چنین گفت با ریدک ماه روی
که از گلبستان یک زمان مگنرید
درم خواست و دینار¹² و گوهر ز گنج
460 بفرمود کین نزد ایشان¹³ برید
نباید¹⁴ شدنشان¹⁵ سوی کاخ باز
برفتند زی¹⁶ ماه رخسار پنج
بدیشان سپردند زرو گهر¹⁷
پرستنده با ماه دیدار گشت
465 مگر آنکه باشد میان دوتن
بگوی ای خردمند پاکیزه رای
- بود کاب را ره بدین جوی نیست¹
بماند² باسانی اندر نهفت³
نباید شنیدنش ننگ سخن⁴
چو برخایه بنشست و گسترد پر
زیشت پدر خایه بیرون کنم⁵
بپرسید ازو نامور پور سام⁶
گشاده لب و⁸ سیم دندان شدی
ز شادی دل پهلوان شد جوان
که رو مر⁹ پرستنده گانرا بگوی
مگر با گل¹⁰ از باغ گوهر برید¹¹
گرانمایه دیبای زربفت پنج
کسی را مگوئید و پنهان برید
بدان تا پیامی فرستم برار
ابا گرم گفتار و دینار و گنج
پیام¹⁸ جهان پهلوان زال زر
که هرگز¹⁹ نماند سخن در نهفت
سه تن نانهانست و چار انجمن²⁰
سخن گر بر ازست باما سرای²¹

¹ I, IV, VI— б. оп. ² Так в T; Л— باید ³ I— б. оп.; VI— доб.:

چو خواهد گسستن نبایش گفت * ببرد سبک جفت را اوز جفت
گسستنش پیدا و بستن نهان * به این و به آن باد خوی جهان

⁴ I— б. оп. ⁵ Б— перевод бб. 446—453 отсутствует. ⁶ Л—доб.:

که بود اینک با تو همی راز گفت * ببایدت با من همه باز گفت

که روان¹— کزایدن⁹ ⁷ ل— شگفته لب و— IV; شگفته رخ و— L⁸ که از گفت او شادو— L⁷

بگفتا¹³ که— VI با در— I¹² I—порядок бб.: 458, 461, 459, 460, 462... ¹¹ I—چک— VI¹⁰

برفتند— I, VI; برفتند تا— L; Так в T; شدن تان— I¹⁵ باید— L, VI¹⁴ این را بریشان

—доб.: L²⁰ می در— VI¹⁹ بنام— IV¹⁸ گنجی گهر— IV, L¹⁷ بفرمود تا— IV; آن

کنون باز رو پیش آن پهلوان * بگو ای خردمند روشن روان

برای— VI²¹

که این شیر بازو گو¹ پیلاتن
 که بگشاد زین گونه تیر از کمان
 ندیدیم زیبنده تر زین سوار 435
 پیری روی⁴ دندان بلب برنهاد⁵
 شه نیمروزست فرزند سام
 بگرد جهان گر بگردد سوار⁷
 پرستنده با کودک ماه روی⁹
 که ماهیست مهرباب را در سرای 440
 ببالای ساج است و هم رنگ عاج
 دو نرگس دژم و¹¹ دوا برو بخم
 دهانش بتنگی دل مستمند
 [دو جادوش پر خواب و پر آب روی
 نفس را مگر بر لبش راه نیست 445
 پرستندگان هریکی آشکار
 بدین چاره تا آن لب لعل فام
 چنین گفت بابندگان خوب چهر

چه مردست و شاه کدام انجمن
 چه سنجید بپیش اندرش² بدگمان
 بتیرو کمان بر چنین کامگار³
 مکن گفت ازین گونه از⁶ شاه یاد
 که دستانش خوانند شاهان بنام
 ازین سان نبیند یکی نامدار⁸
 بخندید و گفتش که چندین¹⁰ مگوی
 بیک سر زشاه تو برتر بپای
 یکی ایزدی بر سر از مشک تاج
 ستون دو ابرو¹² چو سیمین¹³ قلم¹⁴
 سر زلف چون حلقه پای بند
 پراز لاله رخسار و پر¹⁵ مشک موی
 چنو در جهان نیز یک ماه نیست¹⁶
 همی کرد وصف رخ آن نگار¹⁷
 کند آشنا بالب پور سام¹⁸
 که با ماه خوبست رخشنده مهر¹⁹

بسی- VI؛ سبک بنده- I⁴ نامدار- IV³ اندرون- VI² گر بازی- VI¹
 بگرد جهان در- I⁷ بر- I, IV⁶ لب را بدندان نهاد- I⁵ روی
 زمانه نبیند- I⁸ نگردد فلک بر چنین یک سوار- IV, VI؛ چنو یک سوار
 ریدک- I⁹ زمانه نبیند چنان نامدار- VI؛ زمانه نبیند چنو نامدار- IV؛ دگر نامدار
 زسیمین- VI¹³ بینی- I¹² هر- I¹¹ چوین- I¹⁰ کودک نامجوی- VI؛ ماه روی
 رخسار وز- VI؛ رخسار و چون- IV؛ روی و پراز- I¹⁵ چوتیغ دژم- IV, VI¹⁴
 I-доб.:¹⁶

خرامان زکابلستان آمدیم * بر شاه زابلستان آمدیم
 I, IV, VI- б. оп.¹⁷ I- доб.:¹⁸

بپیوستگی چون جهان رای کرد * دل هر کسی مهر را جای کرد
 I, IV, VI- б. оп.¹⁹

- 420 برفتند هر پنج تا رودبار
مه² فرودین و سر سال بود
همی گل چندند از لب رودبار⁴
نگه کرد دستان زتخت بلند
چنین گفت گوینده با پهلوان
پرستندگانرا سوی گلستان
بنزد پری چهرگان رفت زال⁹
پیاده همی رفت جویان¹⁰ شکار
[کمان ترک گارخ بزه برنهاد
نگه کرد¹³ تامرغ برخاست ز آب
ز پروازش¹⁵ آورد گردان فرود
[بترک آنگهی گفت زان سوگنر
430 [بکشتی گنر کرد ترک سترگ
پرستنده پرسید کای پهلوان²⁰
- زهر بوی و رنگی چو خرم بهار¹
لب رود لشکرگه زال بود³
رخان چون گلستان و گل درکنار⁵
بپرسید کین گل پرستان کینند
که از کاخ مهرباب⁶ روشن روان⁷
فرستد همی ماه کاباستان⁸
کمان خواست از ترک و بغراخت یال
خشیشار دید اندر آن رودبار¹¹
بدست جهان پهلوان درنهاد¹²
یکی¹⁴ تیر بتداخت اندر شتاب
چکان خون و وشی شده آب رود¹⁶
بیاور تو آن¹⁷ مرغ افکنده پیر¹⁸
خرامید نزد پرستنده ترک¹⁹
سخن گوی و بگشای شیرین زبان²¹

VI—доб.: زهر بوی و هر رنگ چون نو بهار—IV¹

بگشتند هر سو همی گل چندند * سراپرده را چون برابر شدند

VI—доб.: 420 стоит после б. 421 текста; I, VI—доб.: 3 که—VI²

ازان سوی رود آن کنیزان بدند * زدستان همی داستانهها زدند
I—доб. б. рук. VI—разно-
чтения 7. I—доб.: 8 L—66. 423 и 424 текста оп. 7 که این آن مهرباب—I⁶

چوبشنید دستان دلش بردمید * زبس مهر برجای برنارمید
خرامید با نیزه پر شتاب * جهانجوی دستان ازان رود آب
چو زان سان پرستندگان دید زال—I, VI⁹ I, VI—доб. первый б. и вариант второго б. рук. I.

چشن سازند IV: همی دیدی آن مهرخانرا نگار (بکار؟)—I¹¹ شد ز بهار—I, IV, VI¹⁰
بزد بانگ—I¹³ VI—б. оп. او بداد—IV: بر نهاد—L¹² (метр нарушен) اندر آن مرغزار

IV—б. оп. همان—I¹⁷ شد از آب رود—IV¹⁶ افرازش—I¹⁵ همی—I¹⁴

بگشاد شیرین زبان—VI: باریدک ماهروی—I: پرستنده باریدک پهلوان—IV²⁰ IV—б. оп.¹⁹

ازان ترک پرسید—IV: سخن گفت زان پهلوانامجوی—I: سخن گنت و بگشاد شیرین زبان—VI²¹
کای پهلوان

- 405 گرش پیر خوانی همی گر جوان¹
[مرا مهر او دل ندیده گزید
[برو مهر بانم نه بر روی و موی
پرستنده آگه شد از راز او
باواز گفتند ما بنده ایم
نگه کن کنون تاجه فرمان دهی
[یکی گفت زیشان که ای سروبن
اگر جادویی بایید آموختن
بپزیم با مرغ و جادو⁷ شویم
[مگر شاه را نزد ماه آوریم
لب سرخ¹² رودابه پر خنده کرد
415 که این گفته را گر شوی¹⁴ کاربند
که هر روز یاقوت بار آورد
- مرا او بجای تنست و روان²
همان دوستی از شنیده گزید
بسوی هنر گشتمش مهرجوی³
چو بشنید دل خسته آواز او
بدل مهربان و پرستنده⁴ ایم
نیاید زفرمان تو جز بهی⁵
نگر تا نداند کسی این سخن⁶
ببند و فسون چشمها دوختن
بپوئیم⁸ و در چاره⁹ آهو¹⁰ شویم
بنزدیک او پایگاه آوریم¹¹
رخان معصفر سوی بنده کرد¹³
درختی برومند کاری¹⁵ بلند
برش تازیان برکنار¹⁶ آورد

۷

- پرستنده برخاست از پیش او
بدیبای رومی¹⁸ بیاراستند
بدان چاره بی چاره¹⁷ بنهاد روی
سر زلف برگل بپیراستند¹⁹

3 Л, IV, VI—66. 405—406 оп. 2 I—خوانندیا نو جوان—¹
4 IV—پراگنده—⁵ I—مهی; VI—کهی; I, VI—доб.:
چو ما صد هزاران فدای تو باد * خرد ز آفرینش روای تو باد
6 Л—доб.:
سیه نرگسانت پر از شرم باد * رخانت پراز رنگ و آرم باد
7 VI—آهو—⁸ I—بتازیم—⁹ IV—در دشت—¹⁰ VI—جادو—¹¹ VI—6. оп.
12 I, VI—لعل—¹³ Л—доб.:
پرستندگانرا چنین گفت شاه * که اینست روی و هم اینست راه
14 I—برش—¹⁵ VI—گردد—¹⁶ VI—که این گفتها گر شود—¹⁷ VI—که این بند را گر بوی—¹⁸
ناچار—¹⁹ VI—برش تازیان در کنار—²⁰ VI—برو تازان در کنار—²¹ IV—باران در کنار—
18 VI—بتانرا—¹⁹ Л—66. 418 и 419 текста оп.

395 کسه پرورده مرغ باشد بکوه
 کس از مادران¹ پیر هرگز نژاد
 [چنین سرخ دو بسد شیربوی
 جهانانی سراسر پر از مهر تست
 ترا با چنین روی و بالای و موی
 چو رودابه گشتار¹⁰ ایشان شنید
 بریشان یکی بانگ بر زد بخشم
 400 وزان پس¹³ بچشم¹⁴ و بروی دژم
 چنین گفت کین¹⁷ خام پیکارتان¹⁸
 نه قیصر بخوادم نه فغفور چین²⁰
 ببالای من پور سامست زال

نشانی شده در میان گروه
 نه ز آنکس² که زاید³ بباشد⁴ نژاد
 شگفتی بود گر شود پیرجوی⁵
 بایوانها⁶ صورت چهارتست
 زچرخ چهارم خور⁷ آیت⁸ شوی⁹
 چو از باد آتش دلش بردمید
 بتابید روی و بخوابید¹¹ چشم¹²
 بابرو زخشم¹⁵ اندر آورد خم¹⁶
 شنیدن نیززید گفتارتان¹⁹
 نه از²¹ تاجداران ایران زمین²²
 ابا بازوی شیر و با برز²³ و یال

نباشد—I-⁴ زاد—VI-³ وزانکس—I, IV-² از مادر(؟)—I, IV-¹ از مادرش—VI-¹
 فرو آردت (takl)—VI-⁸ خود—IV, VI-⁷ ل, برایوانها—IV, VI-⁶ ب. оп.—IV-⁵ نیابد—IV, VI-
 VI-⁹—доб.:

چرا پیرسر جویی ای مشک سر * بر پیر مردم نگیری ببر (؟)
 پس آنگاه—I-¹³ 399 стоит после б. 400 текста. I-¹² دژم کرد—VI-¹¹ آواز—IV-¹⁰
 I-¹⁶؛ افگند خم—VI-¹⁶ بخشم—IV, VI-¹⁵ بخشم—IV, VI-¹⁴ L, I-¹⁴—доб.:

وزان پس بکینه بتابید روی * ندید اندر آن گفته هارنگ و بوی
 IV-¹⁹؛ پیکارتان—I-¹⁹ گفتارتان—I-¹⁸ کای—VI-¹⁷ после этого б. в рук. I стоит б. 399 текста.
 چنین گفت کین سخت پیکارتان * نیززد بدین خام گفتارتان
 I-¹—доб.:

دل من چو شد برستاره تباه * چگونه توان شاد بودن بماه
 بگل ننگرد آنکه اوگل خورست * اگر چه گل از گل ستوده ترست
 کرا سر که دارو بود برجگر * شود ز انگبین درد او بیشتر
 نه فغفور خوانم نه خاقان چین—VI-²⁰؛ نه فغفور خواهم نه قیصر نه چین—IV, VI-²⁰
 I, VI-²¹—نه آن I, VI-²¹ VI-²²—доб. (takl):

نه خورشید خواهم نه از ماه جفت * مراجعت باید اندر نهفت
 I-²³—کفت—VI-²³؛ کتف—I-²³

ورا پنج ترک پرستنده بود
 بدان بندگان خردمند گفت
 شما یک یک رازدار منید
 بدانید هر پنج و آگه بویید²
 که من عاشقم همچو³ بحر دمان
 380 پراز پور سامست⁴ روشن دلم
 همیشه دلم در غم⁶ مهر اوست⁷
 [کنون این سخن را چه درمان کنید
 یکی چاره باید کنون ساختن
 پرستندگانرا شگفت آمد آن
 385 همه پاسخش را بیاراستند
 که ای افسر بانوان جهان
 ستوده ز هندوستان تا¹⁷ بچین
 ببالای تو بر²⁰ چمن سرو نیست
 390 نگار رخ تو ز قنوج و رای²²
 ترا خود بدیده درون²⁸ شرم نیست
 که²⁴ آنرا که اندازد²⁵ از بر²⁶ پدر

پرستنده و مهربان بنده بود
 که بگشاد خواهم نهان از نهفت¹
 پرستنده و غمگسار منید
 همه ساله با بخت همره بویید²
 از و برشده موج تا آسمان
 بخواب اندر اندیشه زو نگسلم⁵
 شب و روزم⁸ اندیشه چهار اوست
 چگویند و بامن چه پیمان کنید⁹
 دل و جانم از رنج پرداختن¹⁰
 که بیکاری آمد¹¹ زدخت ران¹²
 چواهرمن¹³ از جای برخاستند¹⁴
 سرافراز بر¹⁵ دختران مهان¹⁶
 میان بتان در¹⁸ چو روشن¹⁹ نگین
 چو رخسار تو تابش پرو نیست²¹
 فرستد همی سوی خاور خدای
 پدر را بنزد تو آرم نیست
 تو خواهی که گیری مر اورا²⁷ بر

عاشقی ام چو- I, VI-³ I, VI- شوید- I, VI-² 377 и 378 оп. VI-66.¹
 مرا جامه- VI-⁶ 381 стоит после 6. 382 текста. IV-6.⁵ پراز مهر زالست- I, VI-⁴
 از غم به پرداختن- I-6. оп.⁹ روز- Л-⁸ دل و جانم یکسر پراز مهر اوست- I-⁷ شرم بر
 برداشتند- VI-¹⁴ بتنگی دل- VI-¹³ بدان- VI-¹² بیکاری آید- VI-¹¹ بیکاری آید- VI-¹¹
 میان نیستان- IV-¹⁸ به هندوستان و- IV-¹⁷ تو دختران در جهان- VI-¹⁶ سرافراز تر- I-¹⁵
 چو رخسار تو بر سمن غرو(?) نیست- Л-²¹ در- VI-²⁰ چون درخشان- I-¹⁹
 بچشم اندرون- IV-²³ رای- I, VI-²² (ошибочно) پدر را بنزد تو آرام نیست- V-
 اورا بگیری- I-²⁷ تن- I-²⁶ بندازد- Л-²⁵ مر- IV-²⁴

- چنین داد مهرباب پاسخ بدوی¹ که ای سرو سیمین بر مامروی²
 بگیتی در از پهلوانان گرد پی زال زر کس نیارد³ سپرد⁴
 چو دست و عنانش برایوان نگار نه بینی نه بر زین چنو⁵ یک سوار⁶
 [دل شیر نر دارد وزور پیل دودستش بکردار دریای نیل⁷]
 [چو برگاه باشد درافشان⁸ بود رخش پژمراننده¹⁰ ارغوان
 [بکین اندرون چون نهنگ¹² بلاست 370 [نشاننده خاک درکین بخون
 از آهو همان کش سپیدست موی سپیدی مویش بزیدد همی
 چو بشنید رودابه آن گفتگوی دلش گشت پراکش از مهر¹⁵ زال
 چو بگرفت جای خرد¹⁷ آرزوی 375 دگر شد برای¹⁸ و بآیین و خوی¹⁹

سیمین-VI؛ سیمین بر خوب روی-IV، 1² چنان داد پاسخ بدان سروبن-VI¹
 VI-доб.؛ پی زال را کس نشاید شمرد-I⁴ نشاید-IV³ پاکیزه‌تن
 نه گرشپ چون او نه سام دلیر * برزمش گراینده را نیست چیر
 نبینی خود اندر زمین-VI؛ نبینی تو برزین چنو-IV؛ نبیند چو بر زین بود-I⁵
 VI-доб. (так!)⁷ VI-6. 365 стоит после б. 366 текста. نامدار-IV؛ برسوار-I⁶
 زبختش نیاساید و نه زخورد * بکوشش نماید اندر نبرد
 VI-6. 365 оп. I¹⁴ نجوید-IV، I¹³ پلنگ-IV¹² دولت-VI
 VI-доб.؛ رامش و خورد و هال-IV، VI¹⁶
 چه نیکو سخن گفت آن رای زن * زمردان مکن یاد در پیش زن
 دل زن همان دیورا هست جای * زگفتار باشند جوینده رای
 بدین و بخوی-IV¹⁹ دگر گونه‌تر شد-I¹⁸ خردش-VI؛ خورش-IV، VI¹⁷
 I-доб. два бб. рук. VI (см. разночтение 16).؛ برآیین و خوی-VI

[عروسم نباید که رعنا شوم¹ از اندیشگان زال شد خسته دل
[همی بود پیچان دل از گفت و گوی 350
[همی گشت یک چند برسر سپهر
بنزد خردمند رسوا² شوم³
بران کار بنهاد پیوسته دل
مگر تیره گردد ازین آبروی
دل زال آگنده یکسر به مهر]

۵

چنان بد که مهراب روزی پیگاه
گذر کرد سوی شبستان خویش
دو خورشید بود اندر⁷ ایوان او
355 بیاراسته همچو⁹ باغ بهار
شگفتی برودابه اندر بماند
یکی سرو دید از برش گرد ماه
بدیبا¹³ و گوهر بیاراسته¹⁴
پرسید سیندخت مهرابرا
360 که چون رفتی امروز و چون آمدی
چه مردست این پیرسر پرور سام
خوی مردمی هیچ دارد همی
برفت و بیامد ازان⁴ بارگاه⁵
همی گشت برگرد بستان خویش⁶
چو سیندخت و رودابه ماه روی⁸
سرایای پر¹⁰ بوی و رنگ و نگار
همی نام یزدان¹¹ برو بر بخواند
نهاد زعنبر بر کلاه¹²
بسان بهشتی پر از خواسته¹⁵
زخوشاب بگشاد عتاب را
که کوتاه باد از تودست بدی
همی تخت یاد¹⁶ آیدش گر¹⁷ کنام
پی نامداران سپارد همی¹⁸

بود- VI؛ شود- IV، 1 ل؛ دانای- IV، VI؛ کانا- 2 ل؛ بود- VI؛ شود- IV، 1 ل؛

بران- 4 ل؛ جایگاه- VI؛ ب. оп.؛ I؛

ستایش همی کرد باخود بزال * زمردی و گوردی و از فر و یال
8 I- روید در- VI، 7 I- دو خورشید دید اندر ایوان خویش- I، 6

یکی همچو رودابه خوب چهر * یکی همچو سیندخت با رای و مهر
همی آفرین را- I، 11 سراسر پر از- IV؛ سرای از همه- I، 10 رخ چو- VI، 9

نهاد به زعنبر ز گوهر- VI؛ نهاد به بر زعنبر کلاه- IV، 12 جهان آفرین را- IV
بهشتی ز حوران بیاراسته- VI، 15 بر آراسته- VI، 14 بدینار- I، IV، 13 کلاه

بدان پیرسر چون سر افرازد وی(?) * شنیدم که نازد بدان روی و موی
18 VI-دوب.؛ یا- I، IV، VI، 17 I؛ کام- VI، 16

- [دل زال شد شاد و بنواختش
[پرسید کز من² چه خواهی³ بخواه
330 [بدوگفت مهراب کای پادشا
[مرا آرزو در زمانه یکیست
[که آیی بشادی سوی خان من
[چنین داد پاسخ که این رای نیست
[نباشد بدین سام همدستان
335 [که ما می گساریم و مستان شویم
[جزان هرچه گویی تو پاسخ دهم⁵
[چو بشنید مهراب کرد آفرین
[خرامان برفت از بر تخت اوی
[چو دستان سام از پشش بنگرید
340 [ازان¹¹ کو نه هم دین و هم راه بود
[برو هیچکس چشم¹² نگماشتند
[چو روشن دل پهلووان را بدوی¹⁴
[مر اورا ستودند یک یک مهان
[زبالا و دیدار و آهستگی
345 [دل زال یکباره دیوانه گشت¹⁸
[سپهدار تازی سرراستان
[که تازنده ام چرمه جفت منست
- ازان¹ انجمن سر برافراختش
ز تخت و زمهر و زتیغ و کلاه
سرافراز و پیروز و فرمان روا
که آن آرزو بر تو دشوار نیست
چو خورشید روشن کنی جان من
بخان تو اندر⁴ مرا جای نیست
همان شاه چون بشنود داستان
سوی خانه بت پرستان شویم
بدیدار تو⁶ رای فرخ نهم⁷
بدل زال را خواند⁸ ناپاک دین
همی آفرین خواند بر بخت اوی⁹
ستودش فراوان چنانچون سرید¹⁰
زبان از ستودنش کوتاه بود
مر اورا زدیانگان داشتند¹³
چنان گرم دیدند با¹⁵ گفت وگوی¹⁶
همان کز پس پرده بودش نهان¹⁷
زبایستگی هم زشایستگی
خرد دور شد عشق فرزانه گشت¹⁹
بگوید برین بر یکی داستان
خم چرخ گردان نهفت منست

ایدر-IV⁴ باید-Л³ به مهراب گفتا-VI⁶; دگرگفت کزمن-IV² وزان-I¹
به من نامور-VI⁶; نهیم-IV, VI⁷ آن-I⁶ گویم فرمان تراست-VI⁶; دهیم-IV, VI⁵
-VI¹⁰ 9 VI-доб. два поврежденных бб. 8 گفت-IV⁸ تخت گاهت رواست
چو مهراب شد زالش از پس بدید * ستودش فراوان چنانش بدید
جست-VI¹⁶ ازان-IV¹⁵ بروی-Л¹⁴ 13 VI-б. оп. 12 دیده-IV¹² 11 کزان-VI¹¹
شد-VI¹⁹ 18 VI-мисра искажено. 17 بزرگان و نام آوران جهان-I¹⁷ وجوی

یکی نامدار از میان مهان
 پس پرده او یکی دخترست
 ز سر تا پایش بکردار عاج
 بران سفت سیمینش مشکین⁵ کمند 315
 رخانش⁶ چو گلنار و لب ناردان
 دو چشمش بسان دو نرگس بباغ
 دو ابرو بسان کمان طراز
 بهشتیست سر تا سر آراسته
 برآورد مر زال را دل بجوش 320
 شب آمد پر اندیشه بنشست¹³ زال
 [چو زد بر سر کوه بر تیغ شید
 در بار بگشاد دستان سام
 در پهلوانرا بیاراستند
 [برون رفت مهرباب کابل خدای 325
 [چو آمد بنزدیکی بارگاه
 بر¹⁹ پهلوان اندرون رفت گو

چنین¹ گفت کای² پهلوان جهان
 که رویش زخورشید روشن³ ترست
 برخ چون بهشت و ببالا چو⁴ ساج
 سرش گشته چون حلقه پای بند
 زسیمین برش رسته دو ناروان
 مژه تیرگی پرده از پر زاغ
 بروتوز⁷ پوشیده از مشک ناز
 پرآرایش⁸ و رامش⁹ و خواسته¹⁰
 چنان شد کزو رفت آرام و¹¹ هوش¹²
 بنادیده برگشت بی خورد و هال¹⁴
 چو یاقوت¹⁵ شد روی گیتی سپید¹⁶
 برفتند گردان بزین نیام¹⁷
 چو بالای پرمایگان خواستند
 سوی خیمه¹⁸ زال زابل خدای
 خروش آمد از درکه بگشای راه
 بسان درختی پر از بار نو²⁰

سیمین I-⁵ ببالای IV, VI-⁴ تابان IV-³ نیکو I, VI-² با I-¹ بدو VI-¹
 Так в Т; 9 پرازدانش VI-⁸ مژه I-⁷ دهانش I-⁶ سیمین زمشکین IV-⁵ دومشکین
 VI-¹⁰ доб.: دانش I, IV, VI-¹¹ I, IV, VI-¹²

به پیش پدر خفته بد چند بار * فرستاده بودم زسام سوار
 یکایک بود رسم نو در جهان * که از مرد وزن هیچ نباید نهان
 I, VI-¹² доб.: یکباره I-¹¹

که از نیکیوی مرد ایدون بود * ببیننی که زین زاده خود چون بود
 بنادیده برگشت بی خواب IV-¹³ بنادیده برشد چنان در خیال I-¹⁴ از اندیشه ناسود I-¹³
 VI-¹⁵ доб.: بنادیده برگشت خواب و خیال VI-¹⁶ و مال

برآورد از آتش همی باد سرد * که دودش بکیوان همی ارخورد(?)
 زین VI-¹⁷ همه شاد کام I-¹⁷ جهان شد بسان پلور سپید I-¹⁶ کافور VI-¹⁵
 VI-²⁰ доб. б. (текст искажен). سوی I-¹⁹ خانه I, IV-¹⁸ بزین ستام VI-²⁰ ستام

ز دینار^۱ و یاقوت و مشک و عبیر
 یکی تاج با^۳ گوهر شاهوار
 چو آمد بدستان سام آگهی
 پذیره شدش زال و بنواختش 305
 سوی تخت پیروزه باز آمدند
 یکی پهلوانی نهادند خوان
 گسارنده می می آورد و جام
 خوش آمد هماناش دیدار او
 چو مهراب برخاست ازخوان زال 310
 [چنین گفت با مهتران زال زر
 ز دیبای زربفت و چیننی حریر^۲
 یکی طوق زرین زبرجدنگار^۴
 که مهراب آمد بدین فرهی^۵
 بآیین^۶ یکی پایگه^۷ ساختش^۸
 گشاده دل و بزم ساز آمدند^۹
 نشستند^{۱۰} برخوان با^{۱۱} فرخان
 نگه کرد مهراب را پور سام
 دلش تیز^{۱۲} تر گشت در^{۱۳} کار او^{۱۴}
 نگه کرد زال اندر آن برز^{۱۵} و یال
 که زیبنده تر زین که بنسندکمر^{۱۶}]

^۱ I, IV, VI—доб.: ۲ I, IV, VI—پر ۳ I, IV, VI—پر ۴ I, VI—доб.:

سران هر که بودند و کابل سپاه * بیاورد باخویشتن سوی راه
 که آید شه زی تو با VI—که زیبا مهی آمد اندر مهی—IV; که زیبا مهی آمد اندر مهی—I^۵
 فرهی (метр нарушен); VI—доб.:

بدین کشور کابل اندر سرست * نثار تو باوی زر و گوهرست
 بدان تاستایش کند مر ترا * ببو بر بمائی همه کشورا
 IV—доб.: ازان انجمن سر برافراختش—IV^۸ خوابگه—VI^۷ نو آیین—I^۶
 بپرسید کز من چه خواهی بخواه * زتخت وز تیغ وز مهر و کلاه
 VI—доб.:

فرود آمدن زال اورا بهشت * که در دل زمهراب او مهر کشت
 VI—доб.:^۹

بلشکرگه زال آمد فرود * فرستاد اورا نثار و درود
 بزال اوبسی آفریننها بخواند * همی این ازان آن ازین خیره مانند
 بتن مرد بودند نیکی نمای * به نیرو و دانش هنرها فزای
 VI—доб.:^{۱۴} بر—IV, VI^{۱۳} خیره—VI^{۱۲} او—I, VI^{۱۱} که بنشست—IV, VI^{۱۰}

ازان دانش ورای مهراب گرد * بگفت ارکش این زاد هرگز نمرد
 I, VI—доб.:^{۱۶} بر—VI; کتف—I^{۱۵}

بچهر و ببالای او مرد نیست * کسی گویی اورا هم آورد نیست

بدین سان همی^۱ گشت گردان سپهر ابر سام و بر زال گسترده مهر^۲

۴

چنان بد که روزی چنان کرد^۳ رای
 برون رفت با ویژه گردان خویش 290
 [سوی کشور هندوان کرد رای
 [بهر جایگاهی بیاراستی^۷
 [گشاده در گنج و افکنده رنج
 ز زابل بکابل رسید آن زمان
 یکی پادشا بود مهرباب نام 295
 [ببالا بکردار آزاده سرو
 [دل بخردان داشت و مغز ردان
 ز ضحاک تازی گهر داشتی
 همی داد^{۱۳} هر سال مر^{۱۴} سام ساو
 چو آگه شد از کار دستان سام 300
 ابا گنج و اسبان آراسته

که در پادشاهی بجنبید ز جای
 که با او یکی بودشان رای و کیش^۴
 سوی کابل و^۵ دهر و مرغ و مای^۶
 می و رود و رامشگران خواستی^۸
 برآیین و رسم سرای سپنج
 گرازان و خندان و دلشادمان^۹
 زبردست با گنج و گسترده کام
 برخ چون بهار و برفتن تنرو
 دوکتف یلان و هاش^{۱۰} موبدان
 بکابل همه بوم^{۱۱} و برداشتی^{۱۲}
 که با او برزمش نبود ایچ تاو^{۱۵}
 ز کابل بیامد بهنگام بام^{۱۶}
 غلامان و هر گونه خواسته

2 VI—доб.: چنین هم بهم VI—; چنین هم می—Л 1

ز خوبیش خیره شدی مردوزن * چودیدی شدندی برو انجمن
 خطش چون زگلبرگ برگرد سر * شگفتی بدین کار او در نگر
 هر آنکس که نزدیک یا دور بود * گمان مشگ بردند و کافور بود
 همی رست کافور برجای مشک * ز جگرک بهرموی و کافور خشک
 دبل—I^۶ وز انجا سوی—VI^۵ کم و بیش—I^۴ چنان کرد روزی بدان زال—VI^۳
 VI—доб.: که در کابل و شهر کشمیر و مای—IV, Л; و مرغ و موی
 بگردد به بیند شگفت جهان * براند بجوید ز داد از مهان
 VI—^۹ خواستند—Л^۸ بیاراستند—Л^۷ и второй б., текст которого искажен.
 یکایک همان بوم—I^{۱۱} دانش—VI; منش—IV^{۱۰} و شادان و خندان زبان
 باد—VI^{۱۳} VI—обратный порядок мисра. Л, IV—б. оп.;^{۱۲} ز کابل همه شهر—VI
 بهنگام شام—Л^{۱۶} Л, IV—б. оп.^{۱۵} و با—VI^{۱۴}

سواران و مردان دانش پـژوه
 که یابـی¹ زهر دانشی رامشی
 همه دانش و داد دادن بسیج
 هوا قیرگون شد زمین آبنوس²
 برآمد زدهلیز پـرده سـرای
 یکی لشکری ساخته³ جنگجوی⁴
 بدان تا پدر چون گذارد سپاه
 شگفتی خروشیدن اندر گرفت⁵
 شود شادمان⁶ سوی تخت وکلاه
 که تا خون زید تا بود نیک نام⁷
 بسر بر نهاد آن فروزنده⁸ تاج
 ابا طوق زرین و زرین کمر⁹
 پژوید هرکار¹⁰ و هرچیز راند¹¹
 سواران جنگی¹² و کین آوران¹³
 زدندی همی رای بر بیش و کم
 تو¹⁴ گفـتی ستاره ست از افروختن
 که چون خویشتن در جهان¹⁵ کس ندید¹⁶

کنون گرد خویش اندر آور گروه
 بیاموز و بشنو زهر دانشی
 زخورد و زبخشش میاسای هیچ
 بگفت این و بر خاست آوای کوس
 خروشیدن زنگ و هندی درای 275
 سپهبد سوی جنگ بنهاد روی
 بشد زال با او دو منزل برآه
 پدر زال را تنگ¹ در بر گرفت
 بفرمود تا باز گردد ز راه²
 بیامد پر اندیشه دستان سام 280
 نشست از بر نامور تخت عاج
 ابا یاره و گرز گاو سر
 زهر کشوری موبدانرا³ بخواند
 ستاره شناسان و دین آوران
 شب و روز بودند با او بهم 285
 [چنان گشت زال از بس آموختن
 برای و بدانش بجایی رسید

ساخته لشکر — Л³ زمین آهنین شد هوا آبنوس — I² بیابی — I, VI¹
 I — б. оп. ⁴ Л — زود⁵; زار — VI⁶; I, VI — доб.:
 همی زال را دیده در خون نشانند * برخ بر همی خون دل برفشانند
 نهاد آن دلفروز — Л¹⁰ بی پدر شاد کام — I⁹ شاد دل — I, IV, VI⁸ برآه — IV⁷
 I — переписчик разбил б. 282 на два бб.:¹¹ نهادش دلاری — VI¹¹
 ابا یاره و گرز گاو روی * همی بود آن گرد پرخاشجوی
 ابا طوق زرین و زرین کمر * کمر نیز کرده بند و گهر
 دین — IV¹⁶ و گردان — VI¹⁵ خواند — VI¹⁴ کیش — VI¹³; دین — I, IV¹³ موبدیرا — I¹²
 زمان — VI¹⁸ که — I, IV, VI¹⁷ آوران
 سواریش چونان بدی در جهان * کز وداستانها زدندی مهـان
 زخوبیش خیره شده مرد و زن * چو دیدی شدنیدی بروانجمن
 هـران کش ز نزدیک و از دور بود * گمان مشک بردند و کافور بود
 VI — доб. первый б. рук. I.

- گرامیش دارید و پندش دهید
سوی زال کرد آنگهی سام روی
چنان دان که زابلستان خان تست
[ترا خان و مان باید آبادتر
260 [کلید در گنجها پیش تست
[سام آنگهی گفت زال جوان
[جدا پیشتر زین کجا داشتی
[کسی کوز مادر گنه کار زاد⁶
[گهی زیر چنگال مرغ اندرون
265 [کنون دور ماندم¹¹ ز پروردگار
[زگل بهره من بجز¹⁴ خار نیست
[بدو گفت پرداختن دل سزاست
[ستاره شمر مرد اختر گرای
[که ایدر ترا باشد آرامگاه
270 [گنر نیست بر حکم گردان سپهر
- همه راه و رای بلندش دهید¹
که داد و دهش گیر و آرام جوی²
جهان سربس زیر فرمان تست
دل دوستداران تو³ شادتر
دلش شاد و غمگین بکم پیش تست⁴
که چون زیست خواهم من ایدر نوان
مدارم که آمد گه آشتی⁵
من آنم سزد گر بنالم⁷ ز داد⁸
چمیدن بخاک⁹ و چریدن ز خون¹⁰
چنین پروراند مرا¹² روزگار¹³
بدین با جهاندار¹⁵ پیگار نیست
بپرداز و برگوی هرچت هواست¹⁶
چنین زد ترا¹⁷ ز اختر نیک رای
هم ایدر سپاه و هم ایدر¹⁸ کلاه
هم ایدر بگسترد بایست¹⁹ مهر²⁰

¹ I, VI—доб.:

که من رفت خواهم بفرومان شاه * سوی دشمنان با سران سپاه
دوستان هر VI—دوستداران بتو I, IV—³ فرجام جوی—IV, VI; فرمان بجوی—I²
I, VI—جهان یکسره سربس خویش تست—VI⁴ زمان
دل روشنست هرچه باید بکار * بجای آر از بزم و از کارزار
با گنه گر—I, VI—⁶ به پیری مرا خوار بگذاشتی—VI—⁴ I—б. 261 стоит после б. 262 текста;
I, IV—доб.: بخون—VI, Л¹⁰ ز خاک—IV⁹ بداد—I⁸ نمانم—IV, VI⁷ ز مادر بزاد
کنامم نشست آمد و مرغ یار * بدان گه که بودم زمهرغان شمار
خداوند—VI¹⁵ جز از—IV, VI¹⁴ کرد گار—Л¹³ همی—IV, VI, Л¹² گشتم—I¹¹
هم ایدر بسیچی سپاه و—Л¹⁸ چنین رای زد—I¹⁷ IV—б. оп. رواست—VI¹⁶
VI—доб.:²⁰ بایست گسترد—I¹⁹ هم ایدر بکین و هم ایدر—VI
وگر تنگدل گردی ای نامدار * سوی کابلستان یکی کن گذار
به نخچیر برگرد و باز آی زود * بدان تا نباید بدی آزمود

- 240 چو بر پهلوان آفرین خواندند¹ [نشست آنگهی سام با زیب و جام
کسی کو بخلعت سزاوار بود
[براندازه شان خلعت آراستند
جهاندیدگانرا زکشور بخواند
245 چنین گفت با نامور بخردان
چنین است فرمان هشیار⁸ شاه
سوی گرگساران و مازندران
[بماند بنزد شما این پسر
دل و جانم ایدر بماند همی
250 بگاہ جوانی و کنند آوری
پسر داد یزدان بییانداختم
گرانمایه سیمرغ برداشتش
بپرورد اورا¹⁴ چو سرو بلند
چو هنگام بخشایش آمد¹⁶ فراز
255 بدانید کین زینهار¹⁸ منست
- ابر زال زر گوهر افشانند
همی داد چیز و همی راند کام²
خردمند بود و³ جهاندار بود
همه⁴ پایۀ برتری⁵ خواستند⁶
سخنهای بایسته چندی براند
که ای پاک و بیدار دل⁷ موبدان
که لشکر همی راند بایده براه
همی راند خواهم⁹ سپاهی گران
که همتای جانست و جفت جگر¹⁰
مژده خون دل برفشانند همی¹¹
یکی بیهوده ساختم داوری¹²
زبی دانشی ارج نشناختم
همان آفریننده بگماشتش¹³
مرا خوار بد مرغ را ارجمند¹⁵
جهاندار یزدان بمن داد باز¹⁷
بنزد شما¹⁹ یادگار²⁰ منست²¹

برترین—Л⁵ همی—IV⁴ و کرد—IV³ I, IV, VI — б. оп.² راندند—VI¹
مهوری—VI⁶ I, VI — доб.:

پس آنگاه سام ازپی پور خویش * هنرهای شاهان بیاورد پیش
IV — доб.:

برفتند شادان بر نامدار * چو چندی برآمد برین روزگار
باید—VI⁹ بیدار—I, VI⁸ پاک دل باخرد—VI⁷ پاک هشیار دل—Л, I⁷

I, IV, VI — б. оп.¹⁰ VI—б. 249 стоит после б. 250 текста; после б. 249 доб. б.:¹¹

کنون پیری آمد جوانی گنشت * مرا باز باید سوی رزم گشت
I — обратный¹⁵ تا شد—I, VI¹⁴ بگذاشتش—I¹³ همی ساختم گونه گون یآوری—VI¹²
порядок мисра. بخشش درآمد—IV¹⁶ I, VI—доб.:¹⁷

شمارا سپردم باموختن * روان ازخرددهاش افروختن
I—б. 255 стоит после б. 256 текста²¹ I, VI—زینهار²⁰ I, VI—شهان¹⁹ یادگار—I, VI¹⁸

- وزان پس¹ منوچهر عهدی نوشت² 225 همه کابل و زابل و مای و هند⁴ زابلستان تا بدان روی بست [چو این عهد و خلعت بیاراستند چو این کرده شد سام بر پای خاست ز ماهی براندیشه⁹ تا چرخ ماه¹⁰ 230 بمهر و بداد و بخوی¹¹ و خرد همه گنج گیتی بچشم تو خوار فرود آمد و تخت را داد بوس سوی زابلستان نهادند روی چو آمد بنزدیکی نیمروز 235 بیاراسته سیستان¹⁶ چون بهشت [بسی¹⁹ مشک و دینار بر ریختند²⁰ یکی شادمانی بد اندر جهان هر آنجا که بد مهتری نامجوی که فرخنده بادا پی²³ این جوان
- سراسر ستایش بسان بهشت³ 225 ز دریای چین⁵ تا بدریای سند⁶ بنوی نوشتند عهدی درست پس اسپ جهان پهلوان خواستند⁷ که ای مهربان مهتر داد و راست⁸ چو تو شاه نهاد بر سر کلاه زمانه همی از تو رامش برد مبادا ز تو نام تو¹² یادگار بستاند بر¹³ کوهه¹⁴ پیل کوس نظاره برو بر¹⁴ همه شهر و کوی خبر شد ز سالار¹⁵ گیتی فروز گلش مشک سارا بد¹⁷ وزر خشت¹⁸ بسی²¹ زعفران و درم بیختند [سراسر میان کهان و مهان²² ز گیتی سوی سام نهاد روی برین پاک دل²⁴ نامور پهلوان²⁵

¹ IV—بهر؛ VI—بمهری (без рифмы). ² VI—переписчик по невниманию соединил в один бб. 224 и 226, упустив второе мисра б. 224, первое мисра б. 226 и весь б. 225 текста. ³ I—روارو چین؛ IV—همه کابلستان و کشمیر و هند؛ ⁴ I—همه کابل و دنبر و مای هند؛ ⁵ В рук. IV порядок бб.: 225, 227, 226, 228. ⁶ IV—см. прим. 6. ⁷ I—ای گزین؛ ⁸ I, VI—براندیش؛ ⁹ IV—براندیشه؛ ¹⁰ I, VI—ماهی و چرخ و ماه؛ ¹¹ VI—بست از بر؛ ¹² Л, VI—از تو نام ترا؛ ¹³ I—بخوی و بروی؛ ¹⁴ I—چرخ و ماه؛ ¹⁵ I, VI—بیاراستند؛ ¹⁶ I, VI—شبهستان بیاراسته؛ ¹⁷ Л, IV, VI—برایشان؛ ¹⁸ I, IV—بسر؛ ¹⁹ Л—گلش مشک شد نیز وزرگشت خشت؛ ²⁰ I, IV, VI—خارا شد؛ ²¹ I, IV—سیستان؛ ²² I, IV—میان مهان و میان کهان؛ ²³ I, VI—می و و؛ ²⁴ I, IV—زبر؛ ²⁵ I, IV—بیختند؛ ²⁶ I—همی؛ ²⁷ I, VI—که فرخنده؛ ²⁸ I, VI—که فرخنده باد این نو آیین جوان؛ ²⁹ I, VI—مهربان؛ ³⁰ I, IV—تازه دل؛ ³¹ I, VI—بادای این نو جوان

- [بپیش من آورد¹ چون دایه ای
[من آورد من⁴ نزد شاه جهان
بفرمود پس شاه با⁵ موبدان
که جویند⁷ تا اختر زال چیست 210
چو⁹ گیرد بلندی چه خواهد بدن
ستاره شناسان هم اندر¹² زمان
[بگفتند باشاه دیهیم دار
که او¹⁵ پهلوانی بود نامدار
چو بشنید شاه¹⁶ این سخن شاد شد 215
یکی خلعتی ساخت¹⁷ شاه زمین
از اسپان تازی بزین ستام
زدینار و خز و یاقوت و زر
غلامان رومی بدیوبای روم
زبرجد طبقها و پیروزه جام 220
پر از مشک و کافور و پر زعفران
همان جوشن و ترگ و برگستوان
همان تخت پیروزه و تاج زر
- که در² مهر باشد ورا مایه ای³
همه آشکاراش کردم نهان
ستاره شناسان و هم بخردان⁶
بران اختر از بخت⁸ سالار کیست
همی¹⁰ داستان از چه¹¹ خواهد زدن
از اختر گرفتند پیدا نشان¹³
که شادان بزی تا بود روزگار¹⁴
سرافراز و هشیار و گرد و سوار
دل پهلوان از غم آزاد شد
که کردند هرکس بدو¹⁸ آفرین
ز شه شیر هندی¹⁹ بزین نیام
ز گستردهای بسنار مر²⁰
همه گوهرش پیکر و زرش²¹ بوم
چه از زر سرخ²² و چه از سیم²³ خام
همه پیش بردند فرمان بران
همان نیزه و تیر و گرز گران²⁴
همان مهر یاقوت²⁵ و زرین کمر

1 VI—آمد 2 VI—از 3 I, VI—доб.:

زبانم برو بر ستایش گرفت * بسیمرخ بردم نماز ای شگفت
بمن مانند فرزند و خود باز گشت * ز فرمان یزدان نشاید گنشت
بجویند⁷ I— 6 VI—доб. два бб., текст которых искажен. 5 I—تا 4 VI—بیاوردمش
همان¹⁰ I, VI— 9 IV—چه 8 I—از تخت 7 VI—بجستیم VI—
14 I, IV, VI—б. оп. 13 I—از اختر نشان 12 I—همه هم 11 I—برچه
19 VI—بران VI— 18 IV—برو 17 I, VI—آراست 16 VI—سام 15 VI—همه
از زر²² Л, IV—همه پیکر از گوهر و زر²¹ Л, IV— 20 VI—бб. 218—219 текста оп. 23 VI—از زر 24 I—کمان 25 IV—مهر زرین و تیر و کمان

- [برفتتم¹ بففرمان گیجهان خدای
[یکی کوه دیدم سر اندر سحاب
[برو بر نشیمنی چوکاخ بلند
[بلو اندرون بچه مرغ و زال 195
همی بوی مهر آمد از باده⁵ اوی
[ابا داور راست⁸ گفتم بر از
[رسیده بهر جای برهان تو
[یکی بنده ام با تنی¹⁰ پرگناه
200 [امیدم ببخشایش تست بس
[تو این بنده مرغ پرورده را
[همی پتر¹² پوشد¹³ بجای حریر
[بدمهری من روانم مسوز
[بفرمان یزدان چو این گفته شد
205 [بزد پر¹⁶ سیه مرغ و برشد بابر
[زکوه اندر¹⁷ آمد چو ابر بهار
- [بالبرز کوه اندر آن زشت² جای
[سپهریست گفستی زخارا³ برآب
[زهر سو برو بسته راه گزند
[تو گفستی که هستند هر دو⁴ همال
[بدل راحت آمد هم⁶ از یاد اوی⁷
[که ای آفریننده⁹ بی نیاز
[نگردد فلک جز بففرمان تو
[بپیش¹¹ خداوند خورشید و ماه
[بچیزی دگر نیستم دسترس
[بخواری و زاری برآورده را
[مزد گوشت هنگام پستان شیر¹⁴
[بمن باز بخش و دلم بر فروز¹⁵
[نیایش همان گه پذیرفته شد
[همی حلقه زد بر سر مرد گبر
[گرفته تن زال را بر¹⁸ کنار¹⁹

یاد—IV⁵ سه—IV⁴ جهانرا—I³ صعب—I, IV, VI² چو رفتتم—VI¹

6 I, IV—آورد—VI⁷ 196 стоит после б. 206 текста; I, IV, VI—доб.:

نمید راه بر کوه از هیچ روی * دویدم بسی گرد او پیوی پیوی
مرا بویۀ پورگم بوده خاست * بدلسوزگی جان همی رفت خواست
بنده ام—I, IV¹⁰ ای چاره خلق و خود—VI; ای داور پاک وهم—I⁹ داور پاک—I⁸
سوزد—VI; سایید—IV¹³ چرم—I, IV, VI¹² بنزد—I¹¹ بنده ام بادل—VI; من دلی
14 I—доб.:

رسان باز بامن (من با (рук.: مرا راه کن * بمن برهمه رنج کوتاه کن
بپیش من—VI¹⁷ پیرید—I¹⁶ VI—мисра испорчено. 15 VI—доб. вариант того же б.
18 I, IV, VI—در—VI¹⁹ 196 текста (см. разночтение 7); I, VI—доб.:

زبویش جهانی پراز مشک شد * دو دیده مرا با دولب خشک شد
VI—после этого б. доб.:

زسهم وی و بویۀ پور خویش * خرد در سرم جای بگرفت پیش

- 180 منوچهر برگاه بنشست شاد
بیک دست قارن بیک دست¹ سام
پس آراسته زال را پیش شاه²
گرازان بیاورد سالار بار
[بران برز بالای آن⁴ خوب چهر
185 [چنین گفت مر سام را شهریار
[بخیره میازارش از هیچ روی
[که فرّ کیان دارد و چنگ شیر
[پس از کار سیمرغ و کوه بلند
[یکایک همه سام با او بگفت
190 [وز افکندن زال بگشاده راز
[سرانجام گیتی زسیمرغ و زال
- کلاه بزرگی بسر بر نهاد
نشستند روشن دل و شاد کام
بزین عمود و بزین کلاه
شگفتی بماند اندرو شهریار³
توگفتی که آرام جانست و مهر⁵
که از من تو این را بزنها دار
بکس شادمانه مشو جز بدوی
دل هوشمندان و آهنگ شیر⁶
وزان تا چرا خوار شد⁷ ارجمنند
هم از آشکارا هم اندر⁸ نهفت
که چون گشت با او⁹ سپهر از فراز¹⁰
پر از¹¹ داستان شد¹² بسیار سال¹³

فروماند از آن شهریار—VI³ زال پیش سپاه—VI² بدیگر چو—Л¹
Б—всего последующего куска (бб. 184—208) нет, и весь текст этого отрывка изложен сокращенно.
[بدان برز بالا و آن—VI; بدین برز بالا بدین—IV⁴.
отрывок имеется в сокращенном виде у Б, стр. 58—59. VI—доб.:⁵

ستاره شناس آنگهی شاه خواند * بپرسید و با وی نهانی براند
کزین پیرسر پهلوانی جوان * ببینی بسی پهلوان بی روان
ترا ای شیر از وی بسی فرهی * فزاید بدادت ازین آگهی
نژادش نژاد و بر از نیروند * جهانرا ستایند باروند
I—конец лакуны; I—доб.:⁶

بیاموز اورا ره و ساز رزم * همان شادکامی و آیین و بزم
ندیدست جز کوه و مرغ و کنام * کجا داند آیین هارا تمام
زخورد و زجای—IV; زخواب و ز خورد و ز جای—I, VI⁸ کرد—VI; گشت—I⁷
یکی—IV¹¹ VI—доб. два бб., текст которых искажен. I, IV, VI—برسر⁹ وز خفت و
I¹² Л—گشت¹³ VI—доб.:
همی دید هر کس که آنجا گذشت * بدین کوه بر مرد میزد دودست

بفرمود تا نوذر نامدار
 کند آفرین کیانی بر روی
 بفرمایدش تا سوی شهریار
 [ببیند یکی⁴ روی دستان سام
 170 [وزین جا سوی زابلستان⁶ شود⁷
 چو نوذر بر سام نیرم رسید
 فرود آمد از باره¹⁰ سام سوار
 ز شاه وز گردان بپرسید سام
 چو بشنید پیغام شاه بزرگ
 175 دوان¹¹ سوی درگاه بنهاد روی
 [چو آمد بنزدیکی شهریار
 [درفش منوچهر چون دید سام
 [منوچهر فرمود تا برنشست
 [سوی تخت و ایوان نهادند روی

شود تازیان پیش¹ سام سوار²
 بدان شادمانی که بگشاد روی
 شود تا سخنها کند خواستار³
 بدیدار ایشان شود شادکام⁵
 برآیین خسرو پرستان شود⁸
 یکی نوجوهان⁹ پهلوانرا بدید
 گرفتند مریک دگر را کنار
 ازیشان بدو داد نوذر پیام
 زمین را بپوسید سام سترگ
 چنانک کش بفرمود دیهیم جوی
 سپهبد پذیره شدش از کنار
 پیاده شد از باره بگنارد گام
 مر آن پاک دل گرد خسرو پرست
 چه دیهیم دار و چه دیهیم جوی¹²

نزد VI-¹ В рук. IV порядок бб. 166, 169, 167, 168, 170. IV-доб.:³

چو آگهی آمد بشاه جهان * که مر سام را بچه آمد نهان
 مراورا بیفگند و از کردگار * بترسید نز هول روز شمار
 مرین کوده را چاره نشناخت نیز * گمان برد کورا برآمد قفیز
 دگر باره چون مژده آمد یکی * که برجاست دستان فرخنده پی
 سپاس از جهاندار دانست نیز * بدرویش بخشید بسیار چیز
 بهر کشور این مژده دلفروز * رسید و شبی انده آمد بروز
 همی خواهد اکنون که بار از نخست * به بیند تن پهلوان را درست
 IV-см. прим 2. که بد پرورانیده اندر کنام I, IV, VI-⁵ همان جهره خوب IV-⁴

که نوخط جوان VI- یکی نامور IV-⁹ شدند VI-⁸ شدند Л-⁷ بسوی سیستان Л-⁶

IV, VI-¹⁰ اسپ IV, VI-¹¹ دمان I, IV, VI-бб. 176-179 оп.; VI-доб.:¹²

فراز یکی پیل بر زال زر * نشانند و براندش سپه سوی در
 после этого б. рук. VI-доб. бб. 1, 2 и 3 рук. Л, три других бб. и б. 4 рук. Л.

سراپای کودک همی بنگرید¹ همی تاج و تخت کنی را سزید
 برو بازوی شیر و خورشیدروی دل پهلوان دست شه‌شیرجوی
 سپیش مژه دیدگان قیرگون چوب‌سدل‌ب و رخ به‌انند خون²
 دل سام شد چون بهشت برین بران پاک فرزندی کرد آفرین
 بمن ای پسر گفت دل نرم کن گنشسته مکن یاد و دل گرم کن³
 منم کمترین بنده یزدان پرست ازان پس که آوردمت باز دست
 پندیرفته ام از خدای بزرگ که دل بر تو هرگز ندارم سترگ
 بجویم هوای⁴ تو از نیک و بد ازین پس چه خواهی تو چونان سزد
 تنش را یکی پهلوانی قبا‌ی بپوشید واز کوه بگزارد پای
 فرود آمد از کوه و بالای خواست همان جامه خسروآرای خواست
 سپه یکسره پیش سام آمدند گشاده دل و شاد کام آمدند
 تبیره زنان پیش بردند پیل برآمد یکی گرد ماننده نیل⁵
 خروشین کوس با کزنای همان زنگ زرین وهندی درای
 سواران همه نعره برداشتند بدان خرمی راه بگذاشتند⁶
 [چواندر هوا شب علم برگشاد شد آن روی رومیش زنگی نژاد]
 [بران دشت هامون فرود آمدند بخفتند و یکبار دم برزدند]
 [چو بر چرخ گردان درفشیده شید یکی خیمه زد از حریر سپید]
 بشادی بشهر اندرون آمدند ابا پهلوانی فزون آمدند

۳

یکایک⁸ بشاه آمد این آگهی که سام آمد از کوه با فره‌ی
 بدان⁹ آگهی شد منوچهر شاد بسی از جهان آفرین کرد یاد

¹ I, VI — б. оп.; IV, VI — доб.: پس آنگه سراپای کودک بدید— IV, VI
 جز از موی بروی نکوهش نبود * بدی دیگرش را پژوهش نبود
 چون کوه— VI; چون گرد— IV⁵ رضای— IV⁴ Л—бб. 149, 150, 151 и 152 текста оп.
 VI—б. 157 стоит после б. 158 текста. ⁷ I, IV, VI — след. три бб. оп. ⁸ IV—زابل;
 بدین— VI; ازان— IV⁹

ابا خویشتن بر یکی پتر من
گرت هیچ سختی بروی آورند
بر آتش برافگن یکی پتر من
که در زیر پترت برورده ام
[همان گه بیایم چو ابر سیاه 140
[فرامش مکن مهر دایه زد
دلش کرد پیرام و برداشتش
ز پیر و ز پیر آورد نزد پیر⁷
تنش پیلوار⁹ و برخ¹⁰ چون بهار
فرو برد سر پیش سیمرغ¹¹ زود 145

خجسته بود¹ سایه² فتر من²
ور از نیک و بد³ گشت و گوی آورند⁴
ببینی هم اندر زمان فتر من
ابا بچگانست بر آورده ام⁵
بی آزارت آرم بدین جایگاه
که در دل مرا مهر تو دلگسل⁶
گرازان بابر اندر افراشتش
رسیده بزیر برش⁸ موی سر
پیر چون بدیدش بنالید زار
نیایش همی بآفرین¹² برفزود¹³

نه از دشمنی دور دارم ترا * سوی پادشاهی گذارم ترا
ترا بودن ایدر مرا در خورست * ولیکن ترا آن ازین بهتر ست
IV—доб. 7 бб.: бб. 4, 5, 6, 7, 8, 9 и 10 рук. I; VI—доб. 11 бб.: бб. 1, 2, 3, 4, 5, 6, 7, 8, 9
и 10 рук. I; после третьего из этих бб. доб. еще следующий б.:

زبان و خرد بود و رایش درست * بتن تیز یاری زیزدان بجست
Б—даёт краткое изложение этого отрывка, где упоминается о том, что мальчик научился от
Сймурга языку птиц.

¹ I, IV, VI—همی باش در² VI—переписчик по невниманию соединил в один бб. 136 и 138
текста, имеющие одну и ту же рифму, упустив второе мисра б. 136, первое мисра б. 138 и весь б. 137,
³ I, IV—زنیک وز بد⁴ IV—бб. 137 и 138 стоят после б. 139 текста. ⁵ IV—обратный
порядок мисра. ⁶ I—б. оп., начало лакуны; конец лакуны — б. 187 текста (см.). ⁷ VI—
IV—¹¹ رخش¹⁰ IV, VI—سرش پیروار⁹ تنی پیلوار⁸ VI—تنش⁸ VI—پیش پیر
که ای شاه مرغان ترا دادگر * بدان داد نیروی و ارج و هنر
بفریاد بیچارگان یآوری * بنیکی بهر داوران داوری
زتو بدسگالان همیشه نژند * بمان شادمان همچنین ارجمنند
VI—доб. вариант тех же бб.

- ازین برشدن بنده را دست گیر
چنین گفت سیمرغ با پور سام
پدر سام یل پهلوان جهان
بدین کوه⁴ فرزند جوی آمدست 120
روا باشد اکنون که بردارمت
[بسیمرغ بنگر که دستان چه گفت
[نشیم تو رخشنده گاه منست
[چنین داد پاسخ که گر تاج و گاه
[مگر کاین نشیمنت نیاید بکار 135
- مرین پرگنه را تو اندر پذیر¹
که ای دیده رنج نشیم وکنام²
سرافرازتر کس³ میان مهران
ترا نزد او آب روی آمدست
بی آزار نزدیک او⁵ آرمست
که سیمرآمدستی همانا زجفت
دو پسر تو فر کلاه منست
ببینی و رسم کیانی کلاه
یکی آزمایش کن از روزگار⁶

VI—доб. б. рук. I, после него.

برحمت برافراز این بنده را * بمن باز ده پور افگنده را
и после этого бейта — б. 126 текста.

¹ I—доб. б. разночтения 19 на стр. 143 и после него:

چو با داور این رازها گفته شد * نیایش همان گه پذیرفته شد
نگه کرد سیمرغ زافراز کوه * بدانست چون دید سام و گروه
که آن آمدنش از پی بچه بود * نه از بهر سیمرغ او رنجه بود

² I, VI—доб :

ترا پیرونده یکی دایه ام * همت دایه هم نیک سرمایه ام
نه ادم ترا نام دستان زند * که باتو پدر کرد دستان و بند
بدین نام چون باز گردی بجای * بگو تات خواند یل رهنمای
сам IV—⁶ Вместо бб. 132—135 I—доб.:
⁵ بدین گونه IV, VI,⁴ نیست IV—³

جوان چون زسیمرغ بشنید این * پراز آب چشم و دل اندوهگین
اگر چند مردم ندیده بد او * زسیمرغ آموخته بد گفت و گوی
برآواز سیمرغ گفתי سخن * فراوان خرد بود و دانش کهن
после этих бб. рук. I доб. бб. 132—133, затем б.:

سپاس از تو دارم پس از کردگار * که آسان شدم از تو دشوار کار
и бб. 134—135 и за ними еще два следующих бб.:

- پسر گر بنزدیک تو¹ بود خوار
 کزو مهر بمانتر و را² دایه نیست
 بخواب اندرون بر خروشید سام 115
 چو بیدار شد بخردانرا³ بخواند
 پیامد دمان سوی آن کوهسار
 سر اندر ثرپا یکی کوه دید
 نشیمنی ازو برکشیده بلند
 فرو برده از شیز و صندل⁴ عمود 120
 [بدان سنگ خارا نگه کرد سام
 [یکی کاخ بد تارک اندر سماک
 ره برشدن جست و کی بود راه
 ابر آفریننده کرد آفرین
 همی گفت کدای برتر از جایگاه 125
 [گرین کودک از پاک پشت منست
 کنون هست پرووده کردگار
 ترا خود بمهر اندرون مایه⁵ نیست
 چو شیر ژیان کاندر آید بدام⁶
 سران⁷ سپه را همه بر نشانند
 که افگندگانرا⁸ کند خواستار
 که⁹ گفستی ستاره بخواهد کشید
 که نایید زکیوان برو¹⁰ برگزند
 یک اندر دگر ساخته¹¹ چوب عود¹²
 بدان هیبت مرغ وهول کنام¹³
 نه از دست رنج و نه از آب و خاک¹⁴
 دد و دام را بر چندان¹⁵ جایگاه¹⁶
 بمالید رخسارگان بر زمین¹⁷
 ز روشن روان¹⁸ وزخورشید و ماه¹⁹
 نه از تخم بدگوهر آهرمنست

اندرت پاییه VI-³ برو VI- بدو I- ترا LI-² پسر کو بنزد پدر I-¹

⁴ I-доб.:

بترسید زان خواب کز روزگار * نباید که بیند بد آموزگار
 بکیوان همی VI-⁹ تو I-⁸ که افگنده خود I-⁷ سراسر IV- LI,⁶ موبدانرا VI-⁵

کزیمن سان بران کوه و مرغ آفرید * زخارا سراندر ثرپا کشید
 بدانست کو دادگر داورست * توانا و بر برتران برترست

نشسته جوانی بتن همچو سام * بدیدش که گشت (?) بگردد بنام
 I-¹⁷ I-ب. оп.; LI, IV, VI-доб. два бб
 I-¹⁴ I- б. оп.; VI- доб.:

مکان LI-¹⁸ (см. разночтение 16). 123 текста (см. разночтение 13) и после него б. I (см. разночтение 16).
 I-¹⁹ I, VI- б. 126 оп.; I-доб.:

بپوزش بر تو سر افگنده ام * ز ترس تو جانرا پراگنده ام

- 100 که بر سنگ¹ و بر خاک شیر و پلنگ
همه بچه را پروراننده⁴ اند
تو پیمان نیکی دهش بشکونی
بیزدان کنون سوی پوزش⁷ گرای
چو شب تیره شد رای خواب آمدش¹⁰
- 105 چنان دید در خواب کز کوه هند
جوانی¹⁴ پدید آمدی خوب روی
بدست چپش بر یکی موبدی
یکی پیش¹⁶ سام آمدی زان دو مرد
که ای مرد بیپاک¹⁷ ناپاک رای
ترا دایه گر مرغ شاید همی
110 گر آهوست بر مرد موی سپید
پس از آفریننده بیزار²² شو
- چه² ماهی بدریا درون³ با نهنگ
ستایش بیزدان رساننده⁵ اند
چنان بی گنه بچه را بـفـگـنی⁶
که اویست بر نیـکـوئی⁸ رهنمای⁹
از اندیشه دل¹¹ شتاب آمدش¹²
درفشی برافراشتندی بلند¹³
سپاهی گران از پس پشت او
سوی راستش نامور¹⁵ بخردی
زبان برگشادی بگفتار سرد
دل و دیده شسته ز¹⁸ شرم خدای
پس این پهلوانی چه باید هـمی
ترا ریش و سر¹⁹ گشت چون خنگ²⁰ بید²¹
که در تننت هر روز رنگیست نو

1 Л, I, VI- در آب اندرون-IV; بآب اندرون-I³ چو-VI² کوه-Л¹
رسانیده-Л, I, VI⁵ پرورانیده I, VI-доб.⁶
زموی سپیدش دل آری بچنگ * تن روشن و پاک ازان نیست ننگ
نگر تا نگوئی که او زنده نیست * بیارای و برجستش بر بایست
که یزدان کسی را که دارد نگاه * زگرما و سرمما نگردد تباه
7 VI-доб.: برنیک و بد-I, IV. VI⁸ سوی نیکی-VI⁷
ترا این درستی از آن شد کنون * که نیکی برای تو بر شد فزون
برآن بد که روز دگر پهلوان * سوی کوه البرز پیوید نوان
بجوید مگر باز یابد ورا * بدان شادکامی فزاید ورا
آورید-IV¹² گران شد سرش در-I¹¹ آورید-IV¹⁰ I-доб. второй б. рук. VI.
ناباک-Л, IV¹⁷ سوی-VI¹⁶ هم بـی-VI¹⁵ غلامی-Л, I, IV¹⁴ پرند-I¹³
هم آن و هم این ایزد هدیه داد * همی گم کنی تو بـجـیـداد داد
21 I, VI-доб.: مشک-IV, VI²⁰ ترا موی سر-I, VI¹⁹ زدیده بـشـستی تو-I¹⁸
22 IV-بیدار

- 85 ببخشود یزدان نیکی دهش
نگه کرد سیم رخ با بچگان
شگفتی برو بر فگنند مهر
[شکاری که نازکتر آن برگزید
بدین گونه تا روزگاری دراز
90 [چو آن کودک خرد پرمایه گشت
یکی مرد شد چون یکی زاد سرو
[نشانش پراگنده شد در جهان
[سام نریمان رسید آگهی
شبی از شبان داغ دل¹⁰ خفته بود
95 چنان دید در خواب کز هندوان¹¹
ورا مژده دادی بفروزند او
چو بیدار شد موبدانرا بخواند
چه گویید گفت اندرین داستان
هر آنکس که بودند¹⁶ پیر و جوان
- کهجا¹ بودنی داشت اندر بوش²
بران خرد خون از دو دیده چکان
بماندند خیره بدان خوب چهر
که بی شیر مهمان همی خون مزید⁸
برآورد داننده⁴ بگشاد راز
بران کوه بر روزگاری⁵ گنشت
برش کوه سیمین⁶ میانش چو غرو
بدونیک هرگز نماند⁷ نهان
از آن نیک پی پور⁸ با فرهی⁹
زکار زمانه برآشفته بود
یکی مرد بر تازی اسپ دوان
بران برز شاخ¹² برومند او
ازین¹³ در سخن چند گونه براند¹⁴
خردتان برین هست همداستان¹⁵
زبان برگشادند¹⁷ بر یهالوان¹⁸

¹ I, VI—یکی; IV—همی ² VI—رهش; ³ I—б. оп; VI—доб.:

بمردار خونش همی پرورید * ابا بچگانش همی برگزید
مدار این تو از کار یزدان شگفت * فگنده نشد هرکه او بر گرفت
از آن IV—⁸ نگرده VI—⁷ کوه سیم و VI—⁶ کاروانها I—⁵ دارنده I, VI—⁴

نامور برز VI—доб.:

ببیل چوون درآورد رای سهره * شد آن ناخوشی از تنش یکسره
بدان شادشاخ I—¹² کز کشور هندوان I, VI—¹¹ شبی سام پر داغ دل IV—¹⁰
وزین I, IV—¹³ بران یال و شاخ و VI—¹⁴ Л, IV—доб.:

بدیشان بگفت آنچه در خواب دید * جز آن هریه از کاردانان شنید
VI—доб. вариант того же б. I, VI—доб.:

که زندهست آن خرد کودک هنوز * وگردد زسرمای مهر و تموز
برگشاید IV—¹⁷ هستی IV—¹⁶ I, IV—доб.:

که هر کو بیزدان شود نا سپاس * نباشد بهرکار نیکی شناس

- 70 بجائیکه¹ سیمـرغ را خانه بود
نهادند برکوه³ وگشتند باز
[چنان⁴ پهلوان زاده بیگناه
پدر مهر و پیوند بـفـگـنـد خوار
یکی داستان زد برین نژده شیر⁸
- 75 [که گر من ترا خون دل دادمی
[که تو خود¹⁰ مرا دیده و هم¹¹ دلی
چو سیمـرغ را بچه شد گرسنه
یکی شیرخواره خروشنده دید
[زخاراش گهـواره و دایه خاک¹⁶
- 80 بگرد اندرش تیره خاک نژند
[پلنگش بدی کاشکی مام و باب
فرود آمد از ابر سیمـرغ وچنگ
ببردش دمان تا بالبرز کوه
[سوی بچگان برد تا بشکـرنـد
- بدان خانه این خرد² بیگانه بود
برآمد برین روزگاری دراز
ندانست رنگ سپید از⁵ سیاه
چفا کرد بر⁶ کودک شیر خوار⁷
کجا بچه را کرده بد شیر⁹ سپر
سپاس ایچ برسرت ننهادمی
دام¹² بگسلد گر زمن بگسلی¹³
بپرواز بر شد دمان از بنه¹⁴
زمین را چو¹⁵ دریای جوشنده دید
تن از جامه دور و لب از شیر پاک
بسر برش خورشید گشته بلند
مگر¹⁷ سایه ای یافتی زآفتاب¹⁸
بزد برگرفتـش از آن گرم¹⁹ سنگ
که بودش بدانجا کنام و گروه²⁰
بدان ناله زار او ننگـرنـد²¹

نهادنش VI-³ بدان خرد آن خرد VI-؛ بدان خانه از خلق I-² بدانجای IV-¹ I,
نهادنش VI-³ جهان IV-⁴ VI-⁵ سپید و VI-⁶ با VI-⁷ VI-⁸ доб. отрывок в 7 бб. — болезнь
کجا کرده بد بچه را I-⁹ شیر پیر L-⁸ Sāma — наказание, ниспосланное ему Йизадом.
تو خود مر I-¹⁰ کجا داده بد شیر بر بچه VI-؛ کجا کرده بد بچه شیر IV-؛ شیر
دلت IV-¹² مرا زنده جان و IV-؛ مرا زنده همچون VI-¹¹ I,
دد و دام بر بچه از آدمی * بسی مهربان تر بروی زمی
همان خرد کودک بدانجایگاه * شبـاروزی افـگـنـده بد بی سپاه
زمانی سرانگشت را می مزید * زمانی خروشنده بی برکشید
دایه ز خاک I-¹⁶ زمین همچو VI-¹⁵ JI, برآمد از آن کوه سر یک تنه I-¹⁴
I, IV-¹⁸ доб.: که تا I-¹⁷
خداوند مهری بسیمـرغ داد * نکرد او بخوردن از آن خرد یاد
I — б. оп.²¹ کنام گروه I-²⁰ از آن نرم I-¹⁹

- فرود آمد از تخت سام سوار
چو فرزند را دید مویش سپید 60
سوی آسمان سر برآورد راست
که ای برتر از کژی⁶ و کاستی
اگر من گناهی گران کرده ام
بپوزش مگر کردگار جهان
به پیچید همی تیره جانم زشرم 65
چو آیند و پرسند¹¹ گردنکشان
چه گویم که این بچه¹² دیو چیست¹³
ازین ننگ بگذارم ایران زمین
بفرمود پس تاش¹⁸ برداشتند
- بپرده درآمد سوی نو بهار¹
ببود از جهان سر بسر² نا امید³
ز دادآور⁴ آنگاه فریاد خواست⁵
بهی زان فزاید که تو خواستی
وگر کیش⁷ آهرمن آورده ام
بهن بر ببخشاید اندر نهان⁸
بجوشد همی در دلم⁹ خون گرم¹⁰
چه گویم¹² ازین بچه¹² بدنشان
پلنگ و دورنگست و گر نه¹⁴ پریست¹⁵
نخواهم¹⁶ برین بوم و بر آفرین¹⁷
از آن بوم و بر دور بگذاشتند¹⁹

¹ VI—доб.:

یکی پیر سر پور پر مایه دید * که چون او نه دید و نه از کس شنید
همه موی اندام او بد چو برف * ولیکن برخ سرخ بود و شگرف
یکی باره سرخیش اسیر نمود * سیاهی بسرخ می برفزود
² I—یکسره ³ I, VI—доб.:

بترسید سخت از پی سرزنش * شد از راه دانش بدیگر منش
دین⁷ I—⁷ کژی VI—⁶ ابا کردگار او بپیکار خاست⁵ I—⁵ ز دادار⁴ IV, VI—
برتنم VI—⁹ درتنم I—⁹ IV—доб. отрывок в 14 бб. — продолжение речи Сама.
¹⁰ II, IV—доб.:

ازین بچه چون بچه¹² اهرمن * سیه پیکر و موی سر چون سمن
I, VI—¹³ چه پرسند IV—¹² پرسند I, VI—¹¹ بینند VI—¹¹ доб. вариант того же б.
I—доб. ¹⁵ پلنگ دورویست و غول VI—¹⁴ پلنگ دورنگست یا خود I, IV—¹⁴ کیست
بخشدند برمن مهران جهان * بمن بر ببخشند اندر نهان
I—доб. ¹⁷ بخوانم I, VI—¹⁶ доб. вариант того же б.
بگفت و بخشم او بتابید روی * همی کرد با بخت خود گفت و گوی
I, IV—¹⁹ تا زود VI—¹⁸ доб. вариант того же б.
یکی کوه بد نامش البرز کوه * بخورشید نزدیک و دور از گروه

- 45 نبود ایچ فرزندی مر سامرا
نگاری بد اندر شبستان اوی
از آن ماهش امید فرزندی بود
[زسام نریمان همو بار داشت
ز مادر جدا شد بران⁴ چند روز
بچه‌ره چنان بود تابنده شیده⁵
50 پسر چون ز مادر بران⁶ گونه زاد
[شبستان آن نامور پهلوان
کسی سام⁷ یل را نیارست گفت
یکی دایه بودش بکردار شیر
55 که بر سام یل روز فرخنده باد
پس پرده تو در ای¹⁰ نامجوی
تنش نقره سپیم¹² و رخ چون بهشت
از آهو همان کش سپیدست موی
- دلش بود جوینده کامرا¹
ز گلبرگ رخ داشت² وز مشک موی
که خورشید چهره برومند بود
ز بارگران تنش آزار داشت³
نگاری چو خورشید گیتی فروز
ولیکن همه موی بودش سپید
نکردند یک هفته برسام یاد
همه پیش آن خرد کودک توان
که فرزندی پیرآمد از خوب جفت
بر پهلوان اندر آمد دلیر⁸
دل بدسگالان او کننده باد⁹
یکی پور پاک آمد از ماه روی¹¹
برو بر بدینی یک اندام زشت¹³
چنین بود بخش تو ای نامجوی¹⁴

¹ I, IV - جویا دلارام را - VI; ² چو گلبرگ رخ هردو - I; ³ IV - б. оп.

I, IV - بر خسارگان بود مانده شید - VI⁵ در آن - IV, VI; ⁴ I - بدان;
I, I - доб.: ⁸ نام - I, ⁷ بدان - IV; ⁶ بدین - I; ⁵ بچه‌ره چنان بود برسان شید
چو آمد بر پهلوان مژده داد * زبان برگشاد آفرین کرد یاد
⁹ I - доб.:

بداد آنچ از ایزد همی خواستی * کجا جان بدین خواهش آراستی
یکی پاک پور آمده ماه روی - I, IV¹¹ پس پرده اندرت ای - VI; ¹⁰ I - تو ای یا -
I, VI - доб.: ¹¹ I, VI - پاک پور آمد ای ماه روی - VI;

یکی پهلوان بچه شیردل * نماید بدین خردگی چیردل
¹² I, IV - доб.: ¹⁴ I, IV - доб.: ¹³ I - 6.57 стоит после б. 58. ¹² I, IV - پاک

بدین بخششست کرد باید پسند * مکن جانست نسیاس و دل را نژند

تـرا بـاد جـاویـد تـخـت رـدان
 دل مـا یـکـایـک بـفـر مـان تـسـت
 جـهـان پـهـلـوان سـام بـر پـای خـاسـت
 ز شـاهـان مـرا دیـده بـر دیدـنـسـت 30
 پـدر بـر پـدر شـاه اـیـران تـوئـی
 تـرا پـاک یـزدان 9 نـگـه دـار بـاد
 تـو از بـاسـتـان 10 یـاد گـار مـنی
 [بـر ز مـان دـیـده پـای پـایـنـده ای
 [ز مـین و ز مـان خـاک پـای تـو بـاد 35
 [تـو مـسـتـی بـشـمـشـپـر هـنـدی ز مـین
 از یـن پـس هـمـه نـوبـت مـاسـت رزم 14
 شـوم گـرد گـیـتی بـر آیم یـکی
 مـرا پـهـلـوانی نـیـای تـو دـاد
 بـرو آفـرین کـرد بـسـ 17 شـهـریـار 40
 چـو 19 از پـیش تـخـتـش گـرا یـد 20 سـام
 خـرامـید و شـد سـوی آرا مـگـاه

هـمـان تـاج 1 و هـم فـرّ مـوبـدان 2
 هـمـان جـان مـا ز یـر پـیـمان 3 تـسـت
 چـنـین 4 گـفـت کـای خـسـرو 5 دـاد 6 راسـت
 ز تـو دـاد و ز مـا 7 پـسـنـیدـنـسـت
 گـزین سـواران 8 و شـیـران تـوئـی
 دـلت شـاد مـان بـخـت بـیدار بـاد
 بـتـخـت کـئی 11 بـر بـهـار 12 مـنی
 بـبـزم اـنـدرون شـیـد تـابـنـده ای
 هـمـان تـخـت پـیـروزه جـای تـو بـاد
 بـآرام بـشـشـین و رـامـش گـزین 13
 تـرا جـای تـخـت اسـت و شـادی و بـزم 15
 ز دـشـمن بـبـنـد آورم اـنـدکی
 دـلـم را خـرد مـهر 16 و رای تـو دـاد
 بـسی دـادش از گـوـهـر 18 شـاهـوار
 پـش پـهـلـوانان نـهـاد نـد گـام
 هـمی کـرد 21 گـیـتی بـآیـن 22 و راه

۲

کـنـون پـر شـگـفـتی یـکی داسـتان
 نـگـه کـن کـه مـر سـام را رـوز گـار
 بـپـیـونـدم 23 از گـفـتـه بـاسـتان
 چـه بـازی نـمود ای پـسر گـوش دـار 24

1 همان هوش I- 2 خورده بخردان VI- 3 IV-6. 27 стоит после 6. 29 текста.
 4 بدو I- 5 داور I- 6 مهتر IV- 7 داد و I, IV, 8 جـای پیمان VI- 9 جـان پنهان IV- 10 روشنـی I- 11 ایزد VI- 12 کیان VI- 13 کفار VI- 14 نگار I- 15 جنگ IV- 16 هوش I, IV, VI- 17 تـرا جـای تـخـت و بـگـماز و بـزم I- 18 هدیه I, IV, VI- 19 پس I, IV, VI- 20 گرایید IV- 21 گشت I, IV- 22 برآیین IV- 23 زمین بشنو VI- 24 VI-6. op.

فرازنده کـاویـانی درفش	۱۷	[خداوند شمشیر و زرینه کفش
بجنگ ^۲ اندرون جان ندارم دریغ		[فروزنده میخ ^۱ و برنده تیغ
دم آتش از برنشست منست ^۴		[گه بزم ^۳ دریا دودست منست
زمین را بکین ^۵ رنگ دیبه کنم		[بدان را زبد دست کوتاه کنم
فروزنده ملک ^۶ بر تخت عاج		[گراینده گرز و نماینده تاج
جهان آفرین را پرستنده ^۸ ام	۱۵	[ابا این هنرها ^۷ یکی بنده ام
همه داستانهـا یزدان زنیـم ^{۱۰}		[همه دست بر روی گریان ^۹ زنیـم
ازویم سپاس و بدویم پناه ^{۱۲}		[کزو تاج و تختست ازویم ^{۱۱} سپاه
نیامان کهن بود گرمـا نویم		[براه فریـدون فرخ رویم
بگردد ز راه و بتابـد ^{۱۴} ز دین		[هر آنکس که در ^{۱۳} هفت کشور زمین
زبون داشتن مردم خویش را	۲۰	[نماینده رنج درویش را
برنجور ^{۱۷} مردم نماینده رنج		برافراختن ^{۱۵} سر بـیـشی و ^{۱۶} گنج
وز آهرمن بدکنش بدترند		[همه نزد من سربسر کافرنند
یزدان واز منش نفرین بود		هر آن کس که او جز برین دین ^{۱۸} بود
کنم سر بسر کشور و مرز ^{۱۹} پست		[وزان پس بشمشیر یازیم دست
منوچهر را خواندند آفرین	۲۵	[همه پهلوانان ^{۲۰} روی زمین ^{۲۱}
ترا داد شاهی ^{۲۳} و تخت و کلاه ^{۲۴}		که فرخ نیای تو ای نیکخواه ^{۲۲}

6.13. Л—б. стоит после 4 که برتر ز—Л 3 بکین—Л, IV, VI 2 فروزنده گاه—I 1
 ابا این همه هم—VI 7 فزاینده ملک—IV, VI 6 داد—Л 6 زمین—IV 5
 —IV 11 18. б. стоят после 17 и 16.б. —Л, IV, VI 10 خندان—IV, VI 9 ستاینده—IV 8
 —IV 13 18. б. 17. —б. I; (метр нарушен); زویم پناه—Л 12 کزو پست تاج وازویم
 بر افراشتن—I 15 بگردد ز راه و بگردد—VI بگردد ز رای و بگردد—IV 14 که بر
 —I 18 بدرویش—Л, IV 17 سرز بیشی به—VI سر بـیـشی ز—I; سر بـیـشی—T 16
 هر آن دینور—VI هر آنکه نه با من برین دین—IV هر آن دینور کو نه بر دین
 —IV, VI 21 نامداران—I 20 کشورش پاک—IV کشور از کینه—I 19 کو برین دین
 —I 24 1-доб.: آیین—I, IV, VI 23 این داد راه—IV این دیدراه—I, VI 22 پاکیزه دین
 ترا باد جاوید تخت و کلاه * که شایسته تاجی و فر وگاه

منوچهر

۱

منوچهر یک هفته با درد بود
 بهشتم پیامد منوچهر شاه
 همه پهلوانان روی زمین
 [چو دیهیم شاهى بسر بر نهاد
 5 [بداد و بآیین و مردانگی⁴
 [منم گفت بره⁶ تخت گردان سپهر
 [زمین بنده و چرخ یار منست
 [همم دین و هم فره ایزدیست⁸
 [شب تار جوینده کین منم
 دو چشمهش پرآب و رخس زرد بود¹
 بسر بر نهاد آن کیانی کلاه²
 برو یکسره خواندند آفرین
 جهانرا سراسر همه مژده³ داد
 بنیکی و پاکی و فرزاندگی⁵
 همم خشم و⁷ جنگست و هم داد و مهر
 سر تاجداران شکار منست
 همم بخت نیکی و هم بخردیست⁹
 همان آتش¹⁰ تیز بر زین منم

¹ I—

پس آنگه یکی هفته بگذاشتند * همه ماتم و سوک او داشتند
 VI—б. оп. ² Л, I, VI—доб.:

همه جادویها باافسون ببست * براو سالیان انجمن شد دو شست
 بداد و بآیین IV—; بداد و بدین و مردانگی—I⁴ همه داد—VI—; همی مژده—IV³
 Л—доб. ⁵ بداد و دهش هم مردانگی—VI—; مردانگی

چنین گفت پس راد پیروز شاه * که یزدان مرا داد این تاج و گاه
 IV—доб.:

چنین گفت با سر بسر لشکرش * که و مه که بودند در کشورش
 ایزدی—I, VI⁸ همم سر—IV⁷ منم گفت بر چرخ—IV—; منم بر سر تخت—IV⁶

بروز آتش—IV¹⁰ دست بدی—I—; و هم بخردی—VI—; دست بدیست—⁹ T

فریدون شد و¹ نام ازو² مانند باز
[همان⁴ نیک‌نامی به و راستی
منوچهر بنهاد تاج کیان
برآیین⁷ شاهان یکی دخمه کرد
نهادند زیر اندرش تخت عاج
بپدرود کردنش رفتند پیش
در دخمه بستند بر شهریار
جهاننا¹⁴ سراسر فسوسی و باد
برآمد چنـین روزگاری دراز³
که کرد ای پسر سود برکاستی⁵
بزنار خونین ببستش⁶ میان
چه از زر⁸ سرخ و چه از لاژورد
بیاویختند⁹ از بر عاج تاج¹⁰
چنان چون بود رسم¹¹ آیین و کیش¹²
شد آن ارجمند از جهان زار و خوار¹³
بتو نیست مرد خردمند شاد¹⁵

برآمد چنـین روزگاری دراز³ I- نام او- VI² بشد- I¹
بایین- I, VI⁷ ببسته- VI⁶ که کردار بد بردهد کاستی- I⁵ همه- I, IV, VI⁴
رسم و- IV, VI¹¹ I-б. оп. برآویختند- IV, VI⁹ چه یافوت- VI⁸
جهاندار خوار- VI; شاد و خوار- IV; خوار و زار- I¹³ I-б. оп.
I-обратный порядк мисра; VI-доб.:

بیک هفته با سوگ شد شهریار * ازو شهر و بازارها سوگووار
سپاهش همه جامه کرده سیاه * نوان گشته شاه و غریوان سپاه
I-б. оп.; I-доб. (после б. 897):
14 IV, VI-جهانرا

یکایک همی پروردشان بنواز * چه کوتاه عمر و چه آن دراز
چو مر داده را باز خواهد ستد * چه غم گر بود خاک آن گر برسد(?)
اگر شهریاری و گر زیردست * چو از تو جهان این نفس را گسست
همه درد و خوشی ازو شد جواب * بجاوید ماندن دلّت را متاب
خنک آنک ازو نیکوی یادگار * بماند اگر بنده گر شهریار
VI-доб. (после б. 898):

بکردارهای تو چون بنگرم * فسوست ببازی نمایید برم
после этого б. следуют бб. 1, 2, 3 и 5 рук. I.

همم تاج دادی هم انگشتتری ³	همم ¹ داد دادی و هم داوری ²	885
نشست از بر تخت زر با کلاه ⁴	بفرمود پس تا منوچهر شاه	
بدرگاه شاه آمد آراسته ⁶	سپهدار شیروی با ⁵ خواسته	
ببخشید یکسر همه با سپاه ⁸	بفرمود پس تا منوچهر شاه ⁷	
بپژمرد برگ کیانی درخت	چو این کرده شد ⁹ روز برگشت بخت ¹⁰	
نهاد بر خود سر هر سه شاه ¹²	کرانه گزید از بر تاج ¹¹ و گناه	
چنین ¹⁴ تا زمانه سر آمد بروی ¹⁵	پر از خون دل و پر ز گریه ¹³ دو روی	890

3 I—доб.: 1 و هم یاوری—IV; همم یاوری—I² 2 تو هم—VI¹

همه کامها دادیم ای خدای * کنون مرا بر بدیدگر سرای
ازین پیشتر اندرین جای تنگ * نخواهم که یابد روانم درنگ
VI—доб. варианты тех же бб. 4 I—вместо этого б. стоит б. 886 текста, после которого I—доб.:

ببخشید آن خواسته بر سپاه * چو ده روز بد مانده از مهر ماه
5 VI—آن 6 I—б. 886 стоит после б. 884 текста; после б., добавленного к 886, следует б. 885
منوچهر را پس بفرمود شاه—VI; بفرمود تا خواسته پاک شاه—IV⁷ текста.
که بخشد همه—VI—I—б. оп.; (сп. б. 885; описка); I—б. оп.; VI—доб. (после б. 885):
8

همی هر زمان زار بگریستی * بدشواری اندر همی زیستی
از سر و تاج—I¹¹ بسنجید کردار و بر بست رخت—VI¹⁰ چو کرده شد آن—I⁹
12 VI—б. оп.; Л—доб.:
ببالینش اندر منوچهر شاه—I

همی هر زمان زار بگریستی * بدان شوربختی همی زیستی
بنوحه درون هر زمانی بزار * چنین گفت آن نامور شهریار
که برگشت و تاریک شد روز من * ازین سه دل افروز دل سوز من
بزاری چنین کشته در پیش من * شده هم بکام بداندیش من
هم از بد خوئی هم ز کردار بد * بروی جوانان چنین بد رسد
نبردند فرمان من لاجرم * جهان گشته بر هر سه تار و دژم
IV—доб. варианты тех же бб.; I—доб.:

بدست خودش تاج بر سر نهاد * بسی پند و اندرزا کرد ییاد
14 IV—همی 13 IV—کینه
15 Л—گوی و گوی—L; چنین تا سر آمد بروگفت و گوی—L; VI—б оп. I—بدوی; I—доб. оп.

دُمادُم بَساری^۱ رَسید آن سَپاه^۲
 فَریدون پَنیره بَیامد بَراه]
 ابا طوق زرین و مشکین کله
 دایران و هر یک چو شیر ژیان
 پس ژنده پیلان یلان دلیر
 سپاه منوچهر^۴ صف برکشید
 درخت نو آیین پر از بار نو^۶
 بران تاج و تخت و کلاه و نگین
 بپوسید و بسترد رویش^۷ بدست^۸
 که ای دادگر داور راست گوی
 بسختی سستم دیده را یاورم

زدردای گیلان چو ابر سپاه
 [چو آمد بنزدیک شاه آن سپاه
 همه گیل مردان چو شیر یله
 پس پشت شاه اندر ایرانیان
 بپیش سپاه اندرون پیل و شیر
 درفش درفشان^۳ چو آمد پدید
 پیاده شد از باره^۵ سالار نو
 زمین را بپوسید و کرد آفرین
 فریدونش فرمود تا بر نشست
 پس آنگه سوی آسمان کرد روی
 تو گفتی که من دادگر داورم

875

880

۱ بشادی — ۲ I — вместо б. 874 доб.:

بزرین سَتام و بزرین کمر *
 بزرین رِکاب و بزرین سپر
 ابا گنج و پیلان و با خواسته *
 پَنیره شدن را بیاراسته
 چو آمد بنزدیک شاه و سپاه *
 فَریدون پیاده بَیامد بَراه
 IV—доб.:

بزرین لگام و بزرین سپر *
 بزرین رِکاب و بزرین کمر
 ابا گنج و پیلان و با خواسته *
 پَنیره شدن را بیاراسته
 اسپ^۵ I, IV, VI—^۴ منوچهر آنگاه —^۳ I, IV—^۶ فریدون
 دستش —^۷ IV—^۸ درخت نو آیین بد و بار نو —^۶ I—^۸ I—доб.:

بَیامد بَگاه و فرستاد کس *
 برسام نیرم که زود آی بس
 که سام آمده بد ز هندوستان *
 بفریاد آن رزم جادوستان
 بیارود چندان زر و خواسته *
 ابی آنک ازو شاه بد خواسته
 که آنرا مهندس نداند شمار *
 چو اورا ندیدش جهان شهریار
 سپردم بگفت این نبیره بتو *
 کو من رفتنی گشتم ای شاه خو
 تو اورا بهر کار شو یارور *
 چنان کن که از تو نماید هنر
 VI—доб. варианты этих же шести бб.

- خروشی برآمد ز پرده سرای¹ 860
 ازین پس بخییره² مریزید خون
 همه آلت لشکر و ساز جنگ
 سپهبد منوچهر بنواختشان
 سوی دژ فرستاده³ شیروی را
 بفرمود کان خواسته برگرای
 بیپیلان گردونکش⁴ آن خواسته 865
 بفرمود تا کوس رویین ونای⁵
 سپه را زدیا بهامون کشید
 چو آمد بنزدیک تمیشه باز
 برآمد زدر ناله کژنای
 همه پشت پیلان ز پیروزه تخت 870
 چه با⁶ مهد زرین بدیبای چین
 چه با گونه گونه درفشان درفش⁷
- که ای پهلوانان فرخنده رای
 که بخت جفاپیشگان شد نگون⁸
 ببردند نزدیک پور پشننگ⁹
 براندازه بر پایگه ساختشان¹⁰
 جهان دیده مرد جهانجوی را
 نگه کن همه هرچه یابی بجای¹¹
 بدرگاه شاه آور آراسته¹²
 زدند وفرو هشت¹³ پرده سرای
 زهامون سوی آفریدون¹⁴ کشید
 نیارا بدیدار او بد نیاز
 سراسر بجنبید لشکر ز جای
 بیاراست سالار پیروز¹⁵ بخت
 بگوهر بیاراسته ههچنین
 جهانی شده سرخ و زرد و بنفش

¹ I—دران پهن جای—² I—کسی را—³ Л—доб.:

ازان پس همه جنگجویان چین * یکایک نهادند سر بر زمین
 IV, VI—доб. варианты того же б. ⁴ I—доб.:

ببردند پیشش گروهها گروه * یکی توده کردند برسان کوه
 همه جوشن و ترگ و برگستوان * چه کوپال و چه خنجر هندوان
 IV, VI—доб. варианты тех же двух бб. ⁵ Л, I, IV, VI—доб. рассказ с том, как Минучихр

послал Фаридуну письмо и голову Салма: Л, I—10 бб.; IV, VI—11 бб.; Б—перевод бб. отсут-
 ствует. ⁶ IV—پس آنگه بفرمود ⁷ I—نگه کن دران تا چه آید برای—

بیارند بر پیش I—¹¹ کوس و روئینه نای—VI ¹⁰ بپر تا در شاه ناکاسته—I ⁹
 همان—I ¹⁴ بیدار—I ¹³ زچین سوی شاه آفریدون—I ¹² برآمد زدهلیز—IV, VI
 درفشان زهر گونه گونه درفش—I ¹⁵

845 بگفتند تا زی منوچهر شاه
 بگویند که گفتند ما که تریم
 گروهی خداوند بر چارپای
 سپاهی بدین رزمگاه آمدیم
 کنون سربسر شاه را بنده ایم
 گرش رای جنگ است و خون ریختن
 سران یکسره⁴ پیش شاه آوریم
 850 برانده⁵ هر آن کام کوراهواست
 بگفت این سخن مرد بسیار هوش
 چنین داد پاسخ که من کام خویش
 هر آن چیز کان نزره ایزدیت
 سراسر زدیدار من دور باد
 855 شما گر همه کینه دار¹¹ منید
 چو پیروزگر دادمان دستگاه
 کنون روز دادست بییداد شد
 [همه مهر جوئید و افسون کنید]

شود گرم و باشد زبان سپاه¹
 زمین جز بفرمان او² نسپریم
 گروهی خداوند کشت و سرای
 نه بر آرزو کینه خواه آمدیم³
 دل و جان بمهر وی آگنده ایم
 نداریم نیروی آویختن
 بر او سر⁵ بیگناه آوریم
 برین بیگنه جان ما⁷ پادشاست
 سپهدار خیره⁸ بدو داد گوش
 بخاک افکنم برکشم نام خویش
 از آهرمنی گر⁹ زدست بدیت¹⁰
 بدی را تن دیو رنجور باد
 وگر دوستدارید و یار منید¹²
 گنه کار پیدا شد از بی گناه¹³
 سرانرا سر از کشتن آزاد شد
 زتن آلت جنگ بیرون کنید¹⁴

1 شود زود و گوید پیام سپاه—I
 2 تو—I
 3 I—б.оп.
 4 I—همه را
 5 چیره—I
 6 برآید—IV
 7 ازیرا که برجان ما—I
 8 I—همانها همه—I, IV, VI
 9 I—خواه—IV, VI
 10 I—بدیت و بدیت—I
 11 I—یا—IV, VI
 12 I—доб.:
 13 I, IV, VI—پیکناه با
 14 I—доб.:
 خردمند باشید و پاکیزه تن * همه شادمانی کنید انجمن
 بجائی که تان هست آباد بوم * اگر تور اگر چنین اگر مرز روم
 بروشن روان بادتان جایگاه * همه نیکوئی بادتان دستگاه
 IV—доб.:
 بدان را ز بد دست کوتاه کنید * همه موبدان برخرد ره کنید
 после этого б. в рук. IV следуют варианты трех приведенных выше бб. рук. I; VI—доб.
 варианты четырех бб. рук. IV.

تهی شد ز کینه سر کینه دار
 پس اندر سباه منوچهر شاه 825
 [چو شد سالم تا پیش دریا کنار
 چنان شد ز بس کشته و خسته دشت
 پر از خشم و پر کینه سالار نو
 بیفگند² برگستوان و بتاخت
 رسید آنگهی تنگ در³ شاه روم 830
 بکشتی برادر ز بهر کلاه
 کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت
 ز تاج بزرگی گریزان مشو
 [درختی که پروردی آمد بهار
 اگر⁸ بار خارست خود کشته⁸ 835
 همی تاخت اسپ اندرین گفت گوی
 یکی تیغ زد زود بر¹⁰ گردنش
 بفرمود تا سرش برداشتند
 [بماندند لشکر شگفت اندر اوی
 همه لشکر سالم همچون رمه 840
 برفتند یکسر¹¹ گروهها گروه
 یکی پر خرد¹³ مرد پاکیزه¹⁴ مغز

گریزان همی رفت سوی حصار
 دمان و دنان بر گرفتند راه
 ندید آنچه کشتی بر آن رهگذار¹
 که پیونده را راه دشوار گشت
 نشست از بر چرمه⁴ تیزرو
 بگرد سپه چرمه اندر نشاخت
 خروشیید کای مرد بیداد شوم⁴
 کله یافتی چنان پوئی بر راه
 ببار آمد آن خسروانی درخت
 فریدونت گاهی بیاراست نو
 بیابی⁵ هم اکنون برش⁶ در کنار⁷
 و گر پرنیانست خود رشته⁷
 یکایک⁹ بتنگی رسید اندر اوی
 بدو نیمه شد خسروانی تنش
 بنیزه بابر اندر افراشتند
 ازان زور و آن بازوی جنگجوی
 که پیراگند روزگار دمه
 پراگنده در دشت و دریا¹² و کوه
 که بودش زبان پر ز گفتار نغز

و شوم — Л-⁴ بر — Л-³ برافگند — Л-² 1 Л, I, IV — 6. оп.; Б — 6. переведен.
 5 IV — ببینی سرش هم کنون — I-⁶ ببینم — VI-⁵ 7 Л, IV — доб.:
 چو در گور تنگ استوارت کنند * همه نیک و بد در کنارت کنند
 8 I, VI — گرش 9 IV — که ناگه 10 I — ببرو 11 Л — لشکر IV;
 12 I — صحرا 13 IV — هنر 14 IV — بیدار

[نگر تا سخننگوی دهقان چه گفت
[مرا و ترا بندگان پییشه باد
[بنیک و ببید هر چه شاید بدن
[چو دژدار و چون³ قارن رزمجوی
[یکی بد سگال و یکی ساده دل 810
[همی جست آن روز تا شب زمان
[ببببگانه بر مهر خویشی نهاد
[چو شب روز شد قارن رزمخواه
[خروشید و بنمود یکیک نشان
[چو شیروی دید آن درفش یلی⁷ 815
[در حصن بگرفت و اندر نهاد⁹
[بیک دست قارن بیک دست شیر
[چو خورشید بر تیغ گنبد رسید
[نه دژ بود گشتی¹⁴ نه کشتی بر آب
[درخشیدن¹⁵ آتش و باد خاست 820
[چو خورشید تابان زبالا بگشت
[بکشتند ازیشان فزون از شمار¹⁸
[همه روی دریا شده قیرگون
که راز دل آن دید کو دل نهفت
ابا¹ پییشه² مان² نیز اندیشه باد
بباید همی داستانها زدن
یکایک بروی⁴ اندر آورده روی⁵
سپهبد بهر چاره آماده دل
نه آگاه دژدار از آن بدگمان
بداد از گزافه سر و دژ بباد
درفشی برافراخت چون گرد ماه⁶
بشیروی و گردان گردنکشان
بکین روی بنهاد با پردلی
سران را ز خون برسر افسر نهاد¹⁰
بسر گرز و تیغ¹¹ آتش و آب زیر¹²
نه آیین دژ بد¹³ نه دژبان پدید
یکی دود دیدی سر اندر سحاب
خروش سواران¹⁶ و فریاد خاست
چه آن¹⁷ دژ نمود و چه آن¹⁷ پهن دشت
همی دود از آتش برآمد چو قار¹⁹
همه روی صحرا شده جوی خون²⁰

یکایک—I⁵ بدژ—IV⁴ دژدار با—I, IV, VI³ پییشه هم—VI² مران—I¹
VI—برافراخت بر در چو ماه—I⁶ 810 и 811 оп. I, IV—66. بببالا نهادند روی
بپی روی بنمود مرد پیئی—I⁸ کیان—IV; گئی—I, VI⁷ برآورد پیکرش ماه
سر در نهاد—I⁹ سبک روی بنهاد بر بدخوئی—VI; پیی روی بنهاد زی پهلوان—IV
همیکشت ازیشان—VI¹² بسر بر ز تیغ—I, IV¹¹ تاج برسر نهاد—VI¹⁰
پیدا—I, VI¹⁴ نه دژ مانند پیدا—VI; نه دژ بود پیدا—I¹³ وافگند زیر
بکشتند—I¹⁸ оба раза. همان—I, IV, VI¹⁷ اسیران—I, VI¹⁶ درخشندگی—I¹⁵
ز کشتی و زورق ده و دو هزار—IV, VI; زیشان ده و دو هزار
همی دود آتش برآمد ز قار—I¹⁹ 20 Л, I, IV, VI—доб. эпизод — битва Минучихра
с Kākūye: Б — эпизод не переведен.; Л, IV — 41 бб., I—35 бб., VI—40 бб.

اگر شاه بیند ز جنگ آوران
همان با² درفش همایون شاه
790 بپاید³ کنون چاره ساختن
من و گرد گرشاسپ و این تیره شب
چو روی هوا گشت چون آبنوس
هیه نامداران پر خاشا جوی
سپه را بشیروی بسپرد و گفت
795 شوم سوی دژبان بپیغمبری
چو در⁷ دژ شوم بر فرازم درفش
شما روی یکسر سوی دژ نهید
سپه را بنزدیک دریا بماند
بیامد چو نزدیکی دژ رسید
800 جنین گفت کز نزد تور آمدم
مرا گفت شو پیش¹¹ دژبان بگوی
کز ایدر¹³ درفش منوچهر شاه
تو با او بنمیک و ببند یار باش
چو دژبان چنین گفته هارا¹⁷ شنید
805 همان گه در دژ گشادند باز

بکهرتر سپارد سپاهی گران¹
هم انگشتر تور با من براه
سپه را بحصن اندر انداختن
برین⁴ راز بر باد⁵ مگشای لب
نهادند بر کوهه پیل کوس
ز خشکی بدریا نهادند روی
که من خویشتن را بخواهم نهفت
نمایم بدو مهر انگشتری⁶
درفشان کنم تیغهای بنفش
چنانک⁸ اندر آید⁹ دمید¹⁰ و دهید
بشیروی شیراوژن و خود برانند
سخن گفت و دژدار مهرش بدید
بفرمود تا یک زمان دم زد
که روز و شب آرام و خوردن¹² مجوی
سوی دژ فرستد همی¹⁴ با سپاه
نگهبان دژ باش و بیدار¹⁵ باش¹⁶
همان مهر انگشتری را بدید
بدید آشکارا ندانست راز¹⁸

¹ I—доб.:

در چاره او بگیرم بدست * کنون راه جنگست و هم راه جست
ازین—IV⁴ بخواهم—I, IV, VI³ بپاید—I, IV, VI² I, IV, VI—доб. варианты того же б.
چو پیش—IV⁸ بر—I, IV⁷ مهر و انگشتری—IV⁶ هیچ—I, IV, VI⁵
شونزد—VI¹¹ رو پیش—I, IV¹⁰ خورید—Л⁹ چومن بر خروشم—I⁹ که پیش—VI¹²
کسی—I¹⁴ که آید—VI¹³ گز آید—I, IV¹³ نیکی—VI¹⁵ خوبی—I, IV¹²
هشیار—I, IV, VI¹⁶ 6.802 идет после б. 803; I, IV—доб.:
شما یار باشید و نیرو کنید * مگر کان سپاه ورا بشکنید
ندانست هیچ آشکارا ز راز—I¹⁸ سخن را سراسر—I¹⁷

- 775 گنه فرزندان گرسر پیچید¹ ز دین پدر را بدو مهر افزون زکین²
گنه بس گران بود و پوزش نبرد و دیگر که کین خواه او بود گرد³
بیامد فرستاده شوخ روی سر تور بنهاد در پییش اوی
فریدون همی⁴ بر منوچهر بر یکی آفرین خواست⁵ از دادگر

۱۹

- 780 بسلم آگهی رفت ازین رزمگاه⁶ پس پشتش اندر یکی حصن بود
چندان ساخت کاید بدان حصن باز هم این یک سخن قارن اندیشه کرد
کالانی¹¹ دژش باشد آرامگاه که گر حصن دریا شود جای اوی
785 یکی جای¹² دارد سر اندر سحاب نهاده زهرچیز گنجی بجای
مرا رفت باید بدین چاره¹⁴ زود وزان تیرگی کاندلر آمد بماه⁷
برآورده سر تا بچرخ کبود که دارد⁸ زمانه نشیب و فراز
که بر گاشتش⁹ سلم روی از نبرد¹⁰ سزد گر برو بر بگیرییم راه
کسی نگسلاند زبن پای اوی بچاره¹³ بر آورده از قعر آب
فکنده برو سایه پز همای رکاب و عنان را بباید بسود¹⁵

بسوزد بمرگش پدر- I, IV-² اگر چند پیچید- VI- هر چند پیچید- I, IV-¹
همی- IV- بسی آفرین خواند- I, IV-⁵ یکی- IV-⁴ نو بود و گرد- I, IV-³ همچنین
برگاشت چون- VI-⁹ ندارد- II-⁸ بگاه- VI-⁷ کینه خواه- IV-⁶ آفرین خواست
I-¹⁰

پس آنگه منوچهر از آن یاد کرد * که گر سلم پیچید روی از نبرد
IV-

همان این سخن شاه اندیشه کرد * که پردازد از سلم روز نبرد
بخارا- VI- زخارا- IV-؛ برمز (метр нарушен)- I-¹³ حصن- II-¹² الانی- I, IV, VI-¹¹

I, IV-¹⁵ دوب.: I, IV-¹⁵ کار- VI-¹⁴

چو اندیشه کرد آن بقارن بگفت * کجا بود آن رازها در نهفت
چو قارن شنید آن سخنهای شاه * چنین گفت کای مهتر نیکخواه

- [رسیدم بخوبی بتوران زمین
سه جنگ گران کرده شد در سه روز
از ایشان شبیخون و از ما که-مین
765 [شنیدم که ساز شبیخون گرفت
کمین ساختم از⁴ پس پشت اوی
یکایک چو از جنگ برگاشت روی
بخفتانش بر نیزه بگذاشتم
770 [بینداختم⁷ چون یکی ازدها
فرستادم اینک بنزد نیا
چنانچون سر ایرج شهریار
بنامه درون این سخن کرد یاد¹⁰
فرستاده آمد رخی پر ز شرم
که چون برد خواهد سر شاه چین
سپه برکشیدیم وجستیم کین¹
چه در شب چه در هور گیتی فروز
کشیدیم وجستیم هرگونه کین
ز بیچارگی بند² افسون گرفت³
نماندم بجز باد در مشیت اوی⁵
پی اندر گرفتم رسیدم بدوی
بنیرو ازان⁶ زینش برداشتم
بریدم سرش از⁸ تن بی بها
بسازم کنون سالم را کیمیا
بتابوت زر اندر افگند خوار⁹
هیونی برافگند برسان باد¹¹
دو چشم از فریدون پر از آب گرم
بریده بر شاه ایران زمین

¹ I, IV, VI—66. 763 и 764 оп. ² I—ساز; IV—راه; VI—کار ³ IV—доб.:

از ایشان شبیخون و از ما که-مین * کشیدیم وجستیم هر گونه کین
سه جنگ گران کرده شد در سه روز * چه در شب چه با هور گیتی فروز

⁴ I, VI—در ⁵ I—بدوی رسیدم بدوی ⁶ I—6. 767 оп.

زان⁸ I— بیفگندمش⁷ I— بنیرو من از⁶ VI— چو باد از بر⁴ IV— بباد اندر از³ I—

⁹ I, IV—доб.:

برو برنبخشود و شرمش نداشت * جهان آفرینم برو بر گماشت
بریدم سرش همه چنان کان او * چو ویران کنم بوم و بر خوان او

VI—доб.:

برو بر نبخشود و حرمت نداشت * جهان آفرینم برو بر گماشت
سر او به نیزه فرستادم * زدل بند اندوه بگشادمت

چون¹⁰ IV— برسان گرد¹¹ I— سر بسر کرد یاد⁶ VI— چون همه یاد کرد³ I—

تند باد

755 دمان از پس ایـدر¹ مـنوچـهر شاه
یکی نیـزه انداخت بر پـشت او
ز زین برگرفتـش بـکردار باد
سرش را هم آنـگه ز تن دور کرد³
بـپامد بـلـشـکرگه خویش باز
رسید اندر آن نامور کینه خواه²
نگونسار شد خنجر از مشـت او
بزد بر زمین داد مـردی بـداد
دد و دام را از تنش سـور کرد⁴
بدیدار آن لشکر سـرفـراز⁵

۱۸

760 بـشاه آفریدون یکی نامـه کرد
[نخست از جهان آفرین کرد یاد
[سپاس از جهاندار فریاد رس
[دگر آفرین بـرفـریدون برز
[همش داد و هم دین¹⁰ و هم فرهی
[همه راستی راست از بخت اوست
ز مشک و ز عنبر⁶ سر خامه کرد⁷
خداوند خوبی و پـاکـی و داد⁸
نگیرد بسختی جز او دست کس⁹
خداوند تـاج و خداوند گـرز
همش تـاج و هم تـخت¹¹ شاهنشهی
همه فرّ و زیـبـایی از تـخت اوست¹²

¹ Л, I— از پس اندر—VI; ² VI—доб.:

یکی بانگ برزد به بیدادگر * که باش ای ستمگار بر خویش سر
منم داغ دل پرور آن بیگناه * که اورا بخیره بکردی تباه
بـتری سـربی گـناهی چـنین * نخواهی بخواهد جهان از توکین
I, IV, VI—⁵ بمرگش دد و دام را ساز کرد—VI; ⁴ Л— ساز کرد—³ Л, VI— باز کرد—
که نیک آمدم—VI; ز نیک و بد—I, IV, VI—⁶ بدید آن نشان نشیب و فراز
I, IV, VI—⁸ روزگار نبرد—⁷ I, IV, VI—

نخست آفرین بر جهاندار کرد * که بختی چنان خفته بیدار کرد
⁹ I—доб.:

که او رهنمایست و هم دلگشای * که جاوید باشد همیشه بجای
VI—¹² доб. نام و هم گنج—¹¹ I— دینست—¹⁰ I—

جهان شد ز دادت پر از آفرین * بـفرمـان یـزدان دادآفرین

- 735 که چون شب شود¹ ما شبی-خون کنیم
چو کار آگهان آگهی یافتند
رسیدند پیش³ منوچهر شاه
منوچهر بشنید و بگشاد گوش
سپه را سراسر بقارن سپرد
ببرد از سران⁵ نامور سی هزار
[کمین گاه را جای شایسته دید
چو شب تیره شد تور با صد هزار
شبی-خون سگالیده و ساخته
چو آمد سپه دید بر جای خویش
جز از جنگ و پییکار چاره ندید
745 زگرد سواران هوا بست می-غ
هوا را تو گفستی همی بر فروخت
بمغز اندرون بانگ پولاد خاست
برآورد شاه از کمین گاه سر
عنانرا بپیچید و¹³ برگاشت روی 750
- همه دشت و همامون پراز خون کنیم²
دوان زی منوچهر بشتافتند
بگفتند تا برنشاند سپاه
سوی چاره شد مرد بسیار هوش
کمین گاه بگزید⁴ سالار گرد
دلیران و گردان⁶ خنجرگزار⁷
سواران جنگی و بایسته دید⁸
بیامد کمر بسته کارزار⁹
بپیوسته تیر و کمان آخته¹⁰
درفش فروزنده بر پای پیش¹¹
خروش از میان سپه برکشید
چو برق درخشنده پولاد تیغ¹²
چو الماس روی زمین را بسوخت
بابر اندرون آتش و باد خاست
نبد تور را از دو رویه گنر
برآمد زلشگر یکی های هوی

I, IV—доб.; در و دشت هامون جو چی چون کنیم—Л; بود—IV¹

چو آمد شب و روز شد در نهان * سیاهی گرفتته سراسر جهان
دو بیدادگر لشکر آراستند * شبی-خون هدی بارزو خواستند
یالان—I⁵ بگرفت—VI⁴ شنیده بپیش—I, VI³ VI—66. 733—735 оп.
بیامد کمر—VI; بیامد همه شیرمردان کار—I⁷ مردان—IV⁶
بیامد همه شیرمردان کار—I⁹ I—6. оп. بسته کارزار (см. след. разночтения).
سنانها بابر اندر افراخته—Л¹⁰ بیامد کمر بسته کارزار—VI (ср. в выше);
چو شب تیره شد هم چنان جنگجوی * دولشگر بروی اندر آورد روی
IV, VI—доб.; خویشت—VI¹¹ سران سربابر اندر انداخته—IV, VI¹²
سپید (?)—Л¹³

720 منوچهر برخاست از قلبگاه¹
 [سپه یکسره نعره برداشتند
 [پر از خشم سر ابروان پر زچین
 چپ و راست و قلب و جناح سپاه
 زمین شد بکردار کشتی برآب
 بزد مهره برکوهه² ژنده پیل
 همان پیش پیلان تبیره زنان
 یکی بزمگاهست گفستی بجای
 725 برفتند از جای³ یکسر چوکوه
 بیابان چو دریای خون شد درست
 پی ژنده پیلان بخون⁴ اندرون
 همه چیرگی با منوچهر بود
 چنین تا شب تیره سر بر⁵ کشید
 [زمانه بیک سان ندارد درنگ
 730 دل تور و سلم اندر آمد⁶ بجوش
 چو شب روز شد کس نیامد بجنگ

ابا جوشن و تیغ و رومی کلاه
 سنانهها بابر اندر افراشتند⁷
 همی بر نوشتند روی زمین
 بیاراست لشکر چو بایست شاه⁸
 توگفتی سوی غرق دارد شتاب
 زمین جنب⁹ جنبان چو دریای نیل
 خروشان و¹⁰ جوشان و پیلان دمان
 ز شیپور و نالیدن کز نهان
 دهاده برآمد زهر دو گرو
 تو گفستی که روی¹¹ زمین لاله رست
 چنان چون زبیجاده باشد¹² ستون
 کزو مغز گیتی پر از مهر بود
 درخشنده خورشید شد ناپدید
 گهی شهد و نوش است و گاهی شرنگ
 برآه شبیخون نهادند گوش
 دو جنگی گرفتند ساز درنگ

۱۷

چو از روز رخشنده نیمی برفت
 بتدبیر یک با دگر ساختند
 دل هر دو جنگی زکینه بتفت
 همه رای بیهوده انداختند

1 از آرامگاه-I 2 IV-доб.

زمین شد بکردار کشتی برآب * تو گفستی سوی جنگ دارد شتاب

زروی-I, IV 7 از ان دشت-IV 6 و-VI 5 گشت-I, IV 4 I-6, 721 3

سلم و تور از غم آمد-I, IV, VI 11 درس-IV 10 برپا-I 9 بخاک-I 8 بروی-VI

- 700 [بدان گه که روشن جهان تیره گشت
[بپیشش سپه قارن رزم زن
[خروشی برآمد زپیش سپاه
[بکوشید کین جنگ آهرمنست
[میان بسته دارید و بیدار بید
705 [کسی کو شود کشته زین رزمگاه
[هرآن کس که از لشکر چین و روم³
[همه نیکنامند تا جاودان
[هم از شاه یابند دیهیم و تخت
[چو پیدا شود پاک⁷ روز سپید
710 [ببندید یکسر میان یلی
[بدارید یکسر همه جای خویش
[سران سپه مهتران دلیر
[بسالر گفتند ما بنده ایم
[چو فرمان دهد ما همیبون کنیم
715 [سوی خیمه خویش باز آمدند
- طلایه پراگنده برگرد دشت]
ابا رایزن سرو شاه یمن]
که ای نامداران و مردان¹ شاه]
همان درد و کین است و خون خستنت²
همه در پناه جهاندار بید]
بهشتی بود شسته پاک از گناه]
بریزند خون و بگیری رند بوم⁴
بمانند با⁵ فرۀ موبدان]
زسالار زر⁶ وز دادار بست]
دو بهره بپیماید از چرخ⁸ شید]
ابا گرز و با خنجر کا بلی]
یکی از دگر پای منهد پیش]
کشیدند صف پیش سالار⁹ شیر]¹⁰
خود اندر جهان شاهرا زنده ایم]
زمین را زخون رود جیحون کنیم]
همه با سری¹¹ کینه ساز آمدند]

سپیده چو از تیره شب¹² بردمید میان شب تیره اندر خمید

روم و چین I-³ خواستین вместо - خستین² شیران - IV, VI; گردان I-¹
روز I, VI-⁸ چاک I, IV, VI-⁷ زور L-⁶ بماند بدو L-⁵ اندرین دشت کین I-⁴
از جای خود I, IV-¹² دلی I-¹¹ I-66. 713 و 714 оп. از آنجا برفتند برسان I-⁹
از باختار VI-

- 660 [خروشیدن تازی اسپان زدشت¹ زلشکرگه پهلوان تا دو میل
[ازان شصت بر² پشتشان تخت زر
[چو سیصد بنه بر نهادند بار
[همه زیر برگستوان اندرون
665 [سراپرده شاه بیرون زدند
[سپهدار چون قارن کینه دار
[همه نامداران جوشنوران
[دلیران یکایک چو شیر زیان
[بپیش اندرون کاویانی درفش
670 [منوچهر با قارن پیالتن⁵
[بیامد بپیش سپه برگنشت
[چپ لشکرش را بگرشاسپ داد
[رده برکشیده زهر سو سپاه
[همی تافت چون مه میان گروه
675 [سپهکش چو قارن مبارز چو سام
[طلایه بپیش اندرون چون قباد
[یکی لشکر آراسته چون عروس
[بتور و بسام آگهی تاختند
- ز بانگ تبیره همی برگنشت
کشیده دو رویه رده ژنده پیل
بزر اندرون چند گونه گهر
چو سیصد همان از درکارزار³
نبدشان جز از چشم ز آهن برون
زتمیشه لشکر بهامون زدند
سواران جنگی چو سیصد هزار
برفتند با گرزهای گران⁴
همه بسته بر کین ایرج میان
بچنگ اندرون تیغهای بنفش
برون آمد از پیشه نازون
بیاراست لشکر بران پهن دشت⁶
ابر میمنه سام یل با قباد
منوچهر با سرو در قلب گاه
نبود ایچ پییدا زافراز کوه
سپه بر کشیده حسام از نیام
کمین ور چو گرد تلیمان نژاد
بشیران جنگی وآوی کوس
که ایرانیان⁷ جنگ را ساختند⁸

همه بسته برکین — VI⁴ 66. 664—666 оп. 1 — 66. 664—666 оп. 2 — I, IV, 66. 666—667 оп. 3 — I, IV, VI, 66. 668 оп. بدشت — VI¹
رزم زن — I⁵ IV — вместо 66. 672—677 доб.: 6
چپ لشکرش را بگرشاسپ داد * ابر میمنه سام یل با قباد
کمینور چو گرگ نریمان نژاد * طلایه بپیش اندرون چون قباد
یکی لشکر آراسته چون عروس * بشیران جنگی وآوی کوس
جنگ بر ساختند — I⁸ 7 — I, IV, VI, 66. 668 оп. که کین آوران — I⁷

همانگه خبر بافریدون^۱ رسید^۲
 زیهلو بهامون گذارد سپاه
 که مرد جوان چون بود^۳ نیک پی
 پلنگ از پس پشت و صیاد پیش
 هژبر از بیابان^۴ بدام آورد
 بفرجام روزی بپیچید تنش^۵
 که تفسیده آهن بتابیدمی
 برون برد آنجا بید روز هشت
 سخنها بدانش بدو گسترید^۶
 کی آید کسی پیش^۷ توکینه خواه
 بجان و تن خود خورد زینهار
 ببندم که نگشایم از تن گره
 برآرم بخورشید گرد سپاه^۸
 کجا جست یارند با من نبرد
 زیهلو بدشت اندر آورد روی
 درفش همایون بهامون کشید
 چو دریا بجوشید هامون وکوه^۹
 تو گفستی که خورشید شد لاجورد
 همی کر شدی مردم تیز گوش

سپه چون بنزدیک ایران کشید
 بفرمود پس تا منوچهر شاه
 یکی داستان زد جهان دیده کی
 بدام آیدش ناسگالیده میش
 [شکیبائی وهوش و رای و خرد 645
 ودیگر زبده^{۱۰} مردم بدکنش
 ببادافره آنگه شتابیدمی
 چو لشکر منوچهر بر ساده دشت
 فریدونش هنگام رفتن بدید
 [منوچهر گفت ای سرافراز^{۱۱} شاه 650
 مگر بد سگالد بدو روزگار
 من اینک میانرا برومی زره
 بکین جستن از دشت آوردگاه
 ازان انجمن کس ندارم بمرد
 بفرمود تا قارن رزم جوی 655
 سراپرده شاه بیرون کشید
 همی رفت لشکر گروهها گروه
 چنان تیره شد روز روشن زگرد
 زکشور^{۱۲} برآمد سراسر خروش

۱ - I ۲ زی فریدون - IV ۱

همانگه خبر بافریدون رسید * که لشکر بدینسوی چگون رسید
 دگر کز بد - VI ودیگر که بد - I ۵ ژیانرا - I, IV ۴ شود - L ۳ VI - 6. оп.
 جهاندار - IV سزاوار - L ۸ ۶۶. 648 و 649 есть только в Л и Б. ۷ 647 оп. I - 6. ۶
 زلشکر - I ۱۲ IV - 6. оп. ۱۱ VI - 6. оп. I ۱۰ کی آید بنزدیک - I ۹

- 625 [مبارز چو شیروی دژنده شیر
چنو بست برکوهه پیل کوس
گر آیند زی ما بجنگ آن گروه
همه دل پراز کین وپرچین بروی
بریشان همه بر شمرد آنچه دید
دو مرد جفا پیشه را دل ز درد
نشستند و جستند هر گونه رای
بسلم بزرگ آنکهی تور گفت
[نباید که آن بچه نره شیر
چنان نامور بی هنر چون بود
نمیره چو شد رای زن با نیا
بباید بسیچید مارا بجنگ
635 ز لشکر سواران برون تاختند
فتاد اندران بوم و بر گفت گوی
سپاهی که آنرا کرانه نبود
زخاور دو لشکر بایران کشید
640 [ابا ژنده پیلان و با خواسته
- چو شاپور ییل ژنده پیل [دلیر]¹
هوا گردد از گرد چون آبنوس
شود کوه هامون وهامون کوه
بجز جنگشان نیست چیز آرزوی
سخن نیز کز آفریمون شنید
به پیچید و شد رویشان لاژورد
سخن را نه سر بود پیدا نه پای
که آرام و شادی بباید نهفت
شود تیز دندان و گردد دلیر]²
کشی آموزگار آفریمون بود
ازان جایگه بر دمد کیمیا
شتاب آوریدن بجای درنگ
زچین و زخاور سپه³ ساختند
جهانی⁴ بدیشان نهادند روی
بدان بد که اختر⁵ جوانه نبود
بخفتان و خود اندرون ناپدید⁶
دو خونی بکینه دل آراسته]⁷

وقد امه قارن وهو صاحب حربہ: 619—624 переведены следующим образом: 66. Б—1

کالهزبر الهصور و علی یساره وزیرہ ملک الیمن کالذکاء المجسم والدهاء المصور
و علی رأسه سام بن نریمان حامل سیفه وهو کالسحاب المبرق المرعد و علی بابہ شیرویه و سابور
حشر—IV³ 1—б. оп. 2 کالشعبان الصائل و الغضنفر الهائل

بدان بود کاختر—VI⁵ بدن بد که دولت—л⁵ سپاهی—I⁴

همانگه خبر بآفریدون رسید—VI⁶ I, VI—б. оп. 7

- فرستاده گفت آنکه روشن بهار
 بهاریست خرم در اردیبهشت³ 605
 سپهر برین کاخ و میدان اوست
 بهالای ایوان او راغ نیست
 [چو رفتم بنزدیک ایوان فراز
 [بیک دست پیل و بیک دست شیر
 610 ابر پشت پیلانش بر تخت زر
 تبیره زنان پیش پیلان بپای
 تو گفستی که میدان بجوشد همی
 خرامان شدم پیش آن ارجمند
 نشسته برو شهریاری چو ماه
 615 چو کافور موی و چو گلبرگ روی
 جهانرا ازو دل به بیم⁷ و امید
 منوچهر چون زاد سرو بلند
 نشسته بر شاه بر دست راست
 [پیش اندرون¹⁰ قارن رزم زن
 620 [چو شاه یمن سرو دستورشان¹²
 [شمار در گنجها ناپدید
 همه گرد ایوان¹³ دو رویه سپاه
 [سپهدار چون قارن کاوگان¹⁴
- بدید و ببیند¹ در² شهریار
 همه خاک عنبر همه زرخشت
 بهشت برین روی خندان اوست
 بهنای میدان او باغ نیست
 سرش باستاره همی گفت راز
 جهانرا⁴ بتخت اندر آورده زیر⁵
 زگوهر همه طوق شیران نر
 زهر سو خروشدن کرهنای
 زمین باسمان بر خروشد همی
 یکی تخت پیروزه دیدم بلند
 زیاقوت رخشان بسر برکلاه
 دل آرمجوی و زبان چربگوی⁶
 تو گفستی مگر زنده شد جمشید
 بکردار طهمورث⁸ دیوبند
 تو گوئی زبان و دل پادشاست⁹
 بدست پیش سرو شاه یمن¹¹
 چو پیروز گرشاسپ گنجورشان¹²
 کس اندر جهان آن بزرگی ندید
 بزرین عمود و بزرین کلاه
 پیش سباه اندرون آوگان¹⁵

جهانی-VI⁴ در اندر بهشت-IV, I³ چنان-I² ندید و نبیند-IV, I¹

ترس-I, IV, VI⁷ گرم گوی-IV, VI⁶ جهانی. بتخت آوریده بزریر-IV, I⁵

8 Л, VI-نشسته چو طهمورث 9 I, IV-доб.:

ز آهنگران کاوه پسر هنر * پیشش یکی رزم دیده پسر

12 I-شاه (оба раза) سپهدار بیدار لشکر شکن-IV, I¹¹ کجا نام او-IV, I¹⁰

انديان-Л¹⁵ کاویان-Л¹⁴ میدان-VI; ایران-Л¹³

- 989 از آن تا کنون کین اوکس نخواست
نه خوب آمدی با دو فرزند خویش
کنون زان درختی که دشمن بکند
بیایید کنون³ چون هژبر ژیان
فرستاده آن هول گفتار دید
590 بیژمرد و برخاست لرزان ز جای
همه بودنیها بروشن روان
که با سلم و با تور گردان سپهر
بیامد بکردار باد دمان
زدیدار چون خاور آمد پدید
595 بیامد بدرگاه⁸ پسرده سرای
یکی خیمه⁹ پرنیان ساخته
دو شاه دو کشور نشسته بران
بیامد هم آنگاه سالار بار
نشستن گهی نو بیاراستند
600 بجستند هر گونه آگهی
ز شاه آفریدون و از لشکرش
ودیگر ز کردار گردان سپهر
بزرگان کدامند و دستور کیست
- که پشت زمانه ندیدیم راست
کجا¹ جنگ را کردمی دست پیش
برومند شاخی² برآمد بلند
بکین پدر⁴ تنگ بسته میان⁵
نشست منوچهر سالار دید⁶
هم آنگه بزین اندر آورد پای
بدید آن گرانبایه مرد جوان
نه بس دیر چین اندر آرد بچهر
سری پر زیاسخ دلی پر گمان⁷
بهامون کشیده سراپرده دید
پسره درون بود خاور خدای
ستاره زده¹⁰ جای پرداخته
بگفتند کامد فرستاده باز
فرستاده را برد زی شهریار
ز شاه نو آیین خبر خواستند
زدیهم وز تخت شاهنشهی¹¹
ز گردان جنگی و از کشورش
که دارد همی بر منوچهر مهر
چه مایستشان گنج و گنجور کیست¹²

¹ I — که من ² یکی شاخ زیبا — I ³ همی — I ⁴ نیا — VI ⁵ Л, I, IV, VI — доб. отрывок — продолжение речи Фаридуна: Л, I, IV, VI — 18 бб.; Б — перевод бб. отсутствует.
⁶ VI — б. оп. ⁷ VI — بدگمان — I: بدگمان شد با دل بدگمان — VI ⁸ IV, VI — ببالای
⁹ IV — ¹⁰ ستاره زده — VI; ستاره رده — IV; ستاره رده — I ¹¹ خیمه بد — I
بجستند هر گونه ز آن آگهی * که جوید همی تاج شاهنشهی
¹² IV — доб.:
عنان دارشان چنبد و سالار چند * ز جنگ آوران نامبردار چند
VI — доб. вариант того же б.

[زکردار بند پیوزش آراسستن
[میان بستن اورا بسان رهی
[خرییدن ازو باز خون پدر
[فرستاده گفت و سپهبد شنید
570 چو بشنید شاه جهان کدخدای
یکایک بمرد گرانمایه گفت
نهان دل آن دو مرد پلید
[شنیدم همه هرچه گفتی سخن
بگو آن دو بی شرم ناپاک را
575 که گفتار خیره³ نیززد بچیز
اگر بر منوچهرت ان مهر خاست
که کام دد و دام بودش نهفت
کنون چون زایرج بپرداختید
نبینید رویش مگر با سپاه
580 [ابا گرز و با کاویانی درفش
[سپهدار چون قارن رزم زن
[بیک دست شیدوش جنگی بپای
[چو سام نریمان و سرو یمن
درختی که از کین ایرج برست

منوچهر را نزد خود خواستن
سپردن بدو تاج و تخت مهی
بندینار و دیباج و تاج و کمر
مرآن بند را پاسخ آمد کلید
پیام دو فرزند ناپاک رای
که خورشید را چون توانی نهفت¹
زخورشید روشن تر آمد پدید
نگه کن که پاسخ چه یابی زبن
دو بیداد و بدمهر و ناپاک را²
ازین در سخن خود نرانیم⁴ نیز
تن ایرج نامورتان کجاست
سرش را یکی تنگ تابوت جفت
بکین منوچهر بر ساختید
زیولاد بر سر نهاده کلاه
زمین کرده از سم⁵ اسپان بنفش⁶
چو شاپور و نستوه شمشیرزن
چو شیروی شیر اوژن رهنمای
بپیش سپاه اندرون رای زن
بخون برگ و بارش بخواهیم شست

که ما بنده خاک پای تواییم * ستاده بتدبیر و رای تواییم
после этих бб. рук. I доб. бб. 566, 568 и вариант б. 569 текста; Б—перевод бб. 566—569 отсутствует.

¹ VI— бб. 571—574 текста оп. ² Л— دو بیداد بدمهر بی‌بک را

زمین گشته از نعل—⁵ I چند رانیم—⁴ Л, که گزرتان خود—³ VI

⁶ I— вместо бб. 581—583 текста доб.:

سپهدار چون قارن رزم خواه * چو شاپور نستوه پشت سپاه
چو شاه تلیمان و سرو یمن * بپیش سپاه اندرون رای زن

IV—доб. варианты тех же бб.

- خجسته منوچهر بردست شاه
[بزرین عمود و بزرین کمر
دو رویه بزرگان کشیده رده
555 [بیک دست بر بسته شیر و پلنگ
برون شد ز درگاه³ شاپور گرد
فرستاده چون دید درگاه شاه
چو نزدیک شاه آفریدون رسید
ز بالا فرو برد سر پیش اوی
560 گرانمایه شاه جهان کدخدای
فرستاده بر شاه کرد آفرین
زمین گلشن از پایۀ تخت تست
همه بنده خاک پای توایم
پیام دو خونی بگفتن گرفت
565 گشاده زبان مرد بسیار هوش
- نشسته نهاده بر بر کلاه¹
زمین کرده خورشیدگون سربس
سرایای یکسر بزر آژده²
بدست دگر ژنده پیلان جنگ
فرستاده سلم را پیش برد
پیاده دوان اندر آمد ز راه⁴
سر و تخت و تاج⁵ باندش بدید
همی بر زمین بر بمالید روی
بکرسی ز زمین را کرد جای⁶
که ای نازش تاج و تخت و نگین
زمان⁷ روشن از مایۀ بخت تست
همه پاک زنده برای توایم⁸
همه راستیها نهفتن گرفت
بدو داده شاه جهاندار گوش⁹

¹ I, IV, VI— 6. 553 оп. ² I, IV— زده 555 оп.; IV, VI—6.

IV— вместо 6. 555 текста доб.:

بزرین عمود و بزرین کمر * زمین کرده خورشیدگون سربس

VI— вместо 6. 555 текста доб.:

بزرین عمود و بزرین کمر * زمین کرده خورشیدگون سربس

بزرگان دیوان کشیده رده * بطوق و بزرنجیر ز زمین زده

بیک دست بر بسته شیر و پلنگ * بدست دگر ژنده پیلان جنگ

سر تخت و تاج— IV; سرتاج و تخت— I⁵ ⁴ I— راه ³ I, IV, VI— کاخ—

⁷ I, IV, ⁶ I, IV, ⁸ I, IV, VI— سزاوار جای— I⁶ ⁹ I, IV, VI— هوا—

доб.:

چو بر آفرین شاه بگشاده چهر * فرستاده پیشش بگسترد مهر

⁹ I— доб.:

بگفتش بدان شاه کشته پسر * پیام دو فرزند بپدادگر

- [هژبر جهانسوز و نر ازدها
535 [و دیگر که فرمان ناپاک دیو
[بما بر چنین خیره شد رای بد
همی چشم داریم از آن تاجور
[اگرچه بزرگست مارا گناه
[ودیگر بهانه سپهر بلند
540 [سوم دیوکاندر میان چون نوند
اگر پادشارا سر از کین ما
منوچهر را با سپاه گران
بدان تا چو بنده بپیشش³ بپای
مگرکان درختی کزین⁵ کین برست
545 [بپویم تا آب و⁶ رنجش دهیم
فرستاده آمد دلی⁷ پر سخن
ابا پیل و با گنج و باخواست
بشاه آفریدون¹⁰ رسید آگهی
بدیبا چینی¹² بیماراستند¹³
550 نشست از بر تخت پیروزه شاه
ابا تاج و با طوق و با گوشوار
- زدام قضا هم بینابد رها]
ببرد دل از ترس کیهان خدیو]
که مغز دو فرزند شد جای بد]
که بخشایش آرد بما بر مگر¹
به بی دانشی برنهد پیشگاه]
که گاهی پناهست و گاهی گزند]
میان بسته دارد زبهر گزند]
شود پاک و روشن شود دین ما
فرستد بنزدیک خواهشگران²
بباشیم جاوید و⁴ اینست رای
بآب دو دیده توانیم شست
چو تازه شود تاج و گنجش دهیم]
سخن را نه سر بود⁸ پیدا نه بن
بدرگاه شاه آمد آراسته⁹
بفرمود تا تخت¹¹ شاهنشاهی
کلاه کیانی بپیراستند¹⁴
چو سرو سهی بر سرش¹⁵ گرد ماه
چنان چون بود در خورشهریار¹⁶

فانهضا رسولا الی أفریدون وکتبا الیه: ¹ Б—послание передано следующими словами: ² VI—66. 541 и 542 оп. متنصلین عما جری علی أیدیہما من القضاء المقدور والأمر المحتوم
دید—⁸ I— سری—⁷ VI— و I—⁶ که از—⁵ I, VI— و I, IV—⁴ زپیشش—³ I—
⁹ Л—доб.:
چو آمد فرستاده زی بارگاه * شدند آگه از نامدار سپاه
VI—¹³ رومی—¹² Л— کاخ—¹¹ I— بشاه فریدون—¹⁰ Л—
برآراستند ¹⁴ IV—б. оп. از برش—¹⁵ Л—
بیک دست بر بسته شیر و پلنگ * بدست دگر ژنده پیلان جنگ

- 520 بدستان مرد با هوش و بارای و شرم
[در گنج گهر^۴ تاج زر خواستند
بگردونها برچه مشک و عبیر
ابا پیل گردونکش و رنگ و بوی
هر آنکس که بد بر در شهریار
525 چو پردخته‌شان شد دل از خواسته
بدادند^۵ نزد فریدون پیام
که جاوید باد آفریدون گرد
سرش سبز باد و تنش^۸ ارجمند
بدان کان^{۱۰} دو بدخواه بیدادگر
530 پیشیمان شده داغ دل^{۱۱} برگناه
[چه گفتند دانندگان خرد
[بماند بتیمار و دل پرز درد
[نوشته چنین بودمان از بوش
- یکی پاک‌دل مرد چیره زبان^۱
بگفتند با لابه بسیار گرم^۲
بدیدند هول نشیب از فراز^۳
همی پشت پیلان بیماراستند
چه دیبا و دینار و خز و حریر
زخاور بایران نهادند روی
یکایک^۵ فرستادشان یادگار
فرستاده آمد بر آراسته
نخست از جهاندار بردند نام
همه فدهی^۷ ایزد اورا سپرد
منش بر گنشسته زچرخ بلند^۹
پر از آب دیده زشرم پدر
همی سوی پوزش نمایند^{۱۲} راه^{۱۳}
که هرکس که بد کرد کیفر برد
چو ما مانده‌ایم ای شه راد مرد
برسم بوش اندر آمد روش

IV-^۲ خیره روان IV-^۱

بدان مرد با فر و باهوش و سنگ * بگفتند هم ز آشتی هم ز جنگ
I, IV, ۶ زهریک-Л ۵ ز گنج و گهر-VI; ز گنج کهن^۷ IV-۴ نشیب و فراز-I, IV, ۳
I-доб.: ۹ بادا دلش IV-۸ که فر گئی-I, IV, VI ۷ چودادند-VI

پیامی گزارم زهر دو رهی * بر آیین درگاه شاهنشاهی
بجویند-I^{۱۲} بشاهی شدند این دوتن-VI^{۱۱} بگو کان-VI; بگوآن-IV^{۱۰}
I-доб.: ۱۳ نهادند-VI

ازیرا کجا چشم ایشان نبود * که گفتار شان کس نتواند شنود
IV-доб.:

پیامی گزارم زهر دو رهی * بدان برز درگاه بافرهی
ازیرا که خود چشم ایشان نبود * که گفتار ایشان بپاید شنود
VI-доб. варианты бб. рукописи IV.

- 505 کمانهای چاچی و تیر خدنگ
برین گونه آراسته گنجها
سراسر سزای منوچهر دید
کلیید در گنج آراسته
همه پهلوانان لشکرش را
بفرمود تا پیش او آمدند
بشاهی بروآفرین خواندند
[چو جشنی بد این روزگار بزرگ]³
سپهدار چون قارن کاوگان⁵
چو شد ساخته کار لشکر همه
- سپهرهای چین و ژوپین جنگ¹
که بودش بگرد آمده رنجها
دل خویش را زو پر از مهر دید
بگنجور او داد با خواسته²
همه نامداران کشورش را
همه با دلی کینه‌جو آمدند
زبرجد بتاجش برافشانند
شده در جهان میش پیدازگرگ⁴
سپهکش چو شیروی و چون آوگان⁶
برآمد سر شهریار از رمه⁷

۱۳

- 515 بسلم و بتور آمد این آگهی
دل هر دو بیدادگر⁹ پر نهیب
[نشستند هر دو باندیشگان]¹⁰
یکایک بران رایشان شد درست
[که سوی فریدون فرستند کس
که شد روشن آن تخت شاهنشهی⁸
که اختر همی رفت سوی نشیب
شده تیره روز جفاییشگان]¹¹
کزان روی شان چاره بایست جست
بپوزش کجا چاره این بود بس]¹²

¹ IV— вместо бб. 504 и 505 доб.:

برین گونه آراسته گنجها * کشیده بگرد آمده رنجها
بجشنی به آئین و روزی بزرگ—I³ داد و این خواسته—VI² داد و آن خواسته—I²
شود—IV⁴ بهشتی بد آیین و روز بزرگ—VI⁵ به جشن نوآیین و روز بزرگ—IV⁴
آزركان—IV⁴; اندیان—Л⁶ کاویان—Л⁵ همراز گرگ—VI⁵ بیش بیدار دژنده گرگ
Л, IV⁷ رمه—Л, IV⁷ شهریار همه—VI⁵; شهریار همه—Л, б. 512 стоит перед б. 511 текста.
⁸ Л, I — доб.:

چو آگه شدند آن دو بیدادگر * ز حال منوچهر و کار پدر
و بود—IV¹² I—б. оп.¹¹ براندیشگان—VI⁵; در اندیشگان—Л¹⁰ بیداد شد—I, IV, VI⁹
بس; VI—б. оп.

همی گفت کین روز فرخنده باد
همان¹ کز جهان آفرین کرد یاد
فریدون چو روشن جهانرا بدید
چنین گفت کز پاک مام و پدر
منی روشن آمد ز³ پرمایه جام
چنان پروریدش که باد هوا
پرستنده کش بهر داشتی
[بهای اندرش مشک سارا بدی
چنین تا برآمد برو⁹ سالیان
هنرها که آید شرانرا¹¹ بکار
چو چشم و دل¹² پادشا باز شد
نیا تخت زرین و گرزگران
سراپرده دیبه¹⁵ هفت رنگ
چه اسبان تازی بزین ستام
چه از جوشن وترگ و رومی زره

490
495
500

دل بدسگالان ما کننده باد
ببخشود و دیده بدو باز داد
بچه هر نو آمد سبک² بنگرید
یکی شاخ شایسته آمد بهر
مرآن چهر دارد⁴ منوچهر نام
برو برگنشتی⁵ نبودی⁶ روا
زمین را به پی هیچ نگذاشتی
روان بر سرش⁷ چتر دیبا بدی⁸
نیامدش ز اختر زمانی زیان¹⁰
بیاموختش نامور شهریار
سبه¹³ نیز با او هم آواز شد
بدو داد و پیروزه تاج سران¹⁴
بدو اندرون خیمهای پلنگ
چه شمشیر هندی بزین نیام
گشادند مر بندهارا گره

می روشن آورد و-³ I- بچه هر وی اندر یکی-² Л- زبس-¹ I-
برگنشتن-⁵ I, IV- همان چهر دارد-^{VI}؛ منوچهر دارد-^{IV}؛ مراورا نهادش-^I 4
VI-⁸dob. از برش-^{IV} 7 نکردي-^{IV}؛ ندیدی-^{I, VI} 6
جهان آفرین را ستایش که یافت * به داد و به نیکی فزایش که یافت
برین کودک آرام فرخنده کن * دل بدسگالان ما کننده کن
هنرها که پادشاه را-^{I, IV, VI} 11 نیامدش اختر برو بر نشان-^{IV} 10 برین-^{I, VI} 9
Л-¹⁴dob. جهان-^I 13 چشم پر-^{IV} 12
کلیید در گنجهای کهن * بدو داد جمله زسر تا بن
I-^{dob.}
کلیید در گنج زرو گهر * همان تخت و طوق و کلاه و که-
سراپرده دیبه-^{IV, VI}؛ سراپرده از دیبه رنگ رنگ-^I 15
IV, VI-^{dob.} варианты б. рук. I. از رنگ رنگ

480. [پیری چهره را بچه بود در نهان
از آن خوبرخ شد دلش پر امید¹
چو هنگامه زادن آمد پدید
جهانی گرفتند پروردنش
مرآن ماه رخ را⁷ زسرتا بیای
چو برجست و آمدش هنگام شوی
نیا نامزد کرد شویش پیشنگ
یکی پور زاد آن هنرمند¹⁰ ماه
چو از مادر مهربان شد جدا
بدو گفت موبد که ای تاجور¹³
جهان بخش را لب پر از خنده شد
نهاد آن گرانه‌ایه را برکنار
- از آن شاد شد شهریار جهان
بکین پسر داد دل را نوید²
یکی دختر آمد ز³ ماه آفرید⁴
برآمد بنواز و⁵ بزرگی تنش⁶
توگفتی مگر ایرجستی بجای
چو پروین شد روی و چون مشک⁸ موی
بدو داد و چندی برآمد درنگ⁹
چگونه سزاوار تخت و کلاه¹¹
سبک تاختندش بنزد نیا¹²
یکی شاد کن دل بایرج نگر¹⁴
تو گفتی مگر ایرجش زنده شد
نیایش همی کرد با کردگار¹⁵

I—доб.:⁴ دختر آورد VI—³ بکین پسر بود دل نا شکیب L—² نهیب L—¹
شد امید کوتاه برشه دراز * بپروردش او را بشادی و ناز
VI—доб. вариант того же б. VI—⁶ بپار VI—⁵
بدو بد نیارا همه از و ناز * بمانده ببرد پسر با گداز
I, VI—доб.:⁹ I, IV, VI, قیر⁸ لاله رخ را I—⁷
پشنگ آنک پور برادرش بود * نژاد از گرانه‌ایه گوهرش بود
B—доб.: IV—доб.: فزوها من ابن اخیه بشنج
گوی بود از تخم جمشید شاه * سزاوار شاهی و تخت و کلاه
بدادش بدان نام برادر شوی * چو یکچند گاهی برآمد بروی
بسر بر شگفتی نگر چون نمود * چو یکچند برگشت چرخ کبود
I—доб. эти же три бб. после приведенного выше б. I, VI,¹² دیهیم و گاه I—¹¹ خردمند L—¹⁰
یکی چشم بگشای و ایرج I—¹⁴ برنده بدو گفت کای تاجور I, IV, VI—¹³ بر پادشا VI—
I—доб.:¹⁵ I—¹⁵ نگر
که ای کاشکی دیده بودی مرا * که یزدان رخ او نمودی مرا
VI—доб.:
که ای کاشکی دیده بودی مرا * که یزدان رخ او نمودی مرا
بدیدی یکی روی آن شاه‌زا * مگر کشتی این دل بیدار شا(؟)

- 465 زمین بستر و خاک بالین او
در بار بسته گشاده زبان
کس از تاجداران بدین سان نمرد
سرش را⁴ بریده بزار اهرمن
خروشی بزاری و چشمی⁶ پر آب
سراسر همه کشورش مرد و زن
470 همه دیده پر آب و دل پر ز خون
همه جامه کرده کبود و سیاه
چه مایه چنین روز¹⁰ بگذاشتند
شده تیره روشن جهان بین او¹
همی گفت کای داور راستان²
که مردست این³ نامبردار گرد
تنش را⁵ شده کام شیران کفن
زهر دام ودد برده آرام و خواب
بهر جای کرده یکی انجمن
نشسته بتیهار و گرم⁷ اندرون
نشسته بانده در سوگ⁸ شاه⁹
همه زندگی مرگ پنداشتند¹¹

۱۲

- برآمد برین نیز یک چندگاه
یکی خوب چهره پرستنده دید
475 که ایرج برو مهر بسیار داشت
شبستان ایرج نگه کرد شاه¹²
کجانام او بود ماه آفرید
قضارا کنیزک ازو بار داشت

¹ VI—доб.:

زبس کز دو چشمش ببارید اشک * شده دیده پیکار از درد و رشک
I, IV, VI—³ همی گفت شاه ای نبرده جوان VI—همی گفت زار ای نبرده جوان I, IV—²
خروش مغانی—⁶ I—تنت را—⁵ I, IV, VI—سرت را—⁴ I, IV, VI—که تو مردی ای
بتیمار و درد—⁷ I—خروش و فغانی و چشم VI—خروشی بافغان و چشمی—⁴ IV—و چشم
بانده بر سوگ—⁶ VI—بانده با سوگ—⁴ IV—برانده بر سوگ—⁸ I—بتیمار و مرگ—⁴ IV, VI—
⁹ I—доб.:

سیه پوش گیتی همه مرد و زن * همان شاه فرزانه و رای زن
VI—доб.:¹¹ جو یکسال این سوگ—¹⁰ VI—
یکی سال چون خوش بخورد و بخفت * کسی جز بنز می سخن را نگفت
نه آوای رود و نه آوای نوح * جهانی پراز ناله و پر خروش
سپه پوش گیتی همه مرد و زن * همان شاه بی دیده و زارتن
I, IV—доб.:

فریدون شبستان سراسر بگشت * بران ماه رویان یکی برگذشت
VI—доб.:

کزان ماه نوری بکس یافتست * زحوران ازو بر کسی یافتست
بشد خادمی زین شبستان شاه * بگفتار شه کرد هر سو نگاد

سوی باغ¹ ایرج نهادند روی
 وزان پیشتر بزمگاهان² بدی³
 بیامد ببر بر گرفته توان
 سر شاه را نیز در تاج دید⁴
 درخت گلفشان و بید و بهی⁵ 450
 بکیوان برآورده گرد سیاه⁶
 همی ریخت اشک و همی کند موی
 فکند آتش اندر سرای نشست
 بیکبارگی چشم شادی بسوخت⁷
 سر خویشتن کرد زی⁸ 455 کردگار
 بدین بی گنه کشته اندر نگر
 تنش خورده شیران آن انجمن
 که هرگز نمیکنند جز تیره روز⁹
 که بخشایش آرد بریشان دده
 که چندان زمان یابم از روزگار
 بیاید برین کین ببندد کمر¹⁰ 460
 اگر¹¹ خاک بالا بپیمایدم
 همی تا گیا رستش اندر کنار

نزد در تاج دید-Л⁴ VI-б. оп. جشنگاه آن- I, IV² کاخ- IV, VI¹;
 IV, 7 بید بهی-Л⁶ سر- I, IV, VI⁵ او نه در تاج دید- VI; برادر شاه دید- IV;
 IV, VI-доб.: سرشاه برگشته بی تن ز راه- VI;
 بنالید از آن نامور جشنگاه * بکیوان برآورده گرد سیاه
 که- VI, 453 текста; IV-б. 454 стоит перед б. 455
 خسته- I, IV¹² سر خویش کرده سوی- I, IV¹¹ هرگز نه بیند چو تو تیره روز
 I, VI- доб.: بپیم بدین کینه بسته کمر- I, VI¹⁴ VI-66. 455-458 оп.
 چو این بی گنه را بریدند سر * برآورد سرآن دو بپیدادگر
 I, IV, VI - کجا¹⁵

سخن را چو¹ بشنید پاسخ نداد
 یکی خنجر آهگون بر کشید⁴
 بدان تیز زهر آهگون خنجرش
 فرود آمد از پای سرو سهی
 دوان خون از آن چهره ارغوان 415
 جهانها پروردیش در کنار
 نهانی ندانم ترا دوست کیست
 سر تاجور ز آن تن پیلاوار
 بیاگند مغزش بمشک و عبیر⁸
 چنین⁹ گفت کاینست سر آن نیاز 420
 کنون خواه تاجش ده و خواه تخت
 برفتند¹¹ باز آن¹² دو بیداد شوم
 یکی سوی تترك و یکی¹³ سوی روم¹⁴
 یکی گشتن آمد² همان سرد باد³
 سراپای او چادر خون کشید
 همی کرد چاک آن کیانی برش
 گشت آن کمرگاه شاهنشاهی
 شد آن نامور شهریار جوان⁵
 وز آن پس ندادی بجان زینهار
 بدین آشکارت بباید گریست⁶
 بخنجر جدا کرد و برگشت کار⁷
 فرستاد نزد جهان بخش پیر
 که تاج نیاگان بدو گشت باز
 شد آن سایه گستر¹⁰ نیازی درخت
 یکی سوی تترك و یکی¹³ سوی روم¹⁴

۱۱

فریدون نهاده دودیده بر راه
 چو هنگام برگشتن شاه بود
 سپاه و کلاه آرزومند شاه
 پدر زان سخن خود کی آگاه بود

دش بود پر خشم و سر پر ز باد-I³ گفتن او-IV² سخن چند-I, IV, VI¹
 I, IV, VI-دوب.:⁵ یکی خنجر از موزه بیرون کشید-I, IV, VI⁴ مرد یاد-VI
 سرتاجور از تن پیلاوار * بخنجر جدا کرد و برگشت کار
 Л-доб.:⁶
 تونیز ای بخیره گنه کرده مرد * ز بهر جهان دل پر از داغ و درد
 چو شاهان کشی بی گنه خیره خیر * از این دو سته گاه اندازه گیر
 I, IV-доб. варианты тех же бб.⁷ I, IV-б. оп.⁸ Л-дوب.:⁹ I, VI-дوب.:¹⁰
 چین و یکی-IV: چین شد یکی-I¹³ تازان-IV, VI¹² جو گشتند-I¹¹ شاخ گستر-I¹⁰
 I, VI-дوب.:¹⁴ چین شد دگر-VI
 بایران برفتند از شرم شاه * بمیرد بگیرییم گفتند گاه

- 400 زمانه نخواهم بازارتان
جز از کهتری نیست آیین من
چو بشنید تور از برادر چنین
نیامدش گفتار ایرج پسند
بکرسی⁴ بخشم⁵ اندر آورد پای
یکایک⁸ برآمد زجای نشست
بزد بر سر خسرو تاجدار¹⁰
405 نیایدت گفت ایچ بیم¹¹ از خدای
مکش مرمراکت سرانجام کار
مکن خویشتن را ز مردم کشان
بسند کنم زین جهان گوشه¹⁴
بخون برادر چه بندی کمر
410 جهان خواستی یافتی خون مریز
- اگر دور مانم ز دیدارتان
مباد آزو گردنکشی¹ دین من
با برو زخشم اندر آورد چنین²
نبد راستی³ نزد او ارجمند
همی گفت و برجست⁶ هزمان⁷ زجای
گرفت آن گران کرسی زر بدست⁹
ازو خواست ایرج بجان زینهار
نه شرم از پدر خود همی نیست رای
به پیچاند از خون من کردگار
کزین پس نیابی زمن خود¹² نشان¹³
بکوشش فراز آورم توشه¹⁴
چه سوزی دل پییر گشته پدر¹⁵
مکن با جهاندار یزدان ستیز

I-² مباد از تو گردنکشی - VI؛ نباشد بجز مردمی - I؛ مباد آزو گردنکشی - I¹
چو بشنید تور این همه سر بسر * بگفتارش اندر نیامد سر - VI-

چو تور دلاور بدو بنگرید * سخنهای ایرج سراسر شنید
IV, VI-⁷ می جست - IV, VI-⁶ نخست - VI-⁵ زگرسی - I, IV, VI-⁴ نه آن آشتی - I-³
نامور - IV, VI-¹⁰ آن گرانه‌ایه کرسی بدست - I-⁹ زناگه - IV-⁸ هر دم
I-¹³ دو. : تو از من - IV, VI-¹² خود از من - I-¹¹ ترس - I, IV, VI-¹¹

پسندی و همداستانی کنی * که جان داری و جان ستانی کنی
مکش مورکی را که دانه کشت * که جان دارد و جان شیرین خوششت
IV-¹⁴ دو. : VI-¹⁴ دو. : варианты тех же бб.

پسندی و همداستانی کنی * که جان داری و جان ستانی کنی
I-¹⁵ دو. : IV-¹⁵

میازار موری که دانه کشت * که جان دارد و جان شیرین خوششت

- 380 چو بر داشت پرده زپیش آفتاب
 دو بیهوده را دل بدان کار گرم
 برفتند هر دو گرازان¹ زجای
 چو از خیمه ایرج بره بنگرید²
 برفتند با او بخیمه درون
 385 بدو گفت تور ار تو از ما کهی
 ترا باید ایران و تخت کیان
 برادر که مهتر بخاور برنج
 چنین بخششی کان جهانجوی کرد
 [نه تاج کیان مانم اکنون نه گاه
 390 چو از تور بشنید ایرج سخن
 بدو گفت کای مهتر کام جوی⁴
 من ایران نخواهم نه خاور نه چین
 بزرگی که فرجام او تیرگیست⁶
 سپهر بلند⁸ ار کشد زین تو
 395 مرا تخت ایران اگر بود زیر
 سپردم شهسار کلاه و نگین
 مرا با شما نیست ننگ¹⁰ و نبرد
- سپیده برآمد بپالود خواب
 که دیده بشویند هر دو ز شرم
 نهادند سر سوی پرده سرای
 پر از مهر دل پیش ایشان دوید
 سخن بیشتر بر چرا رفت و چون
 چرا بر نهادی کلاه مهبی
 مرا بر در ترک بسته میان
 بر بر ترا افسر و زیر گنج
 همه سوی کهتر پسر روی کرد³
 نه نام بزرگی نه ایران سپاه
 یکی پاکتر پاسخ افگند بن
 اگر کام دل خواهی آرام جوی⁵
 نه شاهی نه گسترده روی زمین
 بر آن مهتری⁷ بر بایید گریست
 سرانجام خشتست بالین تو
 کنون گشتم از تاج و از تخت سیر
 بدین روی با من مدارید کین⁹
 روانرا¹¹ نباید برین رنجه کرد¹²

چو از پرده — 2 Л — با شمع تازان — VI — بی شرم تازان — IV — با شمع یاران — 1 Л
 3 I — 6. 389 on. 4 I, IV — نامجوی — VI — پاک جوی — 5 I — доб.:
 نه تاج کئی خواهم اکنون نه گاه * نه نام بزرگی نه ایران سپاه
 6 IV, VI — بدتری — 7 I — برتری — 8 IV — برین — 9 I — بام — 10 I —
 مبادا ترا هم زمن — VI — ترا زین پس از من مباد ایچ کین — IV — شهسار — 11 I —
 نباید بهن هیچ دل رنجه — 12 I — دلت را — IV, VI — 11 I — جنگ — 10 I — هیچ کین
 کرد

چو تنگ اندر آمد بنزدیکشان
 پذیره شدنش بآیین خویش 360
 چو دیدند روی برادر بمهر
 دو پرخاشجوی با یکی نیک خوی⁴
 دو دل پر ز کینه یکی دل بجای
 بایرج نگه کرد یکسر سپاه
 بی آرامشان شد دل از مهر او 365
 سپاه پراگنده شد جفت جفت
 که هست این سزاوار شاهنشاهی
 بلشکر نگه کرد سلم از کران
 بلشکرگه آمد دلی پر ز کین
 سراپرده پرداخت از انجمن⁸ 370
 سخن شد پژوهنده⁹ از هردری
 بتور از میان سخن سلم گفت
 بهنگامه¹⁰ باز گشتن ز راه
 سپاه دو شاه از پذیره شدن
 که چندان کجا راه بگذاشتند 375
 از ایران دلم خود بدونیم بود¹¹
 سپاه دو کشور چو کردم نگاه
 اگر بیخ او نگسلانی ز جای
 برین گونه از جای برخاستند

بود دیده از I-⁵ سنگ خوی-VI⁴ II-6. on. ³ II-6. on. جان-I, VI¹
 از آن کار - I, IV⁷ مبادا - IV, VI⁶ و دیده بر آن - IV
 تاج وهر - VI¹⁰ پژوهیده - IV, VI⁹ سراپرده بگذاشت برانجمن - I⁸
 ز تخت بلند افتی - I¹³ اندیشه - I, IV¹² از ایران دل ما همی تیره بود - I, IV, VI¹¹
 ز تخت بلندت کند - VI ز تخت بلندی کند - IV

- 345 گراینده¹ تیغ و گرز گران
نماینده² شب بروز سپید
همه رنجه‌ها گشته آسان بسوی
نخواهم همی خویشتن را کلاه
سه فرزند را خواهم آرام و ناز
برادر کزو بود دلستان بسرد
350 دوان آمد از بهر آزارتوان
بیفگند شاهی شمارا گزید
ز تخت اندر آمد بزین برنشست
بدان کو بسال از شما کهترست
گرامیش دارید و نوشه خورید
355 چو از بودنش بگنرد روز چند
نهادند بر نامه بر مهر شاه
بشد با تنی چند برنا و پیر
- فروزنده نامدار افسران
گشاینده گنج پیش امید³
برو روشنی اندر آورده روی⁴
نه آگنده گنج و نه تاج⁵ و نه گاه
از آن پس که دیدیم⁶ رنج دراز⁷
وگر چند هرگز⁸ نزد باد سرد
که بود⁹ آرزومند دیدارتان
چنان کز ره نامداران سزید
برفت و میان بندگی را بست
نوازیدن کهتر اندر خورست¹⁰
چو پرورده شد تن روان پرورید
فرستید بازی¹¹ منش¹² ارجمند
زایوان بر¹³ ایرج¹⁴ گزین کرد راه¹⁵
چنان چون بود راه را ناگزیر

بسوی خلق—IV, VI-⁴ بیم وامید—I-³ گشاینده—VI-² گزارنده—I, IV, VI-¹
که بستم در گنج باز—IV, VI-⁷ بردیم—I-⁶ تخت—I, IV, VI-⁵ گیتی برآورده روی
بهر—I-¹⁰ همه—IV, همان—I, VI-⁹ اگر چند هرگز—VI; اگر چند برکس—I-⁸
نوازیدن از مهتران—VI; نوازیدن از مهتر اندر خورست—IV; و نوازیدن اندر خورست
برایوان—I-¹³ فرستید باز ایمنش—VI-¹² فرستید نزد—I-¹¹ در خورست
با ایرج سپرد و—VI; زایوان چو ایرج—IV-¹⁴ Л-доб.:¹⁵

برفت و بیامد سوی خان خویش * بران تا کند هرچه باید زپیش
چو بروز شد تیره شب خیره دست * برآمد بکردار چرخ از جهست
بخفتند شادان دل و نیک بخت * بدان تا دگر روز ببنند رخت
برفتند تازان سوی خان خویش * بدان تا بگویند هرکم و بیش
بگفتند هرکس همی هرچه خواست * بدان تا نباشد فزون و نه کاست
چو بدرید شب چادری عنبری * فروزنده شد گنبد چنبری

بگیتی مدارید چندین¹ امید
 بفرجام هم شد زگیتی بدر
 مرا با شما هم بفرجام کار
 دل کینه ورشان بدین⁴ آورم 330
 بدوگفت شاه ای خردمند پور
 مرا این سخن یاد باید گرفت
 ز تو پر خرد⁷ پاسخ ایمن سزید
 ولیکن چو جانی شود بی بها⁹
 چه پیش آیدش¹¹ جز گزاینده زهر 335
 ترا ای پسر گر چنین است رای
 پرستنده چند از میان سپاه
 ز درد دل اکنون یکی نامه من
 مگر باز بینم ترا تن درست

۸

یکی نامه بنوشت شاه زمین 340
 [سرنامه کرد آفرین خدای
 چنین گفت کین نامه پندمند
 دو سنگی دو جنگی دو شاه زمین
 از آنکو ز¹⁶ هر گونه دیده¹⁷ جهان
 بخاور خدای و بسالار چیین¹⁴
 کجا هست و باشد همیشه بجای
 بنزد دو خورشید گشته بانند
 میان کین چون درخشان نگین¹⁵
 شده آشکارا برو برنهان

1 IV, VI- چه دارید اکنون- 2 VI- 6. 328 оп. 3 I- همان- 4 I- بدم-
 5 I, IV, VI- پرهیز- 6 I- نباید- 7 I- نباشد- 8 I, IV, VI- بدم-
 9 I- مهر و پیوند- 10 I, IV, VI- نهد بخرد اندر- 11 IV, VI-
 میان کین چون درخشان نگین- 12 IV, VI- کت- 13 I, IV, VI- بر آرای- 14 I-
 یکی شاه خاور یکی شاه چین- 15 I- بدخشان نگین- 16 I, VI- 6. 341 оп.
 17 IV, VI- گرد- از آنکس که- 18 I, IV- مدارید خشم و مدارید کین- VI-

کجا مر ترا برسر افسر بود
نگردد دگر¹ گرد بالین تو
سرت گردد آشفته² از داوری
برینسان گشادند برمن زبان⁴
در گنج بگشای و بر بند بار
وگر نه خورند ای پسر بر تو شام
بی آزاری و راستی یار بس⁶
بر آن مهربان⁸ پاک⁹ فروخ پدر
نگه کن بدین گردش روزگار
خردمند مردم چرا غم خورد
کند تییره دیدار روشن روان
پس از رنج رفتن زجای سپنج
درختی چرا باید امروز کشت
تنش خون خورد بارکین¹³ آورد
چو ما دید بسیار و بیند زمین
ندیدند کین اندر آیین خویش
ببد نگذرانم بد¹⁵ روزگار
شوم پیش ایشان دوان بی سپاه
چنان چون گرامی تن و جان من
مدارید خشم و مدارید¹⁷ کین¹⁸

برادرت چندان برادر بود
چو پژمرده شد روی رنگین تو
توگر پیش شمشیر مهر آوری
310 دو فرزند من کز دو دوش³ جهان
گرت سر بکارست بپسین کار
توگر چاشت را دست یازی بجام
نباید زگیستی ترا یار کس⁵
نگه کرد پس ایرج نامور⁷
315 چنین داد پاسخ که ای شهریار
که چون باد برما همی بگنرد
همی پژمرانند رخ¹⁰ ارغوان
باغ از گنج است و فرجام رنج
چو¹¹ بستر زخاکست و بالین زخشت
320 که هرچند چرخ¹² از برش بگنرد
خداوند شمشیر و گاه و نگین
از آن تاجور نامداران¹⁴ پیش
چو دستور باشد مرا شهریار
نباید مرا تاج و تخت و کلاه
325 بگویم که ای نامداران من
به بیهوده¹⁶ از شهریار زمین

ککشور-IV, VI- I-گوشه-³ آسوده-IV, VI- I-² کسی-IV, VI- I-¹
پره-⁷ I- که آزادی و راستی کار تست-⁶ I- جست-⁵ I- نهان-IV, I-⁴
کینه-¹³ I- روز-¹² I- که-IV, VI, I-¹¹ گل-¹⁰ I- شاه-⁹ I- نامور-IV, VI-⁸
مجوئید-¹⁷ I- بگویم که-¹⁶ I- همان نگذرانم بد-¹⁵ I- شهریاران-¹⁴ I- بار
¹⁸ I-¹⁸

مدارید خشم و مدارید کین * نه زیباست کین از خداوند دین

- یکی داستان گویم ار بشنوید
 290 چنین گفت با ما سخن رهنمای
 بتخت خرد² برنشست آرتان
 بترسم که در چنگ این اژدها
 مرا خود زگیتی گد رفتن است
 [ولیکن چنین گوید آن سالخورد
 295 که چون از گردد زدلها تهی
 کسی کو برادر فروشد بخاک
 جهان چون شما دید و بیند بسی
 کزین⁸ هرچه دانید از⁹ کردگار
 بجوئید¹¹ و آن توشه ره کنید
 300 فرستاده بشنید گفتار اوی
 زپیش فریدون چنان بازگشت
- همان بر¹ که کارید خود بدروید
 جزین است جاوید مارا سرای
 چرا شد چنین دیو انبازتان
 روان یابد³ از کالبدتان رها
 نه هنگام تنیدی⁴ و آشفتن است⁵
 که بودش سه فرزند آزاد مرد
 چه آن خاک و آن تاج⁶ شاهنشهی⁷
 سزد گر نخوانندش از آب پاک
 نخواهد شدن رام با هر کسی
 بود رستگاری بر روز شمار¹⁰
 بکوشید تارنج کوتاه کنید
 زمین را ببوسید و برگاشت روی
 که گفستی که با باد انباز گشت

۷

- فرستاده سالم چون گشت باز
 گرامی جهانجوی را پیش خواند
 ورا گفت کان دو پسر جنگجوی
 305 [از اختر چنین استشان بهره خود
 دگر آنکه دو¹³ کشور آبشخورست
- شهنشاه بنشست و بگشاد راز
 همه گفتنها¹² پیش او باز راند
 زخاور سوی ما نهادند روی
 که باشند شادان بکردار بد
 که آن بومهارا درشتی برست¹⁴

بهنگام پیری I-⁵ تیزی-IV, VI-⁴ ماند-IV; آید-I-³ کئی-II-² بد-I-¹
 همان خاک و هم گنج-IV-⁶ برآشفتن است
 کنون-IV, VI-⁸ کنز-IV, VI-⁹ I-¹⁰
 کنون هرچه دانید کردن بکار * بود زشتکاری بر روز شمار
 دکرشان زدو-I-¹³ بودندی-I, IV, VI-¹² بپوئید-IV, VI-¹¹
 VI-6. op

- 270 که من چشم از ایشان¹ چنین داشتم
[که از گوهر بد نیاید مهی
بگوی آن دو ناپاک بیهوده را
انوشه که کردید گوهر پدید
زیند من از مغزتان شد تهی
ندارید شرم و نه بیم از خدای
275 مرا پیشتر قیرگون بود موی
سپهری که پشت مرا کرد کوز
خماند شبارا هم این⁸ روزگار
بدان برترین نام یزدان پاک
بتخت و کلاه و بناهید¹¹ و ماه
280 [یکی انجمن کردم از بخردان
[بسی روزگاران شدست اندرین
[همه راستی خواستم زین سخن
همه ترس یزدان بد اندر میان¹⁵
285 چو آباد دادند گیتی بمن
مگر همچنان گفتم آباد تخت
شمارا کنون گر دل از راه¹⁸ من
ببینید¹⁸ تا کردگار بلند
- همی² بر دل خویش بگذاشتم³
مرا دل همی داد این آگهی
دو اهریمن مغز پالوده را
درود از شما خود بدین سان سزید
همی⁴ از خردتان نبود⁵ آگهی
شما را همانا همینست⁶ رای
چو سرو سهی قدو چون ماه روی
نشد پست و گردان بجایست نوز⁷
نماند برین گونه بس⁹ پایدار
برخشنده خورشید و بر تیره¹⁰ خاک
که من بد نکردم شمارا نگاه¹²
ستاره شناسان و هم موبدان
نکردیم برباد بخشش زمین¹³
بکزی نه سر بود پیدا نه بن¹⁴
همه راستی خواستم در جهان
نجستم پراگندن انجمن
سبارم بسه دیده نیک بخت
بکزی وتاری کشید اهرمن¹⁷
چنین از شما کرد خواهد پسند

بگذاشتم—I-³ همین—I-² چشم را خود—IV؛ چشم خود هم—I, VI-¹
نماند—IV, VI-⁵ چرا—IV؛ همان—I, IV-⁴ 6. 271 оп. I, IV, VI-؛ بنگاشتم—VI
همان—I, IV-⁸ هنوز—IV؛ اگوز—I-⁷ جز این نیست—IV؛ جز نیست—I-⁶
بگاه—Л-¹² بخورشید—Л, VI-¹¹ تاریک—I-¹⁰ چمانده هم—IV؛ خمانده هم—I-⁹
نکردیم (так) به بیداد بخشش—VI-6 оп. IV؛ بکردیم بر داد بخشش زمین—I-¹³
زکزی نه پیدا بود سر ز بن—VI-6 оп. IV؛ زکزی نه سر بد مر این را نه بن—I-¹⁴ زمین
بپرسید—Л-¹⁸ VI-6. испорчен. ¹⁷ ازدل و رای—I-¹⁶ نهان—I, IV-¹⁵

سهریست پنداشت ایوان بجای
 برفتند بییدار کار آگهان
 که آمد فرستاده نزد شاه
 بفرمود تا پرده بر داشتند 255
 چو چشمش بروی فریدون رسید
 ببالای سرو و چو خورشید روی
 دلب پر زخنده دو رخ پر ز شرم
 نشانیش هم آنگه فریدون زیبای
 بپرسیدش از دو گرامی نخست 260
 دگر گفت کز راه دور و⁸ دراز
 فرستاده گفت ای گرانمایه شاه
 زهرکس که پرسی بکام تواند
 منم بنده شاه را ناسزا¹²
 پیامی درشت آوریده بشاه 265
 بگویم چو فرمایدم شهریار
 بفرمود پس تا زبان بر گشاد
 فریدون بدو یهن بگشاد گوش
 فرستاده را گفت کای هوشیار¹⁶

گران¹ لشگری گرد او بر² بپای
 بگفتند با شهریار جهان
 یکی پر منش مرد با دستگاه
 براسپش زد رگاه³ بگذاشتند
 همه دیده و دل پر از شاه دید
 چو کافور گرد گل⁴ سرخ موی
 کیانی زبان پر ز گفتار نرم⁵
 سزاوار کردش⁶ بر خویش جای⁷
 که هستند شادان دل و تن درست
 شدی رنجه اندر نشیب و فراز⁹
 ابی¹⁰ تو مبیناد کس¹¹ پیشگاه
 همه پاک زنده بنام تواند
 چنین برتن خویش ناپارسا¹³
 فرستنده پرخشم و من بیگناه¹⁴
 پیام جوانان ناهوشیار
 شنیده سخن¹⁵ سربسر کرد یاد
 چو بشنید مغزش برآمد بجوش
 بپاید ترا پوزش اکنون بکار¹⁷

براند اسپ بردش I-³ گردش اندر I, IV, VI-² همی IV, VI-¹ پراز I-¹
 4 Л- کرده گل 5 Л- گرم; Л, I, IV, VI-доб.:
 فرستاده چون دید سجده نمود * زمین را سراسر بپوسه بسود
 دگر گفت کین دشت و راه I, IV-⁸ یکی خوب جای I, IV, VI-⁷ دادش I-⁶
 9 Л-доб.: بدو گفت کین دشت و راه VI-
 چه پیغام داری چه خواهش کنی * بگو آنچه بپاید ز راه منی
 ناپادشا- Л-¹³ (без рифмы) پارسا IV, VI-¹² مبیناد بی تو کسی I-¹¹ که بی IV, VI-¹⁰
 16 I, IV, VI-¹⁶ شنیده همه IV-¹⁵ سخنها همه I-¹⁵ از آن دو سرافراز بادستگاه VI-¹⁴
 نبایست پوزش ترا خود بکار I, IV, VI-¹⁷ پس شهریار

ز تابنده خورشید تا پیره خاک
 نکردی بفرمان یزدان نگاه
 نکردی ببخشش درون³ راستی
 بزرگ آمدت تیره بیدار خرد⁴
 کجا دیگری زو فرو برد سر
 یکی را بابر اندر افراختی
 برو شاد گشته⁵ جهان بین تو
 نه بر تخت شاهی نه اندر خوریم
 برین داد هرگز مباد آفرین
 شود دور و یابد جهان زو رها
 نشیند چو ما از تو خسته نهان⁷
 هم از روم گردان⁹ جوینده کین
 از ایران وایرج برآرم دمار
 زمین را ببوسید و بنمود پشت
 که از باد آتش بجنبید زجای
 برآورد¹¹ دید سر ناپدید¹²
 زمین کوه تا کوه پهنای او
 بپرده درون جای پرمایگان¹³
 بدست دگر ژنده پیلان جنگ
 خروشی برآمد چو آوای شیر¹⁴

جهان مر ترا داد یزدان پاک
 همه بارزو ساختی¹ رسم و راه
 نحستی بجز² کژی و کاستی
 سه فرزند بودت خردمند و گرد
 ندیدی هنر با یکی پیشتر
 یکی را دم ازدها ساختی
 یکی تاج بر سر ببالین تو
 نه ما زو بمام و پدر کمترین
 ایـا دادگر شهریار زمین
 اگر تاج از آن تارک بی بها
 سپاری بدو گوشه⁶ از جهان
 وگر نه سواران ترکمان و⁸ چین
 فراز آورم لشکر گرزدار
 چو بشنید موبد پیام درشت
 برآنسان بزمین¹⁰ اندرآورد پای
 بدرگاه شاه آفریدون رسید
 بابر اندر آورده بالای او
 نشسته بر بر گرانمایگان
 بیک دست بر بسته شیر و پلنگ
 زچندان گرانمایه گرد دلیر

بکردی ببخش اندرون—³ I, IV
 بزرگت نبود آنچه بیدار خورد—⁴ IV-6. on.; VI
 چو ما—⁵ IV; چوما از توگشته نهان—⁷ I
 مردان—⁹ II و II, VI-6
 برآورد از دور ایوان بدید—¹² I
 سرآورد—¹¹ VI
 بدانسان باسپ—¹⁰ IV, VI
 برآورد چون نره شیر—¹⁴ VI
 آزادگان—¹³ I

- 215 که مارا بگناه جوانی پدر
درختیست این خود نشانده بدست
ترا با من اکنون بدین گفتگوی
زدن رای هشیار وکردن نگاه²
زبان آوری چرب گوی از میان
بجای زبونی⁵ و جای فریب
نشاید⁷ درنگ اندرین کار هیچ
220 فرستاده چون پاسخ آورد باز
برفت این برادر ز روم آن زچین
رسیدند پس یک بدیگر فرار
گزیدند پس موبدی تیزویر
225 ز بیگانه پردخته کردند جای
سخن سلم پیوند کرد از نخست
فرستاده را گفت ره بر نور
چو آیی بکاخ فریدون فرود
پس آنگه¹⁴ بگویش که ترس خدای¹⁵
230 جوانرا بود روز پییری امید
چه سازی درنگ اندرین جای تنگ¹⁶
بدین گونه بفریفت ای دادگر
کجا آب¹ او خون و برگش کبست
بباید بروی اندر آورد روی
هیونی فگندن بنزدیک³ شاه
فرستاد باید بشاه جهان⁴
نباید که یابد⁶ دلاور شکیب
کجا آید آسایش⁸ اندر بسیج
برهنه شد آن روی⁹ پوشیده راز¹⁰
بزهر اندر آمیخته انگبین¹¹
سخن راندند آشکارا و راز¹¹
سخن گوی و بینادل و یادگیر
سگالش گرفتند هرگونه رای
زهرم پدر دیدگانرا بشست
نباید که یابد ترا باد وگرد¹³
نخستین زهر دو پسر ده درود
بباید که باشد بهر دو سرای
نگردد سیه موی گشته سپید
که شد¹⁷ تنگ بر تو سرای درنگ¹⁸

برافکند نزدیک I, IV—³ Л—обратный порядок мисра; ² سیاه (?)—I ¹ بار—IV, VI
فرستاد نزدیک—IV; فرستاد نزدیک شاه جهان—I, VI ⁴ فرستاد نزدیک—VI
شاه کیان I, IV, VI—доб.:

بدوگفت کزمن بگوی این پیام * که ای شاه بینادل نیکنام
که خوار آید آسایش—I ⁸ نباید—IV, VI ⁷ باشد—IV; بیند—⁶ Л ⁵ فزونی—I
برهنه ازوگشت—⁹ I کجا آید اسانی—IV, VI ¹⁰ VI—б. оп. ¹¹ I—б. оп. ¹² I—б. оп.
¹³ I—доб.:

(испорчено) ...نزد فریدون چو باد * بجز راه رفتنت کاری مباد
کار تنگ—I ¹⁶ ازخدای—IV, VI ¹⁵ ودیگر—IV, VI ¹⁴ باد سرد—VI
دورنگ—¹⁸ Л ¹⁷ شود—I, IV

- فرستاد نژد برادر پیام
 200 بدان ای شهنشاه ترکان و چین²
 زنیکی زیان کرده گوئی پسند⁴
 کنون بشنو ازمن یکی داستان⁶
 سه فرزند بودیم زیبای تخت
 اگر مهترم من بسال و خرد
 205 گنشته زمن تاج و تخت و کلاه
 سزد گر بمانیم هر دو دژم
 چو و ایران و دشت یلان و یمن
 سیارد ترا مرز¹⁰ ترکان و چین
 بدین بخشش اندر مرا پای نیست
 210 هیون فرستاده بگزارد¹⁴ پای
 بخوبی شنیده همه یاد کرد
 چو این راز بشنید تور دلیر
 چنین داد پاسخ که با شهریار
- که جاوید زی خرم و شادکام¹
 گسسته دل روشن از به گزین³
 منش پست و⁵ بالا چو سرو بلند
 کزین گونه نشنیدی از باستان⁷
 یکی کهتر از ما برآمد⁸ بهخت
 زمانه بهر من اندر خورد
 نزیبید مگر برتو ای پادشاه
 کزین سان پدر کرد بر ما ستم⁹
 بایرج دهد روم و خاور به من
 که از تو سپهدار ایران زمین¹¹
 به مغز پدر¹² اندرون رای نیست¹³
 بیامد بنزدیک توران خدای¹⁵
 سر تور بی مغز پر باد کرد
 بر آشفت ناگاه برسان¹⁶ شیر
 بگو این سخن هم چنین یاد دار

¹ Л—доб :

بگفت آنچه اندر دل اندیشه بود * فرستاده را برافگسند زود
 هنرمند و ... I—³ که ای شاه ترکان و سالار چین Л—² IV, VI—доб варианты того же б.
 زپیل دمان گردد Л—⁴ اندر گزین VI— و به گزین IV— (далее испорчено);
 زنسل زیان کرده کوشی گزند VI— زپیل ژیان کرده کرسی پسند IV—; کوشش پسند
 براندازد دل بنگر این داستان IV—; به بیدار دل بنگر این داستان I—⁶ تنش پست I—⁵
 6. Л—⁹ به آمد I, IV—⁸ راستان IV, VI—⁷ براندیش و بنگر تو این داستان VI—
 کناری بسازد ترا از IV, VI—¹¹ دشت I, IV, VI—¹⁰ оп., ср. разночтение 13.
 زمین I, IV—¹² پدرت I, IV—¹³ Л—доб. б. 206 текста; IV—доб.:
 یکی پر خرد مرد را برگزید * که مر کار را نغز و شایسته دید
 : Л—доб.; بنزدیک خاور خدای Л—¹⁵ هیونی فرستاد و بگزارد I, IV, VI—¹⁴ VI—б. оп.
 حو آمد بر مرز توران زمین * بنزد سپهدار ترکان و چین
 چون تند I, IV, VI—¹⁶

- 185 بیامد¹ بتخت کئی² بر نشست
بزرگان برو گوهر افشانند
از ایشان چو نوبت⁵ بایرج رسید
هم ایران و هم دشت⁷ نیزه‌وران
بدو داد کورا سزا بود تاج⁹
نشستند هر سه بآرام و شاد
- 190 کدر بر میان بست و بگشاد دست
همی پاک³ توران شهنش⁴ خوانند
مر اورا پدر شاه⁶ ایران گزید
هم آن تخت شاهی و تاج سران⁸
همان کرسی و مهر و آن تخت عاج¹⁰
چنان مرزبانان فرخ¹¹ نژاد¹²

۶

- برآمد برین روزگار دراز
فریدون فرزانه شد سالخورده¹⁵
برین گونه گردد سراسر سخن
چو آمد¹⁶ بکار اندرون تیرگی
بجنبید مر سلم را دل زجای
دلش گشت غرقه باز اندرون
نبودش پسندیده بخش پدر
بدل پر زکین شد برخ پر زچین
- زمانه بدل در همی¹³ داشت راز¹⁴
بباغ بهار اندر آورد گردد
شود سست نیرو چو گردد کهن
گرفتند پرمایگان خیرگی¹⁷
دگر گونه‌تر شد بآیین و رای
بانندیشه بنشست با رهنمون
که داد او بکهنتر پسر تخت زر
فرسته¹⁸ فرستاد زی شاه چین¹⁹

۱ ورا شاه-IV ۲ جهان پاک-I, IV ۳ شهی-IV; مهی-I ۴ درآمد-VI ۵
شهر-I ۶ پس آنگه نیابت-I; ازان دو نیابت-Л ۷ توران زمین
تاج شاه-ی و تخت سران-VI; تخت شاهان و تاج کیان-IV ۸ شهر-IV, VI ۹
همان تیغ و مهر و -IV, VI; همان تیغ و مهر و نگین و کلاه-I ۱۰ دیدگاه-I ۱۱
جای I, IV-доб.: ۱۲ خسرو-I ۱۳ همان تخت عاج
مر اورا که بد هوش و فرهنگ و رای * مر اورا چه خوانند ایران خدای
درآمد-IV, VI ۱۶ فرزانه سالخورده-IV, VI ۱۵ VI-б. оп. ۱۴ دگر-I ۱۳
I-доб.: ۱۹ سواری-VI ۱۸ 195 стоит перед б. 194 текста. ۱۷ Л, IV; چیرگی-IV, VI
بگفت آنچه اندر دل اندیشه کرد * فرستاده را... (далее испорчено)

175 خروشید و بار غریبان بپست
ز گوهر یمن گشت^۱ افروخته
[چو فرزند را باشد آئین و فرّ
بسوی فریدون نهادند روی
ابریشت شرزه هیونان مست
عماری یک اندر دگر دوخته^۲
گرامی بدل برجه ماده چه نر]
جوانان بیینادل راهجوی^۳

۵

180 نهفته چو بیرون کشید^۴ از نهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین^۵
نخستین بسلم اندرون بنگرید
بفرمود تا لشکری برگزید^۶
بتخت کیان اندر آورد پای
دگر^{۱۲} تور را داد توران زمین^{۱۳}
یکی لشکری نامزد کرد شاه
بسه بخش کرد آفریدون^۵ جهان
سیم دشت گردان^۷ و^۸ ایران زمین
همه روم و خاور مر اورا سزید
گرازان سوی خاور اندر کشید^{۱۰}
همی خواندندیش خاور خدای^{۱۱}
ورا کرد سالار ترکان و چین^{۱۴}
کشید آنگهی تور لشکر بر راه

^۱ Л— زهر گونه گوهر شد—^۲ I— вместо б. 176 текста доб.:

چو فرزند باشد بآیین و فرّ * گرامی بدل برچه ماده چه نر
عماری بپشت هیونان بپست * چنان چون بود ساز آیین پرست
ابا مال و با خواسته شاهوار * همیشه بکار اندرون نیک یار
Л, I, IV, VI—доб. Л—چارهجوی^۳ IV, VI—доб. варианты бб. рук. I.

отрывок — рассказ о том, как Фарйдун испытывал своих сыновей, представ перед ними в облике дракона, и о том, как он нарекал им и их женам имена: Л, I—49 бб.; IV, VI—53 бб.; Б—перевод бб. отсутствует. ^۴ VI— کردش فریدون^۵ VI— نهفته برون آورید^۶ Л, VI— ترک

سوی مرز—^{۱۰} Л— لشکر جنگجوی—^۹ Л, IV—без^۸ I, و^۷ VI— گرگان^{۱۱} VI— چین
VI—б. оп. ; بدان سوی خاور سر اندر کشید—IV; خوارزم بنهاد روی
VI—^{۱۲} VI—б. оп. ; توران زمین—^{۱۴} Л— ترککان و چین—^{۱۳} Л—^{۱۲} VI—^{۱۱} VI—б. оп.
ترکان چین

- فرستادشان لشکری گشن پیش
شدند این سه پرمایه اندر یمن¹ 160
همی گوهـر² و زعفران ریختند
همه یال اسبان پر از مشک و می
نشستن گهی ساخت شاه یمن
در گنجهای کهن کرد باز³ 165
سه خورشیدرخ را چو باغ بهشت
ابا تاج و با گنج نادیده رنج
بیاورد هر سه بدیشان سپرد
[زکینه بدل گشت شاه یمن¹¹
بد از من که هرگز مبادم میان¹³
به اختر کس آن دان¹⁵ که دخترش نیست
به پیش همه موبدان سرو گفت
بدانید کین سه جهان بین خویش¹⁸
بدان تا چو دیده بدارندشان
- چه بیگانه فرزندگان و چه خویش
برون آمدند از یمن مرد و زن
همی مشک با می برآمیختند
پراگنده دینار در زیر پی³
همه نامداران شدند انجمن⁴
گشاد آنچه یکچندگه بود راز⁶
که موبد⁷ چو ایشان صنوبرنکشت
مگر زلفشان دیده رنج شکنج⁸
که سه ماه نو بود و سه شاه⁹ گرد¹⁰
که از آفریدون بد آمد¹² بمن
که ماده شد از تخم نره کیان¹⁴
چو دختر بود روشن اخترش نیست¹⁶
که زیبا بود ماه را شاه جفت¹⁷
سپردم بدیشان بر آیین خویش¹⁹
چو جان پیش دل بر نگارندشان²⁰

1 IV—ان سپاه اندرون یمن—IV
испытание Сарвом сыновей Фаридуна: Л—31 бб.; I, IV, VI—33 бб.; Б—перевод бб. отсутствует.

4 Л—ان انجمن—IV 5 باز کرد—IV 6 راز کرد—VI; باز کرده بران—VI

7 IV, VI—دهقان—IV 8

ابا تاج و با گنج آراسته * سر زلف مشکین به پیراسته
9 شیر—VI 10 Л—доб.:

چو از کار پیوند پردخته شد * دلش بر ترازوی غم سخته شد
بد از این که هرگز—I 13 که بد ز آفریدون بیامد—I, IV, VI 12 I—мисра срезано.

ان تیرو تخم کیان (?)—I; که مایه شد و ز تخم آمد زیان—Л 14 نشان—IV; میادم میان
کسی دان—I, VI 15 в тексте—по Т. که از ماده شد تخم بی برکیان (?)—VI; IV—б. оп.;

16 IV—б. оп. 17 IV—доб.:

به اختر هران کس که دخترش نیست * چو دختر بود روشن اخترش نیست
بد از من که هرگز مبادم میان * که ماده شد از تخم من برکیان

сравни бб. 169 и 170 текста. 18 I, IV, VI—من 19 I, IV, VI—بآیین من 20 I—б. 174 стоит

перед б. 173 текста.

- 145 [بخوبی^۱ سخنهایش پاسخ دهید
ازیرا که پرورده^۲ پادشاه
سخن گوی و روشن دل و پاک دین
زبان راستی را بیاراسته
شما هر چه گویم زمن بشنوید
یکی ژرف بین است شاه یمن
گرانمایه و پاک^۳ هر سه پسر
زپیش فریدون برون آمدند
[بجز رای و دانش چه اندر خورد
- 150 چو پرسد سخن^۴ رای فرح نهید^۵
نبایید که باشد بجز پارسا
بکاری که پیش آیدش پیش بین
خرد خیره کرده ابر خواسته
اگر کار بندید خرم شوید
که چون او نباشد بهر انجمن^۶
همه دل نهاده بگفت پدر
پراز دانش و پسر فسون آمدند
پسر را که چونان^۷ پدر پرورد^۸

۴

- 155 [سوی خانه رفتند هر سه چو باد
[چو خورشید زد عکس برآسمان
برفتند و هر^۹ سه بیاراستند^{۱۰}
کشیدند بالشکری چون سپهر
چو از آمدنشان شد آگاه سرو
- شب آمد بخفتند پیروز و شاد
پراگند بر لاژورد ارغوان
ابا خویشتن موبدان خواستند^{۱۱}
همه نامداران خورشیدچهر
بیاراست آشکر چو پرت تنرو^{۱۲}

1 IV — вместо бб. 2 IV, VI — همه IV, VI — چو پرسد IV, VI — بجزی — I

146—149 доб.:

زبان راستی را بیاراسته * خرد خواسته کرده بر خاسته (?)
شما هرچه گویم زمن بشنوید * اگر کار بندید خرم شوید
VI — вместо бб. 146—149 доб.:

ازیرا که پرورده پادشاه * نبایید که باشد درو پارسا
Б—перевод бб. 146—149 отсутствует. 4 VI — б. оп.; Л, I, IV, VI — доб. отрывок — поучение Фарйдуна
сыновьям относительно тех испытаний, которым их подвергнет Сарв в Йемене: Л—17 бб.; I, IV —
13 бб.; VI—14 бб.; Б—бб. не переведены. 5 Л — ان پاک 6 IV — چون خود VI — چون او VI —
برآراسته VI — 9 برفتند چو هر IV — 8 I, IV, VI — бб. 154 и 155 оп. 7 I, IV, VI —
11 I, IV — بسان تنرو 10 VI — خواسته

پس ار¹ شاه را این چنین است کام
بفرمان شاه این سه فرزند من
کجا من بپینم سه شاه ترا
بیایند هر سه⁴ بنزدیک من⁵
شود شادمان دل بدیدارشان
به بینم کشان دل⁷ پر از داد هست
پس آنگه سه روشن جهان بین خویش⁸
چو آید¹¹ بدیدار ایشان نیاز
سراینده جندل¹² چو پاسخ شنید
پیر از آفرین لب زایوان اوی
بیامد چو نزد فریدون رسید
سه فرزند را خواند شاه جهان
از آن رفتن¹⁴ جندل و رای¹⁵ خویش
چنین گنت کین شهریار¹⁶ یمن
چو ناسفته گوهـر سه دخترش بود
[سروش ار بیابد چو ایشان عروس
ز بهر شما از پدر خواستیم
کنون تنان بباید بر او شدن
سراینده باشید و بسیارهوش

نشاید زدن جز بفرمانش گام
برون آنگه آید ز پیوند² من
فرزنده تـاج و گاه ترا³
شود روشن این شهر تازیک من⁶
به بینم روانهای بیدارشان
بزنهارشان دست گیرم بدست
سپارم بدیشان برآیین⁹ خویش¹⁰
فرستم سبکشان سوی شاه باز
بهوسید تختش¹³ چنان چون سزید
سوی شهریار جهان کرد روی
بگفت آن کجا گفت و پاسخ شنید
نهفته برون آورید از نهان
سخنها همه پاک بنهاد پیش
سر انجمن سرو سایه فکن
نبودش پسر دختر افسرش بود
دهد پیش هر یک مگر¹⁷ خاک بوس
سخنهای بایسته آراستیم
بهر¹⁸ بیش و کم رای فرخ زدن
بگفتار او بر نهاده دو گوش

بشادی بیایند—IV⁵ شادان—I⁴ VI-6. оп. 3 ز در بند—I² اگر—IV, VI¹
بآیین—IV, VI⁹ من—I⁸ که دلشان—IV, VI⁷ IV-6. оп. 6 نزدیک من
گر آید—IV; کت آید—I¹¹ I-132 стоит перед 6. 131 текста. I-132; I, IV, VI-6. من—I¹⁰
ز پیونده جندل هم از رای—IV¹⁵ زیوئیدن—VI¹⁴ دستش—VI¹³ جندل—IV¹²
دهد—VI; دهد بر بر هر یکی—IV; مگر پیش هر سه دهد—I¹⁷ کین سرو شاه—VI¹⁶
بهر نیک و بد—VI¹⁹ زهر—I¹⁸ در بر هر یکی

- [ازین در سخن هرچه دارید¹ یاد
 110 جهان آزموده دلاور سـرـان
 که ما همگنان آن نه بینیم رای
 اگر شد فریدون جهان شهریار
 سخن گفتن و کوشش² آیین ماست
 بخـنـجـر زمـین را³ میستان⁴ کنیم⁵
 115 سه فرزند اگر بر تو هست ارجمند
 وگر چاره کار⁷ خواهی هـمی
 ازو آرزوهای پرمایه جـوی
 چو بشنید از آن نامداران⁹ سخن
 سراسر بهن بر بجاید گشاد
 گشادند یک یک براسخ زبان
 که هر بادرا تو بجنبی زجای
 نه ما بندگانیم با گوشوار
 عنان و سنان تافتن دین ماست
 بنیزه هوارا نیستان کنیم
 سر بدره بگشای ولب را ببنند⁶
 بترسی ازین پادشاهی هـمی
 که کردار آنرا⁸ نه بینند روی
 نه سردید آنرا بگیتی نه بن¹⁰

۳

- فرستاده شاه را پیش خواند
 120 که من شهریار ترا کهترم
 بگویش که گرچه تو¹² هستی بلند
 پسر خود گرامی بود شاه را
 سخن هرچه گفتی¹³ پذیرم هـمی
 اگر¹⁵ پادشا دیده¹⁶ خواهی من
 مرا خوارتر چون سه فرزند خویش
 125 فراوان سخن را بخوبی براند
 بهرچ او¹¹ بفرمود فرمان برم
 سه فرزند تو بر تو بر ارجمند
 بویژه که زیبا بود گاه را
 ز دخترمن¹⁴ اندازه گیرم هـمی
 وگر دشت گردان وتخت یـهن
 نه بینم بهنگام بایست پیش¹⁷

شمرها- VI-⁴ جهانرا- IV-³ بخشش- I, IV, VI-² هرچستان هست- I, IV, VI-¹
 که کسی- I-⁸ یار- IV-⁷ کرد- I-⁷ ز بند- L-⁶ I-⁵ میسرا سрезانو. گلستان
 کین را و نه نیز بن- IV-¹⁰ کاردانان- I, IV, VI-⁹ که پایان اورا- VI-⁹ کرد آنرا
 آنچه گوئی- VI-¹³ هرچه گوئی- IV-¹³ هرچند- IV, VI-¹² بهرچم- IV, VI-¹¹
 پا بست خویش- IV, VI-¹⁷ دید- IV-¹⁶ که گر- VI-¹⁵ ز فرزند- I-¹⁴

- 95 فرستاده را زود جائی¹ گزید
بیامد در بار دادن ببست
فراوان کس از دشت نیزه‌وران
نهفته برون آورید از نهفت
که مارا بگیتی ز پیوند³ خویش
100 فریدون فرستاد زی من پیام
همی⁶ کرد خواهد ز چشم جدا
فرستاده گوید چنین گفت شاه
گراینده هر سه بپیوند⁸ من
اگر گویم آری و دل زان تهی
105 وگر آرزوها سپارم بدوی
[وگر سر به پیچم ز فرمان¹⁰ او
کسی کو بود شهریار زمین
شنیدستم از¹³ مردم راه جوی
- پس آنگه بکار اندرون بنگرید²
بانبوه اندیشگان در نشست
بر خویش خواند آزموده سران
همه رازها پیش ایشان بگفت
سه شمعست روشن بدیدار⁴ پیش
بگسترد پیشم یکی خوب⁵ دام
یکی رای بایید زدن با شما
که مارا سه شاهست زیبای گاه⁷
سه روی پوشیده فرزند من
دروغ⁹ نه اندر خورد با مهی
شود دل پرآتش پر از آب روی
بیک سو گرایم ز پیمنان او¹¹
نه باز یست¹² با او سگالید کین
که ضحاک را زو چه آمد بروی

مرا روز روشن شود تار شب * بایید گشادن بپاسخ دولاب
گشاده بریشان بود راز من * بهر نیک و بد باشد انباز من
IV—вместо бб. 91—94 доб.:

همی گفت اگر پیش بالین من * نبینم سه ماه این جهانبین من
مرا روز روشن شود تار شب * بایید گشادن بپاسخ دو لب
ستایش بایید بپاسخ کنون * مرا چند رازست با رهنمون
بریشان گشاده کنم راز من * بهرکار هستند انباز من
VI—вместо бб. 91—94 доб. варианты бб. рук. IV; Б—вместо этих бб. доб.: وأطلق لسانه بالثناء والدعاء

¹ جایگاهی — I 2 Л, I—б. 96 стоит перед б. 95; Б—порядок изложения как в тексте.
نغز — VI⁵ دیدار — IV, VI⁴ ز گیتی بکردار — VI ز گیتی سه فرزند — IV⁸
دروغی — IV; دروغ آن — I⁹ بپیمنان — IV⁸ باتاج وگاه — IV⁷ همه — VI⁶
هراسان — IV; هراسان شود دل ز پیمنان او — I¹¹ ز گفتار — VI ز بیکار — IV⁰
برنجست — IV¹² جهانی شود زین پر از گشت وگو — VI; شود دل ز آزار او
شنید این سخن — I, IV, VI¹³ نه نیکست — VI

- 80 مرا¹ پادشاهی² آباد هست سه فرزند شایسته³ تاج و گاه زهرکام و هر خواسته بی نیاز مر این سه گرانمایه را در نهفت ز کار آگهان آگهی⁴ یافتیم کجا از پس پرده پوشیده روی 85 مران هر سه را نوز⁵ ناکرده نام که ما نیز نام سه فرخ نژاد کنون این گرامی دو گونه گهر سه پوشیده رخ را سه دیهیم جوی فریدون پیامم بدین گونه داد 90 پیامش چو بشنید شاه یمن [همی گفت گر پیش بالین من [مرا روز روشن بود تاره شب [سراینده را گشت کای نامجوی [شتابت نباید پاسخ کنون
- همان¹ گنج و مردی² و نیروی دست³ اگر داستانرا بود گاه ماه⁴ بهر آرزو دست ایشان⁵ دراز بماید کنون⁶ شاهزاده سه جفت⁷ بدین آگهی تیز بشتافتیم سه پاکیزه داری تنوای نامجوی چو بشنیدم⁹ این دل شدم¹⁰ شادکام حواندر خور آید نکردیم یاد بماید برآمیخت با یکدگر¹¹ سزارا سزاوار بی گشت و گوی تو پاسخ گزار¹² آنچه آیدت یاد بهژمرد چون زاب کننده سمن¹³ نبیند سه ماه این جهانبین من [بماید گشادن پاسخ دو لب [زمان باید اندر چنین گشت گوی [مرا چند رازست با رهنمون

همان گنج شاهی و بنیاد هست IV-³ مردان L-² هم L-¹ (в обоих мисра). اگر داستانرا بود گاه IV-⁴ L, I-б. 80 стоит перед б. 79 текста. و بنیاد هست VI-⁵ L-доб.: مرا هست دانا بآیین و راه VI-⁶ و شاه

مرا داد دادار فریاد بخشش * بدیشان شب و روز من هست کش (?) ستایم (?) ز یزدان که او داد دست * مرا بر چنین دستگاه و نشست ز هر گونه چون بنگرم روزگار * مرا هست خود بخت آموزگار بماید همی شاهرا داشت جفت IV-⁷ همی بایدم VI-⁸ بماید همی I-⁶ گشته L-⁵ یک L-¹¹ ازو دلش شد VI-⁹ شد دلم I, IV-¹⁰ بشنید I, VI-⁹ نیز IV-⁸ چون VI-¹³ چون آب کننده سمن I-¹³ کن از IV-¹² برآمیخت باید ابا یکدگر I-¹² با دگر بدل گفت اگر پیش بالین من * نبیند سه ماه این جهانبین من I - вместо бб. 91 - 94 текста доб.: ازخران یاسمن (?)

1 سالش چو یک پنجه اندر کشید
 ببخت جهاندار هر سه پسر 50
 ببالا چو سرو و برخ چون بهار
 از این سه دو پاکیزه از شهرناز
 پدر نوز ناکرده از ناز 8 نام
 فریدون از آن نامداران خویش
 کجا نام او چندان پرهیز 55
 بدو گفت برگرد گرد جهان
 سه خواهرزیک مادر و یک پدر
 بخوبی سزای سه فرزند من
 [ببالا و دیدار هر سه یکی
 چو بشنید چنل ز خسرو سخن 60
 که بیدار دل بود و پاکیزه 18 مغز
 ز پیش سپهبد برون شد بر راه
 سه فرزندش 2 آمد گرامی پدید
 سه خسرو 3 نژاد از در 4 تاج زر
 بهر چیز مانده شهریار
 یکی 5 کهتر از خوب چهر 6 ارنواز 7
 همی 9 پیش پیلان 10 نهادند گام 11
 یکی را گرنامه تر 12 خواند پیش 13
 بهر کار 15 دلسوز بر شاه بر
 سه دختر گزین از نژاد مهان 16
 پری چهره و پاک و خسرو گهر
 چنان چون بشاید بپیوند من 16
 که این را ندانند از آن اندکی
 یکی رای پاکیزه افگند بن
 زبان چرب و شایسته کار نغز 19
 ابا چند تن مر ورا نیکخواه

از پی-IV 4 فزخ-IV, VI 3 I-дальше срезано; 2 فرزند-IV 1 چو-IV
 5 I-дальше срезано. 6 IV, VI-خوب رخ 7 Л-доб.:
 کم-ین بود بافر و برز کیان * دو مهتر ز کینه سری بر زیان
 11 IV-доб.: سلطان-VI; بیپنان-IV 10 همش-Л 9 نیز نا کرده شان هیچ-IV 8
 از انسان بدیشان نگه کرد شاه * که گشتند زیبای تخت و کلاه
 13 Л-доб.: 12 IV-بر I, VI-доб. варианты того же б.; I-второе мисра срезано.
 پژوهنده دانشش و راه و روز * بهر کار پیروز و گیتی فروز
 16 I-б. 57 оп. I-дальше срезано; 15 Л-روز-IV; 14 I, IV, VI-رامبر-IV
 17 I-б. поврежден; I, IV, VI-вместо следующего б. доб.:
 پدر نام ناکرده از نازشان * بدان تا نخوانند باوازشان
 I-после этого б. доб. еще один б.-место выкрошилось. 18 IV-بیپدار; VI-هشیار
 19 I, IV, VI-б. 62 оп.

فرستاد نزدیک فرزندان چیز
چو آن خواسته دید شاه زمین
بزرگان لشکر چو بشناختند
که ای شاه پیروز یزدان شناس
چنین روز روزت فزون باد بخت
ترا باد پیروزی از آسمان
وزان پس جهاندیدگان سوی⁶ شاه
همه ز و گوهر برآمیختند
همان مهتران از همه کشورش
یزدان همی خواستند¹⁰ آفرین
همه دست بر داشته بآسمان
که جاوید بادا چنین¹² شهریار
وزان پس فریبون بگرد جهان
هران چیز کز راه بیداد دید¹⁶
بنیکی ببست از همه دست¹⁸ بد
بیاراست گیتی بسان بهشت
از آمل گنر سوی تمیشه²¹ کرد
کجا کز²³ جهان گوش²⁴ خوانی همی

زیانی پر از آفرین داشت نیز¹
ببهرت و بدر مام کرد آفرین
برشهریار جهان تاختند
ستایش² مر اورا وزویت³ سپاس
بد اندیشگان را نگون باد بخت
مبادا⁴ بجز داد و نیکی گمان⁵
زهر گوشه‌ای بر گرفتند راه⁷
بتاج⁸ سپهبد فرو ریختند
بدان خرمی⁹ صف زده بر درش
بران تاج و تخت و کلاه و نگین
همی خواندندش بنیکی گمان¹¹
برومند بادا چنین¹³ روزگار¹⁴
بگردید و دید آشکار و نهان¹⁵
هرآن بوم و¹⁷ بر کان نه آباد دید¹⁶
چنانکه از ره هوشیاران¹⁹ سزد
بجای گیاه²⁰ سرو گلبن بکشت
نشست اندر آن²² نامور بیشه کرد
جز این نیز نامش ندای²⁵ همی²⁶

مبادی-Л 4 نیایش مراورا وهم زو-VI 3 نیایش-IV 2 IV-6. оп. 1
فرهی-IV 9 بتخت-I, VI 8 I, IV, VI-6. оп. 7 پیش-T 6 I, IV, VI-6. оп. 5
گشاده بنیکی برو برگمان-IV 11 Л-6 оп.; IV 10 I, VI خوانند-فرخی-VI
بود-IV 16 IV-6. оп. 15 IV-6. оп. 14 IV-6. оп. 13 I-6. оп. 12 I-6. оп. 11 I-6. оп. 10 I-6. оп. 9 I-6. оп. 8 I-6. оп. 7 I-6. оп. 6 I-6. оп. 5 I-6. оп. 4 I-6. оп. 3 I-6. оп. 2 I-6. оп. 1 I-6. оп.
ببست از جهان-VI 18 ببستش از راه-IV 18 ببست او درو دست-I 18 I-6. оп. 17 I-6. оп. 16 I-6. оп. 15 I-6. оп. 14 I-6. оп. 13 I-6. оп. 12 I-6. оп. 11 I-6. оп. 10 I-6. оп. 9 I-6. оп. 8 I-6. оп. 7 I-6. оп. 6 I-6. оп. 5 I-6. оп. 4 I-6. оп. 3 I-6. оп. 2 I-6. оп. 1 I-6. оп.
دست I-6. оп. 22 I-6. оп. 21 I-6. оп. 20 I-6. оп. 19 I-6. оп. 18 I-6. оп. 17 I-6. оп. 16 I-6. оп. 15 I-6. оп. 14 I-6. оп. 13 I-6. оп. 12 I-6. оп. 11 I-6. оп. 10 I-6. оп. 9 I-6. оп. 8 I-6. оп. 7 I-6. оп. 6 I-6. оп. 5 I-6. оп. 4 I-6. оп. 3 I-6. оп. 2 I-6. оп. 1 I-6. оп.
I-6. оп. 26 I-6. оп. 25 I-6. оп. 24 I-6. оп. 23 I-6. оп. 22 I-6. оп. 21 I-6. оп. 20 I-6. оп. 19 I-6. оп. 18 I-6. оп. 17 I-6. оп. 16 I-6. оп. 15 I-6. оп. 14 I-6. оп. 13 I-6. оп. 12 I-6. оп. 11 I-6. оп. 10 I-6. оп. 9 I-6. оп. 8 I-6. оп. 7 I-6. оп. 6 I-6. оп. 5 I-6. оп. 4 I-6. оп. 3 I-6. оп. 2 I-6. оп. 1 I-6. оп.

- نماند¹ چنینه دان جهان بر کسی
فرانک نه آگاه بد⁴ زین نهان
15 رضحاک شد تخت شاهى تهى
پس آگاهى آمد ز فرخ پسر
نیایش کنان شد سروتین بهشت⁹
نهاده آن سرش پست بر خاک بر
همی¹² آفرین خواند¹³ بر کردگار
20 وزان پس¹⁵ کسی را¹⁶ که بودش نیاز
نهانش نوا کرد¹⁸ وکس را نگفت
یکی¹⁹ هفته زین گونه بخشید چیز
دگر هفته مر بزم را کرد ساز
بیاراست چون بدوستان خان²¹ خویش
25 وزان پس همه گنج آراسته
همان²³ گنجهارا گشادن گرفت
گشادن در گنج را گاه دید
همان جامه و گوهر²⁶ شاهوار
همان جوشن و خود وزوپین و تیغ
30 همه خواسته بر شتر بار کرد
- درو شادکامى نیابى² بسى³
که فرزند او شاه شد بر⁵ جهان
سرآمد بـرو روزگار مـهى⁶
بمادر⁷ که فرزند شد تاجـور⁸
بپیش جهانـداور آمد نخست¹⁰
همى خواند¹¹ نفرین بضحاک بر
برآن شادمان¹⁴ گردش روزگار
همى داشت روز بد خویش راز¹⁷
همان را ز او داشت اندر نهفت
چنان شد که درویش نشناخت²⁰ نیز
مهانى که بودند گردنـفراز
مهانرا همه کرد مهمان خویش
فراز آوریده نهان²² خواسته
نهاده²⁴ همه رای دادن گرفت
درم خوار شد چون پسر شاه دید²⁵
همان اسب تازی بزین عـنار²⁷
کلاه و کمر هم²⁸ نبودش دریغ²⁹
دل پاک سـوى جهانـدار کرد

1 I—после 3 وزو شادمانى نماید—IV; 2 L—نیاید—L 1
چو آگاه شد—I 4 12 дает б. 17 текста; IV—б. 13 стоит после б. 14 текста; VI—б. оп.
پیش دادار شد—I 9 I—б. оп. 8 بآذر (9)—IV 7 بهی—IV; I—б. оп. 6 در—IV 5
بدل—IV 14 کرد—L 13 بسى—I 12 کرد—L 11 پراز آفرین جهاندار شد—I 10
همى داشت روز—IV 17 هرآن کس—I, IV, VI 16 ازیشان—IV; ازآن پس—L 15 شاد از
بیگ—IV 19 برافزود—L 18 ازو دست روز بدی داشت باز—VI; از بر خویش باز
نهادن—IV 24 سر—VI; همه—I 23 آوردند از—IV 22 جای—IV 21 نشینید—IV 20
خود—IV 28 فسار—IV 27 جامه گوهر—L 26 I—б. оп. 25

,

¹ I—که ² L—تاج; VI—گاه ³ L—مهر و ماه ⁴ L, VI—بخردی; L, IV, VI—6.4
 стоит перед б ³ текста. ⁵ I—بـرآیـیـنـ ⁶ IV, VI—обратный порядок мисра.
⁷ I, IV—کس ⁸ I, VI—و داد و ⁹ L, I, IV, VI—جهان گشت روشن; IV—جهان پر ز داد و
 پـنـجـصـد—VI; ورا سالیان بود بره پـنـج—IV¹⁰ (в тексте по T). ماه و مهر
 نماید بـتـو—VI; نیز—VI; ترانیز اینست—IV¹² ¹¹ I—که نگند

وگر نه من ایسر همی بودمی
 مهان پپیش او خاک دادند بوس
 455 دمام برون رفت لشکر ز شهر *
 ببردند ضحاک را بسته خوار
 همی راند ازین گونه تا شیرخوان
 بسا روزگارا که بر کوه و دشت
 بران گونه⁶ ضحاک را بسته سخت⁷
 460 همی راند اورا بکوه اندرون
 بیامد هم آنگه خجسته سروش
 که این بسته را تا دماوند کوه
 مبر جز کسی را¹² که نگزیردت
 بیاورد ضحاک را چون نوند

بسی با شما روز¹ پیودمی
 زدرگاه برخاست آوای کوس²
 وزان شهر³ نایافته هیچ⁴ بهر
 پیشت هیونی برافگنده زار
 جهانرا جو این بشنوی پیر خوان
 گذشتست و بسیار خواهد⁵ گذشت
 سوی شیرخوان برد بیدار بخت⁸
 همی خواست کارد⁹ سرش را نگون
 بخوبی¹⁰ یکی راز گفتش بگوش
 ببر هم چنان تازیان بی گروه¹¹
 بهنگام سختی ببر گیردت
 بکوه دماوند کردش بپند¹³

1 IV-سال 2 Л-доб.:

همه شب دو دیده بدرگاه بر * خروشان بران روز کوتاه بر
 که تا اژدهارا برون آورید * ببند کمندی چنان چون سزید
 شهر-IV, VI; شاه-Л⁴ وزان شاه-IV, VI³ I, IV, VI-доб. варианты тех же бб.
 کوه- I, VI⁶ بر ما بخواید-VI; بسیار و خواهد-IV; و چندی بخواید-Л⁵
 تازنان (?)-I¹¹ بچربی-IV¹⁰ کردن-IV⁹ چون پیل مست-IV⁸ دست-IV⁷
 13 Л-доб.: مگر زان کسی خود-VI; نگهبان کسی خود-IV¹² باگروه

زسرتا بپایش زهی برکشید * سراسر یکی چرم ازو برکشید
 بدان زه سروپای و دستش ببست * همه بند و گردنش برهم شکست
 چو بندی برآن بند بفزود نیز * نبود از بد بخت او مانده چیز
 VI-доб. варианты тех же бб.; I-доб.:

چو بندی برآن بند بفزود نیز * نماند از بد بخت مانیده چیز
 از او نام ضحاک چون خاک شد * جهان از بد او همه پاک شد
 گسسته شد از خویش و پیوند او * بمانده بکوه اندرون بند او
 IV-доб.:

چو بندی بران بند بفزود نیز * نبود از بد بخت او مانده چیز

- فریدون چو بشنید ناسود دیر
 بتندی بستمش دو دست و میان
 نشست از بر تخت زین او
 بفرمود کردن بدر بر خروش
 نباید که باشید با ساز جنگ
 سپاهی نباید که با پیشه‌ور
 یکی کارورز⁸ و یکی گرزدار
 چو این کار آن جوید آن کار این
 ببنند اندرست آنکه ناپاک بود
 شما دیر مانید و خرم شوید
 [شنیدند یکسر سخنهاى شاه
 وزان پس همه نامداران شهر
 برفتند با رامش و خواسته
 فریدون فرزانه بنواخته‌شان
 همی پندشان داد و کرد¹⁵ آفرین
 [همی گفت کین جایگاه منست
 که یزدان پاک از میان گروه
 بدان تا جهان از بد ازدها
 چو بخشایش آورد نیکی دهش
 منم کدخدای جهان سربسر
- 435
 440
 445
 450
- کمندى¹ بیاراست² از چرم شیر
 که نگشاید آن بند پیل³ زیان
 بیفگند⁴ ناخوب آیین او
 که هرکس که دارید بیدار هوش⁵
 نه زین گونه⁶ جوید کسی⁷ نام و ننگ
 بیک روی جویند هر دو هنر
 سزاوار هرکس پدیدست کار
 پراشوب گردد سراسر زمین⁹
 جهانرا زکردار او پاک بود
 برامش سوی ورزش¹⁰ خود شوید¹¹
 ازان مرد پرهیز با دستگاه
 کسی کش بد از تاج وز گنج¹² بهر¹³
 همه دل بفرمانش آراسته
 بر اندازه بر پایگه¹⁴ ساختشان
 همی یاد کرد از جهان آفرین¹⁶
 بنیک اختر بومتان روشنست
 برانگیخت مارا زالبزرز کوه
 بفرمان گرز¹⁷ من آید رها¹⁸
 بنیکی بپاید سپردن رهش
 نشاید¹⁹ نشستن بیک جای بر

آن بند شیر-IV; آن ژنده پیل-II³ بر آراست-IV² کمندش-II¹
 که ای نامداران بسیار هوش-IV; که ای نامداران با فر و هوش-I⁵ برانداخت-VI⁴
 VI-б.оп.⁹ گاوورز-II⁸ یکی-I⁷ نه زین باره-VI; نه این باره-IV; وزین باره-I⁶
 I, IV, VI - б. 443 оп. بشادی سوی منزل خود شوید-VI; IV-б.оп.¹¹ ورزش-II¹⁰
 کسی را که بود آرزو گنج مهر-I¹³ از ناز و از گنج-VI; از گنج و از نام-IV¹²
 IV - б. 448 оп¹⁶ بس-II¹⁵ ز راه سزا پایگه-IV, VI; ز راه خرد پایها-I¹⁴
 نباید-I¹⁹ بفرمن آمد شمارا رها-I¹⁸ بفر و بگرز-IV¹⁷

همه پير و برنانش فرمان برريم
 نخواستاهيم برگاه ضحاك را
 سپاهي و شهري³ بکردار كوه
 از آن شهر روشن يكي تيره گرد
 پس آنگاه⁵ ضحاك شد چاره جوي
 باهن⁷ سراسر بپوشيد تن
 بچنگ اندرون شست يازي كه نند
 بديد آن سيمه نرگس شه رناز
 دو رخساره روز و دو زلفش چو شب
 بهغز اندرش آتش رشك خاست
 نه از تخت ياد و نه جان ارجمنند
 بدست¹⁴ اندرش آگون دشنه بود
 ز بالا چو پي بر زمين بر نهاد
 بران گرزه گاو سر دست برد
 بيامد سروش خجسته دمان
 همي دون شكسته ببندش چو سنگ
 بكوه اندرون به بود بند او

يكايك زگفتار¹ او نگنريم
 مهران ازدهادوش² ناپاك را
 سراسر بچنگ اندر آمد گروه⁴
 برآمد كه خورشيد شد لاجورد
 زلشكر سوي كاخ⁶ بنهاد روی
 بدان تا نداند كس زانجهن⁸
 برآمد بر بام كاخ⁹ بانند¹⁰
 پراز جادوئي با فريدون پراز¹¹
 گشاده بنفريـن ضحاك لب¹²
 بايوان كه نند اندر افگند راست
 فرود آمد از بام كاخ بانند¹³
 بخون پريـچهرگان تشنه بود¹⁵
 بيامد فريدون بکردار باد
 بزد بر سرش ترگ بشكست¹⁶ خرد
 مزن گرفت كورا نيامد زمان
 بپر تا دو كوه آيدت پيش تنگ
 نيابيد برش خويش و پيـوند او

اندرون همگروه—I, IV, VI⁴ شامي—IV³ ازدها چشم—IV² فرمان—VI¹
 بايـين—IV⁷ خانه—I, II⁶ پر از خشم—VI⁵; پس از رشك—IV⁵; هم از رشك—I⁵
 برآمد چنان هم بكاخ—VI⁵; برآمد بران بام كاخ—IV⁹ كسي از انجهن—I, IV, VI⁸
 I, IV, VI—обратный порядок мисра.¹⁰ بنـاز—IV, VI¹¹ II, I, IV, VI—доб.:¹²
 بدانست كان كار هست ايزدي * رهـايـي نيابـد دست بـدي
 I—доб.:¹³
 همان تـيز خـنجر كـشيد از نيـام * نه بـگـشاد راز و نه بـرگـفت نام
 IV, VI—بچنگ¹⁴ II—доб.:¹⁵
 همان تـيز خـنجر كـشيد از نيـام * نه بـگـشاد روي و نه بـرگـفت نام
 I—کرد—¹⁶ IV, VI—доб. тот же б. в варианте 13-го разночтения.

چرا تو^۱ نسازی همی^۲ کار خویش
 ز تاج^۵ بزرگی چو موی از خمیر
 400 [ترا دشمن آمد بگه برنشست
 همه بند و نیرنگت از رنگ برد
 که هرگز نیامدت^۳ ازین^۴ کار پیش
 برون آمدی مهتر را چاره گیر^۶
 یکی گرز^۷ گاو پییکر بدست
 دلارام بگرفت و گاهت سپرد^۸

۱۲

جهاندار ضحاک از ان گفت گوی
 [چو شب گمردش روز پرگار زد
 بفرمود تا بر نهادهند زین
 405 بیامد دمان با سپاهی گران
 ز بی راه مـرکـاخ را بـام و در
 سپاه فریدون چو آگه شدند
 ز اسپان جنگی فرو ریختند
 همه بام و در مردم شهر بود
 410 همه در هوای فریدون شدند
 ز دیوارها خشت وز بام سنگ
 ببارید چون ژاله زابر سیاه
 به شهر اندرون هر که برنا بدند
 سوی لشکر آفریدون شدند
 415 خروشی بر آمد ز آتشکده
 بجوش^۷ آمد وزود^۸ بنهاد روی^۹
 فروزنده را مهره در قار زد
 بران بادپایان^{۱۰} باریک بین^{۱۱}
 همه نـزـه دیوان^{۱۲} جنگ آوران
 گرفت و بکین اندر آورد سر
 همه سوی آن راه بی ره شدند
 در آن جای تنگی بر آویختند
 کسی کش جنگ آوری بهر بود
 که از درد^{۱۳} ضحاک پر خون بدند^{۱۴}
 بکوی اندرون تیغ و تیر و خدنگ
 پیئی را^{۱۵} نبید بر زمین جایگاه^{۱۶}
 چه پیران که در جنگ دانا بدند
 ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند^{۱۷}
 که بر تخت اگر شاه باشد دده^{۱۸}

نمیامدت این- I-^۴ که هرگز نامد- IV-^۳ تو از- I-^۲ بر- I, IV, VI-^۱
 I-^۵ نیامد چنین- VI- نامد چنین- IV-
 66. 400 و 401 оп. 7 I- بجوش- 8 VI- تیغ- 9 I, IV, VI- 6. 403 оп.
 جور- I-^{۱۳} دیوان و- IV-^{۱۲} نوردان زمین- I-^{۱۱} راه پیویان- IV-^{۱۰} I,
 کسی را- I-^{۱۵} 409 steht после 6. 412 текста. VI-^۸ 409 steht после 6. 412 текста. VI-^{۱۶} زمین ضحاک بیرون شدند- VI-^{۱۴}
 روه (؟)- VI-^{۱۸} 6. оп. VI-^{۱۷} نیز راه- IV-^{۱۶} که پی را- VI-

- 380 بدو گفت ضحاک شاید بدن
چنین داد پاسخ ورا² پیشکار
بمردی⁵ نشیند بآرام⁶ تو
بآیین خویش آورد ناسپاس
بدو⁷ گفت ضحاک چندین منال
385 چنین داد پاسخ بدو کندرو
گرین نامور هست مهمان تو
که با دختران⁹ جهاندار جم
بیک دست گیرد رخ شهرناز
شب تیره گون خود¹² بتر زین کند¹³
390 چو مشک آن¹⁴ دو گیسوی دو¹⁵ ماه تو
[بگیرد بپریشان چو شد نیم مست
بر آشفست ضحاک برسان کرگ
بدشنام زشت و باواز سخت
بدو گفت هرگز تو در خان من
395 چنین داد¹⁹ پاسخ ورا²⁰ پیشکار
کزان بخت هرگز نباشد بهر²²
چو بی بهره باشی ز گاه مهی²⁴
- که مهمان¹ بود شاد باید بدن
که مهمان ابا³ گرزۀ گاو سار⁴
ز تاج و کمر بسترد نام تو
چنین گرتو مهمان شناسی شناس
که مهمان گستاخ بهتر بفال
که آری شنیدم تو پاسخ شنو
چه کارستش⁸ اندر شبستان تو
نشیند زند رای بر پیش و کم
بدیگر عقیق¹⁰ لب ارنوز¹¹
بزیر سر از مشک بالین کند
که بودند همواره دلخواه¹⁶ تو
بدین گونه مهمان نباید پُست¹⁷
شنید آن¹⁸ سخن کارزو کرد مرگ
شگفتی بشورید با شور بخت
ازین پس نباشی نگهبان من
که ایدون²¹ گمانم من ای شهریار
بمن چون دهی کدخدائی شهر²³
مرا کار سازندگی چون دهی²⁵

1 Л-добр.; 2 IV-بدو; 3 Л, VI-با; 4 IV-وبا; 5 VI-چو مهمان-Л; 6 I-باید; 7 IV-ورا; 8 IV, VI-چه کارست-Л; 9 I-جهاندار; 10 Л-عقیقی; 11 VI-دلنواز; 12 Л-هم; 13 IV-мисра испорчено; 14 Л, VI-از; 15 IV-چون; 16 I, VI-ب. оп.; IV-همراه و دلخواه; 17 I, VI-ب. оп.; IV-چون; 18 I, VI-این; 19 IV-گفت; 20 VI-بدو; 21 IV-که چنین; 22 I-نیایی; 23 Л-شهر; 24 VI-ز شاهنشهی; 25 I-б. оп.

- 365 بیار انجمن کن بر تخت من
چو بشنید از او این سخن کدخدای³
می روشن آورد و رامش گران
فریدون غم افکند⁶ و رامش گزید
چو شد رام گیتی دوان⁸ کندرو
نشست از بر باره راه جوی
370 بیامد چو پیش سپهبد رسید
بدو گفت کای شاه گردنکشان
سه مرد سرافراز با لشکری
ازان¹⁵ سه یکی کهتر اندر میان
بسالت کهتر فرزونیش پیش
375 یکی گرز دارد چو یک لخت کوه
باسپ اندرآمد بایوان شاه
بیامد بتخت کئی برنشست
هر آنکس که بود اندر ایوان تو
سر از پای¹⁷ یکسر فرو ریختشان
- چنان چون¹ بود² در خور بخت من
بکرد آنچه گفتش بدو رهنمای⁴
همان در خورش باگهر مهتران⁵
شبی کرد جشنی چنان چون سزید⁷
برون آمد از پیش سالار نو⁹
سوی شاه ضحاک بنهاد روی¹⁰
سراسر بگفت آنچه دید و شنید
بپر گشتن¹¹ کارت آمد نشان¹²
فران آمدند¹³ از دگر کشوری¹⁴
ببالای سرو و بچهر کریان
از آن مهتران او نهاد پای پیش
همی تابید اندر میان گروه
دو پرمایه با او همیون برآه
همه بند و نیرنگ تو کرد پست
زمردان مرد و ز دیوان تو¹⁶
همه مغز با خون برامیختشان

سخن را چو- IV, VI; سخنها چو بشنید از و کندرو- I³ سزد- II² کو- VI¹
بکرد آنچه فرمودش- IV, VI; برون آمد از پیش سالار نو- I⁴ بشنید از و کدخدای
I-6. op.; IV-دوب.:⁷ پی آورد- VI; چو می دید- IV⁶ I-6. op.⁵ مهتر برای
می ناب و آواز چنک و سرود * همی داد مر عاشق-انرا درود
فریدون بدست (?) میء دلنواز * بدست دگر ماه رخ ارنواز
نشسته بدان تخت ضحاک بر * دلش پر ز کینه پر از باد سر
I-6. op.⁹ II-دوب.:¹⁰ دمان- VI; روان- IV⁸
چو روز از دل شب برآمد بران * چو آتش کز انگشت گیرد فران
دوان- II¹⁴ بیامد دمان- VI; بیامد دوان- IV¹³ I-6. op.¹² زیرگشتن- VI, IV¹¹
زفرانه- VI; زگردان و از نره دیوان تو- IV¹⁶ ازین- I¹⁵ آمدند ای شه از کشوری
بار- I, IV, VI¹⁷ مردان و دیوان تو

ازین کشور آید بدیگر شود
 بیامد¹ کنون گاه بز آمدنش²
 گشاد آن نگار⁴ جگرخسته راز⁵
 زرنج دو مار سییه نغنونود
 که جائی نباید³ فراوان بدنش
 نهاده بدو گوش⁶ گردن فراز

۱۱

چو کشور زضحاک بودی تهی
 که او داشتی گنج⁷ و تخت و سرای
 350
 ورا کنندرو خواندندی بنام
 بکاخ اندر آمد دوان⁹ کنندرو
 نشسته به آرام در پیشگاه
 ز یک دست سرو سهی شهرناز
 355
 همه شهر یکسر پر از لشکرش
 نه آسیمه گشت و نه پرسید راز
 برو آفرین کرد کای شهریار
 خجسته¹² نشست تو با فرهی
 جهان هفت کشور ترا بنده باد
 360
 فریدونش فرمود¹⁴ تا رفت پیش
 بفرمود شاه دلاور¹⁶ بدوی
 نبیند آن و رامشگرانرا بخوان
 کسی کو برامش سزای منست

یکی مایه‌ور بد بسان رهی
 شگفتی بدل سوزگی کدخدای⁸
 بکنندی زدی پیش بیداد گام
 در ایوان یکی تاجور دید نو
 چو سرو بلند¹⁰ از برش گرد ماه
 بدست دگر ماه روی¹¹ ارنواز
 کمر بستگان صف زده بر درش
 نیایش کنان رفت و بردش نماز
 همیشه بزی تا بود روزگار
 که هستی سزاوار شاهنشاهی
 سرت بر تر از ابر بارنده¹³ باد
 بکرد¹⁵ آشکارا همه راز خویش
 که رو آلت تخت شاهی بجوی¹⁷
 بپیامی جام و بیارای خوان
 بدانش همان¹⁸ دلزدای منست¹⁹

نباشد—I, IV, VI³ بیاید که آید گه آمدنش—Л² بیاید—VI¹
 سپرده—IV⁶ نگارین بشه جمله راز—IV⁵ I—мисра срезано⁵ گشاده نگار—VI⁴
 شگفتی بدل سوزه با کدخدای—Л⁸ تاج—IV⁷ بدو گوش بسپرده—VI⁶ بدو گوش
 مامرخ—IV¹¹ روان—VI¹⁰ دمان—VI⁹ روان—IV⁹ بدل سوزگی در سرا کدخدای—VI⁸
 بگفت—I, IV, VI¹⁵ فریدون بفرمود—IV¹⁴ یازنده—IV¹³ همیشه—IV¹²
 ببزم اندرون—VI¹⁹ برامش نهان—Л¹⁸ بشوی—I¹⁷ آفریدون—IV¹⁶
 دلگشای منست

- 330 سرش را بدین گرزۀ گاوچهر
چو بشنید ازو این سخن¹ ارنواز
بدو گفت شاه آفریدون² تئوئی
کجا هوش ضحاک بردست تست
ز تخم کیان ما دو پوشیده پاک
همی جفت مان خواند او³ جفت مار
فریدون چنین پاسخ آورد باز
ببرم پیی ازدها را ز خاک
335 ببايد شمارا کنون گفت راست
برو خوب رویان گشادند راز
بگفتند کو سوی⁴ هندوستان
ببرد سر بی گناهان هزار
340 کجا گفته بودش یکی پیش بین
که⁵ آید که گیرد سر تخت تو
دلش زان زده فال⁶ پراشتشت⁷
همی خون دام ودد و مرد و زن
مگر کو سروتن بشوید بخون
345 همان نیز⁸ از آن مارها بردوکت⁹

شاه فریدون - 2 Л سخن را چو بشنید ازو - IV; سخنها چو بشنید ازو - I, VI¹
گشایش جهانرا - IV; گشاد جهانرا - I⁴ که بی بر - VI³ شاهها فریدون - VI
که گر با بلا چرخ را - IV, VI⁶ همی خفتن و خاست با - I⁵ گشاد جهان در - VI
مگر ازدهارا - I⁸ بشویم شمارا سر از گرد پاک - IV⁷ نیست راز
بدو گفت - I - срезано; VI; برفتند گفت او به - Л¹⁰ آمد - IV⁹ یکی ازدهارا - IV
که پردخته خواهد شد - VI¹⁴ در - VI¹³ دهد - VI¹² بدان - Л¹¹ کو سوی
همان - VI¹⁸ I - мисра срезано. دل او ازین فال - VI¹⁶ کس - IV, VI¹⁵ کی - I¹⁵
همه - IV²² گفت - I²¹ بآب زن - VI; آب زن - IV; I - срезано²⁰ بگیرد - I¹⁹
کتف - I²³ پیش

وزان جادوان کاندسز ایوان بدند
 سرانشان بگرزگران کرد پست
 310 نهاد از بر تخت ضحاک پای
 برون آوریـد از شـیـستان اوی
 بفرمود شستین سرانشان نخست
 ره داور پـاک بـنـدـودشـان
 که پرورده⁶ بت پرستان بدند
 315 پس آن دختران⁷ جهاندار جم
 گشادند بر آفریدون سخن
 چه اختر بد این از تو¹⁰ ای نیک بخت
 که ایدون ببالین شیر آمدی
 چه مایه جهان گشت برما ببند
 320 ندیدیم کس کین چنین زهره داشت
 کش اندیدیشش⁸ گاه او آمدی
 چنین داد پاسخ فریدون که تخت
 منم پور آن نیک بخت¹⁶ آبتین¹⁷
 بکشتش بزاری و من کینه جوی
 325 همان گاو برمایه¹⁸ کم دایه بود
 زخون چنان بی زبان چار پای
 کمر بسته ام لاجرم جنگجوی

همه نامور نزه دیوان بدند
 نشست از برگاه¹ جادوپرست
 کلاه کئی جست و² بگرفت جای
 بتان سیه موی و خورشیدروی³
 روانشان از ان⁴ تیرگیها بشت
 ز آلودگی پس⁵ ببالودشان
 سراسیمه بر سان مستان بدند
 بنرگس⁸ گل سرخ را داده نم⁹
 که نو باش تا هست گیتی کهن
 چه باری ز شاخ کدامین درخت
 ستمکاره مرد¹¹ دلیر آمدی
 زکردار این جادوی بی خرد¹²
 بدین¹³ پایگه از¹⁴ هنر بهره داشت
 وگرش آرزو¹⁵ جاه او آمدی
 نماند بکس جاودانه نه بخت
 که بگرفت ضحاک زایران زمین
 نهادم سوی تخت ضحاک روی
 ز پیـکر تنـش همـچو پـیرایه بود
 چه آمد¹⁹ برآن²⁰ مرد ناپاک رای
 از ایران بکین اندر آورده روی

سیه چشم خورشیدروی - I, IV, ³ به پیـروزی و رای - IV, ² کاخ - IV, ¹
 ز آلودگی سر - IV, VI, ⁵ ز آلودگیها - I, ⁴ ز دلشان همه - VI, ⁶ روانشان پس از - I, IV, ⁷
 بر تو - VI, ¹⁰ سرخ دادند نم - I, ⁹ ز نرگس - I, VI, ⁸ خواهران - II, ⁷ برآورده - IV, ⁶
 I, IV, ¹² کم خرد - I, ¹¹ ستمگار مردی - IV, ¹³ ستمکاره مردی - I, ¹⁴ جایگاه وز - I, ¹⁵ نیک مرد - IV, ¹⁶
 چه مایه کشتیدیم رنج و بلا * ازین اهرمن کیش نراژدها
 نیک مرد - IV, ¹⁸ وگر آرزو - I, VI, ¹⁷ جایگاه وز - I, ¹⁹ چه آید - VI, ²⁰ بدن - IV, ¹⁸ پرمایه - IV, ¹⁷ آفرین - VI, ¹⁶

- 290 به بخشکی رسیدند سر¹ کینه جوی
[که² بر پهلوانی زبان³ رانند
[بتازی کنون خانه پاک دان⁴
چو از دشت نزدیک شهر آمدند
زیک میل کرد آفریدون نگاه
295 فروزنده چون مشتری بر سپهر
که ایوانش برتر زکیوان نمود
بدانست کان خانه اژدهاست
بیمارش گفت آنکه بر¹¹ تیره خاک
بترسم همی زانکه با او جهان
300 بپاید¹⁵ که مارا بدین جای تنگ¹⁶
بگفت و بگزرز گران دست برد
تو گفستی یکی آتشی¹⁸ درست
گران¹⁹ گرز برداشت از پیش زین
کس از روزبانان بدر بر²¹ نماند
305 باسب اندر آمد بکاخ بزرگ

۱۰

- طاسمی که ضحاک سازیده بود
فریدون زبالا فرود آوریده
سرش باسمان²² بر فرازیده بود
که آن جز بنام جهاندار دید²³

دژوختش—I⁴ سخن—IV³ چو—VI² رسید آن سپه—VI¹; کشیدند پس—Л¹
I, 8 آفریدون ز راه—I⁷ خوان—VI, IV⁶ خوان—I, IV⁵ در موجبش(?)—IV
آنک—I¹¹ نخواهد—VI, I¹⁰ تو—VI, IV, I⁹ 295 стоит после б. 296 текста.
یکی—I, IV, VI¹³ چنین جای را—VI; چنین جا بلند—I¹² آنکه از—VI; ازین
I, IV, 17 جنگ—I, VI¹⁶ نباید—VI, IV; همان به—I¹⁵ همی—VI; مگر—I, IV, 14
بدردر—I, VI, 21 در—VI²⁰ چو آن—VI¹⁹ آتشی شد—VI, I¹⁸ بجای—VI
22 I—доб.: سرش را بدان—I²³
یکی گرزۀ گاوپیچکر سرش * زدی هم هر آنکس که آمد برش
VI—доб. вариант того же б.

هر آنکس کزان پیشه¹ بد نام جوی
جهانجوی پرگار بگرفت زود
نگاری نگارید برخاک پیش
برآن² دست بردند آهنگران
265 پیش جهانجوی³ بردند گرز
پسند آمدش کار پیولادگر
بسی کردشان نیز فزخ امید
که گر ازدهارا کنم زیر خاک

بسوی فریون نهادند روی
وزان گرز پیکر بدیشان نمود
همیون بسان سرگاو میش
چو شد ساخته کار گرز گران
فروزان بکردار خورشید برز
بخشیدشان جامه و سیم و زر
بسی دادشان مهتری را نوید
بشویم شمارا سر از گرد پاک⁴

۸

فریون بخورشید بر برد سر
270 برون رفت خرم⁷ بخرداد روز
سپاه انجمن شد بدرگاه او⁸
بپیلان گردون کش و گاو میش¹⁰
کیا نوش و پرمایه¹¹ بردست شاه¹²
همی رفت منزل¹⁴ بمنزل چو باد
275 بارونند رود اندر آورد روی

کمر تنگ بستش⁵ بکین پدر⁶
بنیک اختر و فال گیتی فروز
بابر اندر آمد سرگاه او⁹
سپه را همی توشه بردند پیش
چو کهتر برادر ورا¹³ نیکخواه
سری پر ز کینه دلی پر ز داد¹⁵
چنان چون بود مرد¹⁶ دیهیم جوی

4 I, IV, جهاندار—Л, VI³ بدن—I, IV, VI² از آن پیشه هرکس که—I¹ VI—доб.:

جهانرا همه سوی داد آورم * چو از نام دادار یـاد آورم
برون—IV, VI; برون شد بشادی—I⁷ گشاده برو تنگ بسته کمر—VI⁶ بسته—IV⁵
11 Л, I, بپیلان گردون و گاووان میش—I¹⁰ بر—I⁹ بر—I⁸ رفت شادان
کیا نوش بردست پرمایه شاه—IV¹² в тексте восстановлено по Т. کیانوش پرمایه—VI
13 Л, IV, VI همان—VI¹⁴ مهتر—I¹⁵ باد—I, IV, VI (без рифмы); VI—б. оп.; Л, I, IV, VI—доб. эпизод—ночевка Фарйдūна у арабов и покушение Кийāнуша и Пурмайе на жизнь Фарй-
дūна: Л, IV — 22 бб.; I—25 бб.; VI—21 бб.; Б—в этом месте фраза: ولم یزل یصل التآویب
شاه—IV, VI¹⁶ بالأساد و یجمع الإغوار و الإنجاد

- فرو هشت ازو سرخ و زرد و بنفش
از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه
بران بی بها چرم آهنگران
زدیپای پرمایه و پرنیسان
که اندر شب تیره خورشید بود 245
بگشت اندرین نیز چندی جهان
فریدون چو گیتی بر آن گونه دید
سوی مادر آمد کمر برمیان
که من رفتنی ام سوی³ کارزار
ز گیتی جهان آفرین را پرست⁵ 250
فرو ریخت آب⁷ از مژه مادرش
بیزدان همی گفت زنهار من
بگردان زجانش بد جادوان⁹
فریدون سبک ساز رفتن¹⁰ گرفت
برادر دو بودش¹¹ دو فرخ همال 255
یکی بود ازیشان¹² کیانوش نام
فریدون بریشان زبان¹⁵ برگشاد
که گردون نگرده بجز بر بهی
بیارید داننده آهنگران
چو بگشاد لب هر دو بشتافتند¹⁸ 260

بسر بر نهادی بشادی کلاه-VI؛ بشادی بسر بر نهاد آن کلاه-IV¹
-VI؛ آفرین برترست-I⁵ پرستش-VI⁴ درین-VI³ ازو بیم و امید-I²
؛ بدوزن بهر نیک و بد پاک دست-IV؛ بدوزن بهر نیک و بد هر دو دست-I⁶ آفرین را بدست(?)
-I⁹ بادر -VI⁸ خون-IV, VI, VII⁷ برون بر بهر نیک و بد کار دست(?) -VI
پرمایه بد-IV¹³ از آن دو-IV¹² بد او را-VI¹¹ سر رفتن-VI¹⁰ نهیب بدان
که ما را یکی گرز-VI¹⁶ سخن-I, IV, VI¹⁵ دگر بود پرمایه نیک نام -VI¹⁴
بگفتار او دل-VI¹⁹ برخاستند-VI؛ بشناختند-VI¹⁸ یکی گرز سازید ما را گران-I¹⁷
تاختند-IV؛ تافتند-I؛ بیاراستند.

- کسی نامور پاسـخ آورد زود
که چون کاوه آمد ز درگه پدید
میان من و او زایوان درست 225
ندانم چه شاید بدن زین سپس
چو کاوه برون شد ز درگاه شاه⁵
همی بر خروشید و فریاد خواند
از ان چرم کاهنگران پشت پای
همان کاوه آن⁶ برسر نیزه کرد 230
خروشان همی رفت نیزه بدست
کسی کو هوای فریدون کند
بپوئید¹⁰ کین مهتر آهرمنست
بدان بی بها ناسزاوار پوست
همی رفت پیش اندرون مرد گرد 235
بدانست خود¹² کافریدون کجاست
بیامد بدرگاه سالار نو
چو آن پوست برنیزه بردید کی
بیاراست آنرا بدید¹³ پای روم
بزد بر سر خویش چون گرد ماه 240
- که از من شگفتی ببايد شنود¹
دو گوش من آواز اورا شنید
تو گفـتی یکی کوه آهن² برست³
که راز سپهری ندانست کس⁴
برو انجمن گشت بازارگاه
جهانرا سراسر سوی داد خواند
بپوشند هنگام زخم درای
همانگه ز بازار برخاست گرد
که ای نامداران یزدان پرست⁷
دل⁸ از بند ضحاک بیرون کند⁹
جهان آفرین را بدل دشمن است
پدید آمد آوای دشمن زدوست
جهانی¹¹ برو انجمن شد نه خرد
سر اندر کشید و همی رفت راست
بدیدندش آنجا¹³ و برخاست غو
بنیکی یکی اختر افگند پی
زگوهر برو پیکر از زر بوم¹⁴
یکی فال فـرخ پی افکند شاه

¹ IV—доб.:

بپیران کشور چنـین گفت شاه * که ترسم که شد روز روشن سیاه

IV—доб.: ³ کوه آتش—IV; آهنین کوه—I²

همیدون چو آورد برسر دو دست * شگفتی مرا در دل آمد شکست
I, VI—доб. варианты того же б. ⁴ I—бб. 224 и 225 стоят после б. 226 текста.

VI—⁹ سر—I, IV⁸ خسرو پرست—VI⁷ چرم را—VI⁶ آمد از پیش شاه—I⁵
شما گر هوای فریدون کنید * زدل مهر ضحاک بیرون کنید

I—слово; ندانست خود—IV, VI¹² سپاهی—I, IV, VI¹¹ بگویید—I, VI¹⁰
از دور—I, IV, VI¹³ в тексте восстановлено по Т. بدانسته بود—VI; срезано;

زگوهر شدش پیکر زر و بوم—VI; پیکر زر و بوم—IV; پیکر وزر و بوم—VI¹⁴

- 205 یکی بی‌زیان¹ مرد آهن‌گرم
تو شاه‌ی وگر³ ازدهاپیکری
که گر⁵ هفت کشور بشاهی تراست
شماریت⁷ بامن بباید⁸ گرفت
مگر کز شمار تو آید پدید
که مارانت را مغز فرزند من
سپهبد بگفتار او بنگرید
210 بدو باز دادند فرزند او
بفرمود پس کاوه را¹³ پادشا
چو بر خواند کاوه همه محضرش
خروشید کای پای مردان¹⁵ دیو
215 همه سوی دوزخ نهادید روی
نباشم بدین محضر اندر گوا
خروشید و برجست لرزان زجای
گرانمایه فرزند او پیش او
مهان¹⁷ شاه را خواندند آفرین
220 زچرخ فلک¹⁸ برسرت باد سرد
چرا پیش تو کاوه خام‌گوی
همه محضر ما و پیهمان تو

بباید زد - I, VI 4 اگر - I, IV 3 آمد - IV 2 برزیان (P) - IV 1 بی زبان - VI, I 1
رنج - IV 6 اگر - I, IV, VI 5 چرا با خلاق کنی داوری - VI 4 این داستان داوری
بهر - I, IV 10 نهفت (?) - VI 9 باید ابا من - IV 8 شمارید - VI 7 دشمن
بجستند پرمایه - I 12 کین شگفتی شنید - IV 11 شگفتی بدید - I 11 بدین - VI
بسترد - IV 16 پاک مردان - IV, VI 15 بدان - I, IV, VI 14 مر کاوه را - IV, VI 18
I - 19 دوب: 19 زچرخ برین - IV 18 همه - VI 17
سر و دل پراز کینه کرد و برفت * توگفتی که عهد فریدون گرفت
ندیدیم ازین کار ما صعب تر * بماندیم خیره بدین کار در

ابا دیو مردم برآمیختن¹ [که من ناشکیبم بدین² داستان که جز تخم نیکی سپهبد³ نکشت⁴ نخواهد⁶ بداد اندرون کاستی⁷ برآن کار گشتند همداستان گواهی نوشتند برنا و پیر¹⁰ برآمد خروشییدن دادخواه بر نامدارانش¹² بنشاندند که برگوی تا از که دیدی ستم که شاهها منم کاوه¹³ دادخواه	[یکی لشگری خواهم انگیختن بباید بدین بود همداستان یکی محضر اکنون بباید نوشت نگویید⁵ سخن جز همه راستی ز بیم سپهبد همه راستان⁸ برآن محضر⁹ ازدها ناگزیر هم آنگه یکایک ز درگاه شاه¹¹ ستم دیده را پیش او خواندند بدو گفت مهتر بروی دژم خروشید و زد دست بر سر شاه	195 200

که-IV; که من ناشنودم درین-I; که فردا نشینم بدین-Л² برآویختن-I¹ که-IV³ в тексте восстановлено чтение Т. VI-من داستانم برین-VI; من دانشی ام برین نیارد-VI⁶ نگویم-I⁵ I-б. 196 стоит перед б. 193 текста. ضحاک جز تخم نیکی I-мисра срезано.¹⁰ بر محضر-IV; گران محضر-I⁹ I-мисра срезано.⁸ I-мисра срезано.¹¹ I-доб.:¹³ بر ان گواهازش-VI¹² I-мисра срезано.

بده داد من کآمد ستم دوان * همی نالم از تو برنج روان
اگر داد دادن بود کار تو * بیفزاید ای شاه مقدار تو
زتو برمن آمد ستم بیشتر * زند هر زمان بردلم نیشتر
ستم گرنرداری تو برمن روا * بفرزند من دست بردن چرا
ببخشای برمن یکی درنگر * میفزای برخویشتن درد سر
شهامن چه کردم یکی باز گوی * وگر بیگناهم بهانه منغوی
بحال من ای تاجور درنگر * میفزای بر خویشتن درد سر
زگشت جهان چون شود پیرمرد * بفرزند باشد بی آزار و درد
مرا روزگارم چنین کوژ کرد * دلی پرآمیید و سری پر ز درد
جوانی نماندست فرزند نیست * بگیتی چو فرزند پیوند نیست
ستم را میان و کرانه بود * همی دون ستم را بهانه بود
بهانه چه داری تو برمن بیار * که برمن سگالی بد روزگار
На полях рукописи I перед первым б. интерполяции стоят слова а اینجا; а перед б. 206 текста стоят слова اینجا; Б-перевод отмеченных в рукописи I на полях бб. (интерполяция и бб. 204-205 текста) отсутствует.

- دَلش گشت پَر درد و سر پَر ز کین
چنین داد پاسخ بـمادر که شیر
کنون کردنی کرد جادوپرست 175
بپویم بفرمان یزدان پاک
بدو گفت مادر که این رای نیست
جهاندار ضحاک با تاج و گاه
چو خواهد زهر کشوری صدهزار
جز اینست³ آیین پیوند و کین 180
که هر کو نبید جوانی چشید
بدان مستی اندر دهد سر بباد
- بابـرو زخـشم اندر آورد چـین
نگردد مگر ز آزمایش¹ دلیر
مرا برد باید بشمشیر دست
برآرم زایوان ضحاک خاک
ترا با جهان سربس پای نیست
میان² بسته فرمان اورا سپاه
کمر بسته اورا کند کارزار
جهانرا بچشم جوانی مبین
بگیتی جز از خویشتن را ندید
ترا روز جز شاد و خرم مباد

۷

- چنان بد که ضحاک را⁴ روز و شب
بران برز بالا ز بیم نشیب
چنان بد که یک روز بر تخت عاج 185
زهرکشوری مهترانرا بخواست
از آن پس چنین گفت با موبدان
مرا در نهانی یکی دشمنست
[بسال اندکی و بدنش بزرگ
اگر چه بسال اندک ای راستان 190
که دشمن اگر چه بود خوار و خرد
ندارم همی دشمن خرد خوار
همی زین فزون بایدم لشکری
- بنام⁵ فریدون گشادی دولب
شده ز آفریدون دلش پَر نهیب
نهاده بسربس ز پپروزه تاج
که در پادشاهی کند پشت راست
که ای پرهـنر با گهر⁶ بخردان
که بر بخردان این سخن روشن است⁷
گوی بدنزادی دلیر و سترگ
درین کار موبد ز دش داستان
نبایدت اورا بپی بر سپرد
بترسم همی از بد روزگار⁸
هم از مردم و هم ز دیو و پری

ضحاک خود-I-⁴ چنین است-IV-³ کمر-I-² بازمودن-I-¹

Л-доб.:⁸ I, IV - 66. 189 - 192 оп.⁷ نامور-IV, VI-⁶ بیاد-I, IV-⁵

بترسم که گیرد بمن بر جهان * کند مرمرا ناپدید و نهان

- 155 بگو مر مرا تا که بودم پدر
[چه گویم کییم برسر انجمن
فرانک بدو گفت کای نامجوی
تو بشناس کز مرز ایران زمین
زتخم کیان بود و بیدار بود
زطهمورث گرد بودش نژاد
پدر بد ترا و مرا نیک⁴ شوی
چنان بد که ضحاک جادو پرست
ازو من نهانت همی داشتتم
160 پیرت آن گرانمایه مرد جوان
ابر کتف ضحاک جادو دو مار
سر بابت از مغز پرداختند
سرانجام رفتیم سوی بیشه⁵
یکی گاو دیدم چو خرم بهار
نگهبان او پای⁶ کرده بکش
165 بدو دادم ت روزگاری دراز
ز پستان آن گاو طاوسرنگ
سر انجام زان گاو و آن مرغزار
زیبیشه ببردم ترا ناگهان
170 بیامد بکشت آن گرانمایه را
وز ایوان ما تا بخورشید خاک
فریدون چو بشنید⁷ بگشاد گوش
- کییم من زتخم کدامین گهر
یکی دانشی داستانم⁸ بزن
بگویم ترا هرچه گفتمی⁹ بگوی
یکی مرد بد نام او آبتین
خردمند و گرد و بی آزار بود
پدر بر پدر بر همی داشت یاد
نبد روز روشن مرا جز بدوی
از ایران بجان تو یازید دست
چه مایه ببد روز بگذاشتم¹⁰
فدی کرده¹¹ پیش تو روشن روان
برست و برآورد از ایران¹² دمار¹³
همان ازدها را خورش ساختند¹⁴
که کس را نه زان بیشه اندیشه¹⁵
سرایای نیرنگ و رنگ و نگار¹⁶
نشسته ببیشه درون¹⁷ شاهفش
همی پروریدت بر بر بنار
برافراختی چون دلاور پلنگ¹⁸
یکایک خبر شد سوی شهریار
گریزنده زایوان¹⁹ و از خان و مان
چنان بی زبان مهربان دایه را²⁰
برآورد و کرد آن بلندی مفاک
زگفتار مادر برآمد بجوش

4 IV - و مرا بود - IV; مر مرا نیک - I³ گوئی - VI² داستانی - I, IV¹
8 Л-б. оп. 7 Л-б. оп. برآمد ز مردم - IV, VI⁶ فدا کرد - IV, VI⁵ نگذاشتم
دست - VI¹¹ پر نقش و خرم نگار - VI¹⁰ نبد هیچ اندیشه - I⁹
گریزان - I¹⁴ ننگ - I, IV¹³ پیشش درون - VI; بیش اندرون - I, IV¹²
برآشت - I, IV, VI¹⁶ 170 стоит перед б. 169 текста. VI-б. 15 از ایوان

- 135 که اندیشه در دلم ایزدی
همی کرد باید کزین چاره نیست
ببزم پی از¹ خاک جادوستان
شوم ناپدید از میان گروه
بیاورد فرزندی را چون نوند
یکی مرد دینی² بران کوه بود
140 فرانک بدو گفت کای پاک دین
بدان کین گرانمایه فرزندی من
ترا بود بایید نگهبان او
پذیرفت فرزندی او نیک مرد
خبر شد بضحاك بد روزگار³
145 پیامد ازان⁴ کینه چون پیل مست
همه⁵ هرچه دید اندرو⁶ چارپای
سبک سوی خان فریدون⁷ شتافت
بایوان او آتش اندر فگند
- فرز آمدست از ره بخردی
که فرزند و شیرین روانم یکست
شوم تا سر مرز⁸ هندوستان
برم خوب رخ را⁹ بالبرز کوه¹⁰
چو مرغان بران تیغ¹¹ کوه بلند
که از کار گیتی بی اندوه بود
منم سوگواری زایران زمین
همی بود خواهد سر انجمن¹²
پدروار لرزنده بر جان او
نیاورد هرگز بدو باد سرد
از آن گاو برمایه و مرغزار¹³
مران گاو برمایه را کرد پست
بیفگند و زیشان بپرداخت جای
فراوان پژوهند و کس را نیافت
ز پای اندر آورد کباخ بلند

۶

- چو بگنشت ازان بر فریدون¹⁴ دوهشت
برمادر آمد پژوهند¹⁵ و گفت
150

مرین را برم تابه - I³ شوم باپسر سوی - I, IV² بدانم که از - I¹

⁴ Л - доб.:

چو گشت این سخن خوبرخ را ببرد * زبس درد او خون دل می ستد
چو غرم روان سوی - VI; چو غرم ژیان سوی - I, IV⁵ VI - доб. вариант того же б.

⁶ IV - دهقان - Л, IV - доб.:

ببزد سر تاج ضحاك را * سپارد کمر بند او خاک را
از آن بیشه و گاو و آن مرغزار - I⁹ یک روزگار - I, IV, VI⁸ VI - доб. вариант того же б.

دید از دگر - VI; بود اندران - IV¹² جزاو - VI; جز آن - IV¹¹ پراز - I¹⁰

بپرسید - IV, VI¹⁵ بر آفریدون - I, IV, VI¹⁴ سوی خانه آفریدون - IV, VI¹³

- 120 گریزان و از خویشستن گشته سیر
از آن روزبانان ناپاک مرد
گرفتند و بردند بسته چو یوز
خردمند مام فریدون چو دید
فرانک بدش نام و فرخنده بود
پر از 4 داغ دل خسته روزگار 6
کجا نامور گاو برمایه بود
125 بپیش نگهبان آن مرغزار
بدو گفت کین کودک شیرخوار
پروارش از مادر اندر پندیر
وگر باره 10 خواهی روانم تراست
پرستنده بییشه وگاو نغز
130 که چون بنده در پیش فرزند تو
سه سالش همی داد زان 13 گاو شیر

۵

[نشد سیر ضحاک از آن جست جوی 16
دوان مادر آمد سوی مرغزار
شد از گاو گیتی پر از گفت گوی 17]
چنین گفت با مرد زنهاردار

VI- 3 آنچنان- IV- 2 ناکام در دام- VI- 1 ناگاه بردام- IV- 1 ناگاه در دام- I- 1
گریان- I, VI- 6 خسته از روزگار- I, VI- 5 روان- IV- 4 که بر شوهرش زان صفت بد
بنالید و بارید- VI- 7 خروشید و نالید- I- 9 سرش- I- 8 نابسته- VI, 7 بریان- IV
I, IV- 12 پندیرنده- I, IV, VI- 11 وگر یار- VI- 10 دگر باره- IV- 10 وگر یاره- I- 10
فرانک بدو داد فرزند را * بگفتش بدو گفته نی پند را
I, IV, VI- 13 پندار از آن- I, IV, VI- 14 همی داد هشیار- I, IV, VI- 15
فرانک بدو داد فرزند را * بگفتش بدو گفته نی پندرا
I- 17 ل- 17 بشد پیر ضحاک از آن جست و جوی- I- 16
نشد سیر ضحاک از آن گفت و گوی * شد از کار گیتی پر از جست و جوی
I- 16 میسرا سрезано; VI- 16
شد از گاو گیتی پر از گفت و گوی * خبر شد بضحاک از آن جست و جوی

- برآید¹ بدست تو هوش پدرش
 یکی گاو برمایه³ خواهد بدن
 100 تپه گردد آن هم بدست تو بر
 چوبش نید ضحاك بكشاد⁴ گوش
 گرانمایه از پیش تخت بلند
 چو آمد دل نامور⁶ باز جای
 نشان فریدون بگردد جهان
 105 نه آرام بودش نه خواب و نه خورد

۴

- کشید⁷ ازدهافش بختنگی فراز
 جهانرا یکی دیگر آمد نهاد
 همی تافت زو فر شاهنشاهی
 بکردار تابنده خورشید بود
 110 روانرا چو دانش بشایستگی
 شده رام با آفریدون بمهر
 زگاو ورا⁸ برترین پایه بود
 بهر موی⁹ بر تازه رنگی دگر
 ستاره شناسان و هم موبدان
 115 نه از پیسر کاردانان شنید
 بگرد جهان هم بدین¹⁰ جست و جوی
 شده تنگ بر آبتین بر زمین

از آن کینه گردد پراز - VI; وزان درد پرکینه گردد سرش - IV² بیاید - I¹
 - IV; بتابید رویش ز بیم - VI, I⁵ بنهاد - VI⁴ پرمایه - IV³ کینه سرش
 برش - IV; منش - II⁸ رسید - I⁷ تاجور - I, IV, VI⁶ بیامد دلی پر ز بیم
 جهان در همین - I¹⁰ بهر سوش - I⁹

وگر نشنود بودنیها درست
سه روز اندرین کارشد روزگار
بروز چهارم برآشفست شاه
80 که گر زنده‌تان دار باید بسود
همه موبدان سرفگنده نگون
از آن نامداران بسیار هوش
خردمند و بیدار وزیرک بنام
دلش تنگتره گشت و ناباک شد
85 بدو گفت پردخته کن سرز باد
جهاندار پیش از تو بسیار بود
فراوان غم و شادمانی شمرد⁷
اگر باره آهنینی بپای⁹
کسی را¹¹ بود زین سپس تخت تو
90 کجا نام او آفریدون بود
هنوز آن سپهبد ز مادر نژاد
چو او زاید از مادر پره‌نر
بمردی رسد برکشد سر بمه¹⁶
ببالا شود چون یکی سرو برز
95 زند بر سرت گرزه گاو سار¹⁷
بدو گفت ضحاک ناپاک دین
دلور بدو گفت گر بخردی

بباید هم اکنون زجان دست شست
سخن کس نیارست کرد آشکار
برآن¹ موبدان نماینده راه
وگر بودنیها بپاید نمود
پراز هول دل دیدگان پیرزخون²
یکی بود بینادل و تیزگوش³
کزان موبدان او زدی پیش گام
گشاده زبان پیش ضحاک شد⁵
که جز مرگرا کس⁶ ز مادر نژاد
که تخت مهی را سزاوار بود
برفت و جهان دیگری را سپرد⁸
سپهرت بساید نمایی بجای¹⁰
بخاک اندر آرد¹² سرو بخت تو¹⁸
زمین را سپهری همایون بود
نیامد گه پرسش و¹⁴ سرد باد
بسان درختی شود¹⁵ بارور
کمر جوید و تاج و تخت و کلاه
بگردن برآرد زی‌ولاد گرز
بگیرد زار و ببندد خوار¹⁸
چرا بندم از منش چیست کین
کسی بی بهانه نسازد¹⁹ بدی

تیزهوش - IV, VI -³ چرا کس نیارست گفتن نه چون I -² از آن VI -¹
چو روز I -⁸ سپرد I -⁷ که با تاج شاهی I -⁶ I -⁵ 6. on. تیره‌تر - IV -⁴
آید - IV -¹² کئی را - II -¹¹ بمانی زیبای I -¹⁰ بجای I -⁹ درازش سر آمد بمرد
شوی - VI -¹⁵ بود - I, IV -¹⁵ نیامد برو از جهان - VI -¹⁴ سر بخت تو - I, IV, VI -¹³
ببندد و آرد برون همچو I -¹⁸ گاوروی - IV, VI -¹⁷ گاورنگ I -¹⁷ کرده گاه (؟) I -¹⁶
ببندد و ز ایوانت آرد بکوی - VI -¹⁶ به بنبت برآرد زایوان بکوی - IV -¹⁶ سنگ
نجدید I -¹⁹

- ز هر كشوري گرد كن مهتران
 سخن سربسر موبدانرا² بگوي
 نكه كن كه هوش تو بردست كيست
 چو دانسته شد⁴ چاره ساز آن زمان⁵
 شبه پرمنش را خوش آمد سخن
 جهان از شب تسيره چون پترزاع
 تو گفتمتي كه برگنبد لاژورد⁷
 سپهبد بهرجا⁸ كه بد موبدي⁹
 زكشور بنزديك خويش آوريد
 نهاني سخن كردشان آشكار¹²
 كه برمن زمانه كي آيد بسر
 گر اين¹⁵ راز بامن¹⁶ ببايد گشاد
 لب موبدان خشك و رخساره تر
 كه گر¹⁸ بودني باز گوئيم راست
- از اخترشناسان و افسونگران¹
 پژوهندش كن و راستي باز جوي³
 زمردم شمار از زديو و پريست
 بخيره مترس از بد بدگمان
 كه آن سرو سيمين بر⁶ افگند بن
 هم آنگه سر از كوه برزد چراغ
 بگسترد خورشيد ياقوت زرد
 سخن دان و بيدار دل بخرد¹⁰
 بگفت آن جگرخته خوابي كهديد¹¹
 زنيك و بد و گردش¹³ روزگار
 كرا باشد اين تاج وتخت و كمر¹⁴
 وگر¹⁷ سر بخواري ببايد نهاد
 زبان پر ز گفتمان با يكديگر
 بجانست پيكار¹⁹ و²⁰ جان²¹ بي بهاست

Л — доб.: 1 I, VI — كنداوران 2 IV — مهتران را 3 IV — بجوي 4 I, VI — همان كز تو ماند جهان هيچ چيز * بدان و مپرس از همه كس ستيز (?)
 5 I — چو آگه شدي 6 IV — چو دانستي اين چاره كن آن زمان 7 I, IV, VI — كشور لاجورد 8 I, IV, VI — ز هر جا 9 I — мисра
 испорчено; VI — مهتری 10 VI — سروري; Б — от б. 42 до б. 70 текста изложено сокращенно.
 11 Л — доб.:

نپوشيد بر مرد دانا سخن * مگر نو كند چاره مرد كهن
 IV, VI — доб.:
 بخواند و بيك جاي شان گرد كرد * وزيشان همي جست درمان درد
 بگفتا مرا زود آگه كنيد * روانرا سوي روشني ره كنيد
 I — доб. варианты двух бб. рукописей IV, VI. 12 I, IV, VI — خواستار
 13 I, IV — بد گردش 14 I — 6. оп. 15 IV — نهان 16 I — برما; IV, VI — برمن
 17 IV, VI — ويا 18 I, IV — اگر 19 I — شود جان بيكار 20 I — و оп. 21 IV — تن سبكسار و تن
 20 I — و оп.

همی تاختی تا دماوند کوه
 بپیچید ضحاک بیدادگر
 یکی بانگ برزد بخواب اندرون 50
 بجهستند خورشیدرویان زجای
 چنین گفت ضحاک را ارنواز
 که خفته بآرام⁵ در خان⁷ خویش
 زمین⁹ هفت کشور بفرمان تست
 بخورشید رویان جهاندار¹² گفت 55
 که گر¹⁴ از من¹⁵ این داستان بشنوی
 بشاه گرانمایه گفت¹⁸ ارنواز
 توانیم کردن مگر چاره
 سپهبد گشاد آن²¹ نهان از نهفت
 چنین گفت با نامور مامروی²³ 60
 نگیان زمانه سر تخت تست
 تو داری جهان زیر انگشتی

کشان و دوان از پس اندر گروه
 بدریش از هول گفستی جگر¹
 که لرزان شد آن خانه صدستون
 از آن غلغل نامور کدخدای²
 که شاهها چبودت³ نگوئی بران⁴
 برین سان بترسیدی از جان خویش⁵
 دد و دام¹⁰ و مردم به پیومان تست¹¹
 که چونین شگفتی بشاید¹³ نهفت
 شودتان دل از¹⁶ جان من¹⁷ نا امید
 که برما بپاید گشادانت راز¹⁹
 که بی چاره نیست پتیاره²⁰
 همه خواب یک یک²² بدیشان بگفت
 که مگذار این را ره چاره جوی²⁴
 جهان روشن از نامور بدخت تست
 دد و مردم و مرغ و دیو و پری

1 I — بلرزید و ناگه برآورد سر — I² Л — доб.:

چه بودت که ایدون بترسیده * که بر جای چون بید لرزیده
 تو — IV⁵ نگوئی دراز — VI؛ بگویم بران — IV؛ نگوئی تو راز — I⁴ چه دیدی — IV, VI³
 I — доб.: چه گوئی چه دیدی چه آمدت پیش — I⁸ برجای — IV⁷ بآرام خفته تو — I⁶
 زمین هفت کشور بشاهی تراست * دد و مردم و مرغ و ماهی تراست
 که — I¹³ سپهدار — I, IV, VI¹² نگهبان تست — I¹¹ دیو — I¹⁰ همان — I⁹
 شوید از تن و — VI¹⁶ گر ایدونکه — I¹⁵ اگر — IV, VI¹⁴ این خواب را باز باید
 که باید که برما گشائی تو راز — IV¹⁹ بشاه جهان گفت پس — I¹⁸ جان و تن — I¹⁷
 Л — доб.:²⁰ که شاهها چه دیدی نگوئی بران — VI

همه کارهای جهانرا درست * مگر مرگ کانرا دری دیگرسرست
 چاره جوی — IV؛ خوبروی — I²³ یکسر — VI؛ یکسان — IV²² برآورد پس او — I²¹
 IV — که بگذار این را یکی چاره جوی — I²⁴ شنیدند و گفتند دو خوبروی — VI
 که مگذار خود را و این چاره جوی — VI؛ پژوهش کن و راستی باز جوی

- 35 چو گرد آمدی مرد¹ ازیشان دویست²
 خورشگر بدیشان بزی چند و میش
 کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد
 [پس آیین ضحاک وارونه خوی
 زمردان جنگی یکی خواستی
 40 [کجا⁸ نامور دختری خوبروی
 پرستنده کردیش بر پیش خویش
 بران سان که نشناختندی که کیست
 سپردی⁸ و صحرا نهادند⁴ پیش
 که ز آباد⁵ نایب بدل برش یاد⁶
 چنان بد که چون می بدش آرزوی
 بکشتی چو⁷ با دیو بر خاستی
 بپرده درون بود⁹ بی گفتگوی
 نه بر رسم دین و نه بر رسم کیش¹⁰

۳

- چو از روزگارش چهل سال ماند
 در ایوان شاهی شبی دیر یاز
 چنان دید کز کاخ شاهنشهان
 45 دو مهتر یکی کهتر اندر میان
 کمر بستن و رفتن شاهوار
 دمان پیش ضحاک رفتی بجنگ
 نگر تا بسر برش یزدان¹¹ چه راند
 بخواب اندرون بود با ارنواز
 سه جنگی پدید آمدی ناگهان
 ببالای سرو و بفر¹² کیان
 بچنگ اندرون گرز¹³ گاو سار
 نهادی بگردن برش پالهنک¹⁴

I, IV, VI-⁴ بپردی-I⁸ چو بیست-IV; دو بیست-Л² آمدندی-I¹
 که-I⁷ گر آباد ماند بدل نوش باد-I⁶ که آباد-IV, VI⁵ نهادیش
 نه رسم کنی بد نه آیین-I, IV, VI¹⁰ داشت-VI; نیز-IV; کرده-I⁹ یکی-I⁸
 سروان-I¹² تا که یزدان بسر بر-IV; تا که بر سرش یزدان-I¹¹ و کیش
 وچهر-Л-доб.¹³

هـویدا بـدو فـرّه ایـزدی * سرشته جهان بانـش از بـخردی
 Л-доб.: زدی بر سرش گرز¹⁴ گاورنگ-I, VI¹⁴

بدین خواری و زاری و گرم و درد * پراگنده بر تارکش خاک و گرد
 I-доб.:

یکایک همین کس که کهتر بسال * کشیدیش سر تا بپایش دوال
 همی تاختش دست بسته چو سنگ * نهاده بگردن برش پالهنک

IV, VI-доб. варианты двух бб. рукописи I.

- بکشتی و مغزش بپرداختی¹ 15 دوپاکیزه از گوهـر³ پادشا
یکی نام ارمایل⁴ پاکدین
چنان بد که بودند روزی بهـم
ز بیدادگر شاه وزلشـکـرش
یکی گفت مارا بخوالیگری
20 وزان پس یکی چاره ساختن
مگر زین دوتن را که ریزند خون
برفتند و خوالیگری ساختند
خورش خانۀ پادشاه جهان
چو آمد بهـنـگـام خون ریختن
25 ازان روز بانان مردم کشان
زنان¹¹ پیش خوالیگران تاختند
پراز درد خوالیگران را جگر
همی بنگرید این بدان آن بدین
از آن دو یکی را بپرداختند
30 برون کرد مغز سر گوسفند
یکی را بجان داد زنهار وگفت
نگر تا نباشی بآباد شهر
بجای سرش زان سری بیبها
ازین گونه¹⁴ هر ماهیان سی جوان
- مران ازدهارا خورش ساختی²
دو مرد گرانبایه و پارسا
دگر نام گرمایل⁵ پیش بین
سخن رفت هرگونه ازبیش وکم
وزان رسمهای بد اندر خورش
بباید بر شاه رفت آوری⁶
زهر گونه اندیشـه انداختن
یکی را توان آوریـدن بـرون
خورشها و اندازه بشناختند⁷
گرفت آن دو بیداردل در نهان⁸
بشیرین⁹ روان¹⁰ اندر آویختن
گرفته دو مرد جوانرا کشان
زبالا بروی اندر انداختند¹²
پراز خون دو دیده پر از کینه سر
زکردار ببیداد شاه زمین
جزین چاره نیز نشناختند
بیامیخت با مغز آن ارجمند
نگر تا بیاری سر اندر نهفت
ترا از جهان دشت وکوهست بهر
خورش ساختند¹³ از پی ازدها
ازیشان هلمی یافتندی روان

¹ I — برون آختی — ² Л — б. 14 стоит перед б. 13 текста; Б — после б. 14 до начала главы. «Сон аххāка» (42 б.) все опущено. ³ Л, IV — کشور ⁴ Л — ارمائك ⁵ Л — خورش خود بی اندازه بر ساختند — ⁶ I — گرمانک ⁷ VI — بشناختند ⁸ I, IV — خورشها باندازه بشناختند — ⁹ I — روشن روان — ¹⁰ VI — زشیرین — ¹¹ IV, VI — زبالای بروی (?) — ¹² VI — مرا آن هر دورا خوار انداختند — ¹³ I — ساخته — ¹⁴ I — کوشه (?) —

ضحاک

۱

چو ضحاک شد بر جهان^۱ شهریار
 سراسر زمانه بدو گشت باز
 نهان گشت کردار^۲ فرزندگان
 هنر خوار شد جادوئی ارجمند
 ۵ شده بر بدی دست دیوان دراز
 دو پاکیزه از خانه جهمشید
 که جمشید را هر دو دختر بدند
 زیوشیده رویان یکی شهرناز
 بایوان ضحاک بردند شان
 ۱۰ [بپروردشان از ره جادوئی
 ندانست جز کژی آموختن^۳
 برو سالیان انجمن شد هزار
 برآمد برین روزگار دراز
 پراگنده شد کام^۴ دیوانگان
 نهان راستی آشکارا گزند
 بنیکی نرفتی^۵ سخن جز براز
 برون آوریدند لیرزان چو بیید^۶
 سر بانوانرا چو افسر^۷ بدند
 دگر پاکدامن بنام ارنواز
 بران ازدهافش سپردندشان
 بیاموختشان کژی و بدخوئی^۸
 ۱۵ چیز از کشتن و غارت و سوختن]

۲

چنان بد که هرشب دو مرد جوان
 خورشگر ببردی بایوان شاه
 چه کهنتر چه از تخمه پهلوان
 همی ساختی راه درمان شاه

۱- I, IV, VI نام- I, IV, VI; کار- I^۳ آیین- I^۲ برتخت شد- I, IV, VI^۱
 اختر- IV^۶ Б-перевод бб. 6-11 отсутствует. بنیکی نبودی- IV, VI; زنیکی نبودی
 I-мисра испорчено. Л, I-мисра испорчено.^۸ I-мисра испорчено.^۷

- 185 [شد آن تخت شاهی و آن دستگاه
[ازو بیش بر تخت شاهی که بود¹
گنشته برو سالیان هفتصد
چه باید همه زندگانی دراز
همی پروراندت با شهد و نوش
یکایک⁴ چو گوئی که گسترد مهر
190 [بدو شاد باشی و نازی⁵ بدوی
یکی نغز بازی برون آورد
دلهم سیر شد زین سرای سپنج
زمانه ربودش چو بیجاده کاه
بران² رنج بردن چه آمدش سود
پدید آوریده همه³ نیک و بد
چو گیتی نخواهد گشادنت راز
جز آواز نرمت نیاید بگوش
نخواهد نمودن ببند نیز چهر
همان راز دلرا⁶ گشائی بدوی⁷
بدلت اندرون درد و خون آورد⁸
خدایا مرا زود برهان ز رنج⁹

شادان-I⁵ پس انگه-VI⁴ بسی-I³ وزان-VI²; ازان-I² نبود-I¹
بیغزایدت سرفرازی بدوی-IV⁷ همه راز دل بر-VI⁶, I⁶
که آغاز گنجست-IV⁹; II-6. on.; بدلت اندر از درد خون آورد-VI⁸, IV⁸, I⁸
و فرجام رنج

- 165 از آن پس برآمد زایران خروش
سپه گشت رخشنده روز سپید
برو تیره شد فتره ایزدی
پدید آمد از هر سوی خسروی
سپه کرده و جنگ را ساخته
170 یکایک زایران برآمد^۳ سپاه
شنودند کانجا یکی مهترست
سواران ایران همه شاهجوی^۴
بشاهی برو آفرین خواندند
کی^۵ ازدهافش بیامد چو باد
175 از ایران و از تازیان لشکری
سوی تخت جمشید بنهاد روی
چو جمشید را بخت شد کندرو
برفت و بدو داد تخت و کلاه
چو صد سالش اندر جهان کس ندید
180 صدم سال روزی بدریای چین
نهان گشته بود^{۱۱} از بد ازدها
چو ضحاکش آورد ناگه بیجنگ
بازش سراسر^{۱۴} بدو نیم کرد
- پدید آمد ازهر سوی جنگ و جوش
گستند پیوند از^۱ ج-ش-ید^۲
بکژی گرائید و نابخردی
یکی نامجوئی ز هر پهلوی
دل از مهر جمشید پرداخته
سوی تازیان برگرفتند راه
پر از هول شاه ازدها پیکرست
نهادند یکسر بضحاک روی
ورا شاه ایران زمین خواندند
بایران زمین تاج بر سر نهاد
گزین کرد گرد از همه کشوری^۶
چو انگشتی کرد گیتی بروی^۷
بتنگ اندر آمد جهاندار^۸ نو
بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه^۹
برو نام شاهی و او ناپدید^{۱۰}
پدید آمد آن شاه ناپاک دین
نیامد بفرجام هم زو رها^{۱۲}
یکایک ندادش زمانی^{۱۳} درنگ
جهانرا ازو پاک بی بیم کرد

مران-Л^۵ راهجوی-Л^۴ بیامد-Л^۳ VI - б. оп.^۲ با- I^۱
L-доб.:^۹ سپهدار- IV, VI^۸ L-б. оп.^۷ گزین کرد گردان هر کشوری- I, IV, VI^۶
نهان گشت و گیتی برو شد سپاه * سپردش بضحاک تخت و کلاه
ز چشم همه- I^{۱۰} 10 هرب الی أرض الهند B-; варианты того же б.; I, IV, VI-доб.
I-б. 181 стоит после б. 183 текста^{۱۲} بود چند- I, IV, VI^{۱۱} مردمان ناپدید
بازه میانش- VI; بازه مر اورا- I^{۱۴} سخن را- IV, VI^{۱۳}

- یکی حاجتستم بنزدیک¹ شاه
 که فرمان دهد تا سر کتف او
 چو ضحاک بشنید گفتار او
 بدو گفت دارم³ من این کام تو
 بفرمود تا دیو⁵ چون جفت او
 ببوسید⁷ و شد بر زمین⁸ ناپدید
 دو مار سیاه از دو کتفش برست
 سرانجام ببرید هر دو ز کتف
 چو شاخ درخت آن دو مار سیاه
 پزشکان¹⁰ فرزانه گرد آمدند
 ز هرگونه نیرنگها ساختند
 بسان¹² پزشکی پس ابلیس تفت¹³
 بدو گفت کین بودنی کار بود
 خورش ساز و آرامشان ده بخورد
 بجز مغز مردم مدهشان خورش
 نگر تا که ابلیس ازین گفتگوی¹⁷
 مگر¹⁹ تا یکی چاره سازد نهان
- وگرچه مرا نیست این پایگاه
 ببوسم بدو برنهم چشم و روی²
 نهانی ندانست بازار او
 بلندی بگیرد ازین نام تو⁴
 همی بوسه داد از بر سفت⁶ او
 کس اندر جهان این⁹ شگفتی ندید
 غمی گشت و از هر سوی چاره جست
 سزد گر بهمانی بدین در شگفت
 برآمد دگر باره از کتف شاه
 همه یک بیک¹¹ داستانها زدند
 مترآن درد را چاره نشناختند
 بفرزانی نزد ضحاک رفت¹⁴
 بمان تاچه گردد¹⁵ نباید درود
 نباید جزین چاره نیز کرد¹⁶
 مگر خود بهیروند ازین پرورش
 چه کرد و چه خواست اندرین جستجوی¹⁸
 که پردخته گردد²⁰ ز مردم جهان

بدم- VI⁸ ببوسم بهالم برو چشم و روی- I, VI² به پیروز- IV, VI¹
 بلندی بگیرد مگر نام تو- IV; بلندی گرد زین مگر نام تو- I⁴
 از بر- VI; از پرکتف- IV⁶ کابلیس- VI⁵ مگر نیک گردد ازین نام تو- VI
 بزرگان- I¹⁰ آن- II⁹ در زمان- IV, VI⁸ چو ببوسید- I, IV⁷ گفت
 رفت- I¹⁴ رفت- IV; کتف- I, II¹³ بشکل- VI¹² همی هر کسی- I¹¹
 شاید جزین نیز- I¹⁶ بمان تا ببالد- VI; نگر تاچه گردد- IV¹⁵ تفت- IV
 شاید جزین چاره کار کرد- VI; نباید جزین چاره کار کرد- IV; خود چاره کرد
 نگر نره دیو اندران جست و جوی- IV; نگر تا مران دیو ازین جست و جوی- I¹⁷
 چه جست و چه دید اندران- I, IV, VI¹⁸ سر نره دیوان ازین جست و جوی- VI
 ماند- IV²⁰ بدان- I¹⁹ گفت و گوی

- 130 کالید خورش‌خانه¹ پادشا فراوان نبود آن زمان پرورش زهر گوشت از مرغ و از چارپای بخونش به‌پرورد برسان شیر سخن هرچه گویش فرمان کند خورش زرده خایه دادش نخست بخورد و برو آفرین کرد سخت چنین گفت ابلیس نیرنگ‌ساز که فردات ازان گونه سازم خورش برفت و همه شب سگالش گرفت خورش‌ها زکبک و تنرو سپید شه تازیان چون بنان⁸ دست برد 140 سیم روز خوانرا به‌مرغ¹⁰ و بره بروز چهارم چو بنهاد خوان بدو اندرون زعفران و گلاب چو ضحاک دست اندر آورد و خورد بدو گفت بنگر که¹³ از آرزوی خورش‌گر بدو¹⁵ گفت کای پادشا مرا دل سراسر پر از مهر تست
- بدو داد² دستور فرمان‌روا که کمتر بد از خوردنیها خورش خورش‌گر بیاورد³ یک‌یک بجای⁴ بدان تاکنند پادشاهارا دلیر بفردان او دل گروگان کنند بدان داشتش یک زمان⁵ تندرست مزه یافت خواندش ورا نیک‌بخت که شادان زی ای شاه⁶ گردن‌فراز کزو باشدت سر به‌سر پرورش که فردا زخوردن چه سازد شگفت⁷ بسازید و آمد دلی پر امید سر کم‌خرد مهر⁹ اورا سپرد بیاراستش گونه گون یکسره¹¹ خورش ساخت¹² از پشت گاو جوان همان سال خورده می و مشک ناب شگفت آمدش زان هشیوار مرد چه خواهی بگو با من¹⁴ ای نیک‌خوی همیش‌ه بزی شاد و فرمان‌روا همه توشه جانم از مهر تست

¹ Б — перевод бб 4 خورش کرد و آورد — I, IV, VI ² بی‌آورد — VI ³ در خانه — I ⁴ که جاویدبادی و — IV, VI; که جاویدزی شاه — I ⁵ مدتی — VI; چندگه — I ⁶ 132—133 отсутствует. ⁷ I, IV — доб.: ⁸ دگر روز چون گنبد لاجورد * بر آورد و بنمود یاقوت زرد ⁹ Л — مهتر ¹⁰ I — سیم روز چون — ¹¹ Л, VI — بود مرغ ¹² VI доб. вариант того же б. ¹³ IV, VI — بخوان ¹⁴ I — دیه‌گر به‌مرغ و کباب و بره * بیاراست خوان خورش یکسره ¹⁵ I, IV, VI — بگویی از من — I ¹⁶ I, VI — دادش ¹⁷ I, IV — بیاسخ چنین — IV ¹⁸

بچاه اندر افتاد و بشکست پست
بهر نیک و بد شاه آزاد مرد
همی پروریدش بنواز و برنج
چنان بدگهر شوخ فرزند او
بخون پدر گشت همداستان 115
که فرزند بد گر شود نزه شیر
مگر در نهانش سخن دیگرست
فرومایه² ضحاک بیدادگر
[بسر بر نهاد افسر تازیان
شد آن نیک دل مرد یزدان پرست¹
بفرزند بر نازده باد سرد
بدو بود شاد و بدو داد گنج
بگشت از ره داد و پیوند او
زدانها شنیدم من این داستان
بخون پدر هم نباشد دلیر
پژوهنده را راز با مادرست
بدین چاره بگرفت جای پدر
بریشان ببخشید³ سود و زیان]

۳

چو ابلیس پیوسته دید آن سخن 120
بدو گفت گر سوی من تافتی
اگر همچنین نیز پیومان کنی
جهان سر بسر پادشاهی تراست
چو این کرده شد ساز دیگر گرفت
جوانی برآراست از خویشتن 125
همیدون بضحاک بنهاد روی
بدو گفت اگر شاه را در خورم
چو بشنید ضحاک بنواختش
یکی بنند بدرا⁴ نو افگندبن⁵
زگیتی همه کام دل یافتی
نه پیچی زگفتار و فرمان کنی
دو مردم و مرغ و ماهی تراست
یکی چاره کرد از شگفتی شگفت
سخن گوی و بینادل و رای زن⁶
نبودش بجز آفرین گنت و گوی
یکی نامور پاک⁷ خوالیگرم
ز بهر خورش جایگه ساختش

¹ Л—доб. б. 109; VI —

چو آمد بنزدیک آن ژرف چاه * بچه سرنگون شد سرتخت شاه

ببخشود³ I, VI سبکمایه⁴ IV, VI; ستمگار² Л — Б — перевод бб. 112—117 отсутствует.

⁴ I, IV, ⁷ I, IV, ⁶ I, IV, ⁵ Б — перевод бб. 121—124 отсутствует. ³ I, VI, ² Л — Б — перевод бб. 121—124 отсутствует. ¹ I, IV, VI — مرد

- تترا زیبهد اندر جهان گاه او
جهاندار² باشی یکی پادشا³
زخون پدر شد دلش پر ز درد
دگر گوئی کین از در کار نیست
بتابی زسوگند و پیمان من
شوی خوار و ماند پدرت ارجمند
چنان شد که فرمان او برگزید⁴
نتابم زرای تو من هیچ روی⁵
بخورشید سر بر فرازم ترا⁸
یکی بوستان بود بس دلگشای⁹
ز بهر پرستش بیاراستی
پرستنده با او ببردی چراغ¹⁰
یکی ژرف چاهی بره بر بکند
بخاشاک پوشید¹² وبسترد راه¹³
شب آمد سوی باغ پنهان روی¹⁴
- بگیر این سرمایه ورجاه او
[برین گفته من چو داری وفا¹
چو ضحاک بشنید اندیشه کرد
بابلیس گفت این سزاوار نیست
بدو گفت گر بگری زین سخن
بماند بگردنت سوگند و بند
سر مرد تازی بدم آوری
بپرسید کین⁵ چاره بامن بگوی
بدو گفت⁷ من چاره سازم ترا
مر آن پادشاه در اندر سرای
گرانمایه شبگیر بر خاستی
سروتن بشستی نهفته بباغ
بیاورد وارونه ابلیس بند¹¹
پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه
سر تازیان مهتر نامجوی

¹ روا-VI ² !, VI جهانراتو ³ کدخدا-VI ⁴ VI-доб.:

بدوگفت اکنون چه سازم بگوی * چه رویست قطعاً بهانه مجوی
چه راهست روی-IV; چه رویست این را بهانه مجوی-I, Л ⁶ بدوگفت این-IV ⁵
بودرکار خاموش می باش و بس * نباید مرا یاری از هیچ کس
چنان چون نباید بسازم تمام * تو تیغ سخن برمکش از نیام
نبردی چراغ-IV, VI-доб. варианты тех же бб. ⁹ Л, IV, VI بد گرانمایه های-IV, VI-доб. варианты тех же бб. ⁸ VI-б. 104 стоит перед б. 103 текста; I-доб.:

بخاک اندر آگند-Л ¹² بران راه وارونه دیونژند-IV, VI, I ¹¹ Б-как в тексте.
L-доб.: ¹⁴ L-б. 109 стоит после б. 111 текста, см. разночтение 12. ¹³ L-б. 109 стоит после б. 111 текста, см. разночтение 12.

چو آمد بنزدیک آن ژرف چاه * یکایک نگون شد سر تخت شاه
بهرنیک و بد شاه آزاد مرد * بفرزند برنا زده باد سرد
I, IV-доб. варианты того же б.; VI-доб.:

[بشیر آن کسی را که بودی¹ نیاز
 پسر بد مرا این پاک دل را² یکی
 جهانجوی را نام ضحاک بود
 کجا بیوراسپش همی خواندند
 کجا بیور از پهلوانی شمار 85
 زاسپان تازی بزرین ستام
 شب و روز بودی دو بهره بزین
 چنان بد که ابلیس روزی پگاه
 دل مهتر⁶ از راه نیکی ببرد
 بدو گفت پیءانت خواهم نخست 90
 جوان نیک دل گشت⁸ فرمانش کرد⁹
 که راز تو با کس نگویم ز بن
 بدو گفت جز تو کسی کدخدای¹⁰
 [چه باید پدر کش¹² پسر چون تو بود
 زمانه برین خواجه سالخورد 95
 بدان خواسته دست بردی فراز]
 کش از مهر بهره نبود اندکی
 دلیر و سبکسار و ناپاک³ بود
 چنین نام بر پهلوی راندند
 بود بر زبان در ده هزار
 ورا بود بیور که⁴ بردند نام
 ز روی⁵ بزرگی نه از روی⁵ کین
 بیامد بسان یکی نیکخواه
 جوان گوش گفتار اورا سپرد⁷
 پس آنگه سخن برگشایم درست
 چنان چون بفرمود سوگند خورد
 ز تو بشنوم هرچه گوئی سخن
 چه باید همی با تو اندر سرای¹¹
 یکی پندت از من بیاید شنود]
 همی دیر ماند تو اندر نورد

پاک دین را - VI؛ پاک تن را - IV² بشیر از کشیدی کسی را - VI¹
 پورش - I⁶ راه I, IV, VI - в обоих случаях: چو - I⁴ ناباک (?) - VI, I³
 I - доб.:⁷

همانا خوش آمدش گفتار اوی * نبود آگه از زشت کردار اوی
 بدو داد هوش و دل و جان پاک * پراگند بر تارک خویش خاک
 چو ابلیس دید آنکه اورا بباد * برافشانند ازو گشت بسیار شاد
 فراوان سخن گفت زیبا و مغز * جوانرا تهی بود از عقل مغز
 همی گفت دارم سخننها بسی * که آنرا نداند جز از من کسی
 جوان گفت برگوی و چندین مپای * بیاموز مارا تو ای نیک رای
 جوان ساده دل بود - IV, VI؛ بود - I⁸ IV, VI - доб. варианты тех же шести бб.
 چرا بایدای نامور - I¹¹ کسی در سرای - I؛ یکی کدخدای - I¹⁰ برد - IV⁹
 چون - I¹² کدخدای

- 65 هنر در جهان از من آمد پدید
جهانرا بخوبی من آراستم
خور و خواب و آرامتان از منست
بزرگی و دیهیم شاهی⁴ مراست
همه موبدان سر فگنده نگون
چو این گفته شد فر یزدان ازوی
منی⁷ چون پیوست با کردگار
چگفت آن سخن گوی با فر⁹ وهوش
بیزدان هر آنکس که شد ناسپاس
بجهشید بر تیره گون گشت روز
- چو من نامور تخت شاهی ندید
چنانست گیتی کجا خواستم¹
همان کوشش² و کامتان³ از منست
که گوید که جز من کسی پادشاست
چرا کس نیارست گفتن نه چون
بگشت⁵ و جهان شد پر از گفت گوی⁸
شکست اندر آورد و برگشت⁸ کار
چو خسرو شوی بندگان را بکوش
بدلش اندر آید¹⁰ زهر سو هراس
همی کاست آن فر گیتی فروز¹¹

۲

- 75 یکی مرد بود اندر آن روزگار
گرانمایه هم شاه¹² و هم نیکمرد
که مرداس نام گرانمایه بود
مر اورا ز دوشیدنی چارپای
[همان گاو دوشا بفرمانبری
80 [بز و میش بد شیرور¹⁴ هم چنانین
- ز دشت سواران نایزه گذار
ز ترس جهاندار با باد سرد
بداد و دهش برترین پایه بود
زهریک هزار آمدندی بجای
همان تازی اسب گزیده مری¹³
بدوشیزگان¹⁵ داده بد پاکدین¹⁶

همه پوشش- I² زروی زمین جور من کاستم- IV, VI; که من خواستم- I¹
70-6.70 Л- گسست- I⁵ دیهیم و شاهی- I, IV⁴ کارتان- IV³ همان پوشش- VI
ترس- IV⁹ در بست- I⁸ هنر- IV, VI, Л⁷ 72. текст. стоит после б.
10 Л, IV- آمد 11 IV- доб.:
سرآمد مر اورا و اندر گندشت * چنان دان که گیتی چو بادی بدشت
اسب زهی- IV; اسپان تا رهبری (?) - I¹³ گرانمایه شاه- IV; گرانمایه بود- Л¹²
بز و میش باشیر را- I, IV; بز شیر و زمیش را- Л¹⁴ اسب و میوان مری (?) - VI; مری (?)
15 I, IV, VI - بدوشندگان 16 I, IV, VI - 6. 80 стоит перед б. 79 текста.

- 50 چو خورشید تابان میان هوا
جهان انجمن شد بر آن تخت او
بجمشید بر گوهر افشانند
سر سال نو هر روز فرودین¹
بزرگان بشادی بیاراستند
55 چنین جشن فرخ ازان³ روزگار
چنین سال سیصد همی رفت کار
ز رنج و ز بدشان نبید آگهی
بفرمان مردم نهاده دوگوش
[چنین تا برآمد برین روزگار⁷
60 [جهان سر بسرگشت اورا ره
یکایک بتخت مهی بنگرید
منی کرد آن شاه¹¹ یزدان شناس
[گرانمایگان را ز لشکر بخواند
چنین گفت با سالخورده مهان

برآسوده - I; برآسود از رنج وز درد و کین - II² فوردین - I, VI; و فرودین - II¹
بماندست - I⁴ کزان - II³ برآسودش از رنج تن دل زکین - IV; از رنج تن دل زکین
برآمد - IV; زرامش جهانرا پرآواز نوش - I⁶ بماندست ازان نامور شهریار - VI⁵
IV - برین سالیان - I⁷ برامش جهاندار با فر و هوش - VI; جهان پر آوازی نوش
همی تافت از شاه فر کیان - I, IV⁸; همی سالیان VI - б. оп.; I - доб.:
که چندی برآمد برین روزگار * ندیدند جز خوبی از کردگار
IV - доб.:

چو چندی برآمد برین روزگار * فروزنده شد دولت شهریار
VI - б. оп. VI - доб.:⁹
که چندی برآمد برین روزگار * ندیدم بجز خوبی از کردگار
عجب آنکه آن شاه - VI; ازان پس عجب شاه - II¹¹
IV - доб. VI - نهان; نهانم نهان - II¹²
که چندی برآمد برین روزگار * ندیدم بجز خوبی از کردگار

[بدین اندرون سال پنجاه نیز
[ازین هر یکی را یکی پایگاه
که تا هرکس اندازه خویشرا
بفرمود پس دیو² ناپاک را
هرانچ از گل آمد چو بشناختند 35
بسنگ و بگج دیو دیوار کرد
چو گرمابه و کاخهای بلند
زخارا گهر جست یک روزگار
بچنگ آمدش چند گونه گهر
[ز خارا بافسون برون آورید 40
[دگر بویهای خوش آورد باز
چو بان و چو⁶ کافور و چون مشک ناب
پزشکی و درمان هر دردمند
همان رازها کرد نیز⁷ آشکار
گنر کرد ازان پس بکشتی برآب 45
چنین سال پنجاه برنجید¹¹ نیز
همه کردنیهها چو آمد بجای¹³
بفر کیانی یکی تخت ساخت
که چون خواستی دیو برداشتی

بخورد و بورزید و بخشید¹ چیز
سزاوار بگزید و بنمود راه
ببیند بداند کم و بیش را
بآب اندر آمیختن خاک را
سبک خشت را کالبد ساختند
نخست از برش هندسی کار کرد³
چو ایوان که باشد پناه از گزند
همی کرد ازو روشنی خواستار⁴
چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر
شد آراسته بندهارا کلید
که دارند مردم ببوییش نیاز⁵
چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب
در تندرستی و راه گزند
جهانرا نیامد چنو⁸ خواستار⁹
زکشور بکشور گرفتگی¹⁰ شتاب
ندید از هنر بر خرد بسته چیز¹²
زجای مهی برتر آورد پای
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
زهامون بگردون بر¹⁴ افراشتی

¹ I — بخشید بسیار ² I, IV, VI — دیوان ³ Б — после перевода б. 35 следует:
وكان كل حين يستحدث بناءً ويستجد مدينة و يؤثر أثره
حتى طالت على ذلك الامة ⁴ Л — здесь кончается часть рукописи, переписанная другим
почерком (см. предисловие, стр. 13). ⁵ Л, I, IV, VI — б. оп.; Б — перевод б. имеется, в тексте восста-
новлен по Т. ⁶ VI — چو این رازها را بکرد ⁷ VI — چو لادن چو ⁸ I — چنین ⁹ I, IV, VI — چو مد
نیامد چو او شهریار — VI; نیامد چنو شهریار — IV ¹⁰ I, IV, VI — چو مد ¹¹ I, IV, VI — بورزید ¹² Т — доб.:
همه کردنیهها چو آمد پدید * بگیتی جز از خویشتن را ندید
زهامون بابر اندر — VI ¹⁴ چو آن کارهای وی آمد بجای — I ¹³

- بیاموخته‌ششان رشتن و تافتن
 15 چو شد بافته شستن و دوختن
 چو این کرده شد ساز دیگر نهاد
 [زهر انجمن پیشه‌ور² گرد کرد
 [گروهی که کاتوزیان³ خوانیش
 جدا کردشان از میان گروه
 20 [بدان تا پرستش بود کارشان
 صفی بر دگر دست بنشانند
 [کجا شیرمردان جنگ آورند
 [کزیشان بود تخت شاهی بجای
 [بسودی⁹ سه دیگر گره را شناس
 25 [بکارند و ورزند و خود بدروند
 [ز فرمان تن‌آزاده و¹² ژنده‌پوش¹³
 [تن آزاد¹⁴ و آباد گیتی بروی
 [چه گفت آن سخن گوی آزاده مرد
 [چهارم که خوانند اهتوخوشی¹⁵
 30 [کجا کارشان همگنان پیشه بود
- بتار اندرون پود را بافتن¹
 گرفتند ازو یکسر آموختن
 زمانه بدو شاد و او نیز شاد
 بدین اندرون نیز پنجاه خورد
 برسم پرستندگان دانیش⁴
 پرستنده را جایگاه کرد کوه⁵
 نوان پیش روشن جهاندارشان⁶
 همی نام نیساریان خواندند⁷
 فروزنده لشکر و کشورند
 وزیشان بود نام مردی بپای⁸
 کجا نیست از کس بریشان¹⁰ سپاس¹¹
 بگاه خورش سر زنش نشنوند
 زآواز پی‌غاره آسوده گوش
 برآسوده از داور و گف‌تگوی
 که آزاده را کاهلی بنده کرد
 همان دست‌ورزان ابا سرکشی¹⁶
 روانشان همیشه پر اندیشه بود

فبقی علی ذلک مدة حتی انتشر جمیع تلک الصناعات فی: 1 Б—после перевода б.14 идет фраза: 2 I, IV — زهر پیشه‌ور انجمن — VI — мисра испорчено. 3 Л — تورانیان — I — خاتون زنان — IV — تاتاریان — текст — по Т. 4 VI — б. оп.; Б — далее перевод 66. 18—32 отсутствует. 5 VI — б. оп. 6 Л — б. оп. 7 Л — б. оп.; VI — ساربان — 8 IV — б. оп. 9 VI — بورزی — 10 I — برکس ازیشان — VI — 11 V — б. оп. 12 I, IV — آزاد چرن — 13 Л, VI — (؟) خورد و نوش — по Т. 14 I, IV, VI — آباد — 15 Л, VI — اهنوخوشی — 16 همه دست کارند با سرکشی — VI — دستکاران با سرکشی — IV

جمشید

۱

گرانمایه جیشید فرزند او
 برآمد برآن تخت^۲ فرخ پدر
 کمر بست بافر شاهنشهی
 زمانه برآسود از داوری
 5 جهانرا فزوده بدو آبروی
 منم گفست بافرزه ایزدی
 بدانرا ز بد دست کوتاه کنم
 نخست آلت جنگ را دست برد
 بفر کیی نرم کرد آهننا
 10 جوخفتان وتیغ وچو^۴ برگستوان
 [بدین اندرون سال پنجاه رنج
 دگر پنجه اندیشه^۵ جامه کرد
 زکتان و ابیریشم و موی^۶ قز

کمر بست^۱ یکدل پر از پند او
 برسم کیان بر سرش تاج زر
 جهان گشت سرتاسر اورا رهی
 بفرمان او دیو و مرغ و پری
 فروزان شده تخت شاهی بدوی^۳
 هم شهریارای هم موبدی
 روانرا سوی روشنی ره کنم
 در نام جستن بگردان سپرد
 چو خود و زره کرد و چون جوشنا
 همه کرد پیدا بروشن روان
 ببرد و ازین چند بنهاد گنج
 که پوشند هنگام^۵ ننگ و نبرد
 قصب کرد پرمایه دیبا و خز

^۱ بسته — IV ^۲ نشست از بر تخت — VI ^۳ Б — перевод бб. 6 — 7 отсутствует.

^۴ I, IV, VI — چون درع و ^۵ پوشد همی گاه — I

ازیشان دو بهره بافسون ببست
 کشیدندشان خسته و بسته خوار¹
 که مارا مکش تا یکی نو هنر
 کی نامور دادشان زینهار 40
 چو آزاد گشتند⁴ از بند او
 نبشتن بخسرو پیاموختند
 نبشتن یکی نه که⁶ نزدیک سی
 [چه سغدی⁷ چه چینی و چه پهلوی
 جهاندار سی سال ازین بیشتر 45
 برفت و سرآمد برو روزگار
 دگرشان بگرز گران کرد پست
 بجان خواستند آن زمان زینهار
 بیاموزی از ما کت² آید بپر³
 بدان تا نهانی کنند آشکار
 بجستند ناچار پیوند او
 دلش را بدانش بر افروختند⁵
 چه رومی چه تازی و چه پارسی
 زهرگونه⁸ کان همی بشنوی⁸
 چه گونه پدید آوریدی هنر⁹
 همه رنج او ماند ازو یادگار¹⁰

چو آزادشان شد سر I, IV-⁴ IV-б. оп.³ بیاموزیم ایدر که-² Л-² زار-¹ Л-¹
 سندی-⁷ IV-⁷ چو-⁶ IV, VI-⁶ دلش را چو خورشید بفروختند-⁵ VI-⁵
 نوشتن هرآن چیزکان بشنوی-⁸ IV, VI-⁸; نگاریدن آن کجا بشنوی-⁸ I-⁸
 IV-⁹ доб.:

چو دستور باشد چنین کاردان * نوشته هنر نیز بسیار دان
 Л-¹⁰ доб.:

جهاننا مپرور چو خواهی درود * چومی بدروی پروریدن چه سود
 چو گیتی سرآمد برآن دیوبند * جهانرا همه بند او بود بند
 ...اندرون شد دل هر کسی * برآمد برین روزگار بسی
 I-¹ доб.:

جهاننا مپرور چو خواهی درود * چومی بدروی پروریدن چه سود
 برآری یکی را بچرخ بلند * سپاریش ناگه بخاک نژند
 V-¹ доб. варианты тех же бб.; VI-¹ доб.:

جهاننا مپرور چو خواهی درود * اگر بدروی پروریدن چه سود

- بفرمودشان تا نوازند گرم
چنین گفت کاین را ستایش کنید
که او دادمان بر ددان دستگاه
مرورا یکی پاک دستور بود 20
خنیده¹ بهر حای شهرسپ² نام
همه روز بسته زخوردن دولاب
چنان بردل⁴ هر کسی بود دوست
[سرمایه بُد اختار شاهرا
همه راه نیکی نمودی بشاه 25
چنان⁶ شاه پالوده گشت از بدی
برفت اهرمن را بافسون بیست
زمان تا زمان زمینش⁸ بر ساختی
چو دیوان بدیدند کردار او
شدند انجان دیو بسیار مر 30
چو طهمورث آگه شد از نارشان
بفر جهاندار بستش میان
[همه نره دیوان و افسونگران
دمنده سیاه دیوشان پیش رو
جهاندار طهمورث بافرین 35
یکایک بیاراست¹² با دیو جنگ
- نخوانندشان جز باواز نرم
جهان آفرین را نیایش کنید
ستایش مرورا که بنمود راه
که رایش ز کردار بد دور بود
نزد جز بنیکی بهر جای گام³
بپیش جهاندار برپای شب
نماز شب و روزه آیین اوست
در بسته بُد جان⁵ بدخواهرا
همه راستی خواستی پایگاه
که تابید⁷ ازو فره ایزدی
چو بر تیزرو بارگی برنشست
همی گرد گیتیش بر تاختی
کشیدند گردن زگفتار او
که پردخته مانند⁹ ازو تاج وفر
بر آشفست و بشکست بازارشان
بگردن برآورد گرز گران¹⁰
برفتند جادو سپاهی گران
همی با آسمان برکشیدند غو
بیامد کمربسته جنگ¹¹ و کین
نبد جنگشانرا فراوان درنگ¹³

نبد جز به نیکیش هر جای IV - 3 بهرست I - 2 ستوده VI - گزیده I, IV - 1
دریدن بدو جان IV - 4 در بند بد جای - 5 جوا نمرد با VI - 4 گام
نیش (?) VI - 6 پیش I, IV - 8 بتابید VI, IV - 7 چو آن VI - 6 درنده بدو جان VI -
Л-доб. 13 برانگیخت VI - 12 رزم I, IV, V - 11 کین VI - 10 م'ند IV - 9
هوا تیره فام و زمین تیره شد * دو دیده به خشم اندرون تیره شد
ز یکسو غو آتش و دود و دیو * ز یکسو دلیران گیهان خدیو
IV, VI - доб. варианты тех же бб.

طهمورث

پسر بد مر اورا یکی هوشمند
 بیامد بتخت پدر برنشست
 همه موبدانرا ز لشکر بخواند
 چنین گفت کامروز تخت وکلاه
 5 جهان از بدیها بشویم برای
 زهر جای کوته کنم دست دیو
 هر آن چیز کاندل جهان سودمند
 پس از پشت میش و بره پشم و موی
 بکوشش ازو کرد پوشش برای
 10 زیویندگان هرچه بد تیزرو²
 رمنده⁴ ددان را همه بنگرید
 بچاره بیاوردش از دشت و کوه
 زمرغان مر آنرا که بد نیک تاز
 بیاورد و آموختنشان گرفت
 15 چو این کرده شد ماکیان و خروس
 بیاورد و یکسر بمردم کشید

گرانه مایه طهمورث دیوبند
 بشاهی کمر بر میان بر بیست¹
 بخوبی چه مایه سخنها براند
 مرا زبید این تاج و گنج و سیاه
 پس آنگه کنم درگهی گرد پای
 که من بود خواهم جهانرا خدبو
 کنم آشکا را گشایم زبند
 برید و برشتن نهادند روی
 بگستردنی بد هم او رهنمای
 خورش کردشان³ سبزه و کاه و جو
 سیه گوش و یوز از میان برگزید
 ببند⁵ آمدند آنکه بُد زان گروه⁶
 چو باز و چو شاهین گردن فراز⁷
 جهانی بدو⁸ مانده اندر شگفت⁹
 کجا بر خروشد گه زخم کوس
 نهفته همه سودمندش گزید

1 I — части текста срезаны; IV, VI — کمر بر میان رسم اورا بیست; Б — перевод
 бб. 3 — 7 отсутствует. 2 I, VI — نیک رو; IV — پیش رو; 3 Л — او; IV, VI —
 ازو; 4 IV — б. оп. 5 I — بتنگ 6 IV — б. оп. 7 IV — б. оп. 8 IV, VI —
 وکذلک هو اول من اتخذ الفهود و کلابها لما أعجبه; Б — доб. 9 I — б. 17 стоит после б. 14 текста; Б — доб.: لونها و ذکاؤها و وثوبها

- 30 برنججید¹ پس هرکسی نان² خویش
بدان ایزدی جاه و فرکیان
جدا کرد گاو و خر و گوسفند
زپویندگان هرچه مویش نکوست⁶
[چو روباه و قاقم چو سنجاب⁸ نرم
برین گونه از چرم پویندگان
برنججید و گسترد و خورد و سپرد⁹
[بسی رنج برد¹⁰ اندران روزگار
چو پیش آمدش روزگار بهی
زمانه ندادش زمانه درنگ
[نپیوست خواهد جهان با تو مهر
- 35 بوزید و بشناخت سامان خویش³
زنخچیر گور و گوزن ژیان
بوز آورید⁴ آنچه بد سودمند⁵
بکشت و برشان⁷ برآهیخت پوست
چهارم سمورست کش موی گرم]
بپوشید بالای گویندگان
برفت و بجز نام نیکی نبرد
بافسون و اندیشه بی شمار¹¹
ازو مردری ماند تخت مهی¹²
شد آن هوش هوشنگ بافرز و سنگ¹³
نه نیز آشکارا نمایدت چهر¹⁴

¹ I—بسنجید ² I, IV—نام ³ VI—б. оп.; I—доб.:

از آن پس که این کارها شد بسیج * نبد خوردنیها جز از میوه هیچ
همه کار مردم نبودی بزرگ * که پوشیدنیشان همه بود برگ
پرستیدن ایزدی بود کیش * نیارا همین بود آیین پیش
چو مرتازینرا بهحراب سنگ * بدان گه بدی آتش خوبرنگ
بسنگ اندر آتش بدو شد پدید * کزو در جهان روشنی گسترید

Л—доб. варианты тех же бб., вторые мисра повреждены; IV, VI—доб. варианты тех же бб.

Порядок бб. 9—28 восстановлен по Б. В Л бб. разночтения 3, а также бб. 9—17, 21—23 написаны на полях. В рук. I, IV и VI порядок бб. таков: 8, 24—28, бб. разночтения 3, 9—23 (ср. Т, бб.

8—34). ⁴ IV—برون آورید ⁵ Л—доб.:

بدیشان بوزید وزیشان خورید * همه تاج را خویشتن پروربد
زسرشان⁷ IV, VI—بگزید دوست⁶ IV, VI—доб. варианты того же б.

هوشیار¹¹ I—خورد¹⁰ I—سترد⁹ Л, IV—چو سنجاب وقاقم چو روباه⁸ I—

شد آن رنج¹³ Л, I—تخت شهی¹² VI—گاه مهی¹¹ IV—تاج شهی¹² Л—

هوشنگ با هوش و سنگ¹⁴ I—мисра испорчено.

- جهان سوز مار از جهانجوی جست
همان و همین سنگ بشکست گرد¹
دل سنگ گشت از فروغ آذرننگ²
ازین طبع سنگ آتش آمد فراز³
نیایش همی کرد و خواند آفرین⁴
همین آتش آنگاه قبله نهاد⁵
پرستید باید اگر بخردی⁶
همان شاه درگرد او با گروه⁷
سده نام آن جشن فرخنده کرد
بسی باد چون او دگر شهریار⁸
جهانی بنیکی ازو یاد کرد
- بزور کیانی رهانید دست
برآمد بسنگ گران سنگ خرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
نشد مار کشته ولیکن ز راز
جهاندار پیش جهان آفرین
که اورا فروغی چنین هدیه داد
بگفتا فروغیست این ایزدی
شب آمد برافروخت آتش چو کوه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
زهوشنگ ماند این سده یادگار
کز آباد کردن جهان شاد کرد

۳

- از آهنگری¹⁰ ازه و تیشه کرد¹¹
زدرباینها روده را بتاخت¹³
بفرخندگی¹⁵ رنج کوتاه کرد
پراگند پس تخم¹⁶ و کشت و درود¹⁷
- چو بشناخت⁹ آهنگری پیشه کرد
چو این کرده شد¹² چاره آب ساخت
بجوی و برود آبها¹⁴ راه کرد
چراگاه مردم بدان برفزود

¹ I, VI—خرد; IV—б. испорчен. ² IV—доб.:

هر انکس که بر سنگ آهن زدی * ازو روشنایی پدید آمدی

³ VI—б. оп.; Л, I—доб.:

هرانکس که برسنگ آهن زدی * ازو روشنائی پدید آمدی

پس او چنان—IV ⁸ Л—б. оп. ⁷ Л—б. оп. ⁶ Л—б. оп. ⁵ سربر زمین—IV, VI ⁴

گراز و تبر—I ¹⁰ برخاست—VI; بر ساخت—IV ⁹ کرد هر شهریار

چو کرده شدش—Л ¹² Л—доб. б. 27 текста. ¹¹ سنان و تبر—VI; چوگاز و تبر—IV

بفر کئی—I, IV, VI ¹⁵ آب را—IV ¹⁴ زدربا بهامونش اندر فراخت—IV, VI ¹³

پراگندن تخم—IV, VI ¹⁷ Л—повторяет б. 27 (ср. выше); VI—б. оп.

هوشنگ

۱

جهاندار هوشنگ بارای و داد
 بگشت^۱ از برش چرخ سالی چهل
 چو بنشست بر جایگاه مهی
 که برهفت کشور منم پادشا
 5 بفرمان یزدان پیروزگر
 وزان پس جهان یکسر آباد کرد
 نخستین یکی گوهر آمد بچنگ
 سرمایه کرد آهن آبگون

بجای نیای تاج بر سر نهاد
 پر از هوش مغز و پر از رای^۲ دل^۳
 چنین گفت بر تخت شاهنشهی
 جهاندار پیروز و فرمانروا
 بداد و دهش تنگ بستم کمر
 همه روی گیتی پر از داد کرد
 با آتش^۴ ز آهن جدا کرد سنگ
 کزان سنگ خارا کشیدش برون

۲

یکی روز شاه جهان سوی^۵ کوه
 10 پدید آمد از دور چیزی دراز
 دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
 نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ

گنر کرد با چند کس همگروه^۶
 سیاه رنگ و تیره تن و تیز تاز^۷
 زدود دهانش جهان تیرهگون
 گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ^۸

بدانش-IV^۴ 3 Б — перевод бб. 3, 4 и 5 отсутствует. داد-IV, VI^۲ گذشت-IV^۱

تیزگان-IV, VI^۷ تن همگروه-IV, VI; کس زان گروه-I^۶ پایش-IV, VI^۵

سنگ خارا بچنگ-VI; سنگ و شد پیش جنگ-IV^۸

نپیره بپیش اندرون با سپاه] همی باسه‌مان برپراگند خاک شده سست ازخشم¹ کیهان خدیو² شدند از دد و دام دیوان ستوه جهان کرد بر دیو نستوه⁴ تنگ سپهبد برید آن سر بی‌همال⁵ دریده برو چرم و برگشته کار سرآمد کیومرث را روزگار نگر تا کرا نزد او آبروی] ره سود بنمود و خود مایه خورد⁸ نماند بدو نیک بر هیچ کس]	[پس پشت لشکر کیومرث شاه بیامد سیه دیو با ترس و باک [زهرای درندگان چنگ دیو به‌هم برشکستند³ هردو گروه بیازید هوشنگ چون شیر چنگ [کشیدش سراپای یکسر دوال بیای اندر افگند⁶ و بسپرد خوار چو آمد مرآن کینه را خواستار [برفت وجهان مردری ماند ازوی 70 [جهان فریبنده را⁷ گرد کرد [جهان سربسر چو فسانست⁹ وبس]

در فتادند - I³. I² - повторено первое мисра. خشک از ترس - VI; سست با چنگ - I¹;
اندر - IV, VI⁶ بدسگال - IV; ناهمال - I, VI⁵ وارونه - VI⁴ بر فتادند - IV;
فسوسست - I⁹ بنمود و مایه نخورد - VI⁸ آفریننده را (так!) - IV; فریبنده - I⁷ آورد
فسونست - VI

د دو مرغ و نڅچیر گشته گروه
 برفتند با¹ سوگواری و درد
 نشستند سالی چنین سوگوار² 45
 درود آوریدش⁴ خجسته سروش
 سپه ساز و برکش بفرمان من
 از آن بدکنش دیو روی زمین
 کی نامور⁵ سر سوی آسمان
 بر آن برترین نام یزدانش را 50
 وزان پس بکین سیامک شتافت

برفتند ویاله کنان سوی کوه
 ز درگاه کی شاه برخاست گرد
 پیام آمد از داور کردگار³
 کزین بپیش مخروش و باز آر هوش
 برآور یکی گرد از آن انجمن
 بپرداز و پردخته کن دل زکین
 برآورد و بد خواست بر بدگمان
 بخواند و بپالود⁶ مژگانش را
 شب و روز آرام و خفتن نیافت

۲

خجسته سیامک یکی پور داشت
 گرانمایه را نام هوشنگ بود
 بنزد⁸ نیا یادگار پدر
 [نیایش بجای پسر¹⁰ داشتی 55
 چو بنهاد دل کینه و جنگ را
 همه گفتنیها بدو باز گفت
 که من لشکری کرد خواهم همی
 ترا بود باید همی پیشرو
 [پری و پلنگ انجمن کرد و شیر¹² 60
 سپاهی دد و دام و مرغ و پری

که نزد نیا جاه⁷ دستور داشت
 توگفتی همه هوش و فرهنگ بود
 نیا پروریده مر اورا⁹ بپر
 جز او بر کسی چشم نگماشتی
 بخواند آن گرانمایه¹¹ هوشنگ را
 همه رازها برگشاد از نهنت
 خروشی برآورد خواهم همی
 که من رفتنی ام تو سالار نو
 ز درندگان گرگ و ببر دلیر¹³
 سپهدار پرکین¹⁴ و کنندآوری

برآورده زاری از ایشان - VI³ روزگار - I² رسیدند با - VI¹; یکایک پراز - IV¹
 جای - VI, IV⁷ بمالید - I⁶ چو بشنید ازو - VI⁵ وزان پس بیامد - VI⁴ دمار
 آنزمان شاه - I, II¹¹ پدر - II¹⁰ چو جاننش - VI⁹ نیماز - VI, IV⁸
 باگیر (?) - I, II¹⁴ هرچه بودش سترگ - VI¹³; شیر گردد دلیر - I¹³ گرگ - VI¹²

- یکایک بیامد خجسته سروش
 بگفتش را زین سخن در بدر
 سخن چون بگوش سیامک رسید 30
 دل شاه بچه³ برآمد بجوش
 بپوشید تن را بچرم پلنگ
 پندیره شدش دیورا جنگ جوی
 [سیامک بیامد برهنه تن
 35 بزد چنگ وارونه دیو سیاه
 فکند آن تن شاهزاده بخاک
 [سیامک بدست خروزان⁸ دیو⁹
 چو آگه شد از مرگ فرزند شاه
 فرود آمد از تخت ویا به کنان
 40 [دو رخساره پر خون و دل سوگووار
 خروشی برآمد ز لشکر بزار¹²
 همه جامها کرده پیروزه رنگ
- بسان پریء پلنگینه پوش¹
 که دشمن چه سازد همی با پدر²
 ز کردار بدخواه دیو پلید
 سیاه انجمن کرد و بگشاد گوش
 که جوشن نبود و نه آیین⁴ جنگ
 سیه را جو روی اندر آمد بروی
 برآویخت⁵ با پور⁶ آهرمنا
 دوتا اندر آورد بالای شاه
 بهنگال کردش⁷ کمرگاه چاک
 تبه گشت وماند انجمن بی خدیو
 ز تیمار گیتی برو شد سیاه
 زنان برسر و موی ورخ را کنان¹⁰
 دودیده پر از نم جو ابر بهار¹¹
 کشیدند صف بر در¹³ شهریار¹⁴
 دو چشم ابر خونین و¹⁵ رخ بادرنگ

¹ VI — б. оп. ² VI —

خبر شد به پیش پسر از پدر * که دشمن چه گوید همی در بدر
 IV — доб.:

بپوشید تن را بچرم پلنگ * که جوشن نبذ خود بآیین جنگ
 3 VI, 5 نبد خود ز آیین — VI; نبد خود نه آیین — I⁴ شاهزاده — VI³
 سیامک برای — I⁹ خرورای — VI; خروزان — VI⁸ کرد آن — I⁷ دیو — VI⁶
 گوش و بازو کنان — VI; دست و بازو کنان — IV; گوش شاه کیان — I¹⁰ خود و دست دیو
 شده نور — VI; دژم کرده بر خویشتن روزگار — IV; کشیدند صف بر در شهریار — I¹¹
 ز بس ناله زار بر — IV¹³ سراسر همه لشکر نامدار — VI¹² چشمش بزاری زار
¹⁴ I — б. оп.; IV — доб.:

سپه سر بر زار و گریان شدند * جو بر آتش تیز بریان شدند
 15 I — دو خونی

از و اندر آمد هم می پرورش
 بگیتی درون¹ سال سی شاه بود
 [همی تافت زو فر² شاهنشاهی
 دد و دام و هر جانور کش بدید
 دوتا می شدند بر تخت او
 15 [برسم نماز آمدندیش پیش
 پسر بد مر اورا یکی خوبروی
 سیامک بدش نام و فرخنده بود
 [بجانش براز مهر گریان بدی
 20 برآمد برین کار یک روزگار
 بگیتی نبودش کسی دشمن
 [برشک اندر آهرمن بدسگال
 یکی بچه بودش چو گرگ سترگ
 جهان شد بران¹¹ دیوبچه سپاه
 25 سپه کرد و نزدیک او راه جست
 همی گفت با هر کسی رای¹⁴ خویش
 کیومرث زین خود کی¹⁶ آگاه بود

که پوشیدنی نو بد و نو خورش
 بخوبی چو خورشید برگاه بود
 چو ماه دوهفته ز سرو سهی
 زگیتی بنزدیک او آرمید
 از آن برشده فره و بخت او³
 وزو بر گرفتند آیین خویش⁴
 هنرمند⁵ و همچون پدر نامجوی
 کیومرث را دل بدو⁶ زنده بود⁷
 زبیم⁸ جداییش بریان بدی
 فروزنده شد دولت شهریار
 مگر بد کنش⁹ ریمن آهرمن
 همی رای زد تا ببالیث¹⁰ بال
 دلاور شده ساسپاه بزرگ
 زبخت میامک وزان پایگاه¹²
 همی تخت و دیهیم کی شاه جست¹⁸
 جهان کرد یکسر پر آوای¹⁵ خویش
 که تخت مهی را جز او شاه بود¹⁷

VI- ازان فره و بر شده بخت او-Л³ زو بخت-IV; از تخت-VI, I² برو-I¹
 П-⁵ ازان جایگه برگرفتند کیش-Л, I, IV⁴ از و فره و بر شدی بخت او (؟)
 Л, I-доб.:⁷ بگیتی بدیدار او-VI⁶ خردمند

زگیتی بدیدار او شاد بود * که بس نامور شاخ و بنیاد بود
 IV-доб.:

زگیتی بدیدار او شاد بود * که بس بارور شاخ و بنیاد بود
 VI-доб.:

که بس بارور بیخ و بنیاد بود * جوانی چو شمشاد آزاد بود
 Л, I, VI-¹⁰ جز اندر جهان-IV, VI; مگر در نهان-I⁹ زرد-VI; بروز-Л⁸
 I, IV-б. 25 стоит перед б. 24 текста.¹³ چه از بخت شاه-IV, VI¹² از آن-I¹¹ بیاگندیا
 که اورا بدرگاه بدخواه بود-I¹⁷ نه-VI¹⁶ آواز-I, IV, VI¹⁵ راز-I, IV, VI¹⁴

'

۲۸

سر بخت بدخواه با خشم ¹ اوی	چو دینار خوارست ² بر چشم ³ اوی
نه کند آوری ⁴ گیرد از باج و گنج ⁵	نه دل تیره دارد ز رزم و زرنج ⁶
هر آنکس که دارد زیورندگان	از آزاد و از نیک دل بردگان ⁷
شهنشاه را سر بسر دوستوار ⁸	بفرمان بسته ⁹ کمر استوار ¹⁰
نخستین برادرش که تتر بسال	که در مردمی کس ندارد همال ¹¹
ز گیتی پرستنده فر و نصر	زید شاد در سایه شاه عصر ¹²
کسی کش پدر ناصر الدین بود	سر ¹³ تخت او تاج پروین بود ¹⁴
ودیگر ¹⁵ دلاور سپه دار طوس	که در جنگ بر شیر ¹⁶ دارد فسوس ¹⁷
به خشد درم هر چه یابد زهر ¹⁸	همی آفرین یابد ¹⁹ از دهر بهر
بیزدان بود خلق را رهنمای	سر شاه ²⁰ خواهد که باشد بجای ²¹
جهان بی سر و تاج خسرو مباد	همیشه ²² بماناد جاوید و شاد ²³
همیشه تن آباد ²⁴ با تاج و تخت	ز درد و غم آزاد و پیروز بخت
کنون باز گردم با آغاز کار ²⁵	سوی نامه نامور شهریار ²⁶

¹ Л — ² کین آوری — Л ³ با چشم — Л, VI ⁴ شد خوار — VI ⁵ از چشم — IV
⁶ VI — ز رزم و زبخت — IV; زرنج و زگنج — Л ⁷ از تاج و تخت — IV; از تاج و گنج
 نه جاهش بیفزاید از تاج و تخت * نه باشد دلش تیره از کام بخت
 دوستدار — I, VI, T; همه بندگان پیش او خواستار — Л ⁸ از آزاد و ز نامور بندگان — VI ⁹
 (в тексте конъектура). ¹⁰ IV — б. оп.; VI — доб. б. 220 текста; T — доб.:
 شده هر یکی شاه بر کشوری * روان نامشان در همه دفتری
¹¹ IV, VI — б. оп.; Л — доб.:
 خداوند مردی و رای و هنر * بدو شادمان مهتران سربسر
 ср. разночтение 14. ¹² Л, VI — б. оп.; IV — عصر ¹³ پئی — IV ¹⁴ T — доб.:
 خداوند مردی و رای و هنر * بدو شادمان مهتران سربسر
 ср. разночтение 11. ¹⁵ Л, VI — بویژه ¹⁶ VI — با شیر ¹⁷ VI — б. оп.; VI — б. 220 стоит после
 б. 216 текста. ¹⁸ IV — هر چه باید زهر — IV; هر چه دارد ز شهر — I ¹⁹ خواهد — IV
 VI — جوید ²⁰ Л — خویش ²¹ I — ماند بجای — IV — б. 222 текста стоит после б. 223 текста.
²² VI — چنین هم ²³ VI — доб. б. 222 текста, после которого доб. следующий б.:
 سپهر برینش کمین جاکری * چو خورشید و ماهش کهنین کهتری
²⁴ VI — ²⁵ Л — همی باز جویم من از کردگار ²⁶ VI — ²⁷ VI — تن آزاد
 بگویم کنون داستانی ز داد * که تاج بزرگی که بر سر نهاد

- 195 که این¹ چرخ و² ماهست یا تاج و³ گاه
یکی گفت کاین⁵ شاه روم است و هند
بایران⁶ و توران و را بنده اند
بیاراست روی زمین را⁸ بداد
جهاندار¹⁰ محمود شاه بزرگ
200 زکشمیر تا پیش دریای چین
چو کودک لب از شیر مادر بشت
[نه پیچد کسی سر زفرمان اوی
تو نیز آفرین کن که گوینده
چو بیدار گشتم بجستم زجای
205 برآن¹⁴ شهریار آفرین خواندم
بدل گفتم این خواب را پاسخ است
بران آفرین کو کند آفرین
زفرش جهان شد چو باغ بهار
از ابر اندر آمد بهنگام نم¹⁸
210 بایران همه خوبی از داد اوست
ببزم اندرون آسمان سخاست²¹
بتن ژنده پیل و بجان جبرئیل
- ستارست پیش اندرش یا سپاه⁴
زقنوج تا پیش دریای سند
برای و بفرمان او زنده اند⁷
بپردخت ازان تاج⁹ بر سر نهاد
بابشخور آرد همی میش وگرگ
برو شهریاران کنند آفرین
زگهواره محمود گوید نخست¹¹
نیارد گذشتن زیمنان اوی¹²
بدو¹³ نام جاوید جوینده
چه مایه شب تیره بودم بیای
نبودم درم جان برافشاندم
که آواز¹⁵ او بر¹⁶ جهان فرخ است
بران بخت بیدار و فرخ زمین¹⁷
هوا پر ز ابر و زمین پر نگار
جهان شد بکردار¹⁹ باغ ارم
کجا هست مردم همه یاد²⁰ اوست
برزم اندرون تیز چنگ ازدهاست²²
بکف ابر بهمن بدل²³ رود نیل

ستارست گرد آمده - Л⁴ و - VI³ оп. 2 Л, I - و 1 آن - I¹
زایران - Л⁶ مرا گفت این - VI⁵ ستاره شناسان درگاه شاه - VI⁵; یا سپاه
تاج و - Л⁹ روی مه را (так!) - Л⁸ بفرمان و رایش سرافگنده اند - VI⁷
دیدار - VI¹⁵ بدان - Л¹⁴ وزو - VI¹³ 201 стоит после б. 203 текста. 12 Так в Л; VI - б. 202
стоит после б. 203 текста; I, IV - б. 202 оп. 13 VI - 14
20 VI - نمودار - VI¹⁹ بگیتی برآید بهر کام نم - Л¹⁸ 17 Л - б. оп. 16 IV - در
22 VI - б. 211 آسمان وفاست - IV, VI²¹ آفتاب وفاست - I²¹ جهان شادمان از دل شاد
بدل ابر بهمن بکف - IV²³ 212 текста. 23

ستایش سلطان محمود

جهان آفرین تا جهان آفرید
چو خورشید بر چرخ بنمود تاج¹
180 چه گویم² که خورشید تابان که بود
ابو القاسم آن شاه پیروز بخت⁴
ز خاور بیاراست تا باختر
مرا اختر خفته بیدار گشت
بدانستم⁶ آمد زمان⁷ سخن
185 بر اندیشه شهریار زمینی⁹
[دل من چو نور اندر آن تیره شب
چنان دید روشن روانم بخواب
همه روی گیتی شب¹² لاژورد
درو دشت بر سان دیبا شدی
190 نشسته برو شهریار چو ماه
رده برکشیده سپاهش دو¹⁴ میل
یکی پاک دستور پیشش بپای
مرا خیره گشتی سر از فر¹⁵ شاه
چو آن چهره خسروی دیدمی

چنو مرزبانی نیامد پدید
زمین شد بکردار تابنده عاج
کزو در جهان روشنائی فزود³
نهاد از بر تاج خورشید⁵ تخت
پدید آمد از فر او کان زر
بمغز اندر اندیشه بسیار گشت
کنون نو شود روزگار کهن⁸
بخفتم شبی لب پر از آفرین¹⁰
نخفته گشاده دل و بسته لب¹¹
که رخشنده شمع برآمد ز آب
از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد
یکی تخت پیروزه پیدا شدی
یکی تاج بر سر بجای کلاه¹³
بدست چپش هفتصد ژنده پیل
داد و بدین شاه را رهنمای
وزان ژنده پیلان و چندان سپاه
ازان نامداران بپرسیدمی¹⁶

چه گوئی — Л, I, IV — 2 بنمود برگاه تاج — I, IV; زنامش همه برفروزنده تاج — Л — 1
برافراشت کاخ و برافراشت بخت — Л — 4 180 стоит после б. 181 текста. Л, VI — 3
بدانست — Л, I, IV, VI — 6 خداوند تاج و خداوند — IV; نهاد از برگاه خورشید — Л — 5
چو باز — Л — 9 I, IV — доб.: бб. 153 и 186 текста. 8 زبان — Л, I, VI — 7 в тексте по Т.
Л, VI — б. 11 I — б. оп. 10 آمدم نزد شاه زمین
13 I, IV — 13 شدی — IV — 12 оп.; I, IV — б. 186 стоит перед б. 185 текста; в тексте — по Т.
16 I, IV — бб. 194 и 195 текста. 15 I, VI — 14 سہ — VI — 14 доб. бб. 194 и 195
стоят после б. 190 текста, ср. разночтение 13.

- 165 مرا گفت کز من چه باید همی¹ که جانست سخن برگراید همی
 بچیزی که باشد مرا دست رس بکوشم نییازت² نیارم بکس³
 همی داشتم⁴ چون یکی تازه سیب⁵ که از باد نامد بمن بر نهیب⁶
 بکیوان رسیدم ز خاک نژند از آن نیک دل نامدار ارجمند⁷
 بچشمش همان خاک وهم سیم وزر کریمی بدو یافته زیب و فر⁸
 170 سراسر جهان پیش او خوار بود جوانمرد بود و وفادار بود⁹
 چنان¹⁰ نامور گم شد از انجمن نه زو زنده بینم نه مرده¹¹ نشان
 دریغ آن که مر بوند و آن گردگاه دریغ آن کئی برز و بالای شاه¹²
 گرفتار زو¹⁴ دل شده نا امید نوان لرز لرزان بکردار بید¹⁵
 175 یکی پند آن شاه یاد آوریم زکژی روان سـوی داد آوریم
 مرا گفت کاین¹⁶ نامه¹⁷ شهریار گرت گفته آید بشاهان سپار¹⁸
 بدین نامه من¹⁹ دست بردم فراز بنام شهـنـشاه گردن فراز²⁰

ز گیتی - VI; بکوشم بسازم - IV; ز گیتی نیارد (так!) - Л; I - мисра испорчено. ¹ I - мисра испорчено. ² Л - (так!) نییازت; в тексте - по Т. ³ I - мисра испорчено. ⁴ Л - بدی بیشش ⁵ I - мисра испорчено. ⁶ Л - نهیب; I - که نامد بمن بر ز چیزی نهیب - Л; ⁷ IV - обратный порядок мисра; VI - б. оп.; в тексте - чтение по Т и Л. ⁸ VI - б. оп. ⁹ VI - б. оп. ¹⁰ Л, VI - چو آن ¹¹ VI - б. 172 стоит после б. 173. ¹² Л - نه زو زنده یابم نه مرده - VI; نه مرده بینم نه زنده - Л ¹³ Л - آن کئی برز بالای شاه - I; آن جوانی و آن پایگاه - Л ¹⁴ Л - همه ¹⁵ VI - доб.: گرفتار و زو - VI; را ز این ¹⁶ I - گفته ¹⁷ T - доб.: ¹⁸ L - بدی ¹⁹ L - دل من بگفتار او رام شد * روانم بدین شاد و پندرام شد ²⁰ VI - доб. б. 225 текста; T - доб. (б. 187): ²¹ L - خدایند تاج و خدایند تخت * جهاندار پیروز و بیدار بخت ²² L - cr. разночтение 20 на стр. 23.

- [ب-رین گونه یکجند بیگداشتیم
[سراسر زمانه پر از جنگ بود
زنیکو سخن به چه³ اندر جهان
155 [اگر نامدی این⁵ سخن از خدای
بشهرم یکی مهربان دوست بود
مرا گفت خوب آمد⁸ این رای تو
نبشته من این نامه¹¹ پهلوی
گشادهزبان و جوانیت هست
160 شو¹⁴ این نامه خسروان بازگوی¹⁵
چو آورد این نامه نزدیک من
سخن را نهفته همی داشتم¹
بجوینندگان بر جهان تنگ بود²
بنزد سخن سنج فزخ مهان⁴
نمی کی بدی نزد ما رهنمای⁶
تو گفستی که با من بیک⁷ پوست بود
به نیکی گراید⁹ همی پای تو¹⁰
به پیش تو آرم مگر¹² نغنیوی
سخن گفتن¹³ پهلوانیت هست
بدین¹⁶ جوی نزد مهان آبروی
بر افروخت این جان تاریک من

[در داستان ابو منصور]¹⁷

- بدین نامه چون¹⁸ دست کردم دراز¹⁹
جوان بود و از گوهر پهلوان
خداوند رای²² و خداوند شرم
یکی مهتری. بود گردن فراز²⁰
خردمند و بیدار²¹ و روشن روان
سخن گفتن خوب²³ و آوای نرم

¹ Л, I, IV—б. оп.; T—доб.:

ندیدم کسی کش سزاوار بود * بیگفتار این مرمرا یار بود

میان کهان—IV; پرو آفرین از کهان ومهان—I⁴ این به—Л³ Л, I, IV—б. оп.

به بدی از—IV; بد بدی این—I⁵ VI—обратный порядок мисра. ومیان مهان

—IV⁸ که بامن یکی مغز ویک—VI; توگفتی که با من ز یک—I⁷ VI—б. оп.

—I¹⁰ خرامد—VI⁹ خوب است—VI; خوب آید

مرا گنت کز من چه باید همی * که جاننت سخن برگراید همی

تو—IV¹⁴ سخن گفتن و—I, VI¹³ نگر—IV¹² دفتر—VI¹¹ ср. б. 165 текста.

وزین—VI¹⁶ خسروانی بیگوی—VI; خسروی باز گوی—IV; خسروان باز جوی—Л¹⁵

—VI²⁰ доб. два бб.: بردم فراز—I, IV; بردم دراز—Л¹⁹ من—I¹⁸ Л, I, VI—оп.

خداوند تاج و خداوند تخت * دل افروز و بیدار و فیروز بخت

—VI²² دانا—VI²¹ ср. Т, б. 187, ср. разночтение 20 на стр. 24) и вторично б. 162.

سخن گفتن چرب—VI; سخن گفتنش چرب—I²³ هوش

داستان دقیقی شاعر

چو از دفتر این داستانها بسی جهان دل نهاده بدین² داستان جوانی پیامد گشاده زبان بشعر⁶ آرم این نامه را گفت من جوانی⁹ش را خوی بد یار بود برو تاختن کرد ناگاه مرگ بدان⁹ خوی بد جان شیرین بداد یکایک ازو بخت برگشته شد برفت او و این نامه ناگفته ماند [الهی عفو کن گناه ورا

همی خواند خواننده بر¹ هر کسی همان بخردان نیز و هم³ راستان⁴ سخن گفتن خوب و طبع روان⁵ ازو شادمان شد دل انجم¹¹ن ابا بد همیشه⁷ به پیکار بود نهادش بسر بر یکی تیره ترگ⁸ نبود از جوانیش یک روز شاد¹⁰ بدست یکی بنده بر کشته شد¹¹ چنان بخت بیدار او خفته ماند بیفزای در حشر جاه ورا¹²]

بنیاد نهادن کتاب

دل روشن من چو برگشت ازوی که این نامه را دست پیش آورم بپرسیدم از هر کسی پیشمار مگر خود درنگم نپاشد بسی و دیگر که گنج¹⁵ وفادار نیست

سوی تخت شاه جهان کرد روی ز دفتر بگفتار¹³ خویش آورم بترسیدم از گردش روزگار بپاید سپردن¹⁴ بدیگر کسی همین¹⁶ رنج را کس خریدار نیست

همان -- IV; هم از بخردان و هم از -- Л³ نهاده بسی دل برین -- VI² با -- IV¹
 همه بخردان و همه -- VI; بخردان و همان⁴ Л -- б. 138 стоит перед б. 140 текста.
 Л -- доб.: بگفتا بگویم من این داستان -- Л⁵
 سخن گفتنی خوب و طبعی روان * جوان سبک روح و رویش(?) روان⁶ Л, I -- б. оп.; در آن -- VI⁹ I -- б. оп.
 همه ساله بابد -- Л, VI⁷ بنظم -- VI⁶
 بدست پرستار خود کشته شد -- VI; Л -- б. оп.¹¹ هنوز از جوانیش نابوده شاد -- VI
 به پیوند و -- IV; به پیوند گفتار -- Л, VI¹³ VI -- б. оп.
 در جشن جای ورا -- Л¹²
 همان -- IV¹⁶ انجم -- VI¹⁵ بپاید سپرد این -- Л¹⁴ گفتار

- 120 اگر بر درخت¹ برومند جای
کسی کو شود زیر نخل بلند
توانم مگر⁴ پایۀ⁵ ساختن
کزین نامور نامۀ شهریار
تو اینرا⁷ دروغ و فسانه مدان
ازو هرچه اندر خورد با خرد
125 یکی نامه بود از گه باستان
پراگنده در دست هر موبدی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد
پژوهنده¹¹ روزگار نخست
130 زهر کشوری موبدی سالخورد
بپرسیدشان از کیان جهان¹²
که گیتی به آغاز¹⁴ چون داشتند
چه گونه سر آمد بنیک اختری
بگفتند پیشش یکایک مهان
135 چو بشنید ازیشان سپهبد سخن
چنین یادگاری شد اندر جهان

نیایی - I; نیابد که از بر شدن - Л² اگر زیر دار - IV; کسی بردرخت - Л¹
в тексте чтение T. نیایم بجز بر شدن - VI; نیایی از این در شدن - IV; که از بر شدن

³ I - доб.:

اگر بر درخت برومند جای * ازو در گذشتن مکن هیچ رای
به از شاخ این سرو - VI⁶ سایۀ⁵ I - ندانم مگر - VI; بنوئی دگر (?) - Л⁴
بیک سان تو روشن زمانه - IV; بیک سان روشن زمانه - I, Л⁸ مر این را - Л⁷
ازو - I¹⁰ دگر باره زین ره بمعنی - IV; دگر بر ره رمز معنی - VI, Л⁹
از نژاد کیان - I, IV¹² برو بر بسی - VI¹¹ وزو بهره نزدیک - VI; بهره بد نزد
بران - VI; همان - Л¹⁶ که ایمر - IV, Л¹⁵ ز آغاز - Л¹⁴ ازان - VI¹³
و حال - VI¹⁷

- 110 اگر چشم داری بدیدگر سرای
گرت زین بد آید گناه منست
[برین زادم وهم برین بگنرم
[دلّت گر براه خطا مایلمست
[نباشد جز از بی پدر⁵ دشمنش
115 [هر آنکس که در جانش⁸ بغض علیست⁹
[نگر تا نداری ببازی جهان
[همه نیکیست باید آغاز کرد¹²
[ازین در سخن چند رانم همی
بنزد نبی و علی¹ گیر جای
چنین است و این دین² و راه منست
چنان دان که خاک پی حیدرم³
ترا دشمن اندر جهان خود دلست⁴
که یزدان⁶ بآتش بسوزد تنش⁷
ازو زارتر در جهان زار کیست¹⁰
نه بر گردی از نیکی پی همرهان¹¹
چو با نیکنامان بوی همنورد¹³
همانا کرانش¹⁴ ندانم همی¹⁵

گفتار اندر فراهم آوردن کتاب¹⁶

سخن هرچه¹⁷ گویم همه گفته اند بر باغ¹⁸ دانش همه رفته اند

7. Л—доб. 3 Л—б. оп., ср. разночтение. 2 IV, VI—рسم 1 I—وصی; IV—ولی
4 VI—на этом месте стоит б. 115 текста. 5 VI—بجز داد اگر 6 VI—بدوزخ 7 Л—доб.
б. 112 текста. 8 I—دلش 9 Л—علیست 10 IV—б. оп.;
VI—на этом месте стрит б. 113, к которому доб. б. 100 текста. 11 I—بی همرهان
Л—доб.:

کرانه بگیری زبغض صحاب * که هستند هـ، چو نجوم شهاب
تو بر خارجی لعنتی کن مدام * ابر رافضی همچنین کن دوام
ابو بکر و حیدر چو برکوثرست * کجا خارجی رافضی در خورست
تو حقّی تری تا بوی هر دو دوست * ره رستگاری ازین و ازوست
همه نیکیست I—همه نیک باید با آغاز کرد 12 Л—доб. варианты этих же четырех бб. VI—доб.
بجوئی نبرد VI—بود هم نبرد IV—بوی درگذار I—13 باید آغاز کار
14 Л, VI—همانش کرانه 15 VI—доб.:

مرا باکسان دگر کار نیست * بران در مرا هیچ بازار نیست
ср. разночтение 13 на стр. 19. 16 T—доб. в начале главы:

سخن گفته شد گفتنی هم نماند * من از گفته خواهم یکی با تو راند
17 VI—آنچه 18 Л—بر و بوم

- 95 [پس از هر دوان بود عثمان گزین¹ [چهارم³ علی بود جغت بتول که من شهر علمم علیم درست گواهی دهم کاین سخنها ز اوست⁸ [علی را چنین گفت و دیگر همین [نبی آفتاب و صاحبان چو¹⁰ ماه منم بنده اهل بیت نبی 100 حکیم این جهان را چو دریا نهاد چو هفتاد کشتی برو ساخته یکی پهن کشتی بسان عروس محمد بدو اندرون با علی خردمند کز دور دریا بدید 105 بدانست کوموج خواهد زد¹⁸ بدل گفت اگر با نبی و وصی همانا که باشد مرا دستگیر خداوند جوی می¹⁹ وانگبین
- خداوند شرم و خداوند دین² که اورا بخوبی ستایید⁴ رسول درست این سخن⁵ قول⁶ پیغمبرست⁷ تو گوئی دو گوشم پر آواز اوست کزیشان قوی شد بهر گونه دین⁹ بهم بستی¹¹ یکدیگر راست راه¹¹ ستاینده خاک پای¹² وصی¹³ برانگیخته موج ازو تنند باد¹⁴ همه بادبانها برافراخته بیاراسته همچو چشم خروس¹⁵ همان¹⁶ اهل بیت نبی و ولی کرانه نه پیدا و بن ناپدید¹⁷ کس از غرق بیرون نخواهد شدن شوم غرقه دارم دویار و فسی خداوند تاج و لوا و سریر همان چشمه شیر و ماء²⁰ معین

بحق میستاید - VI 4 چو اکنون - I 3 کین - IV 2 اهل یقین - I 1
 VI-دوب.: 7 لفظ - VI 6 درستست و این - L 5

مرادم ازین زندگانی سخن * بنعت نبی و وصی شد کهن
 چو من از محمد حکایت کنم * چو محمود را صد حمایت کنم
 منم بنده هر دو تا رستخیز * اگر شه کند پییکرم ریز ریز
 (написано поверх слова) علی همچو - I 10 L, VI-б. оп. 9 سخن راز اوست - L, IV, VI 8
 ولى - IV 13 جان پاک - L 12 I-میسرا испорчено. L, VI-б. оп.; 11 (صحابان). VI-оп.; T-гоб.:

ابا دیگران مرمر را کار نیست * جز این مرمر را راه گفتر نیست
 I-میسرا испорчено. L 15 موج اوشد چو باد - L 14 ср. разночтение 15 на стр. 20.
 I-میسرا испорчено. I 18 I-میسرا испорчено. I 17 همه - I 16
 جوی رمی - L, IV 19 خلد ماء - IV 20

[ز خاور برآید سوی باختر¹ نباشد ازین یک روش راست تر]
[ایا² آنکه تو آفتابی همی چه بود که بر من نتابی همی]

در آفرینش ماه³

80 [جراغست مرتیره شب را بسیج ببند تا توانی تو هرگز مپیچ]
[چو سی روز گردش بپیمایدا شود تیره گیتی بدوروشنا⁴]
[پدید آید آنگاه باریک و زرد⁵ چو پشت کسی کو غم عشق خورد⁶]
[چو بیننده دیدارش از دوردید هم اندر زمان او⁷ شود ناپدید]
[دگر شب نمایش کند بیشتر ترا روشنائی دهد بیشتر]
85 [بدو هفته گردد تمام و درست بدان باز گردد که بود از نخست]
[بود هر شبانگاه باریکتر بخورشید تابنده نزدیکتر⁸]
[بدینسان نهادش خداوند داد بود تا بود هم بدین یک نهاد⁹]

گفتار اندر ستایش پیغمبر

ترا دانش و دین رهاند درست و گر دل¹⁰ نخواهی که باشد نژند
90 بگفتار پیغمبرت راه جوی بگفت آن خداوند تنزیل و وحی
چه گفت آن خداوند بعد از رسولان مه¹² [که خورشید بعد از رسولان مه¹²]
[عمر¹⁴ کرد اسلام را آشکار در رستگاری بپایدت جست
نخواهی که دائم بوی مستمند¹¹ دل از تیرگیها بدین آب شوی
خداوند امر و خداوند نهی نتابید برکس زبوبکر به¹³]
بیاراست گیتی چو باغ بهار]

همانا — IV⁴ VI — глава оп. 3 ابا — IV² بگیرند هر یکدیگر را گنر — I, IV¹
Л — б. оп. 8 زو — IV⁷ کو بود عشق خور — Л⁶ باریکتر — Л⁵ ز گردش بفرسایدا
I, IV — порядок бб.: 87, 84, 85, 86; в тексте порядок последних четырех бб. установлен по Л.
I, IV — دل گر — VI; اگر دل — I¹⁰ Л — доб. б. 70 текста, ср. разночтение 2 на стр. 17;
VI — б. 88 стоит после б. 89 текста. I — همه — I¹² I — мисра испорчено. I¹³ چواو — I¹⁴

- 70 چو خواهی که یابی زهر بد¹ رها
[نگه کن بدین گنبد تیزگرد³
[نه گشت زمانه بفرسایندش
[نه از جنبش آرام گیرد همی⁵
[ازو دان فزونسی ازو هم شمار⁶
سر اندر نیاری بدمام بلا²
که درمان ازویست وزویست درد]
نه آن⁴ رنج وتیمار بگزایدش]
نه چون ما تباهی پذیرد همی]
بدونیک نزدیک او آشکار⁷

گفتار اندر آفرینش آفتاب⁸

- 75 [زیافوت سرخست چرخ که بود⁹
[بچندین فروغ وبچندین¹¹ چراغ
[روان اندرو¹² گوهر دلفروز¹³
نه از آب وگرد ونه از باد ودود¹⁰
بیاراسته چون بنوروز باغ]
کزو روشنائی گرفتهست روز¹⁴

2 Л — доб.: زبدها — 1 Л

زگفتار پیغمبری راست گوی * دل از تیرگیها بدین آب شوی
ترا دانش و دین رهاند نخست * در رستگاری بباید بجست
چو خواهی که یابی زتن رستگار * نکوکار گردی بر کردگار
IV — доб.:

بوی در دوگیتی زبد رستگار * نکونام باشی بر کردگار
T — доб.:

بوی در دوگیتی زبد رستگار * نکوکار گردی بر کردگار
VI — после б. 70 конец главы и две следующие главы оп., идет сразу б. 89 текста. 8 Л — мисра
فزونی وهم زو نهار — I 6 نه از مهر او دل بکاهد همی — Л 5 نه از — Л 4
چنین چرخ گردنده پیدا نمود — Л 9 VI — глава оп. 8 نزدیک اویست کار — I 7
اندران — I 12 بچندان — I 11 نه از آب وباد ونه از گرد و دود — Л 10
ازویست رخشنده گیتی فروز — Л 13 I, IV — доб. 14

که هر بامدادی چو زرین سپر * زمشرق برآرد فروزنده سر
زمین پوشد از نور پیراهنا * شود تیره گیتی بدو روشنا
چو از مشرق او سوی مغرب کشد * زمشرق شب تیره سر برکشد

- 55 [خور و خواب و آرام جوید همی
[نه گویا زبان ونه جوینا خرد²
ندانند بد و نییک فرجام کار
چو دانا توانا بد و دادگر
چنینست فرجام کار جهان
- وزان زندگی کام جوید همی¹
زخاک و زخاشاک تن پرورد³
نخواهد ازو بندگان کردگار⁴
ازاینرا نکرد ایچ پنهان هنر⁵
ندانند کسی⁶ آشکار و نهان⁷

گفتار اندر آفرینش مردم

- 60 چو زین⁸ بگنری⁹ مردم آمد پدید
سرش راست برشد¹¹ چو سرو بلند¹²
پنیرنده هوش ورای و خرد
ز راه خرد بنگری¹⁵ اندکی
مگر مردمی¹⁷ خیره خوانی¹⁸ همی
ترا از دو گیتی بر آورده اند
نخستین فطرت²¹ پسین شمار²²
شنیدم ز دانا دگر گونه زین²³
نگه کن²⁴ سرانجام خود را ببین
برنج اندر آری²⁸ تننت را رواست²⁹
- شد این بندهارا سراسر کلید¹⁰
بگفتار¹³ خوب و خرد کاربند
مر اورا دد و دام¹⁴ فرمان برد
که مردم بمعنی¹⁶ چه باشد یکی
جز این را نشانی ندانی¹⁹ همی²⁰
بچندین میانچی پیورده اند
توئی خویشتن را ببازی مدار
چه دانیم راز جهان آفرین
چو²⁵ کاری بیابی ازین به²⁶ گزین²⁷
که خود رنج بردن بدانش³⁰ سزاست³¹

¹ I, IV, VI — б. оп. ² Л — خوردن خورد — б. оп. (см. разночтение 17 на стр. 15) ³ I, IV, VI — б. оп. (см. разночтение 17 на стр. 15) ⁴ IV, VI — б. оп. ⁵ Л — گهر; VI — б. оп. ⁶ IV — همی — نبینی همی — б. оп. ⁷ VI — б. оп. ⁸ I — گزین ⁹ Л — چو فرجام شد ¹⁰ VI — б. оп. ¹¹ Л — ببالا چو برشد ¹² IV — بلند ¹³ VI — بدیدار ¹⁴ VI — دیو ¹⁵ I, IV — خواند ¹⁶ I, IV, VI — معنیء مردم ¹⁷ Л, VI — مردم ¹⁸ I, IV — بگنری ¹⁹ I, IV, VI — (I — без рифмы). ²⁰ Л — جز اینش نشانی نداند همی ²¹ Л — جنبش ²² I — پسین در شمار ²³ Л, I, IV — برین بر — I, VI — ک ²⁴ VI — از اول ²⁵ Л, VI — گون ازین ²⁶ I, VI — چو یابی توکاری برین برگزین ²⁷ IV — تننت زان اوست ²⁸ IV — بدانش در آری ²⁹ VI — چو یابی توکاری برین برگزین ³⁰ Л — ز دانش ³¹ IV — همه آن اوست — б. оп. 66.: 68, 69, 67.

چو این¹ چار گوهر بجای آمدند
 گهرها یک اندر دگر ساخته²
 پدید آمد این گنبد⁴ تیزرو
 اب رده و دو هفت شد کدخدای
 45 در بخشش و دادن⁶ آمد پدید
 فلکها یک اندر دگر بسته شد
 چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ⁹
 ببالید کوه آبها بر دمید
 زمین را بلندی نهد جایگاه¹⁰
 50 ستاره رو بر شگفتی نمود
 همی بر شد آتش فرود¹³ آمد آب
 گیا رست با چنند گونه درخت
 ببالد ندارد جز این نیروئی
 وزان پس چو جنبند آمد پدید

ز بهر سپنجی سرای آمدند
 زهر گونه گردن برافراخته³
 شگفتی نمایند نو بنو⁵
 گرفتند هر یک سزاوار جای
 ببخشید دانا چنان چون سزید⁷
 بجنبید⁸ چون کار پیوسته شد
 زمین شد بکردار روشن چراغ
 سر رستنی سوی بالا کشید
 یکی مرکزی تیره بود و سیاه
 بخاک اندرون¹¹ روشنائی فزود¹²
 همی گشت گرد زمین¹⁴ آفتاب
 بزیر اندر آمد سرانشان زبخت¹⁵
 نپوید¹⁶ چو پویندگان هر سوئی¹⁷
 همه رستنی زیر¹⁸ خویش آورید¹⁹

دگرگونه - VI; زهرگونه گردن افراخته - IV³ ساختند - VI² چنین - VI¹
 7 Л - دانش - VI⁶ نمایند را نو (بنو؟) - I⁵ بیدار این گوهر - I⁴ گردن برافراختند
 در داد و هم بخشش آمد پدید * ببخشند دانداده جویان سزید
 IV⁸ (метр нарушен). ببخشید دانداده که چنان سزید - IV; بدان تا توانائی آمد پدید - I
 چو دریای خون شد همه - I; چو دشت و چو دریا و چون کوه و راغ - Л⁹ بیوست
 زسبزه بلندی بهر جایگاه - Л¹⁰ چه دریا چه دشت و چه باغ و چه راغ - VI; دشت و راغ
 ср. б. 40, второе 12 I - بدین تیرگی - IV¹¹ 13 Л - ابر و فرود - 14 Л, VI - جهان
 نگه کرد باید درین کار سخت - VI¹⁵ 16 I, IV - بپوید - I¹⁷ 18 Л - سوی - 19 I, IV - б. оп., VI - شد این بندهارا سراسر کلید - ср. б. 60, второе
 мисра; Л - доб.: همی سر بر آرد بسان درخت * نگه کرد باید بدین کار سخت
 ср. разночтение 15.

توانا بود هر که دانا بود زدانش¹ دل پیر برنا نبود
15 از این پرده برتر سخن گاه² نیست ز هستی³ مراندیشه را راه نیست⁴

ستایش خرد⁵

[کنون ای خردمند وصف⁶ خرد
کنون تاجچه⁸ داری بیار از خرد
خرد بهتر از هر چه ایزد بداد¹⁰
خرد رهنمای و خرد دلگشای
20 ازو شادمانی وزویت غم نیست¹²
خرد تیره و مرد روشن روان
چه گفت آن خردمند¹⁴ مرد خرد
کسی کو خرد را ندارد زپیش
هشیوار دیوانه خواند ورا
25 ازوئی¹⁸ بهر دوسرای ارجمند
خرد چشم جانست چون²⁰ بنگری
بدین جایگه گفتن اندر خور⁷
که گوش نشوشنده⁹ زو بر خورد
ستایش خرد را به از راه داد¹¹
خرد دست گیرد بهر دو سرای
وزویت فزونی وزویت کم نیست¹³
نباشد همی شادمان یک زمان
که دانا زگفتار او بر خورد¹⁵
دلش گردد از کرده خویش ریش¹⁶
همان خویش بیگانه داند¹⁷ ورا
گسسته¹⁹ خرد پای دارد بپند
تو²¹ بی چشم شادان جهان نسپری

مراندیشه آگاه — IV⁴ بهستی — VI³ (I — без рифмы) راه — I, IV², بدانش — I¹ L — доб.; نیست

چومعلوم شد هستی کردگار * دگر خاطر خویش رنجه مدار
порядок бб. 1—15 в Л таков: 1, 2, 3, 4, 10, 6, 7, 5, 8, 11, 12, 13, 14, 15; б. 9 вписан на полях. VI⁶ — глава начинается с бб. 22 и 18 текста, после которых идет б. 16. VI⁵ —
سراینده — L⁹ آنچه — IV⁸ доб. б. 34 текста. VI⁷ — (T дает чтение (ارج). فضل
I, IV, VI — ستایشنده; в тексте — по T; L — б. вписан на полях. IV¹⁰ — ایزدت داد
VI — б. оп., ср. разночтение 5. I¹³ — کمست; VI — I¹² — غمست

ازو خردمندی و ازو مردمی * ازانت فزونی وزانت کسی
VI¹⁴ — سخن گوی — VI¹⁵ — б. оп., ср. разночтение 5. L¹⁶ — б. оп., вписан другой
گر — I²⁰ شکسته — L¹⁹ شد از وی — L¹⁸ خواند — L¹⁷ — L²¹ — که — VI²¹

آغاز کتاب

بنام خداوند جان و خرد
 خداوند نام² و خداوند جای³
 خداوند کیوان⁵ و گردان سپهر
 ز نام و نشان و گمان برترست
 به⁷ به⁵ بینندگان آفریننده را
 نیابد بدو¹⁰ نیز اندیشه راه¹¹
 سخن هرچه زین گوهران بگنرد
 خرد گر سخن برگزیند همی
 ستودن نداند کس اورا چو هست
 خرد را و جان را همی سنجد اوی¹⁰
 بدین آلت رای¹⁶ و جان¹⁷ و زبان
 به هستیش باید که خستو²⁰ شوی
 پرستنده باشی و جوینده راه

کزین¹ برتر اندیشه بر نگنرد
 خداوند روزی ده رهنمای⁴
 فروزنده ماه و ناهید و مهر
 نگارنده برشده پیکرست⁶
 نبینی⁸ مرنجان دو⁹ بینند مرا
 که او برتر از نام و از جایگاه¹²
 نیابد بدو راه جان و خرد
 همانرا گزیند¹³ که بیند همی
 میان بندگی را بباپیت بست¹⁴
 در اندیشه سخته کی¹⁵ گنجد اوی
 ستود آفریننده را کی¹⁸ توان¹⁹
 ز گفتار بی کار²¹ یکسو²² شوی
 بر ژرفی بفرمانش²³ کردن نگاه

کیهان - I, IV⁵ روزیده و رهنمای - Л⁴ رای - Л, IV³ جان - IV² کزان - VI¹
 VI¹¹ ازو - I¹⁰ تو - I⁹ چو بینی - Л⁸ ز - Л, I, IV⁷ گوهرست - I, IV, VI⁶
 Л - доб.¹² نه اندیشه یابد بدو نیز راه
 یقین دان که هرگز نیاید پدید * بوهم اندر آنکس که وهم آفرید
 آلت - I¹⁷ آلت و رای - IV¹⁶ چون - I¹⁵ بباپیت بست - VI¹⁴ ستاید - VI¹³
 Л - доб.¹⁹ چون - I¹⁸ آلت و جایگاه - VI¹² رای و هوش
 که و قادر و حی فرمان رواست * همه چیز بر هستی او گواست
 بفرمانها ژرف - I, IV²³ یکسو - VI²² ز گفتار و پیکار - I, IV²¹ خوشتر - VI²⁰

شاهنامه فردوسی

بملاحظه وفات ی. برتلس، که متن حاضر تحت نظر او تهیه شده است اداره انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی کمیسیونی مرکب از ی. براگینسکی عضو پیوسته فرهنگستان علوم تاجیکستان شوروی، ب. غفوراف عضو پیوسته فرهنگستان علوم شوروی و ع. فردوس تشکیل داد و تهیه و انتشار مجلدات دیگر شاهنامه را بعهده آنها محول نمود.

هنگام وفات ی. برتلس جلد اول و دوم متن انتقادی شاهنامه در مرحله رداکسیون قرار داشتند، و نیز بعضی مسائل مربوط به ترتیب متن از طرف دانشمند فقید هنوز کاملاً حل نشده بود.

در اظهار نظرهای ی. برتلس مربوط به چاپ شاهنامه این جمله دیده میشود: "وقتی ترجمه بنداری فاقد ترجمه قطعه‌ای از شاهنامه است ولی این قطعه در کلیه نسخ خطی قدیمی وجود دارد و تفاوت و اختلاف آنها نیز چندان فاحش نیست، چنین قطعه‌ای را ترتیب دهندگان در متن نگه میدارند، (ه) وقتی کمیسیون جلد اول متن انتقادی حاضر شاهنامه را، که در مرحله چاپ بود، مورد مطالعه قرار داد به این مسئله برخورد که متن قطعاتی که به ملحقات برده شده (رجوع به ملحقات شماره IX-I، صفحات ۲۴۴-۲۵۸) بدون تفاوت و اختلاف اصولی در کلیه نسخ مورد استفاده وجود دارند و فقط ترجمه بنداری فاقد آنهاست. بنا بر این بموجب اصلی که بر پایه انتشار این متن قرار گرفته و توسط ی. برتلس بیان شده و در پیش نقل گردیده است میبایستی این قطعات در متن بین دو هلال جای داده شوند، چنانکه در موارد نظیر عین این عمل اجرا شده است. با وجود این کمیسیون تصمیم گرفت این مجلد را بهمان شکل که ی. برتلس به بنگاه انتشارات داد بچاپ برساند.

از این گذشته کمیسیون یادآور میشود که بنابر نظریه ی. برتلس که در آخرین اثر او "تاریخ ادبیات فارس-تاجیک" (رجوع به صفحه ۲۰۱ حاشیه ۴۶) دیده میشود، آخرین قطعه ملحقات که نه تنها در ترجمه بنداری بلکه در نسخه VI نیز وجود ندارد (رجوع به ملحقات شماره X، بیت ۱-۳۷ "کشتن رستم پیل سپیدرا") - "گویا از ملحقات بعدی است"، قطعه ملحقات X از بیت ۳۸ تا بیت ۱۷۷ ("رفتن رستم بکوه سپند") نیز در ترجمه بنداری و نسخه VI وجود ندارد.

(ه) ی. برتلس: شاهنامه و انتقاد متن آن - مجله "خاورشناسی شوروی"، سال ۱۹۵۵، شماره

در متن حاضر سیستم ذکر نسخه بدله با سیستم‌های قبلی انتشارات غربی (مثلاً چاپ وولرس) مطابقت دارد. بعضی از مختصات این سیستم در مقدمه^۱ روسی بیان شده است. در همانجا نیز رسم الخط نسخ مورد استفاده ذکر گردیده است.

در آغاز کار تمام متن این مجلد برپایه^۲ نسخ I، IV، VI و ترجمه^۳ بنداری بوسیله^۴ ل. گوزلیان ترتیب داده شد. ولی بعداً شیوه^۵ استفاده از این ماتریل‌ها تغییر یافت. تصمیم^۶ چنین شد که نسخه بدله کاملاً ذکر گردد و کلیه^۷ ابیاتی که در نسخه^۸ ها وجود دارند ولی مشکوک^۹ یا از ملحقات بنظر می‌آیند در متن بین دو هلال ویا در آخر متن در ملحقات ثبت شوند. بدین ملاحظه^{۱۰} متن ترتیب یافته بواسطه^{۱۱} گوزلیان، بجز داستان منوچهر از بیت ۱ تا بیت ۱۲۳۸، که توسط او^{۱۲} اسمیرنوا تصحیح شده است بتوسط آ. برتلس^{۱۳} مورد مطالعه و تصحیح قرار گرفت. آ. برتلس^{۱۴} همچنین متن ملحقات را ترتیب داده است (۴).

(۴) پس از وفات ی. برتلس^{۱۵} متن حاضر در موقع چاپ بنظر ع. فردوس رسیده و بعضی ملاحظات از طرف او داده شده است.

تتبع عمیق فیلولوژیک متن شاهنامه فقط آغاز میگردد. قبل از هر کار لازم است که منظره تغییر تاریخی ای که متن شاهنامه در جریان قرون متوالی بدان دچار گردیده است تثبیت گردد. ولی انجام یکباره این امر بواسطه وجود نسخه‌های خطی بیشمار بسیار دشوار است. ما در چاپ حاضر متنی مبنی بر قدیمی‌ترین نسخه‌ها را در دسترس خوانندگان و محققین قرار میدهیم. بر پایه این متن باید فرهنگی "کنکوردانس"، نظیر فرهنگ ف. ولف تنظیم گردد. این فرهنگ بر پایه نسخ خطی ای که تاریخ کتابت آنها دقیقاً معلوم است قرار خواهد داشت و در آن ذکر خواهد شد که هر کلمه در کدام نسخه وجود دارد. چنین فرهنگی نظر ما را نسبت به لغاتی که فردوسی بکار برده است دقیق تر خواهد ساخت و امکان خواهد داد که با کمک مراجعه همه جانبه به متن از نو به تحقیق در باره شاهنامه بپردازیم. و فقط پس از آنست که میتوانیم مسئله متن نسبتاً "آخرین"، شاهنامه را مطرح کنیم. برای اینکار میتوان همچنین از نسخ خطی دیگر (۳) شاهنامه و کتب قدیمی دیگری که حاوی بعضی از قسمت‌ها و ابیات اصیل شاهنامه باشند استفاده نمود، زیرا در اینصورت چند محک و معیار برای سنجش اصالت آنها در دست خواهد بود. هم چنین میتوان منابع مختلف دیگر مانند طبری، ثعالبی، بلعمی و غیره و نیز فرهنگها را مورد استفاده قرار داد و از تفسیر مشروح تمام متن شاهنامه و بکار بردن کلیه شیهه‌های انتقاد فیلولوژیک آغاز نمود.

ولی اینکار مربوط به آینده است. در حال حاضر ما قدیمی‌ترین متن شاهنامه را به خوانندگان عرضه میداریم و این نخستین مرحله تتبع در باره متن این اثر است و پایه‌ای برای تتبع بعدی آن. در اینجا باید اقرار کنیم که البته در متن حاضر کمبودهای زیاد و کار پرداخت نشده و صیقل نخورده راه یافته است. ولی ما از این آزمایش که با تمام وسایل متن حاضر را "بهتر سازیم"، و آنرا "آسان خوانا"، کنیم پرهیز نمودیم. زیرا اینکار به مقصود ما که تتبع پی گیرانه در باره متن است و همچنین به شیوه اساسی ما که تثبیت قدیمی‌ترین نسخ و قدیمی‌ترین ترتیب و تدوین متن میباشد خلل وارد میساخت. در نتیجه چنین آزمایشی متن "آخرین"، اثر فردوسی بوجود نمیامد و ارزش کار تنزل مییافت و چاپ متن به زمان نامعلومی محول میگشت.

(۳) در سال ۱۹۵۴ آقای سعید نفیسی نظری. برتلس را در باره وجود نسخه‌ای قدیمی و خوب شاهنامه در قاهره که در سال ۷۹۶ هجری کتابت شده جلب نمود. میکروفیلم این نسخه پس از وفات ی. برتلس دریافت گردید. متن این نسخه با نسخ دیگری که در چاپ حاضر مورد استفاده قرار گرفته است نزدیک میباشد. استفاده از این نسخه فقط از جلد چهارم چاپ حاضر شروع شده است. از آنجا که هنگام دریافت میکروفیلم نسخه قاهره مجلدات اول و دوم و سوم چاپ حاضر در چاپخانه بود، اختلافات بین متن نسخه قاهره و آن مجلدات در آینده در قسمت ملحقات داده خواهد شد. (یادداشت کمیسیون.)

۶۲۴ هجری توسط الفتح ابن علی البنداری الاصفهانی انجام یافته است مطابقت داده شده. (برای این ترجمه علامت شرطی B بکار برده میشود). ولی از آنجا که این ترجمه در بسیاری از موارد از ترجمه دقیق متن صرف نظر نموده و به نقل مختصر واقعۀ قناعت ورزیده است، استفاده از آن برای ترتیب دادن متن حاضر با احتیاط فراوان همراه میباشد. از طرف دیگر بسیاری از جزئیات ترجمه بنداری برای ترتیب دادن این متن کمک گرانبهائی بوده. خصوصیات این ترجمه و شیوه استفاده از آن نیز توسط ی. برتلس در مقدمه روسی به تفصیل شرح داده شده است.

هیچیک از نسخ مورد استفاده نمیتوانست پایه متن حاضر قرار گیرد. بدینجهت برای ترتیب دهندگان متن لازم میآمد که متن اصلی را پس از مقایسه دقیق کلیه نسخه‌های مورد استفاده و با در نظر گرفتن دقیق کلیه اختلافات و تفاوت‌های آنها انتخاب نموده تفاوت‌ها را در پاورقی قید نمایند تا محققینی که بعداً در باره متن شاهنامه تتبع مینمایند امکان داشته باشند کلیه جزئیات کار ما را مورد بازرسی قرار دهند.

محک و معیار شیوه بیان و سبک و زبان شاهنامه در کار ترتیب دادن این متن با کمال احتیاط بکار برده شده است. زیرا مسئله اینستکه ما متن اصلی شاهنامه را در دست نداریم و فقط کوشش میکنیم تا هر قدر ممکن است بدان نزدیک تر شویم. زبان و سبک و شیوه بیان فردوسی را فقط میتوان از متن اصلی شاهنامه بدست آورد. بنابراین اگر ما اکنون سخن و سبک و شیوه بیان فردوسی را عاملی شناخته شده بدانیم و بخواهیم بوسیله آنان طریق ترتیب دادن متن را معین سازیم دچار اشتباهی منطقی خواهیم شد. زیرا عامل مجهولی برای ما نقش معرف بازی خواهد کرد و یا عبارت دیگر نامعلومی معرف نامعلوم دیگری خواهد بود. و همانا بهمین جهت فرهنگ ف. ولف که بر پایه چاپ‌های مول و ماکان، یعنی متون در هم آمیخته، و بر اساس نسخه‌های خطی قرون مختلف قرار گرفته، نیز در ترتیب دادن این متن از طرف ما با کمال احتیاط بکار برده شده است.

بدینشکل، متن حاضر بطور کلی حاوی متنی است که از کلیه متون معلوم شاهنامه قدیمی تر است و مربوط به قرون هفتم و هشتم هجری میباشد، و همچنین نسخه‌های هم‌عصر و هماهنگ این قرون را که تا کنون مورد استفاده قرار نگرفته اند در دسترس دانش قرار میدهد. بیشک این متن از متن‌های در هم آمیخته چاپ‌های موجود و نسخ قرون پس از قرن نهم هجری به متن اصلی که پرداخته خامه فردوسی است نزدیک‌تر میباشد.

با وجود این متن حاضر را بهیچوجه نمیتوان متن "آخرین"، و "متن اصلی"، بشمار آورد (۲). بلکه

(۲) مخصوصاً باید تذکار داد که متأسفانه صفحات اول کلیه نسخه‌های مورد استفاده معیوب بودند و بدینجهت متن حاضر از آغاز کتاب تا پادشاهی کیومرث حاوی موارد مشکوک میباشد. قسمتی از متن که بیشتر قابل اعتماد است از صفحه ۱۴۱ آغاز میگردد (رجوع به یادداشت ۴، صفحه ۴۱).

دارند (بجز در موارد استثنایی) بدون فایده تشخیص داده شد. هم چنین رجوع به شماره زیادی از نسخ خطی قرون مختلف که دارای اغلاط و اشتباهات و اضافات و تحریفات زیادند نیز غیر مفید بنظر رسید. در نتیجه چنین تصمیم گرفته شد که فقط از قدیمی ترین نسخه ها که تقریباً همزمان و از حیث متن به یکدیگر نزدیک باشند استفاده گردد.

ترتیب دهندگان متن برای کار خود از نسخ خطی زیرین استفاده نموده اند:

۱ - نسخه خطی موزه بریتانیا، که در سال ۶۷۵ هجری کتابت شده، از کلیه نسخ خطی که تا بحال معلوم و مشهور است قدیمی تر و بنظر ما بهترین نسخه موجود است. (این نسخه در همه جا با علامت شرطی II نمایانده شده).

۲ - نسخه خطی کتابخانه عمومی لنینگراد که در سال ۷۳۳ هجری کتابت شده و دومین نسخه ایست که قدیمی تر از کلیه نسخه های مشهور است. (این نسخه در همه جا با علامت شرطی I نامیده شده).

۳ - نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی که در سال ۸۴۹ هجری کتابت شده ولی حاوی "مقدمه" قدیم، شاهنامه است و بنابراین از روی نسخه ای قدیمی تر، که متن آن با متن نسخه سال ۷۳۳ بسیار نزدیک بوده است، استنساخ گردیده. (برای این نسخه علامت شرطی IV بکار برده میشود).

۴ - نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی، بدون تاریخ، ولی بحسب شیوه کتابت، جنس کاغذ و اسلوب مینیاتورها میتوان قضاوت کرد که تقریباً در سال ۸۵۰ هجری استنساخ شده است. در این نسخه اشتباهات و اغلاط زیاد است، اما این نسخه نیز حاوی "مقدمه" قدیم، میباشد و از روی نسخه ای کتابت شده که در بعضی از موارد بسیار نزدیک به نسخه خطی سال ۶۷۵ هجری است. (برای این نسخه علامت شرطی VI بکار برده میشود).

این چهار نسخه حاوی متنی است که قبل از تهیه نسخه خطی مشهور برای بای سنقر در سال ۸۳۳ هجری رواج داشته است. کلیه اطلاعات و نظریات راجع به "مقدمه" قدیمی، و نسخه خطی سال ۸۳۳ هجری توسط ی. برتلس در مقدمه روسی این جلد شرح داده شده است. (۱) و نیز در همین مقدمه مختصات کلیه نسخ مورد استفاده مشروحاً ذکر گردیده است. متن حاضر که بر پایه چهار نسخه نامبرده قرار دارد، با ترجمه عربی شاهنامه نیز که در سالهای ۶۱۵ -

(۱) برای دانستن خصوصیات "نسخه بای سنقری" که میکروفیلم آن پس از وفات ی. برتلس از ایران دریافت گردیده و در ترتیب دادن متن حاضر بکار نخواهد رفت به نظریات مشروح کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه در مقدمه روسی رجوع شود. کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه از فرصت استفاده نموده مراتب امتنان خود را به آقای شجاع الدین شفا و آقای مهدی بیانی که میکروفیلم نسخه خطی بای سنقری را برای ما ارسال داشته اند تقدیم میدارد. (یاد داشت کمیسیون).

پیشگفتار

این پیشگفتار مخلص مقدمه مفصلی است بقلم دانشمند فقید ی. برتلس (وفات سال ۱۹۵۷) که متن انتقادی حاضر شاهنامه تحت نظر وی تهیه شده است. اصل مقدمه در این مجلد بزبان روسی درج گردیده است.

چنانکه معلوم است، اولین متون کامل و علمی شاهنامه که در قرن گذشته بتوسط ت. ماکان و ژ. مول انتشار یافته و در زمان انتشار از موفقیت‌های مهم بشمار می‌آمدند، پاره‌ای از خواست‌های اساسی متن انتقادی علمی را برآورده نمی‌ساختند. نه مول و نه ماکان در مقدمه‌های متن‌های انتقادی خود صراحتاً تذکار نداده اند که کدام نسخه‌ها را مورد استفاده قرار داده، کدام متن‌ها را مرجح دانسته و کدام شیوه انتقاد متن را بکار برده اند. هر دو ناشر، آنقدر که معلوم است، شماره زیادی از نسخه‌های نه چندان قدیمی شاهنامه را گرفته، آنها را با یکدیگر مقایسه نموده و متن اصلی را نسبتاً خودسرانه انتخاب نموده و واریانت‌های نسخه‌های دیگر را ابداً ذکر نکرده اند. بدینشکل متن‌هایی بدست آمده است که قرائت آنها آسان ولی رابطه‌شان با متن اصلی اثر فردوسی نامعلوم است.

در اواخر قرن گذشته ا. وولرس چاپ دیگری از شاهنامه منتشر ساخت. وولرس چاپهای مول و ماکان را باهم مقایسه نموده، متن خود را بر پایه این دو چاپ قرار داد و تفاوت آنها را با دقت در پاورقی ذکر نمود. علاوه بر آنکه چاپ وولرس بواسطه فوت ناشر نا تمام ماند این چاپ نیز مسائل عمده‌ای را که بر عهده علم است، یعنی رجوع به قدیمی‌ترین، بهترین و معتبرترین نسخه‌های خطی و همچنین معرفی نسخه‌های مورد استفاده و ذکر دقیق نسخه‌بدلها، حل ننمود.

هنگام جشن هزاره فردوسی چاپخانه "بروخیم"، متن ناتمام وولرس را تقریباً بدون تغییر چاپ نمود و ترتیب دادن بقیه آنرا، که وولرس و شاگردش لاندائور بدان توفیق نیافته بودند، بعهدۀ سعید نفیسی گذاشت (ما این چاپ را با علامت شرطی T مینامیم). متن شاهنامه چاپخانه "خاور"، که بمناسبت جشن هزاره فردوسی انتشار یافته و همچنین چاپ دبیر سیاقی که در این اواخر منتشر میگردد نیز هر دو اصولاً بر پایه متن‌های مول و ماکان قرار دارند.

دانشمندان جهان بارها در باره لزوم انتشار متن انتقادی جدیدی از این اثر پر عظمت، داهیانه و دارای اهمیت جهانی، که متکی بر اصول علمی و قدیمی‌ترین و بهترین نسخ باشد، تذکار داده اند. انستیتوی خاور شناسی فرهنگستان علوم شوروی برای انتشار متن نوین علمی شاهنامه راه دیگری که با راه متقدمین تفاوت دارد در پیش گرفت. استفاده از چاپهای قبلی که بر پایه نسخ خطی نامعلوم و بدون ذکر تاریخ قرار

فهرست

پیشگفتار	۵
آغاز کتاب	۱۲
ستایش خرد	۱۳
گفتار اندر آفرینش عالم	۱۴
گفتار اندر آفرینش مردم	۱۶
گفتار اندر آفرینش آفتاب	۱۷
در آفرینش ماه	۱۸
گفتار اندر ستایش پیغمبر	۱۸
گفتار اندر فراهم آوردن کتاب	۲۰
داستان دقیقی شاعر	۲۲
بنیاد نهادن کتاب	۲۲
[در داستان ابو منصور]	۲۳
ستایش سلطان محمود	۲۵
کیومرث	۲۸
هوشنگ	۳۳
طهمورث	۳۶
جمشید	۳۹
ضحاک	۵۱
فریدون	۷۹
منوچهر	۱۳۵
ملحقات	۲۵۰

انستیتوی خاورشناسی

شاهنامه فردوسی

متن انتقادی

جلد اول

تحت نظر ی. ا. برتلس

مسکو ۱۹۶۰

اكادېمى علوم اتحاد شوروى

سلسله آثار ادبى ملل خاور

متون

سرى بزرگ

۲

اداره انتشارات ادبيات خاور

شاهنامه فردوسی

همه خلق را چشم پر ژاله² کرد
 همه خلق را دل برو پر بغست³
 بپیشش همی اسب سهراب را
 جهانی بدو مانده اندر شگفت
 ز خون زیر سبش همی راند جوی
 همه ریگ و خاک زمین لعل کرد
 همان نیزه و تیغ و گرز گران
 همی یاد کرد آن بر و برزرا
 لگام و سپر را همی زد بسر
 به پیش خود اندر فگندش دراز
 فش و دمش از نیمه اندر برید
 بهالید دستش بموی و بروی
 زر و سیم و اسپان آراسته
 بگرد اندر آمد سر تخت اوی
 ز بالا در آورد و پشتش فکند
 ز کاخ و ز ایوان بر آورد خاک
 روانش بشد سوی سهراب گرد
 بکار ستوده درنگی مساز
 سپنجی نباشد همه سودمند
 سر انجام خشتست بالین تو
 بجز خاک تیره مرا جای نیست

ز بس کو همی شیون¹ و ناله کرد
 بران گونه پیش پیفتاد پست
 ز خون او همی کرد لعل آب را
 سر اسب او را بر در گرفت
 گهی بوسه بر سر زدش گه بروی
 ز بس کو همی گریه بر نعل کرد
 بیاورد خفتان و درع و کمان
 بسر بر همی زد گران گرزرا
 بیاورد زین و لگام و سپر
 کمندش بیاورد هفتاد یاز
 همان تیغ سهراب را بر کشید
 همی کند موی و همی خست روی
 بدرویش داد آن همه خواسته
 بهخشید آن جملگی رخت اوی
 در کاخ در بست و تختش بکند
 در خانهها را سیه کرد پاک
 سر انجام هم در غم او بمرد
 نه ایدر همی ماند خواهی دراز
 دل اندر سرای سپنجی میند
 اگر چرخ گردان کشد زین تو
 اگر عمر باشد هزار و دویست

40

45

50

55

¹ VI—گریه ² VI—لاله ³ VI—б. оп.; IV—дальнейший текст

оп. и имеется только в VI; T—вариант текста по VI.

- 20 کنون آن بخون اندرون غرقه گشت¹ کفن برتن و یال تو خرقه گشت²
 کنون من کرا گیرم اندر کنار که باشد کنون مر³ مرا غم-گسار
 کرا خوانم اکنون بجای تو پیش⁴ کرا گویم این درد و تپهار خویش
 دریغای تن و جان و چشم و چراغ بنخاک اندرون مازد از⁵ کاخ و باغ
 پدر جستی ای شیر مرد شهید⁶ بجای پدر گورت آمد پدید⁷
 از امید نومید گشتی⁸ بزار بغفتی بنخاک اندرون زاروار
 ازان پیشی کو دشمنه را بر کشید جگرگاه سپه-مین تو بر درید⁹
 چرا آن نشانی که مبادرت داد ندادی بدو¹⁰ و نکردیش یاد
 نشان داده بود از پدر مبادرت ز بهر چه دارد¹¹ همی باورت
 بگفت هجیر بداندیش مرد بخود هرچه بایست زنهار خورد
 کنون مبادرت ماند بی تو اسیر پر از درد و تپهار و گرم¹² و زحیر
 چرا نامدم با تو اندر سفر بگشتن بگیتی و کردن سمر¹³
 همی گفت¹⁴ مبادرت بیچاره کرد¹⁵ بنخجر جگرگاه تو پاره کرد¹⁵
 ز هر سو برو انجمن گشت خلق کزان¹⁶ گونه در خون همی گشت غرق¹⁷
 همی زد کف دست بر رخ و بروی همی گفت و می خست و میکند موی¹⁸
 چرا مبادرت را نبردی براه چرا رفتی آنچای-گنه بی سپاه
 مرا رستم از دور بشناختی ترا با من ای پور بنواختی
 نپنداختی بر زمینت فراز نکردی جگرگاهت ای پور باز¹⁹

1 VI—мисра испорчено. 2 VI—که شاک بر تن پاک خرقه شده. 22. и б. стоит после б.

3 VI—مازده بی. 4 VI—که شاکم بجای تو در پیش خویش. 5 VI—بگیتی. 6 VI—

گشتم. 7 VI—بندل. 8 VI—وای نامدار... VI— последнее слово мисра не читается. 9 VI—б. оп.

10 VI—برو. 11 VI—نامد. 12 VI—رنج. 13 VI—بگیتی. 14 VI—ب. оп.

15 VI—ازان. 16 VI—دریغ که. 17 VI—درون سر بر سر. 18 VI—доб. бб.:

19 VI—

بپشتاد بر خاک و چون مرده گشت * ز گیتی همه خویش افسرده گشت

بهنوش آمد و باز نالاش گرفت * بران پور کشته نیایش گرفت

18 VI—бб. 34 и 35 оп. 19 VI—б. 37 настоящего приложения оп.

- به مادر¹ خبر شد که سهراب گردد
 5 بزد چنگ و بدرید پیروانش
 برآورد بانگ و غریو و خروش
 فرو برد ناخن دو دیده بکند
 ز رخ می چکیدش فرود⁹ آب خون
 همه خاک ره را بسر بر فکند
 10 بسر بر فکند آتش و بر فروخت
 همی گفت ای جان مادر کنون
 غریو و نژند و اسپر و نزار
 دو چشمم بره بود¹⁴ گفتم مگر
 گمادم چنان بود گفتم¹⁶ کنون
 15 پدر را همی جستی و یافتی
 چه دانستم ای پور کاید خبر
 دریغش نیامد ازان²¹ روی تو
 بران گرد گاهش²³ نیامد دریغ
 به پرورده بودم تن را بنواز
- به تیغ پدر خسته² گشت و ببرد³
 درخشان شد از⁴ لعل زیبا⁵ تنش⁶
 زمان تا زمان او همی شد ز⁷ هوش
 بر انگشت پیچید و از بن فکند⁸
 زمان تا زمان اندر آمد نگون¹⁰
 بدندان همه گوشت¹¹ بازو بکند
 همه جعد و موی سپاهش بسوخت
 کجایی سرشته¹² بخاک اندرون
 بخاک اندرون آن سر¹³ نامدار
 ز فرزندی و رستم بیابم¹⁵ خبر
 بگشتی¹⁷ بگرد جهان اندرون
 کنون ز آمدن نیز بشتافتی¹⁸
 که رستم دریدت بخنجر¹⁹ جگر²⁰
 ازان²¹ برز و بالا[ی]²² و آن موی تو
 که بدرید رستم مناجد(?) به تیغ²⁴
 به بر بر پروز و شمان دراز

1 VI- مادر چو 2 VI- خسته 3 VI- доб. б.:

خروشید و جوشید و جامه درید * بزاری بران کودک نارسید
 4 IV- آن 5 VI- جامه 6 VI- доб. б.:

دو زلفین چون تاب داده کمند * بانگشت پیچید و از بن بکند
 7 VI- б. 7 заменен б.: 8 VI- همی دم بدم زو همی رفت VI- 7 настоящего приложения. ср. б.

ز بس ناله و گریه و از فرغ * همی باسمان شد خروش و چرخ
 9 VI- بداین VI- 13 رسیده VI- 12 پشت VI- 11 9. б. стоит после б. 9. VI- 10 بیسی VI- 9

کنون VI- 18 بگیتی VI- 17 بد که گشتی VI- 16 بیاید VI- 15 و доб. VI- 14

ز دت خنجر اندر VI- 19 سر ز مادر چرا تافتی VI- 20 порядок бб.: 16, 24, 18, 17, 19,

بدان IV- 21 22, 20, 23, 27, 28 - 31, 21, 36, 25, 32, 33, 38, 40 и т.д., бб. 26, 34, 35, 37 и 39 оп.

که پرد VI- 24 بدان سپنه گاهش VI- 23 نازی اندام VI- 22 в обоих случаях.

رستم بپر زنده تیغ

یکی خنجر آبگون بر کشید
سرش را همی خواست از تن برید
بزرگان به پوزش^۱ فراز آمدند
هچیر از در^۲ مرگ باز آمدند

VI

(سہ ماہی, IV после б. 1043, VI после б. 1048)

چو رودابه تابوت سه‌رآب دید
بدان تن‌گ تابوت خفته جوان
همی گفت زار ای گوی سرفراز
بمادر نگوویی همی⁷ راز خویش
بروز جوانی بزدان شادی
نگویی چه آمدت پیش⁹ از پدر
فغانش ز ایوان بکیوان رسید
به پرده درون رفت با سوگ و درد
چو رستم چنان دید بگریست زار
تو گفستی مگر رستخیز آمدش¹³
دگر باره تابوت سه‌رآب شیر

VII.

(سده ۱۰، IV после б. 1052, VI после б. 1058)

غریبو آمد از شهر توران زمین
خبر زو بشاه سمنگان رسید
همان مادر گرد سهراب را
که سهراب شد کشته بر دشت کین¹⁴
همه جامه بر خویشتن بر درید
بداد آگهی زان تنگ و تاب را¹⁵

پیر از آب-VI⁵ روان جوئی-T⁴ دو-VI³ دم-VI² پپررش-VI¹

⁶ Т—доб. бб.:

بـزاري همـي مـويـه آـغاز كـرد * همـي بـر كـشـيـد از جـگر بـناد سـرد
كه اي پـهـلـوان زاده بـچـه شـير * نـزايـد چـو تـو زورمـند دليـر
بـديـنـسان VI، T-¹⁰ چـه آمد تـرا VI-⁹ آمدت T-⁸ بـگوي اين همـه VI-⁷
T-¹³ VI-¹¹ پـسـلـدو يـتـي تـري بـب. او؛ و رـخـش بـر ز گـرد T-¹² ز خـون VI-¹¹
تـب و تـاب را VI-¹⁵ ب. او. VI-¹⁴ بـدست

- پیش‌پیمان شدم من ز کردار¹ خویش
 پسر را بکشتم³ به پی‌رانده سر
 5 دریدم جگر گاه پور جوان
 فرستاد نزد یک هومان پیام
 نگه‌دار آن لشکر اکنون توپی
 که با تو مرا روز پی‌گزار نیست
 بکشتم به بی دانشی پور خود
 10 تو از زشت خوپی¹⁰ نگفتی ورا
 برادرش را گفت پس پهلوان
 تو با او برو تا لب رود آب
 زواره پیامد هم اندر زمان
 پاسخ چنین گفت هومان گرد
 15 هجیر ستی‌زنده بد گمان
 نشان پدر جاست و با او نگفت
 بما این بد از شومئ او رسید
 زواره پیامد بر پی‌لستن
 ز کار ستی‌زنده¹⁹ بد گمان²⁰
 20 تهمتن ز گفتار او خیره گشت²¹
 بنزد هجیر آمد از دشت کین
- بیابیم² مکافات از اندازه پیش
 بریدم⁴ بن⁵ و پیغ آن نامور
 بگریزد برین چرخ تا جاودان
 که شمشیر کین ماند اندر نیام
 نگه کن بر ایشان⁶ اگر نغزوی
 همان پیش ازین جای گفتار نیست⁷
 ازین گریه بن بر⁸ بد آید سزد⁹
 بازش¹¹ زدی جان و دیده مرا¹²
 که ای نامور گرد¹³ روشن روان
 مکن بر کسی هیچ گونه¹⁴ شتاب
 بهومان¹⁵ سخن گفت از پهلوان¹⁶
 که بنمود سهراب را دست برد
 که می‌داشت راز سپه‌بد نهان
 روانش به بی‌دانشی بود جفت
 همی خواست از تن سرش را برید¹⁷
 ز هومان سخن راند¹⁸ وز انجمن
 که سهراب را زو سر آمد زمان
 جهان پیش چشمش همی²² تیره گشت²¹
 گریه‌بانش بگرفت و زد بر زمین

پی-T-IV-5 بریده-T-4 بکشته-IV-3 ستانم-T-2 گفتار-VI-1
 6-VI, T- بدیشان 7-VI-доб. б.:
 هجیر دلاور رها کن ز بنده * نیاید که آید بجانش گزند
 8-VI- بر آتش-T-11 از فعل زشت-VI-10 T-б. оп. 9 ازین کار بر من-VI-8
 مکن هیچ گونه-VI-14 که بر گرد ای گرد-T- که ای گرد با نام-VI-13 جامه و دیده را
 15-VI-доб. б.: VI-16 زوپارمان VI-16 زوپارمان-T-15 بکشگر
 ز گفتار رستم نبرد شدادمان * رها کرد او را هم اندر زمان
 20-VI- بدنهان-VI-20 ز کار هجیر آن بد-VI, T-19 گفت-VI-18 VI-б. оп. 17
 پیش چشم اندرش-T- پیش چشمش همه-VI-22 VI-21 شد-VI-21

5 که لختی ز زورش ستانند همی بداندسان که از پاکب یزدان بخواست
چو باز آنچنان کار پیش آمدش بپزدان بنالید کای کردگار
همان زور خواهم کن آغاز کار بدو باز داد آنچنان کشی³ بخواست
10 برفتین بره بر تواند همی ز نیروی آن کوه پیکر بکاست
دل از بیم سهراب ریشش آمدش بدین کار این بنده را پاس دار¹
مرا دادی ای پاکب پروردگار² بیفزود در تن هر آنچش بکاست

IV

(IV и VI после б. 938, سهراب)

از ین⁴ دژ دلیری به بند منست بسی زو نشان تو پرسیده ام
جزین⁵ بود یکسر سخنه ای او چو گشتم ز گفتار او نامید
5 بیمین تا کدامست از ایرانین نشانی که بد داده مادر مرا
چنینم بد اختر نبشته⁷ بسر چو برق آمدم رفتم اکنون چو باد
ز سختی برستم فرو بست دم از ین⁴ دژ دلیری به بند منست
بسی زو نشان تو پرسیده ام جزین⁵ بود یکسر سخنه ای او
چو گشتم ز گفتار او نامید بیمین تا کدامست از ایرانین
نشانی که بد داده مادر مرا چنینم بد اختر نبشته⁷ بسر
چو برق آمدم رفتم اکنون چو باد ز سختی برستم فرو بست دم

V

(IV и VI после б. 948, سهراب)

زواره بیامد بر پیلتن دریده همه⁹ جامه بر خوشتن¹⁰
چو رستم برادر بران¹¹ گونه دید بگفت آنچه از پور کشته شنید

درین T-⁴ بدو داد یزدان چنان کو- VI³ دریده همه⁹ جامه بر خوشتن¹⁰ VI-¹ میسرا

بیمینت باز- VI⁸ نبشته بد اختر- VI⁷ ازان مانده بادا- VI⁶ جزان- VI⁵ بدان- VI¹¹ و خسته تن- VI¹⁰ T- دریده پرو- VI⁹ دریده به تن- VI⁸

بمید¹ تنگدل آن گو نامجوی
 پیامد بنزدیک آن پیلتن
 برفتن چو تیر و بجستن³ چو باد
 بصحرا به پوید چو مرغی پیر⁵
 ندید دست کسی همچنان تیز بور
 بجستن چو برق و بهیکل چو کوه
 بدریا درون او بکردار راغ⁸
 رسد چون برانی⁹ پس بدگمان
 بخندید و رخساره شاداب کرد
 بنزدیک سهراب یل بی درنگ
 قوی بود و شایسته آمد هیون
 پرو برنشست آن یل نیو زاد
 گرفتش یکی نیزه چون ستون¹⁰
 که چون اسپم آمد بدست این چنین
 بکاوس بر روز¹² تباری کنم
 همی جنگ ایرانیان کرد ساز

نمید هیچ اسپی سزاوار اوی
 سر انجام گردی ازان انجمن
 که دارم یکی چرمه رخسار نژاد²
 یکی کرّه چون کوهواری ستمبر⁴
 بزور و برفتن بکردار هور⁶
 ز زخم سمش گاو و ماهی ستوه
 بگناه⁷ دونده بسان کلاغ
 بصحرا درون همچو تیر از کمان
 بمید شاد سهراب از گفت مرد
 بمردند آن چرمه خوب رننگ
 بکردش بنیروی خود آزمون
 نوازید و مالید و زین برنهاد
 در آمد بزین چون گه بی ستون
 چنین گفت سهراب با آفرین
 من¹¹ اکنون چو باید سواری کنم
 بگفت این و آمد سوی خانه باز

15

20

25

III

(IV и VI после б. 876) سهراب

چنان یافت نیرو ز پروردگار
 همی هر دو پایش بدو در شدی
 دل او ازان آرزو دوز بود
 بزاری همی آرزو کرد آن

شنیدم که رستم از آغاز کار
 که گر سنگ را او بسر پر شدی
 ازان زور پیوسته رنجور بود
 بنالید وز¹³ کردگار جهان

1 VI- نمید 2 VI- نژاد 3 VI- پیویه 4 VI- چو شیر و پیویه
 5 VI- شود 6 VI- مور 7 VI- بگه بر 8 VI- زاغ 9 VI- زان
 10 VI- ستون 11 VI- گر 12 VI- روی 13 VI- بنالید بر
 از

بدانست کزوی نیابد رها
که از رزمگه ترک شد ناپدید
بدان سود جستین سر آمد زیان¹
بدست اندرون گرزهای گران
که از کشته شد پشته تا چرخ ماه²
یکی پادسرد از جگر برکشید⁴

گریزنده شد پیلسم ز اژدها
چو افراسیاب آن شگفتی بدید
بشد تیز با لشکر سوریان
دلیران ایران سراسر سران
بکشتند چندان ز توران سپاه
چو از دور³ افراسیاب آن بدید

45

50

II

(141. VI и VI после б. 141) سهراب

که ای مادر از من حدیثی شنو
سم او ز پیولاد⁵ خارا شکن
چو ماهی به بحر و چو آهو بهر
همین پهلوانی بر و یال [من]⁷
چو با خصم روی اندر آرم بروی
بخورشید تابان برآورد سر
فسیله بیارد بکردار دود
که پراوی نشیند چو جنگ آورد
که بودی به صحرای و کوه⁸ بر یله
کمندی گرفت و پیامد دلیر
فگندی بگردنش خم دوال
شکم بر زمین بر نهادی هیون⁹
نیامدش شایسته اسپه بدست

بمادر چنین گفت سهراب گو
یکی اسپ باید مرا گامزن
چو پیلان بزور و چو مرغان⁶ بهر
که برگیرد این گرز و گوپال من
پیاده نشاید شدن جنگجوی
چو بشنید مادر چنین از پسر
بچوپان بفرمود تا هر چه بود
که سهراب اسپه بچنگ آورد
همه هر چه بودند از اسپان گله
بشهر آوریدند سهراب شیر
هر اسپه که دیدی قوی زور و یال
نهادی برو دست را آزمون
بزورش بسی¹⁰ اسپ نیکو شکست

5

10

¹ IV, VI—б. оп. ² VI—б. оп. ³ IV—نگه کرد ⁴ Л—бб. 47, 48, 49 оп.; VI—вместо

б. 49 дает:

نگه کرد افراسیاب از کمان * بدان نامداران جنگی سهران
بدان سان همه کشته و خسته دید * یکی پادسرد از جگر برکشید
IV—⁹ و گله IV—⁸ оп. من IV—⁷ شیران IV—⁶ سم اسپ پولاد و VI—⁵
یکی IV—¹⁰ (так). سیون

- 30 بیماری بیامد بر گسته‌هم یکی حمله آورد بر پیلسم پذیرفت³ حمله دلاور نهنگ بزد تیغ و⁵ بر گسته‌توان کرد چاک دلاور بیفتاد و دامن زره یکی گبرد تیره برانگیختند ز قلب سپه گیو چون بنگرید بغرید چون رعد در کوهسار
- 35 بیماری بیامد⁸ بر هر سه یار دلاور نشد هیچ گونه زرننگ گهی تیغ زد گاه گرز گران چو پیران ز قلب سپه بنگرید برانگیخت باره دمان و دنان¹⁰
- 40 چنین گفت با گیو کای نامدار کزین گونه جوقی بکردار شیر بگفت این و بر سرکشان حمله برد¹³ وزان¹⁵ روی رستم بکردار باد¹⁶ بتیغ و بگوپال و گرز گران
- ورا دید زان گونه گشته دژم¹ چو پیل سرافراز و شیر دژم² درآمد بد و تیغ⁴ هندی بچنگ سر بارگی اندرآمد بخاک برآورد و زد بر کمر بر⁶ گره بدانگه که با هم برآویختند⁷ جهان پیش چشم یلان تیره دید ویا شیر جنگی گه کارزار برآویخت با پیلسم هر چهار میان دلیران درآمد بچنگ چنین تا فروماند دست سران برادرش را با دلیران⁹ بدید خروشان و جوشان چو شیر ژیان¹¹ شمارا هنر نیست در کارزار بچنگ اندر آیند بایک دلیر¹² ز لشکر درآمد یکی دار و برد¹⁴ به پیلان توران سپه درفتاد¹⁷ بیفگند توران سپه را سران

I-² برآویخت با او چو شیر دژم-VI؛ چو پیل سرافراز و شیر دژم-I-¹ درآمد یکی-I, IV, VI-⁴ پذیرفت-I, IV, VI-³ ورا دید زان گونه گشته دژم-I, IV, VI-⁹ بیامد بیماری-I, VI-⁸ LI-6. on. ⁷ کمر گه-I, IV-⁶ و on. I-⁵ جوشان و-I, IV, VI-¹¹ بیماری بیامد برش تازیان-I, IV-¹⁰ برادر بدانجای بیچاره I, IV-¹² نعره زنان

که با نامداری بکردار شیر * شده جنگ چو چار کرد دلیر I, IV-¹³ بکوشید هر چار مرد دلیر VI-to же разночтение с вариантом второго мисра: I, IV-¹⁴ کرد وزین-I, IV-¹⁵ و برآمد ازان رزمگه تیره کرد-I, IV-¹⁴ کرد میان سپاه اندرآمد دلیر-I, IV-¹⁷ شیر VI-6. on.

- بدو گفت شاه ای دلیر و ¹ جوان ²
 تو پیروز بادی بدین کارزار
 بدین ⁴ رزم فرخنده بادت شدن
 چو بشنید گفتار او ⁷ پیلسم
 سوی قلب ایران سپه شد چو گرد
 ز باد ¹⁰ اندر آمد بگرگین رسید
 یکی تیغ زد بر سر اسب اوی
 چو آن دید گسته هم رزم آزما ¹²
 بتندی بیامد ¹⁴ بر پیلسم
 یکی نیزه زد بر کمر بند او
 بدست اندرش نیزه چون در شکست
 یل نامور ترکب پیروزگر
 چو آن دید پس پیلسم ²⁰ تیغ تیز
 یکی تیغ زد بر سر ترگ ²³ اوی
 برهنه سرش نیزه بشکسته ²⁶ خوار
 چو از میمنه زنگه شاوران
- سر نامداران و پوششت گوان
 همه دشمنان ترا کارزار ³
 پی پیروزی و کام ⁵ باز آمدن ⁶
 بغرید ماندند روئینه خم ⁸
 ز پر خاش برخاست گرد نبرد ⁹
 خروشی چو شیر ژیان برکشید
 تکاور در آمد ز بالا بروی ¹¹
 بکردار آتش بر آمد ز جا ¹³
 خروشد ¹⁵ ماندند روئینه خم ¹⁶
 که نیزه شکست و بشد بند او ¹⁷
 بینداختش چوب نیزه ز دست ¹⁸
 بدید آنکه نیزه نبرد کارگر ¹⁹
 کشید و بیامد دلی بر ²¹ ستیز ²²
 ربودش ز سر ²⁴ ترگ ماندند گوی ²⁵
 فرومانده بیچاره در کارزار ²⁷
 بدید آن دل و زور کنند آوران

نام- I, IV- ⁵ برین- IV- ⁴ Л, VI-б. оп. ³ پیل نامدار- VI- ² و- I- ¹
 بر آویخت چون آتش- IV- ⁸ عنانرا برگرائید پس- VI- ⁷ سه- I, IV- ⁶ VI-б. оп.
 چپ و راست بد تیر و تیغ- VI- ⁹ چپ و راست زد تیغ و گرز نبرد- I, IV- ⁹ تیزدم
 تکاور ز درد- IV- ¹¹ گزندی نیامد بپیوند اوی- I- ¹⁰ چو باد- I, IV, VI- ¹⁰ و نبرد
 کار آزمای- VI- ¹² جنگ آزمای- I, IV- ¹² ز بالا در آمد بروی- VI- ¹³ اندر آمد بروی
 I- ¹⁶ بغرید- IV- ¹⁵ چو شیر ژیان شد- I, IV- ¹⁴ در آمد ز جای- VI- ¹³ ز جای- I- ¹³
 VI- ¹⁶ بر آویخت چون آتش تیزدم
 بر آویخت چون از ده ای دژم * به تیزی در آمد بر پیلسم
 Л, ¹⁸ گزندی نیامد بپیوند اوی- IV, VI- ¹⁷ (далее неразборчиво) I- ¹⁷
 کشید و در آمد ز کین و- VI- ²¹ پیلسم پس- IV- ²⁰ I, IV, VI-б. оп. ¹⁹ I, IV-б. оп.
 I-б. ²⁵ ربود از سرش- IV, VI- ²⁴ سرو تیغ- VI- ²³ و ترگ- IV- ²² Л, I-б. оп.
 برهنه شد و نیزه- IV- ²⁶ برهنه سر و نیزه بگنده- I- ²⁶ оп.; VI-б. стоит после б. 32.
 VI-б. стоит после б. 27; VI-б. стоит после б. 26. ²⁷ بگند

ملحقات

I

(رفتن کاوسی بشهر هاماوران) Л после б. 346; I, VI после б. 571; IV после
разночтения к б. 600)

- دلیبری که بد نام او پیپلسم¹ که ویسه بدش نام اورا³ پندر در ایـران⁴ و توران هم آورد اوی چو بشنید یل پیپلسم این چنین بیامد بنزدیک افراسیاب چنـین گفت با شاه توران⁹ که من چه خاکست پیـشم چه طوسی دلیر چه بهرام و چه زنگه شاوران اگر شاه فرمان دهد همچو شیر کنم افسر نامداران بـگـرد
- گوی کی نژادی چو شیر دژم² برادرش پیـران پیـروزگر نبودی جزاز رستم جنگجوی درآورد دو⁵ ابـروان پـر ز⁶ چـین⁷ سرش را سوی جنگ جستن⁸ شتاب دلیر و جوانم¹⁰ بهـر¹¹ انجمن چه گیو و چه گستم و رهام¹² شیر گرازه که هست او ز جنگـاوران میان دلیران درآیم¹³ دلیر¹⁴ سرانشان بهـرم بتیغ نبرد

بد-VI³ یکی نامجوی-VI؛ ذیلی نامجوی-I, IV² پیپلسم نام اوی-I, IV, VI¹
I, IV, VI⁸ 2, 3, 4 оп. 7-Л. تاب-VI⁶ در-IV⁵ پایـران-IV⁴ آن ناموررا
IV, 11¹¹ همی سر فرازم-Л¹⁰ ترکان-Л, VI⁹ سرش پر ز جنگ و دلش پر-VI
میان یلان اندرآیم-I, IV, VI¹³ چه گیو یل ان نامیردار-I, IV, VI¹² ازین-VI
I, IV, VI-доб.:¹⁴

همه سروران را سر از تن بتیغ * بهرم کند ماه (تاک-VI) شان زیر میـخ

در بسته را کسی نداند¹ گشاد بدین² رنج عمر تو گردد بباد³
یکی داستانست پر آب چشم دل نازک از رستم آید بچشم⁴
برین⁵ داستان من سخن ساختم بکار⁶ سیاوش پرداختم⁷

¹ IV— گزندانى; ² IV— همان; VI— بدان; ³ Л— دراز (так); VI— здесь б. оп.
(см. прим. 5). ⁴ VI—доб. бб.:

جهان سربسر پر ز قیمار گشت * هر آنکس که بشنید غمخوار گشت
برستم برین حال چندی گذشت * بگردد دلش شادمانی نگشت
به آخر شکیمایی آورد پیش * که جز آن نمیدید انجام خویش
جهانرا بسی است ازینسان پیاد * بسی داغ بر جان هر کس نهاد
کرا در جهان نیست هوش و خرد * کجا او فریب زمانه خورد
چو ایران سراسر خیر یافتند * دلان پر زغم بر همی تافتند
وزان روی هومان بتوران رسید * بگفتش پافراسیاب آنچه دید
за этими бб. в VI следует глава, содержащая «Плач матери Сухраба» (ср. прим. 6 к б. 1052
текста), б. 1058 текста и бб.:

ولیکن که داند گذشت از قضا * چنین بد قضا از خداوند ما
چو بر کس نماند جهان پایدار * همان به که نیکی بود یادگار
بگفتم من این داستانرا تمام * ابر مصطفی باد از ما سلام
VI— ⁷ پنم IV— ⁶ بدین IV— ⁵

و زین داستان روی پر تافتم * بکار سیاوش بشتافتم
IV—доб. б.:

بگفتم من این داستانرا تمام * ابر مصطفی باد از ما سلام
(ср. третий б. разночтения 4 по VI к б. 1058).

- 1050 همی گفت اگر دخمه زرّین کنم
 چو من زفته باشم نماند بجای
 یکی دخمه کردش ز سم ستور⁴
 چنین گفت بهرام نیکو سخن
 نه ایدر همی ماند خواهی دراز
 1055 بتو داد یکروز نوبت پدر
 چنین است و⁹ رازش نیامد¹⁰ پدید
 ز مشک سیاه گردش آگین¹ کنم²
 و گرنه مرا خود جزین نیست رای³
 جهانی ز زاری⁵ همی گشت کور⁶
 که با مردگان آشنایی مکن⁷
 بسی چیده باش و درنگی مساز⁸
 سزد گر ترا نوبت آید بسر
 نیایی¹¹ بخیره چه جویی کلید

¹ VI—آیین ² Б—бб. 1050 и 1059 отсутствуют. ³ VI—доб. б.:

چه سازم من اکنون سزاوار اوی * که ماند ازو در جهان رنگ و بوی
 و دفنوا و بنوا علیه تربته: Б—этот б. переводит следующим образом: ⁴ T—
 و دفنوا و بنوا علیه تربته: ⁵ IV, VI—بزاری ⁶ IV, T—доб. бб.:

تراشیده تابوتش از عود خام * پرو بر زده بند زرّین لگام
 بگیتی همی برشد این داستان * که چون کشت فرزندی را پهلوان
 جهان سر بسر پر ز تیمار گشت * هر آنکس که بشنید غمغوار گشت
 پرستم بران حال چندی گذشت * بگرد دلش شادمانی نگشت
 باخر شکیمیایی آورد پیش * که جز آن نمی دید هنجار خویش
 جهانرا بسی هست ازینسان پیاد * بسی داغ بر جان هر کس نهاد
 کرا در جهان هست هوش و خرد * کجا او فریب زمان می برد
 چو ایران سراسر خبر یافتند * بر آتش غم همی تافتند
 وزان روی هومان بتوران رسید * بگفت او بافراسیاب آنچه دید
 از او مانده بد شاه توران شگفت * وزان کار اندازه بس برگرفت
 за этими бб. IV доб. отдельную главу «Плач матери Сухраба» (варианты бб. 1399—1431 по T),
 см. приложение VII; VI—здесь доб. два первых бб. по IV; остальные бб., кроме бб. 4 и 9
 и глава доб. после б. 1058 текста (см. прим. 4 к б.); Б—доб. стихотворный извод издателя главы
 «Плач матери Сухраба» (سماع ام سهراب بقتله) 49 бб. ⁷ Б—бб. 1053—1058—стихотворный
 извод издателя. ⁸ IV—مباز и доб. бб.:

پس از پور یکماه مادر بزیست * پمرد و بخاکش چه مردم گریست
 چنین است رسم سرای کهن * سرش نیست پید و پایش ز بن
 نباشد¹¹ IV—نیاید¹⁰ VI—оп. ⁹ VI—

1030 گـر ايشـان بـمـن چـنـد بـد كـرده اـنـد و گـر دود¹ از اـيـران بـر آـورده اـنـد²
دل مـن ز درد تو³ شـد پـر ز درد نـخـواهـم از ايشـان هـمـي پـاد كـرد

۲۱

وز انـجـايـگه شاه لشـكـر بـرـانـد بـه اـيـران خـرـامـيـد و رـسـتـم بـمـانـد⁴
بـدان تـا زـواره بـيـاـيـد ز راه بـدو آـگـهـي آـورد زان سـپـاه
چـو آـمـد زـواره⁵ سـپـيـده دـمان⁶ سـپـه رانـد رـسـتـم هـم اـنـدر زـمان⁷
پس آنـگـه⁸ سـوي زابـلـسـتـان كـشـيـد چـو آـگـهـي از وي بـدـسـتـان رـسـيـد⁹
هـمـه سـيـسـتـان پـيـش باز آـمـدـنـد بـرنـج و بـدرـد و گـداز آـمـدـنـد¹⁰
چـو تـابـوت را دـيـد دـسـتـان سـام فـرود آـمـد از اسـپ زـيـن سـتـام¹¹
تـهـمـتـن پـيـاده هـمـي رـفـت پـيـش دريـده هـمـه جـامـه دل كـرده ريش¹²

1 IV—گرد 2 IV—б. 1030 стоит после б. 1031 текста и доб. б.:

هـجـيـر دلاور چـو آـمـد ز راه * چـنـيـن گـفـت كـز پـيـش رـفـت آن سـپـاه
3 IV—دردت 4 Л—предполагает б. четыре других бб., текст которых не читается по фотографии рукописи. 5 IV—زواره بـيـامـد VI—
هـم اـنـدر زـمان IV—6 چـو بـگـذـشـت و شـب شـد VI—
7 IV—سـوي او شـتـابـيـد رـسـتـم دـمان

بـريـده دـم بـاد پـايـان هـزار * پـر از خـاك سـر مـهـتـران سـوار
بـريـده سـمـنـد سـر افـراز دـم * دريـده هـمـه كـوسـي رويـيـنه خـم
سـپـه پـيـش تـابـوت مـي رانـدـنـد * بـزرگـان بـسـر خـاك بـفـشـانـدـنـد
8 VI—بـزودى 9 VI—دوب. бб.: VI—доб. варианты тех же бб. после б. 1035 текста (см.).

بـريـده دـم بـاد پـايـان هـزار * رـخ و دـيـدگـان سـران خـاكـسـار
بـريـده سـمـنـد سـر افـراز دـم * بـريـده هـمـه كـوسـي رويـيـنه خـم
سـپـه پـيـش تـابـوت مـي رانـدـنـد * بـزرگـان بـسـي خـاك افـشـانـدـنـد
VI—доб. бб.: 10 Л—در آـز آـمـدـنـد VI—
بـرنـج و بـدرـد و در آـز آـمـدـنـد

چـو رـسـتـم چـنـان دـيـد بـگـريـست زار * بـيـار يـد از دـيـده خـون در كـنـار
تـو گـفـتـي مـگـر رـسـتـخـيـز آـمـدـست * كـه دـلـرا ز شـادـي گـريـز آـمـدـست
11 IV, VI—لـگـام 12 VI—доб. бб.:

تـهـمـتـن بـزاري بـپـيـش پـدر * ز تـابـوت زر زود بـر كـرد سـر
بـدو گـفـت بـنـگـر كـه سـام سـوار * دريـن تـنـگ تـابـوت خـفـتـست زار
بـيـار يـد دـسـتـان ز دودـيـده خـون * بـنـالـيـد بـر داوـر رـهـنـمـون

ندانم که² کارش بفرجام³ چپست
 که از کوه البرز تا برگ نی⁴
 نباید فگندن بدین⁶ خاک مهر⁷
 سرانجام بر مرگ باشد⁸ گذر
 همه گوش سوی خردمند کن
 و گر آتش اندر جهان در¹¹ زنی
 روانش کهن شد¹³ بدیگر سرای
 چنان برز و بالا و گوپال اوی¹⁴
 که ایدر بدست تو گردد تپاه
 برین¹⁵ رفته تا چند خواهی گریست
 نشستست هومان درین¹⁶ پهن دشت
 ازیشان بدل در مدار ایچ²⁰ کین
 بنیروی یزدان و فرمان شاه²⁴
 ازین رزم اندوهست آید بروی²²

بدین رفتن¹ اکنون نباید گریست
 برستم چنین گفت کاوس کی
 همی برد خواهد بگردش سپهر⁵
 یکی زود سازد یکی دیو تر
 تو دلرا⁹ بدین¹⁰ رفته خرسند کن
 اگر آسمان بر زمین برزنی
 نیابی¹² همان رفته را باز جای
 من از دور دیدم بر و پال اوی
 زمانه بر انگ پختش با سپاه
 چه سازی و درمان این کار چپست
 بدو گفت رستم که او خود گذشت
 ز توران سرانند¹⁷ و¹⁸ چندی ز¹⁹ چین
 زواره سپاه را گذارد بره
 بدو گفت شاه ای گو نامجوی

فـرجـام ایـن کار IV, VI-³ نـدانـیم T-² رـفـتـه VI-¹
 4 IV- نی VI- تا آب و نی 56. 1017-1025 переданы сокращенно следую-
 щим образом: وإن مصیر الکل الی الفناء، فمن واحد یتقدّم
 و آخر یتأخر. وقد کان من قضاء الله أن یزعه من دیاره حتی ٔکون منیته علی یدک
 VI-⁶ بگردش همی برد خواهد سپهر VI- همی مرگ یابد ز گردان سپهر IV-⁵
 دل و جان IV, VI-⁹ باید VI-⁸ VI-⁷ доб. б., текст которого искажен. برین
 14 VI-¹⁴ доб. б.: 13 IV- دان 12 IV, VI- نیاری 11 VI- بر 10 IV- ازین
 بگفتم بزرگان نماند همی * که ماند به تختیم بزرگان همی
 VI-¹⁸ و VI-¹⁷ زمین اند VI- سر آیند IV-¹⁶ بران VI- بدین IV-¹⁵ بران VI-¹⁴
 بدو آگهی آورد زان سپاه VI-²¹ بدیشان بدل در هر آنچه ز VI-²⁰ و VI-¹⁹ оп.
 VI-²² доб. б.:

زواره چو برگشت زان رزمگاه * برستم بگفت آنچه دید از سپاه
 VI- 66. 1029-1033 оп. 22 IV- زرا ازین نشان انده آمد بروی

- بفرمود تا دیبۀ خسروان
همی آرزوگاه و شهر آمدش² 1000
ازان دشت بردند تابوت اوی
پپرده سرای⁴ آتش اندر زدند
همان خیمه و⁵ دیبۀ هفت رنگ⁶
برآتش نهادند و برخاست غو
دریغ آن رخ و بررز و بالای تو
دریغ این¹⁰ غم و حسرت جان گسل
همی ریخت خون و همی کند خاک
همه پهلوانان کاوی شاه
زبان بزرگان پر از پند بود
چنین ست کردار چرخ بلند
چو¹⁸ شادان نشینند کسی با کلاه
چرا مهر باید همی¹⁹ بر جهان
چو اندیشۀ گنج²² گردد دراز
اگر چرخ را هست ازین آگهی
چنان دان کزین گردش²⁴ آگاه نیست 1015
- کشیدند بر روی پور جوان¹
یکی تنگ تابوت بهر آمدش²
سوی خیمه³ خویش بنهاد روی
همه لشکرش خاک برسر زدند
همه تخت پرمایه زرین⁷ پلنگ
همی گفت زار ای⁸ جهاندار نو
دریغ آن همه مردی و رای تو⁹
ز مادر جدا وز پدر داغ دل
همه¹¹ جامۀ خسروی کرد¹² چاک
نشستند بر خاک با او¹³ براه¹⁴
تختین بدرد از جگر بند¹⁵ بود
بدستی¹⁶ کلاه و بدیگر¹⁷ کمند
بخم کمندش ریاید ز گاه
چو²⁰ باید خرامید با همرهان²¹
همی گشت²³ باید سوی خاک باز
همانا که گشتست مغزش تهی
که چون²⁵ و چرا سوی او راه نیست

ثم امر بحمل سهراب الی خیمه و¹ Б— бб. 999—1004 переданы следующей фразой:

باحراق سراق و خیمه و تخته و اسلحته و غیر ذلک² VI— в обоих случаях.

IV, VI⁶ خیمه VI—; خیمه از IV—⁵ سرا پرده را VI—⁴ چشمه VI—³

T—⁸ همان تخت و پرمایه زین VI— IV,⁷ زنگ رنگ T—^и

آن IV, VI—¹⁰ IV, VI—б. оп; Б—бб. 1005—1006 отсутствуют.

IV—б.¹⁴ او با VI—¹³ کرده VI—¹² Так в VI; Л, IV и T—¹¹ IV, VI—^{بتن}

ثم جاءه الملک 1008 после б. 1009; Б—бб. 1008—1016 переданы следующим образом:

کیکاوی و جمیع الاکابر و الامراء و جلسوا معه علی التراب و أخذوا یعزونه و یسلونه

بدستی IV—¹⁷ بدست VI—¹⁶ بدرد از در بند VI—; زرد از در بند IV—¹⁵

بایدت برفتن همی ناگهان VI—²¹ که IV, VI—²⁰ همه VI—¹⁹ چه VI—¹⁸

بچون I, IV, VI—²⁵ کسی از گردش چرخ VI—²⁴ رفت VI—²³ روز IV, VI—²²

- نـبـیـنـد چـو تـو نـیـز¹ خـورـشـیـد و مـاه
 985 کـرا آـمـد اـیـن پـیـش⁴ کـامـد مـرا
 نـبـیـر ه جـهـانـدار سـام سـوار
 بـر یـدن دـو دسـتم سـزاوار هـسـت
 کـدامـیـن پـدر هـر گـز اـیـن⁸ کـار کـرد
 بـگـیـتـی کـه کـشـتـسـت فـر زـند را
 990 نـکـو هـش⁹ فـراوان کـند زـال زـر
 بـد یـن کـار پـوزش چـه پـیـش آـورم
 چـه گـویـند گـردان و گـردنـکـشان
 چـه گـویـم چـو آگـه شـود مـادرش
 چـه گـویـم چـرا کـشـتمش بـی گـناه
 995 پـدرش آن گـراندـمایـه¹³ پـهـلـوان
 بـر یـن¹⁶ تـخـمـه¹⁶ سـام نـفر یـن کـنـند¹⁷
 کـه دـانـسـت کـیـن کـودک ارجـمـند
 بـجـنگ آیدش رای و سازد سـپـاه
 نـه جـوشـن نـه² تـخت و نـه تـاج و کـلاه³
 بـکـشـتم جـوانـی بـپـیران سـرا
 سـوی مـادر از تـخـمـه⁵ نـامـدار⁵
 جـز از⁶ خـاک قـیـره مـیـام نـشـست⁷
 سـزاوارم اکـنـون بـگـفـتـار سـرد
 دلیـر و جـوان و خـرد مـنـد را
 هـمـان نـیـز رودایـه¹⁰ پـر هـنـر¹⁰
 کـه دـل شـان بـگـفـتـار خـویـش آـورم¹¹
 چـو ز یـن سـان شـود نـزد ایشـان نـشان¹²
 چـه گـونـه فـرسـتم کـسـیـرا بـرش
 چـرا رـو ز کـردم بـرو بـر سـپـاه
 چـه¹⁴ گـویـد بـدان پـاک نـخت¹⁵ جـوان
 هـمـه نـام مـن نـیـز بـی دین کـنـند¹⁸
 بـد یـن سـال¹⁹ گـردد چـو سـرو بـلند
 بـمـن بـر کـند رـو ز روشن سـپـاه

کار IV-4 و نه گاه IV-3 و I-2 نه بیـنـد مـرا رـوی VI-1
 IV-7 بـجـز VI-6. 986-998 отсутствуют. Б-бб. 986-998 отсутствуют. IV-5, VI-5
 далее порядок бб.: 993, 994, 988, 995, 1006, 990, 992, 1007, 1008, VI-порядок бб.: 993, 994, 988, 989, 995-1006, 990, 992, 991, 1007, 1008. IV-8
 پدر بد IV-8
 IV, VI-10 доб. б.: 10 بکوشش VI-9 کسی این چنین VI- که این
 که رستم بکشتن برو دست یافت * بدشـنـه جـگـر گاه او بر شکافت
 VI-11 б. 991 здесь оп. IV, VI-12 доб. б.:

ازین چـون بدیشـان رسـد آگـهی * کـه بـر کـندم از باغ سـرو سـهی
 VI-17 نه بر IV, VI-16 نخت پای IV, VI-15 به VI-14 گرانمایه تر I-13
 مرا نام T- همی نام من بیدل و دین کنند VI- همی نام من نیز بی دین کنند IV-18
 سان VI-19 بی مهر و دین کنند

چو بيشنيد گودرز بر گشت زود 975 بدو گفت خوی بد شهریار
بر رستم آمد بکردار دود درختیست خنگی¹ همیشه بیمار²
ترا رفت باید بنزدیک او درفشان³ کنی جان تاریک او

۲۰

بفرمود رستم که تا پیشکار جوانرا بران⁵ جامه آنجایگاه⁶
یکی جامه افگند بر⁴ چو بیمار بخوابید و آمد بنزدیک شاه⁷
گو پیشتن سر سوی راه کرد کس آمد پیشش⁸ زود و آگاه کرد⁹
که سهراب شد زین جهان فراخ پدر جست¹⁰ و بر زد¹¹ یکی سرد باد¹²
همی گشت زار ای نبرده جوان¹⁷ پیاده شد از اسب رستم¹⁵ چو باد
همی گشت زار ای نبرده جوان¹⁷ پیاده شد از اسب رستم¹⁵ چو باد
همی گشت زار ای نبرده جوان¹⁷ پیاده شد از اسب رستم¹⁵ چو باد
همی گشت زار ای نبرده جوان¹⁷ پیاده شد از اسب رستم¹⁵ چو باد

VI, T—доб. с небольшими вариантами те же бб. в следующем порядке: 1, 2, 5, 6, 3; б. 4 оп., а после б. 6 доб. б. 973 текста.

¹ IV—حنظل; VI—تلخی; но Л—حنکی, ср. خنک в смысле بدنفس و بدذاتی

² IV—доб. б.:

بتندی بگیتی و را یار نیست * همان رنج کسرا خریدار نیست
یکی جامه آورد بدان VI—یکی خانه سازد بران IV—⁴ که روشن IV, VI—³
نخوابید و آمد بر شهریار IV—⁷ جامه زرنگار VI—⁶ خانه زرنگار IV—⁵ بدان VI, IV—⁸
پیشش VI و T—⁹ بـ 979—981 переданы
دلش خست IV—¹⁰ ولما توسط الطريق لحقه الغیر بموت سهراب
و آمد IV—¹⁵ پر از آب کرد IV—¹⁴ оп. VI—¹³ باد سرد IV—¹² سر زد VI—¹¹
IV, VI—доб. б.:

بزرگان لشکر همه همچنان * غریوان و گریبان و زاری کنان
زاری کنان ای جوان VI—¹⁷ IV, VI—доб. бб.:

چنین پست شد زود بالای تو * همی بگذرید از فلک رای تو
نپرورد گیتی چو تو یک دلیر * لبست نداشته بود از شیر سیر
و یقول: من الذی أصیب بمثل ما به بـ 983—985 переданы следующим образом:
أصبت و من الذی فجع بمثل ما به فجعت؟ قتلت ولدی حین شاب رأسی و انقضی عمری

کجا خستگان را کند تن درست
 سزد گر فرستی هم اکنون بپی¹
 چو من پیشی تخت تو بهتر شود²
 بکاوس یکسر پیامش بداد³
 اگر زنده ماند چنان پیل تن⁵
 هلاک آورد بی گمانی⁷ مرا⁸
 نسازیم پاداش او⁹ جز به بد
 بدان فر و آن برز و آن¹¹ یال و شاخ¹²
 گر او شهریارست پس طوس کیست¹⁴
 کجا راند او زیر¹⁵ فر همای¹⁶

ازان نوشدارو که در گنج تست
 بنزدیک من با یکی جام می
 مگر کو بیخت تو بهتر شود
 پیامد سپهبد کردار باد
 بدو گفت کاوس کنز انجمن⁴
 شود پشت رستم بنیرو ترا⁶
 اگر یک زمان زو بمن بد رسد
 کجا گنجد او در جهان¹⁰ فراخ
 شنیدی¹³ که او گفت کاوس کیست
 کجا باشد او پیشی تختم بپای

965

970

¹ IV, VI— زپی ² VI—доб. б.:

وگر نه بدرگاه تو بگـگـذریم * دگر باره ایران زمین بسپرم
 کرا بیشتر آب نزدیک من—IV: رزم زن—VI⁵ پیلتن—IV⁴ زبان پرگشاد—VI³
 и доб. бб.:

نخواهم که او را بد آید بروی * که هستش بسی نزد من آب روی
 ولیکن اگر داروی نوش من * هم زنده ماند گو پیلتن
 VI—доб. вариант второго б.; Б—бб. 968—971 отсутствуют; переводчик ограничивается вводными
 словами первого мисра б. 966: فقال له الملك ⁶ VI— مرا ⁷ IV— بی گمان مر
 او—IV¹⁰ پاداش آن—VI؛ پاداش را—IV⁹ سرا—VI⁸ بی گمان بر—VI
 IV, VI—б. 971 стоит после б. 972. ¹² IV, VI—و برز و بدان—IV, VI¹¹؛ اندر جهان—VI؛ یبال
 VI—¹⁶ پیش—¹⁵ چيست—IV, VI¹⁴ شنیدم—VI¹³

کجا گنجد اندر جهان فراخ * بدان فر و برز و بدان یال و شاخ
 B—заменяет б. 973 следующей фразой: و امتنع من إسعافه IV—доб. бб.:

بدشنام چندی مرا بر شمرد * به پیشی سپه آب رویم ببرد
 چو فرزند او زنده ماند مرا * کنون خاک باشد بدست اندرا
 سخنیهای سهراب نشنیدی * نه مردی بزرگ و جهان دیده
 کنز ایرانیان سر بمرم هزار * کنیم زنده کاوس کی را بدار
 مگر ماند او زنده اندر جهان * به پیچد ازو خود جهان و جهان
 کسی دشمن خویشتن پرورد * بگیستی درون نام بد گسترده

- 950 چو بر گشت ازان جایگه پهلوان
بزرگان برفتند با او بهم
همه لشکر از بهر آن ارجمند
که در میان این کار یزدان کند
یکی دشمنه بگرفت رستم بدست
بزرگان بدو اندر آویختند
955 بدو گفت گودرز کاکنون چه سود
تو بر خویشتن گر کنی صد گزند
اگر ماند او را بگیستی⁷ زمان
و گر زین جهان این¹⁰ جوان رفتنیست
شکاریم یکسر همه پیش مرگ
بیامد بر پور خسته روان¹
چو طوس و چو گودرز و چون گسته
زبان بر گشادند یکسر زبند²
مگر کین سخن³ بر تو آسان کند
که از تن برآرد سر خویش پست
ز مژگان همی خون فرو⁴ ریختند
که⁵ از روی گیتی برآری تو دود⁶
چه آسانی آید بدان ارجمند
هماند تو بی رنج⁸ با او بهمان⁹
بگیتی نگه کن که جاوید کیست
سری زیر تاج و سری زیر ترگ¹¹

۱۹

- 960 بگودرز گفت آنزمان پهلوان
پیامی ز من پیش¹³ کاوس بر
بدشمنه جگرگاه پور دلیر
گرت هیچ یادست کردار من
کز ایـدر برو زود¹² روشن روان
بگویش که ما را چه آمد بسر
دریدم که رستم مماند دیر
یکی رنجه کن دل بتیمار¹⁴ من

و صرت أنت آلان حافظ عسکر التترک، و هذا زواره قد أمرناه بأن يصحبک حتی تبلغ أنت و من معک الی حافة النهر

IV, 3 IV, 951-952 отсутствуют. 2 Л, IV, 951-952 отсутствуют. 1 VI, 951-952 отсутствуют. 3 IV, 951-952 отсутствуют. 4 VI, 951-952 отсутствуют. 5 IV, VI, 951-952 отсутствуют. 6 VI, 951-952 отсутствуют. 7 T, 951-952 отсутствуют. 8 VI, 951-952 отсутствуют. 9 IV, 951-952 отсутствуют. 10 VI, 951-952 отсутствуют. 11 IV, VI, 951-952 отсутствуют.

چو آیدش هنگام بیرون کنند * وزان پس ندانیم تا چون کنند
درازست راهش و گر کوته است * پراگنده گانیم و گر همره است
ز مرگ ای سپهبد بی اندوه کیست * همی خویشتن را بپاید گر کیست
ز تیمار¹⁴ IV, VI, 951-952 отсутствуют. 13 IV, VI, 951-952 отсутствуют. 12 VI, 951-952 отсутствуют.

چنین گفت سهراب با پیلتن
همه کار ترکان دگر گونه گشت
سوی جنگ ترکان⁴ نراند سپاه
سوی مرز ایران⁶ نهادند روی
بسی کرده بودم زهر در امید⁷
مکن جز بنیکی بر ایشان⁸ نگاه⁹
بر از خون رخ¹⁰ و لب پر از باد سرد
دل از کرده خویشی با¹¹ درد و جوش
همه بر نهاندند برخاک روی
که او زنده باز آمد از کارزار
دریده پرو¹² جامه و خسته بر¹³
ترا دل برین گونه از بهر کیست
گرامی تر خود بیازرده¹⁵ بود
زمین پر خروش و هوا پر زجوش¹⁶
نه دل دارم امروز گویی نه تن¹⁷
همین¹⁸ بد که من کردم امروز بس¹⁹

چو آشوب برخاست از انجمن
که اکنون که¹ روز² من اندر گذشت
همه مهرپانی بران کن³ که شاه
که ایشان ز بهر مرا⁵ جنگجوی
بسی روز را داده بودم نویسد
نباید که بینند رنجی براه
نشست از بر رخش رستم چو کرد
پیامد پپیشی سپه با خروش
چو دیدند ایرانیان روی اوی
ستایش گرفتند بر کردگار
چو زان گونه دیدند بر خاک سر
بپرسش گرفتند¹⁴ کین کار چیست
بگفت آن شگفتی که خود کرده بود
همه بر گرفتند با او خروش
چنین گفت با سرفرازان که من
شما جنگ ترکان مجوید کس

935

940

945

فجهيد كل الجهد في أن... ب- بدان کن IV, VI-³ کار IV-² چو IV, VI-¹
T-доб.:⁷ یکایک پایران Л-⁶ پپشتی من T-⁵ توران IV-⁴

چه دانستم ای پهلوانانور * که باشد روانم بدست پدر
Л,¹³ همه IV, VI-¹² پر VI-¹¹ دل IV, VI-¹⁰ (T-бб. 1205—1215 см. приложение IV).
فلما شاهدوه ممزق الثياب مستعیض: Б- передает этот б. так: و جنب و خسته جگر IV-
گرامی تن خود بیازرده IV-¹⁵ بگفتند IV, VI-¹⁴ الرأى عن التاج بالتراب...
نماد آن زمان با سپهدار هوش IV, VI-¹⁶ گرامی تنی را که آزرده VI-
Б-б. отсутствует. IV-доб. б.:¹⁷

فرو ماندند از کار آن انجمن * همی بگسلیم جان شیرین ز تن
IV, VI-¹⁸ که این IV, T-доб. отрывок в 22 бб. (T-бб. 1224—1245); VI-доб. варианты тех
و خضر: Б- этот отрывок передает так: أخوه زواره وقد شق على نفسه ثيابه. فأرسله الى هومان و قال: قد أغمد سيف القتال،

دلیپر و ستوده بهر انجمن
سرش⁴ پر ز خاک و پر از آب روی²
بآب نو دیده نباید³ گریست
چنین رفت و این بودنی کار بود⁴
تتمین نیامد⁵ بلشکر زدشت⁶
که تا اندر آورد گه کار چیهست
پر از گرد⁷ رستم دگر جای بود
ندیدند گردان بران⁸ دشت کین
سر نامداران همه گشته شد
که تخت مهی شد ز رستم تهی
زمانه یکایک بر آمد¹⁰ بجوش
دمیدند و¹¹ آمد سپه دار طوسی
کز ایدر هیونی سوی رزمگاه
که بر شهر ایران¹³ باید گریست
از ایران که یار شدند¹⁵ پیش اوی¹⁶
برین¹⁷ رزمگاه بر نشاید¹⁸ بدن

همی گفت کای کشته بر دست من
همی ریخت خون و همی کند موی
بدو گفت سهراب کین بدتر است
ازین خویشتن کشتن اکنون چه سود
چو خورشید تابان ز گنبد بگشت
ز لشکر پیامد هشیوار بیست
دو اسب اندر آن دشت بر پای بود
گو پیشتن را چو بر پشت زین
گمازشان چنان بد⁹ که او کشته شد
920
بکاؤس کی تاخت بند آگهی
ز لشکر بر آمد سراسر خروش
بفرمود کاؤس تا بوق و کوس
ازان پس بدو گفت کاؤس شاه¹²
925
بتازید تا کار سهراب چیهست
اگر کشته شد رستم جنگجوی¹⁴
باناموه زخمی به پیاید زدن
930

ازین پس دلم شادمانه میاد * بگیتی مرا خود زمانه میاد
VI—доб. б.:

بزد نعره و جانش آمد بجوش * همی کند موی و همی زد خروش
1 IV—سری 2 VI—доб. б.:

چو سهراب رستم بدانگونه دید * که افتاد و هوش از برش بر پرید
4 VI—доб. бб.: که بر کرده خود باید VI—; بر آب نو دیده IV—³

بنالید رستم پیرسید ازوی * بدو گفت کای شیر فرخنده خوی
ازین پس دلم شادمانه میاد * بگیتی مرا خود زمانه میاد
IV, VI—⁷ ز لشکر بدشت T—⁶ نباید VI—⁵ ср. прим. 19 к б. 916, разночтение по IV.

بر آمد IV, VI—¹⁰ گمازش چنان شد VI—; چنان بد گمانی IV—⁹ دران VI—⁸ و доб.
نیاید که مارا VI—¹³ بلشکر چنین گفت شاه IV, VI—¹² оп. و VI—¹¹ زمانه یکایک
نیاید VI—; نباید IV—¹⁸ بدین VI—¹⁷ او Л—¹⁶ شود VI—¹⁵ از چنگ او Л—¹⁴

ترا² خواست کردن همی³ خواستار
جهان پیش چشم اندرش⁵ تیره گشت⁶
بدو⁷ گفت با ناله و با خروش
که کم باد نامش ز گردنکشان⁹
بکشتی مرا خیره از بدخویی
نچنمید یک زره¹² مهرت ز جای¹³
نیامد پر از خون دو رخ مادرم
یکی مهره¹⁴ بر بازوی من بیست
بدار و بیمن تا کی¹⁶ آید بکار
پسر پیش چشم پدر خوار گشت¹⁷
فرستاد با من یکی پهلوان¹⁸
سخن برگشاید بهر انجمن
مرا نیز هم روز برگشته شد
برهنه نگه کن تن روشنم
همه جامه بر خویشتن بردید¹⁹

که سهراب کشتست و افکنده¹ خوار
چو بشنید رستم سرش⁴ خیره گشت
پرسید زان پس که آمد بهوش
که اکنون⁸ چه داری ز رستم نشان
بدو گفت ار ایدونکه¹⁰ رستم تویی
ز هرگونه بودمت¹¹ رهنمای
چو برخاست آواز کوسی از درم
همی جانفش از رفتن من بخواست
مرا گفت کین¹⁵ از پدر یادگار
کنون کارگر شد که بیکار گشت
همان نیز مادر بروشن روان
بدان تا پدر را نماید بمن
چوان نامور پهلوان کشته شد
کنون بند بگشای از جوشنم
چو بگشاد خفتان و آن مهره دید

905

910

915

VI-⁴ ترا VI-³ همی VI-² شد کشته افکنده VI-¹؛ افکنده و گشته IV-¹

چشمش همی IV-⁵ چورستم شنید این سخن
IV-⁶ доб. б.: * همی بی تن و تاب و بی توش گشت

IV-⁹ доб. бб.: * نگر تا VI-⁸؛ بگو تا IV-⁷ چنین VI-⁷ доб. вариант того же б. VI-⁶

که رستم منم کم مهاناد نام * نشینند بر ماتمم زال سام
یزد نعره و جانفش آمد بجوش * همی کند موی و همی زد خروش
چو سهراب رستم بران سان بدید * که افتاد و هوش از تنش بر دمید
IV-¹² بود ترا IV, VI-¹¹ اگر زانکه IV, VI-¹⁰ доб. первый б. разночтения по IV. VI-¹³ доб. б.:

کنون بند بگشای از جوشنم * برهنه بیمن این تن روشنم

نگه دار تا خود که VI-¹⁶ این VI-¹⁵ خرزه Б-¹⁴ VI-⁹¹⁵ доб. б. текста (ср.).

Б-бб. 911-914 отсутствуют. IV, VI-⁹¹²⁻⁹¹⁴ оп.; б. 915 доб. после б. 907 текста; Л-доб. б.:

کجا نام آن نامور ژند بود * زپان و روان از در پند بود
IV-⁹¹⁹ доб. бб.:

بنالید و گریان پرسید ازوی * که ای شیردل پور خورشید روی

گرفت آن² پرو یال جنگی پلنگ³
 زمانه پیامد نبودش⁵ توان
 بدانست کو هم نماید بزیر⁷
 بر شیر بیدار دل بر درید⁸
 ز نیک و بد اندیشه¹⁰ کوتاه کرد
 زمانه¹² بدست تو دادم کلید
 مرا برکشید و بزودی بکشت¹³
 بخاک¹⁵ اندر آمد چنین یال من
 ز مهر اندر آمد روانم بـسـر
 پیالودی¹⁷ آن خنجر آبگون
 بر اندام تو موی دشمنه شود¹⁹
 وگر²⁰ چون شب اندر سپاهی شوی
 بپری ز روی زمین پاک²¹ مهر
 چو بیند که خاکست بالین من
 کسی هم برد²³ سوی²⁴ رستم نشان

غمی بود¹ رستم بیازید جنگ
 خم آورد پشت دلیر⁴ جوان
 زدش بر زمین بر⁶ بکردار شیر
 سبک تیغ تیز از میان برکشید
 بیپچید⁹ زانپس یکی آه کرد
 بد¹¹ گفت کین بر من از من رسید
 تو زین بیگناهی که این کوژ پشت
 بیازی¹⁴ بگویند هم سال من
 نشان داد مادر مرا از پدر
 هر آنگه که تشنه شدستی¹⁶ بخون
 زمانه بخون تو تشنه شود¹⁸
 کنون گر تو در آب ماهی شوی
 وگر چون ستاره شوی بر سپهر
 بخواهد هم از تو پدر کین من
 ازین نامداران²² گردنکشان

890

895

900

گرفتش سروپای VI-؛ نهنگ IV-³ گرفتشی IV-² گشت IV, VI-¹
 VI-⁵ دلاور VI-⁴ и еще раз повторяет б. 887 текста. و جنگ نهنگ
 IV, ⁸ بزدر زمین آن سوار دلیر VI-⁷ ز جا بر گرفتشی VI-⁶ نمادش
 VI-⁹ VI-¹⁰ و VI-⁹ доб. VI-¹⁰ IV-¹⁰ ناله و VI-⁹ доб. VI-¹⁰ IV-¹⁰ ناله
 B-бб. 893 и 894 отсутствуют. ¹³ زمانرا IV-¹² چنین IV-¹¹ ز نیک و ز بد دست VI-¹¹
 شدی تو IV, VI-¹⁶ و VI-¹⁵ ل, IV, VI-¹⁵ بیازو VI-¹⁴
 IV, VI-¹⁹ بود VI-¹⁹ بود VI-¹⁸ پیالودست VI-¹⁸ پیالودت IV-¹⁷
 оп., стоят после б. 890 текста; см. разночтение 8; IV, VI-здесь доб. б.:

همی جستمش تا بپیمش روی * چنین جان بدام بدین آرزوی
 VI-доб. еще б.:

دریغا که رنجم نیامد بسر * بمهر اندر آمد درونم ز بر
 IV, VI-²⁴ نزد هم کسی VI-²³ و IV, VI-²² آیین VI-²¹ و IV-²⁰

- 875 همی خواست بپروزی و ¹ دستگاه
 که چون رفت ³ خواهد سپهر از برش
 وزان آبغور ⁵ شد بجای نبرد
 همی تاخت سهراب چون پیل مست
 گرازان و بر گور ⁷ نعره زنان
 همی مانند رستم ازو در ¹⁰ شگفت
 880 چو سهراب شیر اوژن ¹² او را بدید
 چنین گفت کای رسته از چنگ شیر
 نبود آگه از بخشش هور ² و ماه
 بخواهد ربودن کلاه از سرش ⁴
 پر اندیشه بودش دل و روی زرد
 کمندی بهازو کمائی ⁶ بدست
 سمنندش جهان ⁸ و جهانرا کنان ⁹
 ز پیگارش اندازها برگرفت ¹¹
 ز باد ¹³ جوانی دلش بر دمید ¹⁴
 جدا مانده از زخم شیر دلیر ¹⁵

۱۸

- دگر باره اسپان پیستند سخت
 یکشستی گرفتن نهادند سر
 هر آنگه که خشم آورد بخت شوم
 885 سرافراز ¹⁹ سهراب با ²⁰ زور دست
 بسر بر همی گشت بدخواه بخت
 گرفتند هر دو دوال کمر ¹⁶
 کند ¹⁷ سنگ خارا بکردار موم ¹⁸
 دو گفتی سپهر ²¹ بلندش بهست

— Л ⁴ گشت VI—³ از کار خورشید VI—؛ از بخشی خورشید IV—² оп. و VI—¹
 IV, VI—доб. отрывок в десять бб. (варианты бб. 1125—1135 по T), см. приложения III.
 و گرازان و تازان و IV—⁷ یکی خنجر آب داده VI—⁶ وزان آب چون T—⁵
 IV, VI—доб. б.:⁹ (так!). VI—⁸ گرازان و چون شیر VI—
 بران گونه رستم چو او را بدید * عجب ماند در وی همی بنگرید
 VI—¹¹ غمی گشت و زو ماند اندر VI—؛ غمین گشت و زو ماند اندر IV—¹⁰
 IV—доб. б.:¹⁴ تاب IV—¹³ باز آمد IV, VI—¹² Б—б. отсутствует.؛ اندرزا بر فرفت
 چو نزدیکتر شد برو بنگرید * سر او را بدان فتر و آن زور دید
 IV, VI—доб. б.:¹⁴؛ دگر آمدی پیش شیر دلیر VI—؛ چرا آمدی پیش شیر دلیر IV—¹⁵
 چرا آمدی باز پیشم بگوی * سوی راستی خود نتابی تو روی
 IV, VI—доб. б.:¹⁸ شود VI—¹⁷ 884 стоит после б. 885. VI—¹⁶
 ز شبگیر تا سایه گسترده هور * همی این بر آن آن برین کرد زور
 که چرخ IV, VI—²¹ آن IV, VI—²⁰ سپهدار IV—¹⁹

همی خواست کاید³ ز کشتن رها
 بداد و نبود⁵ این⁶ سخن دلپذیر
 سوم از جوانمردیش پی گمان⁷
 چو شیر⁹ که بر پیش¹⁰ آهو گذشت
 ازان کس که با او نبرد آزمود
 پیامد پیروسیدش از هم نبرد¹²
 سخن هرچه رستم بدو گفته بود
 بسپری رسیدی همانا زجان¹⁵
 میان یلی چنگ و گوپال تو¹⁸
 رها کردی از دام¹⁹ و شد کار²⁰ خام
 چه آرد²¹ بپیشت بدیگر نبرد²²
 پرانده همی ماند ازو²³ در شگفت
 بخشم و دل از غم پر²⁴ از کار اوی
 که دشمن مدار ارچه خردست خوار²⁶
 بسان یکی تیغ پولاد شد²⁸
 چنان چون شده باز یابد²⁹ روان
 بپیش جهان آفرین شد نخواست

بدان چاره¹ از چنگ آن² اژدها
 دلیر جوان⁴ سر بگفتار پیر
 [یکی از دلی و دوم از زمان
 رها کرد زو⁸ دست و آمد بدشت
 همی کرد نغچه پیر و یادش نبود
 همی دیر شد تا که¹¹ هومان چو گردد
 بهومان بگفت آن کجاست¹³ بود
 بدر گفت هومان گردد ای¹⁴ جوان
 دریغ این¹⁶ بر و بازو و یال تو¹⁷
 هژبری که آورده بودی بدام
 نگه کن کزین بیهوده کارکرد
 بگفت و دل از جان او برگرفت
 پلشکر که خویش بنهاد روی
 یکی داستان زد برین²⁵ شهریار
 چو رستم ز دست وی آزاد شد²⁷
 خرامان بشد سوی آب روان
 بخورد آب و روی و سر و تن بشست

860

865

870

دلیر و — Tak в T; Л, IV, ⁴ یابد — IV, ² بدین گفتن — VI, بدین چاره — IV, ¹
 دلور جوان — VI, ⁵ بدادش که بود — VI, ⁶ آن — VI, ⁷ Л, Б — б. отсутствует.
 بدشتی — IV, VI, ⁹ کرد از — VI, ¹⁰ در پیشش — IV, ¹¹ باز — IV, VI, ¹² پیروسید ازو در نبرد — VI, ¹³ پیروسید ازو وز نبرد — IV, ¹⁴ کرده — VI, ¹⁵ میان از روان — VI, ¹⁶ آن — VI, ¹⁷ چه گردی — VI, ¹⁸ دست — IV, VI, ¹⁹ Б — б. отсутствует. ²⁰ ز کیمب دراز و یلی پای تو — IV, VI, ²¹ بلای تو — VI, ²² پرانده مانده دلش — IV, ²³ پر از غم دل — IV, VI, ²⁴ براندو — Л, ²⁵ براند اسب و ماندش بدو — VI, ²⁶ وهو يقول: من استصغر عدوه وإن كان أسيراً، فسیری الیسیر: Б — этот б. переводит так: ²⁷ چو جان رفته — I, ²⁸ گشت — IV, VI, ²⁹ ز چنگ وی آزاد گشت — IV, VI, ³⁰ عسیرا
 چو مرده که او باز یابد — VI, ³¹ گویا بیابد

بکشتی گرفتن بر آویختند¹ 850
 بزد دست³ سهراب چون پیل مست
 بکردار شیری که بر گور زر
 نشست از بر سینه پیل تن
 یکی خنجر⁷ آبگون برکشید
 بسهراب گفت ای پل⁹ شیرگیر
 دگر گونه تر باشد آیین ما
 کسی کو بکشتی نبرد آورد 855
 نخستین که پشتش نهد بر زمین
 گرش بار دیگر بزیر¹³ آورد
 ز تن خون و خوی را فرو² ریختند
 بر آوردش از جای و بنهاد پست⁴
 زند چنگ⁵ و گور اندر آید بسر⁶
 پیر از خاک چنگال و روی و دهن
 همی خواست از تن سرش را برید⁸
 کمنادفکن و گرد¹⁰ و شمشیرگیر
 جزین باشد آرایش دین¹¹ ما
 سر مهتری زیر گرد آورد¹²
 نبرد سرش گرچه باشد بکین
 ز¹⁴ افگندش نام شیر آورد¹⁵

IV—² چو شیران بکشتی بر آویختند—VI؛ چو شیران بکشتی بر آویختند—IV¹
 IV, VI—⁴ بگریزد—IV³ ز تنها خوی خون فرو—VI؛ ز تنها خوی و خون همی
 IV—доб. 66.: چو شیر دمنده ز جا در بجست
 کمر بند رستم گرفت و کشید * ز پس زور گفتی زمین بردرید
 بر رستم در آویخت چون پیل مست * بر آوردش از جای و بنهاد پست
 VI—доб. первый б. разночтения по IV и б.:

یکی بانگ برزد پراز خشم و کین * تو گفتی بدرید یکسر زمین
 IV—⁶ دست—IV⁵؛ اندر آرد بسر—IV⁶؛ 850 стоит после б. 851 текста; VI—
 زجا بر گرفتش بکردار شیر * که دارد بچنگال پیل دلیر
 и доб. 66.:

بزد بر زمین همچو سرو بلند * که یابد ز گردون گردان گزند
 چنان رستم شیردل بر زمین * بیامد پس آنگاه پر خشم و کین
 IV, VI—доб. 66.:⁸ خنجر—VI⁷

نگه کرد رستم باواز گفت * که این راز باید گشاد از نهفت
 که نیکو نگه کن تو: доб. еще б., первое мисра которого залито чернилами, второе мисра:
 خود نباشد از آئین—VI¹¹ گرز—IV¹⁰ بزور نهنگ تو ای—VI⁹ ای پهلوان
 IV—доб. 66.:¹⁵ به—IV¹⁴ اگر بار دیگرش زیر—IV¹³ 855—857 оп. VI—¹²
 روا باشد ار سر کنند زو جدا * بدین گونه تر باشد آیین ما

دل از جنگ جستن پشیمان کنیم
 835 همان¹ تا کسی دیگر آید پرزم
 دل من همی با⁴ تو مهر آورد
 هممانا که داری ز گردان نژاد
 بدو گفت رستم که ای نامجوی
 ز کشتی گرفتن سخن بود دوش
 نه من کودکانم گر تو هستی جوان
 840 بکوشیم و فرجام کار آن بود
 بسی گشته ام در¹⁴ فراز و نشیب
 بدو گفت سهراب کن¹⁶ مرد پیر
 مرا آرزو بد که در¹⁸ بسترت
 کسی کن تو مانند ستودان کند
 845 اگر¹⁹ هوش تو زیر دست منست
 از اسپان جنگی فرود آمدند
 بیستند بر سنگ اسپ نبرد

1 IV, VI—همان 2 VI—پشادی 3 Б—б. отсутствует. 4 IV, VI—بر 5 Б—второе
 мисра передает так: لیغمره الحیاء منک: وإن وجهی کسی VI—7 داد VI—
 Б—б. отсутствует; IV—доб. бб.:

ز من نام پنهان نبایدت کرد * چو گشتی تو بامن کنون در نبرد
 مگر پرور دستان سام یلی * گزین نامور رستم زابللی
 8 IV—چنین VI—نکردیم هرگز چنین 8 IV—доб. вариант тех же бб.
 فقال له رستم إنک إن كنت من: 837—841 передает, изменяя их порядок, так: 9 Б—бб.
 الشبان فلسنت من الصبیان، ولا ممن ینغدع بالحیللة والمکر وقد حلیت الدهر أشطره،
 10 VI—ولا بد لنا من بذل الجهد. ولا یکون منتهی الأمر و آخره الا ما أراد الله
 فرجام و حکم VI—13 بسته ام با VI—12 بسته دارم IV—11 همی IV—11 فریدم برینسان
 اگر نیستت IV, VI—17 کای IV, VI—16 و رزق VI—15 من VI—14
 و گر VI—19 بر IV, VI—18 842—845 Б—бб. نیستند منت جایگیر
 22 IV, VI—درد 21 IV—گرز 22 IV—دست VI—نبرد 20 IV—دست

- 815 پیامد بران دشت آورد گاه همه تلخی از بهر پیشی بود وزان روی² سه راب با انجمن به ومان چنین گفت کین شیر مرد ز بالای من نیست بالاش کم بر و کتف و یالش همانند⁴ من
- 820 نشانهای مادر پیایم همی گمانی برم من که او رستمست نباید که من با پدر جنگجوی بدو گفت هومان که در کارزار شنیدم⁹ که در جنگ مازندران بدین رخس¹⁰ ماند همی رخس اوی
- 825 [بش بگری چون بر دمید آفتاب پوشید سه راب خفتان رزم پیامد خروشان بران دشت جنگ ز رستم¹⁵ بپرسید خندان دولاب که شب چون بدت¹⁷ روز چون خاستی ز کف¹⁸ بگن این گرز¹⁹ و شمشیر کین نشینیم هر دو پیاده²² بهم
- نهاده پیسر بر ز آهن کلاه مبادا¹ که با آز خویشی بود همی می گسارید با رودزن³ که با من همی گردد اندر نبرد برزم اندرون دل ندارد دژم تو گوئی که داننده بر زد رسن⁵ بدان⁶ نیز لغتی بتابم⁷ همی که چون او بگیتی نبرده کمست شوم خیره روی اندر آرم بروی رسیدست رستم بمن اند بار⁸ چه کرد آن دلاور بگرز گران و لیکن ندارد پی¹¹ و پیشش اوی سر جنگ چوین بر آمد ز خواب¹² سرش پر ز رزم و دلش¹³ پر ز بزم¹⁴ بچنگ اندرون گرز گاو رنگ تو گفتی که با او بهم بود شب¹⁶ ز پیگار بر دل چه آراستی بزن جنگ و²⁰ پیداد را²¹ بر زمین بمی²³ تازاه داریم روی دژم

بمانند VI-⁴ Б- 66. 816-826 отсутствуют. ² سوی VI-² همانا VI-¹

⁵ VI-⁵ دهن; IV, VI-⁵ доб. б.:

ز پای و رکابش همی مهر من * بجنبید بشرم آورد چه هر من بدان رخس¹⁰ IV-¹⁰ شنیدی T-⁹ چند بار IV, VI-⁸ مادر ندارم VI-⁷ بدل IV, VI-⁶

بدین رخس¹⁰ IV-¹⁰ T-⁹ چند بار IV, VI-⁸ مادر ندارم VI-⁷ بدل IV, VI-⁶ سر VI-¹¹ بدین اسپی VI-¹¹ T-¹² тек в Т; Л- вместо этого б. стоят бб. 811-815 текста; IV, ¹⁴ Б-бб. 827 и 828 переданы следующей фразой:

بودند باهم به شب VI-¹⁶ درستم Л-¹⁵ و لبس سهراب من ذلك الجاذب أيضا سلاحه

چنگ و IV, VI-²⁰ تیر VI-¹⁹ کین IV-¹⁹ یکی VI-¹⁸ بدی IV, VI-¹⁷

همی VI-²³ برامش VI-²² پیگار را

800 ی‌کایک سوی زابلستان شوید
 تو خرسند گگردان دل مادرم
 بگویش که تو دل بمن در میند
 کس اندر⁵ جهان جاودانه نماند
 بسی شیر و دیو و پلنگ و ذهنک
 بسی باره و⁹ دژ که کردیم پست
 805 در مرگ را آن¹⁰ بگوید که پای
 اگر سال گشتی¹² فزون از هزار
 چو خرسند گردد بدستان بگوی
 اگر جنگ سازد تو سستی مکن
 همه مرگ راییم پیر و جوان
 810 ز شب نیمه گفت سهراب بود

از ای‌در¹ پندرد یک داستان شوید
 چنین کرد پندان² قضا بر سرم
 که سودی نداردت بودن³ نژند⁴
 ز گردون مرا خود⁶ بهانه نماند
 تبه شد بچنگم⁷ بهنگام جنگ⁸
 نپاورد کس دست من زیر دست
 پاسپ اندر آرد بچند¹¹ ز جای
 همین بود خواهد سرانجام¹³ کار
 که از شاه گیتی¹⁴ مبرتاب¹⁵ روی¹⁶
 چنان رو که او راند از بن¹⁷ سخن¹⁸
 بگیتی نماند کسی جاودان
 دگر نیمه آرامش¹⁹ و²⁰ خواب بود²¹

۱۷

چو خورشید تابان برآورد²² پر
 تهمتن بپوشید بپر بیان
 کمندی بفتراک بر بست شست
 سیه زاغ پرتان فرو برد سر²³
 نشست از بر ژنده پیل ژیان²⁴
 یکی تیغ هندی گرفته بدست²⁵

م‌شو جاودان — IV, T³ راند ای‌زدان — IV, VI² از ای‌ران — IV, J¹
 که کس در — VI⁵ Б-б. отсутствует.⁴ م‌شو جاودانه ز جانم — VI⁶ ؛ بهر جانم
 ؛ بسا باره — IV⁹ Б-бб. 803—805 отсутствуют.⁸ ز چنگم — IV⁷ ز گیتی مرا جز — IV⁶
 همین — VI¹³ و T¹³ گردد — IV, VI¹² برآید — T¹¹ آنکس — VI¹⁰ بسی باره — VI¹⁰
 مگردان تو — IV¹⁵ ایران — VI¹⁴ همین بود راه و همین بود — IV¹⁴ ؛ بود راه و همین است
 ؛ چنان دان که او خواهد از بن — IV¹⁷ Б-бб. 807 и 808 после б. 809 (ср. прим. 18).¹⁶
 IV¹⁹, Б-после этого б. следуют бб. 807 и 808 текста.¹⁸ بران ران که او راند اندر — VI¹⁸
 VI — خورشید رخشان برآورد — IV²² Б-б. отсутствует.²¹ оп. و — VI²⁰ آسایش — VI²⁰
 خورشید رخشان بگسترد — T²³ Л-бб. 811—815 стоят после б. 825
 فلما كان الغد لبس رستم سلاحه و ركب: Б-бб. 811—815 переданы следующим образом: IV²⁴ ؛ ازدهای دمان — IV²⁴ رخشه و آقبل الى المعركة
 IV, VI-бб. оп.²⁵

- 785 من امشب بپیش جهان آفرین
کز ویست پیروزی و دستگاه²
کند قازه این بار⁴ کام ترا
بدو گفت رستم که با فر شاه⁶
بلشکر گه خویش بنهاد روی
790 زواره بپامد خلبانان روان
ازو خوردنی خواست رستم نخواست
چنین راند پیش برادر سخن
بشیر گیر چون من باوردگاه
بپاور سپاه و درفش مرا
795 همی باش بر¹⁶ پیش پرده سرای
گر ایدون که پیروز باشم بچنگ
و گر خود دگر گونه¹⁷ گردد¹⁸ سخن
میباشید یکتن برین رزمگاه²⁰
- بمالم فراوان دو رخ بر¹ زمین
بفرمان او تابد از چرخ ماه³
برآرد بخورشیند نام ترا⁵
برآید همه کامه نیک خواه⁷
پر اندیشه جان و سرش کینه جوی⁸
که چون بود امروز⁹ بر پهلوان
پس آنگه ز اندیشه گان دل¹⁰ بشت¹¹
که بیدار دل باش و تندی مکن¹²
روم پیش آن¹³ ترک آورد خواه¹⁴
همان تخت و زرینه کفش¹⁵ مرا
چو خورشید تابان برآید ز جای
به آورد گه بر نسازم درنگ
تو زاری میباز و تندی¹⁹ مکن
مسازید²¹ جستن سوی رزم راه

T - VI-³ و فر و زور VI-² رخ اندر VI-¹ سر اندر I-

بدان تا ترا بر دهد دستگاه * برین ترک بدخواه گم کرده راه
IV-доб. вариант того же б., соответствующий б. 783 текста; I-далее текст отсутствует до
конца повествования о Сухрабе. VI-⁴ پشمرده VI-⁵ доб. бб.:

نخواستیم که تو به نیروی دست * کنی دشمن خویشتن خوار و پست
چو بشنید رستم ز شاه این سخن * یکی رای فرخنده افگند بن
دلش جنگجوی IV-⁸ شاه IV-⁷ که از تخت شاه VI-⁶ که ای نیکخواه IV-⁶
Л, VI-¹¹ доб. б.: ز اندیشه دل را IV, VI-¹⁰ که امروز چون گشت IV, VI-⁹
سپه را دو فرسنگ بد در میان * گشادن نیارسنت یکتن میان
IV-¹⁴ I, IV-¹³ این VI-¹² IV-см. прим. 11. IV-¹² тот же б. доб. после б. 792 текста.
وگر جز دگر گونه Л-¹⁷ در I, IV, VI-¹⁶ هداسی الذهبی Б-¹⁵ ناورد خواه
کرد او VI-¹⁸ وگر زانکه جزین گونه VI-¹⁷ نور ایدونک جز این گونه IV-
میایید یکتن به IV-²⁰ تو بیدار دل باش و تندی VI-¹⁹ تو زاری مساز و تندی IV-¹⁹
بسازید VI-²¹ متازید یکتن به آوردگاه VI-²¹ ناوردگاه

- 770 غمی گشت رستم ز گفتار اوی
چو کاؤس کی پهلوان را بدید
ز سهراب رستم زبان برگشاد
که کس در جهان کودک نارسید
ببالا ستاره بساید همی
775 دو بازو و رانشی زان⁸ هیون
بگرز و بتیغ و بتیر⁹ و کمند
سرانجام گفتم که من پیش ازین
گرفتم دوال کمربند اوی
همی¹¹ خواستم کش¹² ز زین بر کنم
780 گر از باد جنبان شود کوه خار¹³
چو فردا بیاید بدشت نبرد
بکوشم ندانم که پیروز کیست
کزویست پیروزی و فرّ و زور¹⁹
بدو²² گفت کاؤس یزدان پاک
- بر¹ شاه کاؤس بنهاد روی
بر خویش نزدیک جایش گزید²
ز بالا و برزش³ همی کرد یاد⁴
بدین⁵ شیر مردی و گردی ندید⁶
تنش را زمین برگراید همی⁷
همانا که دارد ستبری فزون
ز هرگونه آزمودیم بند¹⁰
بسی کرد را برگرفتم زین
بیفشاردم سخت پیوند اوی
چو دیگر کسانش بخاک افکنم
نجنبید بر¹⁴ زین بر آن نامدار¹⁵
بکشتی همی¹⁶ بایدم چاره کرد
ببینیم تا¹⁷ رای یزدان به چیست¹⁸
هم او²⁰ آفریننده ماه و هور²¹
دل²³ بدسگالت²⁴ کند چاک²⁵ چاک

1 I, IV— واستغبره عما جری له: B—доб. следующие слова: 2 VI— رسید; 3 VI— سوی
فجعل رستم یحکی له عن سهراب: 772—781: B— далее вместо перевода бб. 4 VI— زیرش; 5 VI— بران; 6 VI— б. оп.
ویذکر أنه قد أفرغ وسعده، و بذل جهده في أن يغلبه فلم يقدر عليه
به تیغ و به نیزه بگرز VI— 9 بسان VI— 8 I, IV— چو ران VI— б. оп.
نجنبید ابر T— 14 کوهسار I, IV, VI— 13 گر VI— 12 نمی VI— 11 چند I, T— 10
15 I, VI— ذیل نامدار I, IV, VI— доб. б.: 15 I, VI—

ازو باز گشتیم که بیگناه بود * که شب سخت تاریک و بی ماه بود
I, IV—доб. еще б.:

بدان تا بگردیم فردا یکی * بکشتی گراییم ما اندکی
16 VI— برو; 17 I, IV— که تا VI— ندانم که تا I, IV— 18 B—б. имеется. 19 I, IV,
VI— دستگاه 20 VI— همه 21 I, IV, VI— ماه و هور B—бб. 783—788 отсутствуют.
22 VI— چنین 23 I, IV, VI— تن 24 I, IV— بدسکلان 25 IV— جای

بماید همی^۱ غم ز دل کاستن
 سخن راند^۴ با گپیو و گفت و^۵ شنید^۶
 چگونگی جنگ اندر آورد پای
 کزین^۸ گونه هرگز ندیدیم نیو^۹
 ز لشکر بر طوس شد کینه خواه
 چو گرگین فرود آمد او^{۱۱} بر نشست
 بکردار شیر زیان بردمید^{۱۲}
 زنیرو پیفتاد ترگ^{۱۴} از سرش^{۱۵}
 شدند از^{۱۸} دلبران بسی^{۱۹} جنگ جوی
 جز از^{۲۱} پیلتن پای^{۲۲} او نداشت
 سپاهی برو ساده بگماشتیم^{۲۴}
 همی تاخت از قلب تا میمنه^{۲۶}

کنون خوان همی^۱ باید آراستن
 وزان^۳ روی رستم سپه را بدید
 که امروز سهراب رزم آزمای^۷
 چنین گفت با رستم گرد گپیو
 پیامد دمان تا بقلب^{۱۰} سپاه
 که او بود بر زین و نیزه بدست
 پیامد چو با نیزه او را بدید
 عمودی خمیده بزد بر برش^{۱۳}
 نتابید با او^{۱۶} بتابید^{۱۷} روی
 ز گردان کسی مایه^{۲۰} او نداشت
 هم آیین پیشین نگه داشتیم^{۲۳}
 سواری نشد^{۲۵} پیش او یکتانه

760

765

چو گردان مرا روی بینند تیز * از اندوهشان تن شود ریزه ریزه
 کنون جنگ فردا و روز بزرگ * پدید آید آنکس که باشد سترگ
 بنام جهان آفرین یک خدای * یکی را از ایشان زمانم بجای
 VI—после этих бб. доб. еще б.:

دل اندر چنین رو نبایدت بست * ز دشمن بگردد تپناه دست
 (мисра искажено).

وزین VI—^۳ همی IV—^۲ خوان و می IV, VI—^۱ خوان می I—^۱
 B—бб. 759—770 переданы следующей фразой: ^۶ و گفته تن IV—^۵ گفت I, IV—^۴
 جنگ آزمای I, IV, VI—^۷ و کذلک رستم حکمی لچپو ما جری له فی یومه
 I, IV, VI—^{۱۰} میان I—^۹ I—второе мисра оп.; см. прим. 13 к б. 757. ^۸ L, VI—
 I, IV—^{۱۲} доб. б.: ^{۱۱} چو گرگ این فرود آمد و T—^{۱۱}

بتنها نشد کس برش جنگجوی * سپردیم میدان کینه بدوی
 او تا VI—^{۱۶} ازوی و IV—^{۱۶} ازو و I—^{۱۶} برش L—^{۱۵} خود IV, VI—^{۱۴} سرش L, I, VI—^{۱۳}
 بجز I, IV, VI—^{۲۱} پای^{۲۰} I, IV, VI—^{۲۰} بدین VI—^{۱۹} این L—^{۱۸} نتابید IV—^{۱۷}
 T—^{۲۴} سپاهی برو سایه بگماشتیم I, IV, VI—^{۲۴} داشتیم T—^{۲۳} مایه I, IV, VI—^{۲۲}
 I—^{۲۶} доб. б.: ^{۲۵} بشد IV—^{۲۵} سپه را برو هیچ نگذاشتیم

ز هر سو همی شد دمان و دنان * بزیر اندرون بود اسپش چمان
 IV, VI—^{۲۶} доб. варианты того же б.

شب تیره آمد سوی لشکرش میان سوده از جنگ¹ و از خنجرش²
 بهومان چنین گفت³ کامروز هور برآمد جهان کرد پر جنگ و شور⁴
 شما را چه کرد آن⁵ سوار دلیر که یال یلان داشت و آهنگ شیر⁶
 بتو گفت هومان که فرمان شاه چنان بند کز ایدر نجنبد سپاه
 همه کار ما سخت ناساز بود باورد گشتن چه آغاز بود⁷
 پیامد یکی مرد پر خاشجوی برین⁸ لشکر گشتن بنهاد روی
 تو گفتی ز مستی کنون خاستست و گر جنگ با یکتی⁹ آراستست¹⁰
 چنین گفت سهراب کو¹¹ زین سپاه نکرد از دلیران کسی را قیام
 از ایرانیان من بسی کشته ام زمین را بخون و گل¹² آغشته ام¹³

750

755

VI-³ آهمن برش I, IV, VI-² پیاسود از رنج VI-¹
 B-содержание бб. 750-758 I, IV, VI-⁴ چنین گفت سهراب
 فحکمی سهراب لهومان ما جری بینه و بین رستم: передано следующей фразой:
 I-доб. бб.:⁵ و چنگال شیر I, IV, VI-⁶ بسر زان VI-⁵
 چه آمد شما را چه گفت و چه کرد * که او بود هم زور من در نبرد
 چه کرد او ابا لشکرم سر بسر * که چون او ندانم بگیتی دگر
 یکی پیر مردست برسان شیر * نگرود ز پیگار و ز جنگ سیر
 ندانم بگرد جهان سر بسر * که بندد گه کینه چون او کمر
 VI-доб. те же бб. в таком порядке: 2, 1, 3 и 4; IV-доб. те же бб. в таком порядке: 2, 3, 4 и 1.
 باورد گه گشتن T-باورد گشتن کزان باز بود VI-باورد بر گشتن آغاز بود I, IV-⁷
 I и T-доб. бб.:¹⁰ نه او جنگ با کین VI-⁹ بدین I, IV, VI-⁸ آغاز بود
 ز هر سو پراگند گرد نبرد * ز لشکر گه ما بسی کشت مرد
 وزان پس بدان لشکر خویش روی * نهاد و همی رقت در پیویه پوی
 I-доб. бб.:¹³ چون گل T-¹² و оп. ¹¹ گر VI-¹¹
 اگر شیر پیش آمدی بی گمان * نرستی چنین دان ز گزر گران
 وزین بر شما جز نظاره نبود * [ولیکن نیامد کسی خود چه سود]
 IV, VI-доб. варианты тех же бб., после которых добавляют бб. (VI-их варианты):
 پیشم چه شیر و پلنگ و هژیر * پیپکان فرو آرم آهو ز ابر

- ازین پره‌نر ترک نو خاسته
 بلشکر گه خویش تازید زود
 735 میان سپه دید سهراب را
 سر نیزه پر خون و خندان و⁴ دست
 غمی⁶ گشت رستم چو او را بدید
 بدو گفت کای ترک⁷ خونخواره مرد
 چرا دست یازی بسوی⁸ همه
 740 بدو گفت سهراب توران سپاه
 تو آهن‌نگ کردی بدیشان نخست
 بدو گفت رستم که شد تیره‌روز
 برین¹¹ دشت هم دار و هم منبرست
 گر ایدون که شمشیر با بوی شیر¹³
 745 بگردیم شبگیر¹⁵ با تیغ کین
- بغفتان بر و بازو آراسته¹
 که اندیشه دل بدان گونه بود²
 چو می³ لعل کرده بغون آب را
 تو گفتی ز نغچیر گشتست⁵ مست
 خروشی چو شیر زیان برکشید
 از ایران سپه جنگ با تو که کرد
 چو گرگ آمدی در میان رمه
 ازین رزم بودند بر⁹ بی‌گناه
 کسی با تو پیگار و کینه نجست
 چه پیدا کند تیغ گیتی¹⁰ فروز
 که روشن جهان¹² زیر تیغ اندرست
 چنین آشنا شد تو¹⁴ هرگز ممیر
 برو¹⁶ تا چه خواهد¹⁷ جهان آفرین

۱۶

- برفتند و روی هوا¹⁸ تیره گشت
 تو گفتی ز جنگش سرشت²⁰ آسمان
 و گر²² بازه زیر اندرش آهن‌ست
- ز سهراب گردون همی خیره گشت¹⁹
 نیارامد²¹ از تاختن یک زمان
 شگفتی روانست و رویین تنست

¹ Б—б. передан так: علی‌ید سهراب ² Б—бб. 734—737 переданы следующей фразой:
 چو شیری که T—⁵ VI—⁴ I, IV, VI—³ زمین و فرجع و صاح علیه صیحة
 در خون نشستنی I—با من نسودی—⁸ I, VI—⁷ تیز دژم—⁶ T—⁹ I, IV, VI—¹⁰ دورند و هم
 VI—¹¹ فلیرجع کل واحد منا الی معسکره ثم نعود اذا أصبحنا
 شمشیر VI—¹⁵ که VI—¹⁴ بازو بشمشیر و تیر—¹³ T—¹² I, IV, VI—¹¹ روان بدین
 Б—¹⁹ бб. و هر دو هوا—¹⁸ I—¹⁷ خواهی VI—¹⁶ تو شو VI—¹⁵ تو رو I, IV—¹⁴
 746—749 не переводит, ограничиваясь переводом первого слова б. 745: فرجعا (برفتند) нашего
 текста). I—²⁰ سرشتش جنگ I—²¹ I, IV, VI—²² IV, VI—²¹ نیاساید

- که بر² زمین بجنباند اندر نبرد
 بماند از هنر دست رستم قهی⁴
 همه⁵ خسته و گشته⁶ دیر آمدند⁷
 ز زمین بر کشید و پیفشارد ران⁸
 پیچید و⁹ درد از دلیری بخورد¹⁰
 بزخم دلیران¹¹ نه پایدار
 دو دست سوار از همه بدترست¹³
 جوانی کند پیر کانا¹⁴ بود¹⁵
 چنان تنگ شد بر دلیران زمین
 دل و جان باندوه¹⁸ بگذاشتند
 بدانسان¹⁹ که نچیر بیند پلنگ
 پراکنده گشت آن سپاه بزرگ²¹
 بایرانیمان بر یکی حمله برد²²
 ز گرز²⁴ بسی نامور شد سپاه²⁵
 که کاوس را بی گمان بد رسد
- کمر بند سهراب را چاره کرد¹
 میان جوان را³ نبود آگهی
 دو شیر اوژن از جنگ سیر آمدند
 دگر باره سهراب گرز گران
 بزد گرز و آورد کتفش بدرد
 بخندید سهراب و گفت ای سوار
 برزم اندرون¹² رخس گویی خرسست
 اگر چه گوی سـرو بالا بود
 بستی¹⁶ رسید این¹⁷ ازان آن ازین
 که از یکدگر روی برگاشتند
 تهنـتن بتوران سپه شد جنگ
 میان سپاه اندز آمد چو گرگ²⁰
 عنان را به پیچید سهراب گرد
 بزد خویشتن را بایران سپاه²³
 دل رستم اندیشه کرد بد

کمر بند اورا I-³ در IV-; از I, VI-² و هو آخذ بمعاهد سهراب B-¹

⁴ T-доб. б.:

فرو داشت دست از کمر بند او ی * شگفتی فرو ماند از بند او ی

B-⁸ B-б. отсутствует. ⁷ گشته و خسته I, VI, T-⁶ تیه T-; غمی VI-; همی I, IV-⁵

فتألم B-передает мисра так: ¹⁰ VI-⁹ و оп. ثم إن سهرب أخرج جرزیه من حلقة سرجه

بزی ر اندرون VI-; بزخم اندرون I-¹² سواران I-¹¹ مننه رستم

VI-¹⁵ доб. б.: رسوا VI-; دانا IV-¹⁴ B-б. отсутствует. بدترست IV-¹³

مرا رحمتی آمد از تو بدل * که از خونت آغشته گشته ست گل

پراندیشه VI-¹⁸ رسیدی VI-¹⁷ پیستی T-; پسیری VI-; بستی L-¹⁶

گشتند خرد IV-; گشتند آن سپاه بزرگ I-²¹ گرد I-²⁰ برانسان I, IV-¹⁹

I, IV-²² I, IV-²² 729 стит после б. 731 текста. I-б. و بزرگ

بایران سپه رفت سهراب گرد * عنان باره تیزنگ را سپرد

VI-б. оп. ²⁵ VI-бб. 729-731 оп. بدستش VI-²⁴ بر ایران سپاه I, IV-²³

- یکی را نبرد چنگ و بازو بکار² تن از خوی پر آب و همه کام³ خاک یک از یگدگر ایستادند⁴ دور جهانها شکفتی ز⁷ کردار دست ازین دو یکی را نجنبید مهر همی بچه را باز داند ستور⁹ نداند همی مردم از رنج و آز¹⁰ همی گفت رستم که هرگز نهنگ مرا خوار شد جنگ¹² دیو سپید جوانی چنین¹³ ناسپرده جهان بسیری رسانیدم از روزگار چو آسوده شد باره هر دو مرد بزه بر نهادند هر دو کمان زره بود و خفتان و بپر بیان غمی شد دل هر دو از یکدگر تهمتن که گر¹⁸ دست بردی¹⁹ بسنگ
- 705
- 710
- 715
- یکی را نبرد چنگ و بازو بکار² تن از خوی پر آب و همه کام³ خاک یک از یگدگر ایستادند⁴ دور جهانها شکفتی ز⁷ کردار دست ازین دو یکی را نجنبید مهر همی بچه را باز داند ستور⁹ نداند همی مردم از رنج و آز¹⁰ همی گفت رستم که هرگز نهنگ مرا خوار شد جنگ¹² دیو سپید جوانی چنین¹³ ناسپرده جهان بسیری رسانیدم از روزگار چو آسوده شد باره هر دو مرد بزه بر نهادند هر دو کمان زره بود و خفتان و بپر بیان غمی شد دل هر دو از یکدگر تهمتن که گر¹⁸ دست بردی¹⁹ بسنگ

دست بازو — I, IV, VI — دست و بازویش یار — T² اسپ دلاور سوار — Так в VI; Л, I, IV¹
 یک از دیگر استاده هر دو ز — IV; یک از دیگران استادند — I⁴ دهان پر ز — T³ بکار
 شکفتا که — I, IV⁷ درد — Л⁶ در دتاب — VI; تباب باب — Л⁵ یکی از دگر مانند آذگاه — VI
 شکسته هم از تو شکسته — VI; شکسته هم از تو هم از پور — I⁸ شکفته که — VI
 رزم — IV¹² همی دشمنان را — VI¹¹ رنج آز — I, IV, VI¹⁰ ماند ز دور — VI⁹
 ز آورد و — I¹⁵ Б-бб. 711 и 712 отсутствуют. ز دست یکی — I, IV, VI¹⁴
 ز آورد و از جنگ و ننگ — VI; باورد که ننگ تر شد — IV; جنگ و ز ننگ و
 Л-доб. б.: جوان و مہان سالخورده گوان — Л¹⁶

ز تیر و ز پیکان هوا تیره گشت * جهان از شکفتی همی خیره گشت
 I¹⁹ اگر — I, IV¹⁸ ز تیر و ز پیکار مانده — VI; ز کلک و ز پیکان نیامد — I, IV¹⁷
 بکندی ز — VI²¹ سیه سنگ را روز — IV, VI²⁰ ز خار به بسی روز — I²⁰ کردی
 سنگی سیه بی درنگ

اگر زنده مازی مترس از نهنگ
که با نامداران توران گـروه
بمردی جهان زیر پای منست²
همه راستی باید افگند بن
گر از³ تـخـمـه نامور نیـرمی
هم از تـخـمـه سام نیـرم نیم
نه با دخت و گاهم نه با افسرم
برو⁶ تـیـره شد روی روز⁷ سپید

نگه کن مرا گر بپینی¹ بـجـنگ
مرا دید در جنگ دریا و کوه
چه کردم ستاره گوی منست
بدو گفت کز تو بپرسم سخن
من آیدون گمانم که تو رستمی
چنین داد پاسخ که رستم نیم
که او پهلوانست و⁴ من که ترم⁵
از امید سهراب شد نامید

690

۱۵

همی مازد از گفت مادر شـگفت
بکوته نـیزه¹⁰ همی تاختند¹¹
بچپ باز بردند هر دو عنان
همی ز آهن آتش فرو ریختند¹⁴
چه زخمی¹⁶ که پیدا کند رستمی
غمی گشت بازوی کند آوران¹⁷
دمان²⁰ باد پایان و²¹ گردان دژم
زره پاره شد بر²³ میان گوان

به آورد گه رفت⁸ نیزه بـگفت⁹
یکی تـنگ میدان فرو ساختند
نماید ایچ بر¹² نیزه¹³ بند و سنان
بشمشیر هندی بر آویختند
بزخم اندرون تیغ¹⁵ شد ریز ریز
گرفتند زان پس عمود گران
ز نیرو¹⁸ عمود اندر آورد خم¹⁹
ز اسپان فرو ریخت بر گـستـوان²²

695

700

¹ I, IV—قا نه بپینی—IV—قا بپینی—² I, IV, VI—доб. б.:

چو آمد ز رستم چنین گفتگوی * بچنبید سهراب را دل بدوی
IV—⁶ هوا الپهلوان و انا الغلام—⁵ B—оп. و VI—⁴ وزان VI—هم از IV—که از I—³
بکوپال و نیزه—VI—¹⁰ گرفت I, IV, VI—⁹ و I, IV, VI—доб. ⁸ زرد و VI—⁷ بدو
I, IV—¹¹ T—¹⁴ B—соответственно: T—¹³ B—соответственно: T—¹² I, IV, VI—доб. бб.:

ببستند پیمان که از هر دو روی * بیماری نباید کسی کینه جوی
بکردند تدبیر با هم نبرد * نشد هیچ ازیشان یکی روی زرد
I—б. 697 следует после б. 698 текста. ¹⁴ B—соответственно: ¹³ B—соответственно: ¹² I, IV, VI—با
همی کوفتند آن برین این بران T—¹⁷ رزمی IV, VI—¹⁶ تیر VI—¹⁵
و VI—²¹ جهان VI—²⁰ دوان IV—¹⁹ چمان I—¹⁸ آمد بغم T—¹⁷ ز تیر و VI—¹⁶
در VI—²³ B—соответственно: ²² B—соответственно: ²¹ B—соответственно: ²⁰ B—соответственно: ¹⁹ B—соответственно: ¹⁸ B—соответственно: ¹⁷ B—соответственно: ¹⁶ B—соответственно: ¹⁵ B—соответственно: ¹⁴ B—соответственно: ¹³ B—соответственно: ¹² B—соответственно: ¹¹ B—соответственно: ¹⁰ B—соответственно: ⁹ B—соответственно: ⁸ B—соответственно: ⁷ B—соответственно: ⁶ B—соответственно: ⁵ B—соответственно: ⁴ B—соответственно: ³ B—соответственно: ² B—соответственно: ¹ B—соответственно:

نه این رستخیز از پی یکتست³
 بهست آن کیانی کمر بر میان
 زواره نگره‌بان گاه و سپاه⁴
 همی رفت پرخاشجوی و دژ
 برش چون بر سام جنگی فراخ
 باورد گه هر دو همرو⁷ شویم⁸
 باورد گه⁹ رفت از پیش صف¹⁰
 ز من جنگ و پیگار سوی تو گشت¹²
 چو من با تو باشم¹⁴ باورد بس
 ترا خود بیک مشت من پای نیست¹⁶
 ستم یافت بالت¹⁸ ز بسیمار سال
 بدان جنگ و یال¹⁹ و رکب دراز
 زمین سرد و خشک و سخن²¹ گرم و نرم²²
 بسی بر زمین پست کردم سپاه
 ندیدم بدان سو²⁴ که بودم²⁵ شکن

بدل¹ گفت کین کار² آهرمنست
 بزد دست و پوشید بر میان
 نشست از بر رخس و بگرفت راه
 درفشش⁵ ببردند با او بهم
 چو سهراب را دید با⁶ یال و شاخ
 بدو گفت از ایدر بیکسو شویم
 بهمالید سهراب کف را بکف
 برستم چنین گفت¹¹ کاذر گذشت
 از ایران نخواهی دگر یار¹³ کس
 به آورد گه بر ترا¹⁵ جای نیست
 بهالا بلنددی و با¹⁷ کتف و یال
 نگره کرد رستم بدان سرفراز
 بدو گفت نرم ای جوان مرد گرم²⁰
 به پیروی بوسی دیدم آورد گاه
 تبه شد بسی دیو در جنگ²³ من

675

680

685

1 VI — چنین 2 I, IV, VI — رزم کین 3 Б — б. отсутствует. 4 I, IV, VI — доб. б.:

بدو گفت از ایدر مرو پیشتر * بمن دار گوش از یلان بهیشتر
 I — 5 و اوصی آخاه زواره بالا بهرح مکانه، و يحفظ ماوراء: Б — соответственно переводит: VI — 8 بر آورد گه بر پی آهو I, IV — 7 و آن IV — 6 درفش

بگفت او برستم برو تا رویم * بیکجای گه هر دو مرد گویم
 ب. стоит после б. 677 текста. I, IV — 9 بر آورد گه VI — 10
 VI — б. оп.; I, 11 I, IV — سهراب I — 12 بدو گفت سهراب I, IV, VI — доб. б.:

بگفت او برستم برو تا رویم * بیکجای هر دو مرد گویم
 13 I, IV — یار VI — 14 نخواهیم یاری ز I, IV, VI — 15 باشم و تو
 I, VI — 19 سالت IV — 18 بر VI — 17 VI — б. 680 стоит после б. 681 текста. 16
 نرم و گرم VI — 22 هوا I, IV, VI — 21 نرم I, VI — 20 یال جنگ IV: سفت و جنگ
 I, VI — 25 ندیدم بسویی IV: زرفتم بسویی I — 24 در دست VI: زبر دست I — 23

- که داری از ایرانینان تیـز چـنگ
همی گفت و می بود² جوشان بسی³ 655
- خروشان بیامد بپـر ده سرای
خم آورد زان پس⁶ سنان کرد سیـخ⁷
سراپرده یک بهـره¹⁰ آمد ز پای¹¹
رمیـد آن دلاور سـپـاه دلـیر
غمـی گـشت کاوـس و آواز داد 660
یکی نزد رستم برید آگـهـی
ندارم سـواری و را هم نـمـرد
بشد طوس و پیـغام کاوس بر د
بدو گفت رستم که هر¹⁷ شـهـریار
گهی گنج¹⁸ بودی گهی ساز بزم 665
بفرمود تا رخـش را زین کنند
ز خیمه نـگه کرد رستم بدشت
نهاد از بر رخـش رخـشـنده زین
همی بست بر پاره²⁰ رهـام تنـگ
همی این بدان آن بدین گفت زود 670
- که پیش من آید بهـنـگام¹ چـنگ
از ایران ندادند پاسـخ کـسی⁴
بـنـیـزه در آورد بـالا ز جـای⁵
بزد نیـزه⁸ برکنند هـفـتاد⁹ میـخ
ز هر سو بـرآمد دم کـر نای
بکردار گـوران ز چـنگال شـیر¹²
کزین¹³ نامـداران فرخـنـژاد¹⁴
کزین ترک شد مـغـز گردان¹⁵ تـهی
از ایران نیارد کس این کار کرد
شنیده سخن پیش¹⁶ او بر شـمـرد
که کردی مرا ناگهان خواستار
ندیدم ز کاوـس جـز رنـج رزم
سواران بروها پر از چـین کنند
زره گیـو را دید کاندز گذشت¹⁹
همی گفت گر گین که بشتاب هیـن
ببر گـستـوان²¹ بر زده²² طوس چـنگ
تـهـمتـن چـو از خیمه²³ آوا شنود

3 I, VI- بگفت و همی بود 2 I, IV, VI- بدین دشت 1 I, IV, VI-
655-666. B. оп.; I, IV, VI- 5 نداد ایچ پاسخش کس 4 I, VI- خامش بسی T; خاموش بس
ورکض نحو سرادق کپکاوس فقوقضه برمه وتفترق عنه من کان هناک من: 659-656
العسکر تفترق الیهاعفیر لصوله الضیغم الیهصور و لم یقدر أحد شجعان ذلک العسکر علی مقاومتہ
بزد IV- و 8 I, VI- سنان سستیخ 7 I, IV, VI و T- پشست 6 I, IV, VI و T-
12 I, IV, کندش ز جای IV- آمد بتای 11 I, IV- نیمه 10 VI- هشتاد 9 I, IV- گرد
660-662. B. оп.; VI- 14 که ای 13 I, IV, VI و T- VI- 6. оп.
ذلک علی کپکاوس فأذفد طوسا الی رستم لیغمیرہ بصنبح سهراب، ویستنهضه الیہ و یستعجلہ
666-667. B- 19 رزم IV- چنگ 18 I, VI و T- ای 17 VI- نزد 16 VI- ترکان 15 I, IV
و أمر عسکره بالركوب و جعل جرجین یقال له: عجل: 667-668. B. оп.; I, IV, VI- 23 در زده 22 I, IV, VI- 24 که برگستوان VI- 21 با گرز IV- 20 I, VI- لوزه

یکی خود چینی¹ بکردار باد² بپوشید خفتان و بر سر نهاد
نشست از بر باره تیزتگ⁴ ز تندی بچوش آمدش خون برگ³
به آورد گه رفت چون پیل مست⁶ خروشید و بگرفت نیزه⁵ بدست
نیارست کردن بدو در نگاه⁷ کس از نامداران ایران سپاه
ز بازوی و ز⁸ آب داده سنان ز پای و رکیب و ز دست و عنان
بگفتند کاینست⁹ گو پیلستین ازان پس دلیران شدند انجمن
که یار شدند پیش¹⁰ او جنگجوی نشاید نگه کردن آسان بدوی
همی شاه کاوس را بر¹¹ شمرد ازان پس خروشید سهراب گرد
که چون¹⁴ است کارت بدشت نبرد چنین¹² گفت با¹³ شاه آزاد مرد
که در جنگ نه تاو داری نه پی¹⁵ چـرا کرده نام کاوس کی
ستاره بدین کار گریان¹⁷ کنم تنست را برین نیزه بریان¹⁶ کنم
بدان¹⁸ شب کجا کشته شد ژند رزم یکی سخت سوگند خوردم بمزم
کنم زنده کاوس کی را بدار کز ایران نمائیم¹⁹ یکی نیزه دار

¹ Б—خوذة ترکیمة—² I, IV, VI—

زهره را و خفتان بپوشید شاد * یکی ترک رومی بسر بر نهاد
I, IV—доб. б.:

گرفتش سنان و کمان و کمند * گران گرز را پهلوی دیو بـند
VI—доб. вариант того же б. ³ I—خون بروی VI—تیزپوی VI—
⁵ Б—رج ⁶ VI—обратный порядок мисра; I, IV, VI—
VI и T—доб. бб.:

بـرون آمد و رای ناورد کـرد * برآورد بـر چـه رـه ماه گـرد
وزان پس دمان شد بپرده سرای * بـنـیـزـه برآورد بالا ز جای
بکردار گوران ز چنگال شیر * رمیـدند ازو سروران دلیر
IV—⁹ و آن I, IV, VI—⁸ 644—655 отсутствуют. ⁷ I—
I, IV, VI—¹³ کای ¹⁴ I, IV, VI—¹² بدو ¹¹ کاوس باید VI—¹⁰ نزد VI—
VI и T—¹⁵ I, IV, VI—¹⁶ I, IV, VI—¹⁷ بدین چون منت پیچان VI—
VI—¹⁸ I—¹⁹ بدین VI—¹⁸ I—

چو گودرز و ¹ هفتاد پور گزین
 نباشد پایران تن من ⁴ مباد
 همه پهلوانان ² بیا آفرین ³
 چنین دارم از موبد پاک یاد
 که چون برکشد ⁵ از چمن ⁶ بیخ سرو
 بسهراب گفت این چه ⁸ آشتنست
 نباید ترا جست با او نبرد
 همه پیلتن را نخواهی شکست
 همانا که ¹¹ آسان نیاید بدست
 برآرد به آوردگاه از تو گردد ¹⁰
 همه رستم گفتنست ⁹

۱۴

چو بشنید این گفتهای ¹² درشت ¹³
 ز بالا زدش تند یک پشت دست
 نهان کرد ازو روی و ¹⁴ بنمود پشت ¹⁵
 پیفگند و ¹⁶ آمد بجای نشست ¹⁷

¹ II, I — оп. ² I, IV, VI — نامداران ³ I, IV — доб. б. (см. прим. 23 к б. 632); VI — б.
 оп. ⁴ VI — پایران ⁵ I, VI — کشم ⁶ I, VI — زمین ⁷ IV, VI —
 مباد ⁸ VI — آنچه ⁹ VI — доб. бб.:

چرا نباید این کینه آراستن * بییهوده چیزی ز من خواستن
 بدین کینه خواهی بریدن سرم * که آگاهئی آن نباشد برم
 بهانه نباید بخون ریختن * چه باید کنون حجت انگیزستن
¹⁰ I, IV — б. оп.; VI — б. 637 стоит после б. 638 текста. ¹¹ I, VI и T — همانا که ¹² I, IV,
 چیزی ¹⁵ I, IV — سر پردلان زود ¹⁴ VI — نهفت ¹³ I, IV — گفتارهای VI —
 نگفت; I, IV — доб. б.:

عجب مانند ازان گفتهای درشت * سر پردلان زود بنمود پشت
 VI — доб. б.:

نهان کرد ازو روی و چیزی نگفت * عجب مانند ازان گفتهای نهفت
 после которого доб. б., добавленный в рук. I и IV. ¹⁶ I, IV, VI — پیفگندش
¹⁷ Б — б. отсутствует; I, IV, VI — доб. бб.:

بسی کرد اندیشههای دراز * ز هر گونه کرد پیگار ساز
 بست از پی کینه آنگه کمر * نهاده از سر سروری قاج زر

تو مردان^۱ جنگی کجا دیده
 که چندین ز رستم سخن بایدت^۳
 از آتش^۵ ترا بیم چندان بود
 چو دریای سبز^۷ اندر آید ز جای
 سر تیرگی اندر آید بخواب^۹ 625
 بدل گفت پس^{۱۱} کار دیده هجیر
 بگویم بدین ترک با^{۱۲} زور دست
 ز لشکر کند جنگ او ز^{۱۳} انجمن
 برین^{۱۴} زور و این کتف و این یال اوی^{۱۵}
 از ایران نیاید^{۱۷} کسی کینه خواه 630
 چنین گفت موبد که مردن^{۱۹} بنام
 اگر من شوم کشته بر دست اوی

که بانگ پی اسپ^۲ نشنیده
 زبان بر ستودنش بگشایدت^۴
 که دریا آرام خندان^۶ بود
 ندارد دم آتش تیر پیای^۸
 چو تیغ از میان^{۱۰} برکشید آفتاب
 که گر من نشان گو شیرگیر
 چنین یال و این خسروانی نشست
 بر انگیزد این باره^{۱۲} پیلتن
 شود کشته رستم بچنگال اوی^{۱۶}
 بگيرد سر تخت^{۱۸} کاوس شاه
 به از زنده دشمن بدو^{۲۰} شاد کام^۱
 نگردد^{۲۲} سیه روز چون آب جوی^{۲۳}

۱ I, IV, VI и T — ۲ I, IV, VI и T — ۳ I, IV, VI и T — ۴ I, IV, VI и T —
 ۵ I, IV, VI и T — ۶ I, IV, VI и T — ۷ I, IV, VI и T — ۸ I, IV, VI и T —
 ۹ I, IV, VI и T — ۱۰ I, IV, VI и T — ۱۱ I, IV, VI и T — ۱۲ I, IV, VI и T —
 ۱۳ I, IV, VI и T — ۱۴ I, IV, VI и T — ۱۵ I, IV, VI и T — ۱۶ I, IV, VI и T —
 ۱۷ I, IV, VI и T — ۱۸ I, IV, VI и T — ۱۹ I, IV, VI и T — ۲۰ I, IV, VI и T —
 ۲۱ I, IV, VI и T — ۲۲ I, IV, VI и T — ۲۳ I, IV, VI и T —

ارشی بینم آنگاه آیدت یاد * که دریا خسروشان نگردد ز یاد
 تا^{۱۱} VI — تیغ نفس — IV — تیغ تیش — I, IV, VI и T — ۴۰ I, IV, VI и T —
 برین گونه کتف و — L — ۱۵ I, IV, VI и T — ۱۶ I, IV, VI и T —
 از ایران نیاید کسی جنگجوی * که اوی اندر آرد ابا او بروی
 چو ز ایران نباشد^{۱۷} I, IV — ۱۷ I, IV — ۱۸ I, IV, VI и T —
 به از زندگانی و دشمن بکام^{۲۱} VI — ۲۱ I, IV, VI и T —
 چو من هست گودرز را سیال خورد * دگر پور هفتاد و شش شیر مرد
 چو گیو جهانگیر لشکر شکن * که باشد بهر جا سر انجمن
 چو بهرام و رهام گردن فراز * چو شیردوش شیر اوژن رزمساز
 پس از مرک من مهربانی کنند * ز دشمن بکین جانستانی کنند
 I, IV — ۱۷ I, IV, VI и T — ۱۸ I, IV, VI и T — ۱۹ I, IV, VI и T — ۲۰ I, IV, VI и T —

- تـرا بی نیـمازی دهم در جهان
ور ایدون که این راز داری ز من
سرترا نخواهد همی تن بجای
نیمنی که موبد بخسرو چه گفت
سغن گفت⁶ ناگفته⁷ چون گوهرست
چو از⁹ بند و پیـوند یابد رها
چنین داد پاسخ هجیرش که شاه
نبرد کسی جوید¹³ اندر جهان
کسیـرا¹⁵ که رستم بود هم نبرد
تنش زور دارد بـصد زورمند
چنو خشم گـیرد بروز نبرد
[هم آورد او بر زمین پیل نیست
بدو گفت سهراب از²³ آزادگان
چرا چون ترا²⁴ خواند باید بـسر
- گـشاده کنم گنجـهای نهان¹
گـشاده پیـوشی بمن² بر سغن
نـگر تا کدامـین به آیدت رای³
بدانگه که بگشاد راز از⁴ نهفت⁵
کجا نابـسوده بسـنگ⁸ اندرست
درخـشند¹⁰ مهری بود بی بهـا¹¹
چو سیر آید از مهر¹² وز تاج و گاه
که او ژنده پیل اندر آرد ز جان¹⁴
سـرش ز آسمان اندر آید¹⁶ بگرد¹⁷
سـرش برترست از درخت بـلند¹⁸
چه هم رزم او ژنده¹⁹ پیل و چه مرد²⁰
چو گرد بی رخـش²¹ او پیل نیست²²
سـیه بخت گودرز کشـوادگان
بدین زور و این دانش و این هنر

¹ I, IV, VI—سرافراز گـردی میان مـهان—² I, IV, VI—ز من
IV, VI—رای دو هر کن اکنون بدین هر دو رای—³ IV—⁴ B—⁵ 66. 610—612 отсутст-
вуют. ⁶ Л, VI—⁷ گفته ⁸ VI—⁹ ناسفته ¹⁰ VI—¹¹ بند ¹² VI—¹³ چو آن ¹⁴ Л—¹⁵ خواهد ¹⁶ I—¹⁷ شهر ¹⁸ VI—¹⁹ فابها ²⁰ Л—²¹ که رخـشند—
IV—²² کی از ابر پیل—
: I, IV, VI—доб. б.: I, VI—; که از ابر و پیل اندر آرد زمان—IV; آورد در دهان
به زخم سـر گـرز سـندان شکن * برآرد دمار از دو صد انجـمن
: L—доб. б.: ¹⁵ VI—¹⁶ I, IV, VI—آرد ¹⁷ I, IV, VI—یکی را—¹⁸ VI—

نخواهم که با او بـصـحـرا بود * هم آورد او کـوه خـارا بـود
و جـم—
I, IV— доб. вар. б. после б. 617 текста; B— бб. 615—617 передает следующей фразой:
IV—¹⁹ I, IV—б. стоит после б. 618 текста; VI— б. оп. ²⁰ I—²¹ I—²² I—²³ I—²⁴ I—
: I—²⁵ I—²⁶ I—²⁷ I—²⁸ I—²⁹ I—³⁰ I—³¹ I—³² I—³³ I—³⁴ I—³⁵ I—³⁶ I—³⁷ I—³⁸ I—³⁹ I—⁴⁰ I—⁴¹ I—⁴² I—⁴³ I—⁴⁴ I—⁴⁵ I—⁴⁶ I—⁴⁷ I—⁴⁸ I—⁴⁹ I—⁵⁰ I—⁵¹ I—⁵² I—⁵³ I—⁵⁴ I—⁵⁵ I—⁵⁶ I—⁵⁷ I—⁵⁸ I—⁵⁹ I—⁶⁰ I—⁶¹ I—⁶² I—⁶³ I—⁶⁴ I—⁶⁵ I—⁶⁶ I—⁶⁷ I—⁶⁸ I—⁶⁹ I—⁷⁰ I—⁷¹ I—⁷² I—⁷³ I—⁷⁴ I—⁷⁵ I—⁷⁶ I—⁷⁷ I—⁷⁸ I—⁷⁹ I—⁸⁰ I—⁸¹ I—⁸² I—⁸³ I—⁸⁴ I—⁸⁵ I—⁸⁶ I—⁸⁷ I—⁸⁸ I—⁸⁹ I—⁹⁰ I—⁹¹ I—⁹² I—⁹³ I—⁹⁴ I—⁹⁵ I—⁹⁶ I—⁹⁷ I—⁹⁸ I—⁹⁹ I—¹⁰⁰ I—
: I—¹⁰¹ I—¹⁰² I—¹⁰³ I—¹⁰⁴ I—¹⁰⁵ I—¹⁰⁶ I—¹⁰⁷ I—¹⁰⁸ I—¹⁰⁹ I—¹¹⁰ I—¹¹¹ I—¹¹² I—¹¹³ I—¹¹⁴ I—¹¹⁵ I—¹¹⁶ I—¹¹⁷ I—¹¹⁸ I—¹¹⁹ I—¹²⁰ I—¹²¹ I—¹²² I—¹²³ I—¹²⁴ I—¹²⁵ I—¹²⁶ I—¹²⁷ I—¹²⁸ I—¹²⁹ I—¹³⁰ I—¹³¹ I—¹³² I—¹³³ I—¹³⁴ I—¹³⁵ I—¹³⁶ I—¹³⁷ I—¹³⁸ I—¹³⁹ I—¹⁴⁰ I—¹⁴¹ I—¹⁴² I—¹⁴³ I—¹⁴⁴ I—¹⁴⁵ I—¹⁴⁶ I—¹⁴⁷ I—¹⁴⁸ I—¹⁴⁹ I—¹⁵⁰ I—¹⁵¹ I—¹⁵² I—¹⁵³ I—¹⁵⁴ I—¹⁵⁵ I—¹⁵⁶ I—¹⁵⁷ I—¹⁵⁸ I—¹⁵⁹ I—¹⁶⁰ I—¹⁶¹ I—¹⁶² I—¹⁶³ I—¹⁶⁴ I—¹⁶⁵ I—¹⁶⁶ I—¹⁶⁷ I—¹⁶⁸ I—¹⁶⁹ I—¹⁷⁰ I—¹⁷¹ I—¹⁷² I—¹⁷³ I—¹⁷⁴ I—¹⁷⁵ I—¹⁷⁶ I—¹⁷⁷ I—¹⁷⁸ I—¹⁷⁹ I—¹⁸⁰ I—¹⁸¹ I—¹⁸² I—¹⁸³ I—¹⁸⁴ I—¹⁸⁵ I—¹⁸⁶ I—¹⁸⁷ I—¹⁸⁸ I—¹⁸⁹ I—¹⁹⁰ I—¹⁹¹ I—¹⁹² I—¹⁹³ I—¹⁹⁴ I—¹⁹⁵ I—¹⁹⁶ I—¹⁹⁷ I—¹⁹⁸ I—¹⁹⁹ I—²⁰⁰ I—
: I—²⁰¹ I—²⁰² I—²⁰³ I—²⁰⁴ I—²⁰⁵ I—²⁰⁶ I—²⁰⁷ I—²⁰⁸ I—²⁰⁹ I—²¹⁰ I—²¹¹ I—²¹² I—²¹³ I—²¹⁴ I—²¹⁵ I—²¹⁶ I—²¹⁷ I—²¹⁸ I—²¹⁹ I—²²⁰ I—²²¹ I—²²² I—²²³ I—²²⁴ I—²²⁵ I—²²⁶ I—²²⁷ I—²²⁸ I—²²⁹ I—²³⁰ I—²³¹ I—²³² I—²³³ I—²³⁴ I—²³⁵ I—²³⁶ I—²³⁷ I—²³⁸ I—²³⁹ I—²⁴⁰ I—²⁴¹ I—²⁴² I—²⁴³ I—²⁴⁴ I—²⁴⁵ I—²⁴⁶ I—²⁴⁷ I—²⁴⁸ I—²⁴⁹ I—²⁵⁰ I—²⁵¹ I—²⁵² I—²⁵³ I—²⁵⁴ I—²⁵⁵ I—²⁵⁶ I—²⁵⁷ I—²⁵⁸ I—²⁵⁹ I—²⁶⁰ I—²⁶¹ I—²⁶² I—²⁶³ I—²⁶⁴ I—²⁶⁵ I—²⁶⁶ I—²⁶⁷ I—²⁶⁸ I—²⁶⁹ I—²⁷⁰ I—²⁷¹ I—²⁷² I—²⁷³ I—²⁷⁴ I—²⁷⁵ I—²⁷⁶ I—²⁷⁷ I—²⁷⁸ I—²⁷⁹ I—²⁸⁰ I—²⁸¹ I—²⁸² I—²⁸³ I—²⁸⁴ I—²⁸⁵ I—²⁸⁶ I—²⁸⁷ I—²⁸⁸ I—²⁸⁹ I—²⁹⁰ I—²⁹¹ I—²⁹² I—²⁹³ I—²⁹⁴ I—²⁹⁵ I—²⁹⁶ I—²⁹⁷ I—²⁹⁸ I—²⁹⁹ I—³⁰⁰ I—
: I—³⁰¹ I—³⁰² I—³⁰³ I—³⁰⁴ I—³⁰⁵ I—³⁰⁶ I—³⁰⁷ I—³⁰⁸ I—³⁰⁹ I—³¹⁰ I—³¹¹ I—³¹² I—³¹³ I—³¹⁴ I—³¹⁵ I—³¹⁶ I—³¹⁷ I—³¹⁸ I—³¹⁹ I—³²⁰ I—³²¹ I—³²² I—³²³ I—³²⁴ I—³²⁵ I—³²⁶ I—³²⁷ I—³²⁸ I—³²⁹ I—³³⁰ I—³³¹ I—³³² I—³³³ I—³³⁴ I—³³⁵ I—³³⁶ I—³³⁷ I—³³⁸ I—³³⁹ I—³⁴⁰ I—³⁴¹ I—³⁴² I—³⁴³ I—³⁴⁴ I—³⁴⁵ I—³⁴⁶ I—³⁴⁷ I—³⁴⁸ I—³⁴⁹ I—³⁵⁰ I—³⁵¹ I—³⁵² I—³⁵³ I—³⁵⁴ I—³⁵⁵ I—³⁵⁶ I—³⁵⁷ I—³⁵⁸ I—³⁵⁹ I—³⁶⁰ I—³⁶¹ I—³⁶² I—³⁶³ I—³⁶⁴ I—³⁶⁵ I—³⁶⁶ I—³⁶⁷ I—³⁶⁸ I—³⁶⁹ I—³⁷⁰ I—³⁷¹ I—³⁷² I—³⁷³ I—³⁷⁴ I—³⁷⁵ I—³⁷⁶ I—³⁷⁷ I—³⁷⁸ I—³⁷⁹ I—³⁸⁰ I—³⁸¹ I—³⁸² I—³⁸³ I—³⁸⁴ I—³⁸⁵ I—³⁸⁶ I—³⁸⁷ I—³⁸⁸ I—³⁸⁹ I—³⁹⁰ I—³⁹¹ I—³⁹² I—³⁹³ I—³⁹⁴ I—³⁹⁵ I—³⁹⁶ I—³⁹⁷ I—³⁹⁸ I—³⁹⁹ I—⁴⁰⁰ I—
: I—⁴⁰¹ I—⁴⁰² I—⁴⁰³ I—⁴⁰⁴ I—⁴⁰⁵ I—⁴⁰⁶ I—⁴⁰⁷ I—⁴⁰⁸ I—⁴⁰⁹ I—⁴¹⁰ I—⁴¹¹ I—⁴¹² I—⁴¹³ I—⁴¹⁴ I—⁴¹⁵ I—⁴¹⁶ I—⁴¹⁷ I—⁴¹⁸ I—⁴¹⁹ I—⁴²⁰ I—⁴²¹ I—⁴²² I—⁴²³ I—⁴²⁴ I—⁴²⁵ I—⁴²⁶ I—⁴²⁷ I—⁴²⁸ I—⁴²⁹ I—⁴³⁰ I—⁴³¹ I—⁴³² I—⁴³³ I—⁴³⁴ I—⁴³⁵ I—⁴³⁶ I—⁴³⁷ I—⁴³⁸ I—⁴³⁹ I—⁴⁴⁰ I—⁴⁴¹ I—⁴⁴² I—⁴⁴³ I—⁴⁴⁴ I—⁴⁴⁵ I—⁴⁴⁶ I—⁴⁴⁷ I—⁴⁴⁸ I—⁴⁴⁹ I—⁴⁵⁰ I—⁴⁵¹ I—⁴⁵² I—⁴⁵³ I—⁴⁵⁴ I—⁴⁵⁵ I—⁴⁵⁶ I—⁴⁵⁷ I—⁴⁵⁸ I—⁴⁵⁹ I—⁴⁶⁰ I—⁴⁶¹ I—⁴⁶² I—⁴⁶³ I—⁴⁶⁴ I—⁴⁶⁵ I—⁴⁶⁶ I—⁴⁶⁷ I—⁴⁶⁸ I—⁴⁶⁹ I—⁴⁷⁰ I—⁴⁷¹ I—⁴⁷² I—⁴⁷³ I—⁴⁷⁴ I—⁴⁷⁵ I—⁴⁷⁶ I—⁴⁷⁷ I—⁴⁷⁸ I—⁴⁷⁹ I—⁴⁸⁰ I—⁴⁸¹ I—⁴⁸² I—⁴⁸³ I—⁴⁸⁴ I—⁴⁸⁵ I—⁴⁸⁶ I—⁴⁸⁷ I—⁴⁸⁸ I—⁴⁸⁹ I—⁴⁹⁰ I—⁴⁹¹ I—⁴⁹² I—⁴⁹³ I—⁴⁹⁴ I—⁴⁹⁵ I—⁴⁹⁶ I—⁴⁹⁷ I—⁴⁹⁸ I—⁴⁹⁹ I—⁵⁰⁰ I—
: I—⁵⁰¹ I—⁵⁰² I—⁵⁰³ I—⁵⁰⁴ I—⁵⁰⁵ I—⁵⁰⁶ I—⁵⁰⁷ I—⁵⁰⁸ I—⁵⁰⁹ I—⁵¹⁰ I—⁵¹¹ I—⁵¹² I—⁵¹³ I—⁵¹⁴ I—⁵¹⁵ I—⁵¹⁶ I—⁵¹⁷ I—⁵¹⁸ I—⁵¹⁹ I—⁵²⁰ I—⁵²¹ I—⁵²² I—⁵²³ I—⁵²⁴ I—⁵²⁵ I—⁵²⁶ I—⁵²⁷ I—⁵²⁸ I—⁵²⁹ I—⁵³⁰ I—⁵³¹ I—⁵³² I—⁵³³ I—⁵³⁴ I—⁵³⁵ I—⁵³⁶ I—⁵³⁷ I—⁵³⁸ I—⁵³⁹ I—⁵⁴⁰ I—⁵⁴¹ I—⁵⁴² I—⁵⁴³ I—⁵⁴⁴ I—⁵⁴⁵ I—⁵⁴⁶ I—⁵⁴⁷ I—⁵⁴⁸ I—⁵⁴⁹ I—⁵⁵⁰ I—⁵⁵¹ I—⁵⁵² I—⁵⁵³ I—⁵⁵⁴ I—⁵⁵⁵ I—⁵⁵⁶ I—⁵⁵⁷ I—⁵⁵⁸ I—⁵⁵⁹ I—⁵⁶⁰ I—⁵⁶¹ I—⁵⁶² I—⁵⁶³ I—⁵⁶⁴ I—⁵⁶⁵ I—⁵⁶⁶ I—⁵⁶⁷ I—⁵⁶⁸ I—⁵⁶⁹ I—⁵⁷⁰ I—⁵⁷¹ I—⁵⁷² I—⁵⁷³ I—⁵⁷⁴ I—⁵⁷⁵ I—⁵⁷⁶ I—⁵⁷⁷ I—⁵⁷⁸ I—⁵⁷⁹ I—⁵⁸⁰ I—⁵⁸¹ I—⁵⁸² I—⁵⁸³ I—⁵⁸⁴ I—⁵⁸⁵ I—⁵⁸⁶ I—⁵⁸⁷ I—⁵⁸⁸ I—⁵⁸⁹ I—⁵⁹⁰ I—⁵⁹¹ I—⁵⁹² I—⁵⁹³ I—⁵⁹⁴ I—⁵⁹⁵ I—⁵⁹⁶ I—⁵⁹⁷ I—⁵⁹⁸ I—⁵⁹⁹ I—⁶⁰⁰ I—
: I—⁶⁰¹ I—⁶⁰² I—⁶⁰³ I—⁶⁰⁴ I—⁶⁰⁵ I—⁶⁰⁶ I—⁶⁰⁷ I—⁶⁰⁸ I—⁶⁰⁹ I—⁶¹⁰ I—⁶¹¹ I—⁶¹² I—⁶¹³ I—⁶¹⁴ I—⁶¹⁵ I—⁶¹⁶ I—⁶¹⁷ I—⁶¹⁸ I—⁶¹⁹ I—⁶²⁰ I—⁶²¹ I—⁶²² I—⁶²³ I—⁶²⁴ I—⁶²⁵ I—⁶²⁶ I—⁶²⁷ I—⁶²⁸ I—⁶²⁹ I—⁶³⁰ I—⁶³¹ I—⁶³² I—⁶³³ I—⁶³⁴ I—⁶³⁵ I—⁶³⁶ I—⁶³⁷ I—⁶³⁸ I—⁶³⁹ I—⁶⁴⁰ I—⁶⁴¹ I—⁶⁴² I—⁶⁴³ I—⁶⁴⁴ I—⁶⁴⁵ I—⁶⁴⁶ I—⁶⁴⁷ I—⁶⁴⁸ I—⁶⁴⁹ I—⁶⁵⁰ I—⁶⁵¹ I—⁶⁵² I—⁶⁵³ I—⁶⁵⁴ I—⁶⁵⁵ I—⁶⁵⁶ I—⁶⁵⁷ I—⁶⁵⁸ I—⁶⁵⁹ I—⁶⁶⁰ I—⁶⁶¹ I—⁶⁶² I—⁶⁶³ I—⁶⁶⁴ I—⁶⁶⁵ I—⁶⁶⁶ I—⁶⁶⁷ I—⁶⁶⁸ I—⁶⁶⁹ I—⁶⁷⁰ I—⁶⁷¹ I—⁶⁷² I—⁶⁷³ I—⁶⁷⁴ I—⁶⁷⁵ I—⁶⁷⁶ I—⁶⁷⁷ I—⁶⁷⁸ I—⁶⁷⁹ I—⁶⁸⁰ I—⁶⁸¹ I—⁶⁸² I—⁶⁸³ I—⁶⁸⁴ I—⁶⁸⁵ I—⁶⁸⁶ I—⁶⁸⁷ I—⁶⁸⁸ I—⁶⁸⁹ I—⁶⁹⁰ I—⁶⁹¹ I—⁶⁹² I—⁶⁹³ I—⁶⁹⁴ I—⁶⁹⁵ I—⁶⁹⁶ I—⁶⁹⁷ I—⁶⁹⁸ I—⁶⁹⁹ I—⁷⁰⁰ I—
: I—⁷⁰¹ I—⁷⁰² I—⁷⁰³ I—⁷⁰⁴ I—⁷⁰⁵ I—⁷⁰⁶ I—⁷⁰⁷ I—⁷⁰⁸ I—⁷⁰⁹ I—⁷¹⁰ I—⁷¹¹ I—⁷¹² I—⁷¹³ I—⁷¹⁴ I—⁷¹⁵ I—⁷¹⁶ I—⁷¹⁷ I—⁷¹⁸ I—⁷¹⁹ I—⁷²⁰ I—⁷²¹ I—⁷²² I—⁷²³ I—⁷²⁴ I—⁷²⁵ I—⁷²⁶ I—⁷²⁷ I—⁷²⁸ I—⁷²⁹ I—⁷³⁰ I—⁷³¹ I—⁷³² I—⁷³³ I—⁷³⁴ I—⁷³⁵ I—⁷³⁶ I—⁷³⁷ I—⁷³⁸ I—⁷³⁹ I—⁷⁴⁰ I—⁷⁴¹ I—⁷⁴² I—⁷⁴³ I—⁷⁴⁴ I—⁷⁴⁵ I—⁷⁴⁶ I—⁷⁴⁷ I—⁷⁴⁸ I—⁷⁴⁹ I—⁷⁵⁰ I—⁷⁵¹ I—⁷⁵² I—⁷⁵³ I—⁷⁵⁴ I—⁷⁵⁵ I—⁷⁵⁶ I—⁷⁵⁷ I—⁷⁵⁸ I—⁷⁵⁹ I—⁷⁶⁰ I—⁷⁶¹ I—⁷⁶² I—⁷⁶³ I—⁷⁶⁴ I—⁷⁶⁵ I—⁷⁶⁶ I—⁷⁶⁷ I—⁷⁶⁸ I—⁷⁶⁹ I—⁷⁷⁰ I—⁷⁷¹ I—⁷⁷² I—⁷⁷³ I—⁷⁷⁴ I—⁷⁷⁵ I—⁷⁷⁶ I—⁷⁷⁷ I—⁷⁷⁸ I—⁷⁷⁹ I—⁷⁸⁰ I—⁷⁸¹ I—⁷⁸² I—⁷⁸³ I—⁷⁸⁴ I—⁷⁸⁵ I—⁷⁸⁶ I—⁷⁸⁷ I—⁷⁸⁸ I—⁷⁸⁹ I—⁷⁹⁰ I—⁷⁹¹ I—⁷⁹² I—⁷⁹³ I—⁷⁹⁴ I—⁷⁹⁵ I—⁷⁹⁶ I—⁷⁹⁷ I—⁷⁹⁸ I—⁷⁹⁹ I—⁸⁰⁰ I—
: I—⁸⁰¹ I—⁸⁰² I—⁸⁰³ I—⁸⁰⁴ I—⁸⁰⁵ I—⁸⁰⁶ I—⁸⁰⁷ I—⁸⁰⁸ I—⁸⁰⁹ I—⁸¹⁰ I—⁸¹¹ I—⁸¹² I—⁸¹³ I—⁸¹⁴ I—⁸¹⁵ I—⁸¹⁶ I—⁸¹⁷ I—⁸¹⁸ I—⁸¹⁹ I—⁸²⁰ I—⁸²¹ I—⁸²² I—⁸²³ I—⁸²⁴ I—⁸²⁵ I—⁸²⁶ I—⁸²⁷ I—⁸²⁸ I—⁸²⁹ I—⁸³⁰ I—⁸³¹ I—⁸³² I—⁸³³ I—⁸³⁴ I—⁸³⁵ I—⁸³⁶ I—⁸³⁷ I—⁸³⁸ I—⁸³⁹ I—⁸⁴⁰ I—⁸⁴¹ I—⁸⁴² I—⁸⁴³ I—⁸⁴⁴ I—⁸⁴⁵ I—⁸⁴⁶ I—⁸⁴⁷ I—⁸⁴⁸ I—⁸⁴⁹ I—⁸⁵⁰ I—⁸⁵¹ I—⁸⁵² I—⁸⁵³ I—⁸⁵⁴ I—⁸⁵⁵ I—⁸⁵⁶ I—⁸⁵⁷ I—⁸⁵⁸ I—⁸⁵⁹ I—⁸⁶⁰ I—⁸⁶¹ I—⁸⁶² I—⁸⁶³ I—⁸⁶⁴ I—⁸⁶⁵ I—⁸⁶⁶ I—⁸⁶⁷ I—⁸⁶⁸ I—⁸⁶⁹ I—⁸⁷⁰ I—⁸⁷¹ I—⁸⁷² I—⁸⁷³ I—⁸⁷⁴ I—⁸⁷⁵ I—⁸⁷⁶ I—⁸⁷⁷ I—⁸⁷⁸ I—⁸⁷⁹ I—⁸⁸⁰ I—⁸⁸¹ I—⁸⁸² I—⁸⁸³ I—⁸⁸⁴ I—⁸⁸⁵ I—⁸⁸⁶ I—⁸⁸⁷ I—⁸⁸⁸ I—⁸⁸⁹ I—⁸⁹⁰ I—⁸⁹¹ I—⁸⁹² I—⁸⁹³ I—⁸⁹⁴ I—⁸⁹⁵ I—⁸⁹⁶ I—⁸⁹⁷ I—⁸⁹⁸ I—⁸⁹⁹ I—⁹⁰⁰ I—
: I—⁹⁰¹ I—⁹⁰² I—⁹⁰³ I—⁹⁰⁴ I—⁹⁰⁵ I—⁹⁰⁶ I—⁹⁰⁷ I—⁹⁰⁸ I—⁹⁰⁹ I—⁹¹⁰ I—⁹¹¹ I—⁹¹² I—⁹¹³ I—⁹¹⁴ I—⁹¹⁵ I—⁹¹⁶ I—⁹¹⁷ I—⁹¹⁸ I—⁹¹⁹ I—⁹²⁰ I—⁹²¹ I—⁹²² I—⁹²³ I—⁹²⁴ I—⁹²⁵ I—⁹²⁶ I—⁹²⁷ I—⁹²⁸ I—⁹²⁹ I—⁹³⁰ I—⁹³¹ I—⁹³² I—⁹³³ I—⁹³⁴ I—⁹³⁵ I—⁹³⁶ I—⁹³⁷ I—⁹³⁸ I—⁹³⁹ I—⁹⁴⁰ I—⁹⁴¹ I—⁹⁴² I—⁹⁴³ I—⁹⁴⁴ I—⁹⁴⁵ I—⁹⁴⁶ I—⁹⁴⁷ I—⁹⁴⁸ I—⁹⁴⁹ I—⁹⁵⁰ I—⁹⁵¹ I—⁹⁵² I—⁹⁵³ I—⁹⁵⁴ I—⁹⁵⁵ I—⁹⁵⁶ I—⁹⁵⁷ I—⁹⁵⁸ I—⁹⁵⁹ I—⁹⁶⁰ I—⁹⁶¹ I—⁹⁶² I—⁹⁶³ I—⁹⁶⁴ I—⁹⁶⁵ I—⁹⁶⁶ I—⁹⁶⁷ I—⁹⁶⁸ I—⁹⁶⁹ I—⁹⁷⁰ I—⁹⁷¹ I—⁹⁷² I—⁹⁷³ I—⁹⁷⁴ I—⁹⁷⁵ I—⁹⁷⁶ I—⁹⁷⁷ I—⁹⁷⁸ I—⁹⁷⁹ I—⁹⁸⁰ I—⁹⁸¹ I—⁹⁸² I—⁹⁸³ I—⁹⁸⁴ I—⁹⁸⁵ I—⁹⁸⁶ I—⁹⁸⁷ I—⁹⁸⁸ I—⁹⁸⁹ I—⁹⁹⁰ I—⁹⁹¹ I—⁹⁹² I—⁹⁹³ I—⁹⁹⁴ I—⁹⁹⁵ I—⁹⁹⁶ I—⁹⁹⁷ I—⁹⁹⁸ I—⁹⁹⁹ I—¹⁰⁰⁰ I—
: I—¹⁰⁰¹ I—¹⁰⁰² I—¹⁰⁰³ I—¹⁰⁰⁴ I—¹⁰⁰⁵ I—¹⁰⁰⁶ I—¹⁰⁰⁷ I—¹⁰⁰⁸ I—¹⁰⁰⁹ I—¹⁰¹⁰ I—¹⁰¹¹ I—¹⁰¹² I—¹⁰¹³ I—¹⁰¹⁴ I—¹⁰¹⁵ I—¹⁰¹⁶ I—¹⁰¹⁷ I—¹⁰¹⁸ I—¹⁰¹⁹ I—¹⁰²⁰ I—¹⁰²¹ I—¹⁰²² I—¹⁰²³ I—¹⁰²⁴ I—¹⁰²⁵ I—¹⁰²⁶ I—¹⁰²⁷ I—¹⁰²⁸ I—¹⁰²⁹ I—¹⁰³⁰ I—¹⁰³¹ I—¹⁰³² I—

- زمانه نبشته دگرگونه داشت
دگر باره پرسید ازان سرفراز
595 ازان پرده سبز و مرد³ بلند
ازان پس هجیر سپهبدش گفت⁵
گر از نام چینی بدانم⁷ همی
بدو گفت سهراب کین نیست داد
کسی کو بود پهلوان جهان
600 تو گفتی که بر¹¹ لشکر او مهترست
چنین داد پاسخ مر اورا هجیر
کنون رفته باشد بزابلستان
بدو گفت سهراب کین خود مگوی¹⁴
برامش نشیند جهان پهلوان
605 مرا با تو امروز پیمان یکیست
اگر پهلوان را نهایی بمن
- چنان کو گذارد بپاید گذاشت¹
ازان کشی بدیدار او بد نیاز²
وزان اسپ و آن تاب داده⁴ کمند
که از تو سخرا چه باید⁶ نهفت
ازان است کورا ندانم همی
ز رستم نکردی سخن هیچ یاد
میان سپه در⁸ نداند⁹ نهان¹⁰
نگهبان هر مرز و هر کشورست¹²
که شاید بدن کان گو شیرگیر
که هنگام بزمست در¹³ گلستان
که دارد سپهبد سوی جنگ روی¹⁵
برو¹⁶ بر بخندند پیر و جوان
بگویم و گفتار ما¹⁷ اندکیست¹⁸
سرافراز باشی بهر انجمن

¹ I, IV—доб. б.:

چو دل برنهی بر سرای سپنج * همه زهر پیشی آرد و درد و رنج
ثم عاود VI— доб. вариант того же б. ² Б— бб. 594 и 595 передает следующим образом:

سهراب السوال لما فی نفسه من السید الذی کان مشوقا الیه،
و مرفرا بجناح قبله علیه، فسایله ثانیا عن السرداق الذی کان فی نفس الأمر سرداق
ایبه رستم و قال: قل لی لمن ذلک السرداق الأخضر؟ ومن ذلک الرجل الطویل الذی
VI— ⁵ اسپ و آن خم داده— IV؛ مرد و آن تاب داده— I, VI؛ ⁴ اسپ— I, VI؛ ³ هو عنده
نام چینی ندانم— I؛ نام جویی بدانم— ⁷ LI؛ ⁶ نباید— VI؛ ¹² T—доб. бб.؛
در— I, IV؛ ¹¹ نشان— VI؛ ¹⁰ نگرورد— IV؛ ⁹ میان بسته دارد— ⁸ LI؛

برزومی که کاوش لشکر کشد * به پیل دمان تخت و افسر کشد
جهان پهلوان بایدش پیشی رو * چو بر خیزد از دشت آوای غو
I, IV—доб. б.؛ ¹⁵ ما هذا الکلم— B؛ ¹⁴ I, VI؛ ¹³ اشکوفه و— VI؛ ¹³ بزمست بر— LI؛

ز هر سو بهر جهاندار شاه * بیایند نزدش مهان با کلاه
کنون رفت و پیمان من— VI؛ بگویم که گفتار من— I, IV؛ ¹⁷ برین— I, IV, VI؛ ¹⁶

¹⁸ Б— б. отсутствует.

برآید یکی پرده بینم سپید³
 رده برکشیده فزون از هزار
 شده انجمن لشکری⁶ بی کران
 نهاده بران عاج کرسی ساج⁷
 غلام ایستاده رده خیل خیل
 بدهلیز چندی پیاده پپای¹⁰
 که فرزند شاهست و تاج گوان¹²
 بدهلیز چندی پیاده¹⁴ پپای¹⁵
 ز هرگونه برکشیده درفش
 سرش ماه زرین¹⁷ و بالا دراز
 که در¹⁸ جنگ شیران ندارد¹⁹ لگام
 که بر درد و سختی نگرود²² ژگان
 همی داشت آن راستی در نهفت
 جهاندار ازین کار²⁵ پرداختست²⁶

بدو گفت زان سوی¹ تا بنده شید²
 ز دیبای رومی پپیشش⁴ سوار
 پیاده سپردار و نیزه‌وران⁵
 نشسته سپهدار بر تخت عاج
 ز هودج⁸ فرو هشته دیبا جلیل
 بر خیمه نزدیک⁹ پرده سرای
 بدو¹¹ گفت کورا فریبرز خوان
 پسر سید کان سرخ¹³ پرده سرای
 بگرد¹⁶ اندرشی سرخ و زرد و بنفش
 درفش پیشت پیگر گراز
 چنین گفت کورا گرازست نام
 هشیوار و²⁰ ز تخمه گیوگان²¹
 نشان پدر جست و²³ با او نگفت
 تو گیتی²⁴ چه سازی که خود ساختست

چو خورشید تابان — VI³ — تابان برست — VI² — ازان سو که — I, IV, VI¹ —
 I, IV⁷ — لشکر — VI⁶ — اصحاب ترسة و رماح — B⁵ — و پیشش — I, IV⁴ — برو افسرست
 B⁵ — 582 и 583 отсутствуют, далее фраза: زده خیمه — VI¹ — در خیمه در پیشش — I, IV⁹ — پرده — I, IV, VI⁸ — فی اوصاف ذکرها المؤلف
 I¹¹ — یکی ماه پیکر درفشش پهای — I, IV¹⁰ — بر پیشش
 VI¹² — 585 и 586 текста оп.; I, IV — доб.б.: چنین

چنین گفت سهراب کز بهر شاه * بپایند پیشش مهران با کلاه
VI—доб. б.:

زده خیمه در پیش پرده سرای * بدهلیز چندی ستاده بیای
 بدهلیز چندی ستاده I, IV, VI, 1, درفش درخشان بپیشش VI-¹⁴ ازان زرد VI-¹³
 یکی VI-¹⁶ ثم سایدله عن سرادق آخر: переданы фразой: Б-бб. 587-588
 کاوگان IV-²¹ و VI-²⁰ گذارد VI-¹⁸ نپیچد I-¹⁹ از I-¹⁸ سیمین I, T -¹⁷
 Б-бб. отсутствует. که در رنج و سختیش باشد توان VI-²² نگردد ز جان IV-²³ و بپندد میان I-²²
 Б-бб. 592 и 593 отсутствуют. گونه VI-²⁵ چهار I, IV, VI-²⁴ و I, I-²³ оп.

3 دران نیزه بر شیر زرین سرست
 6 بنوی پیامد بر شهریار
 8 بدو گفت 7 نامش ندارم بوی
 10 کجا او پیامد بر شهریار
 که جایی ز رستم پیامد نشان
 13 همی دید و 12 دیده نپد باورش
 مگر کان سخنها شود دلپذیر
 ز فرمان نکاهد نخواهد 15 فزود
 کشیده سراپرده بد 17 بر کران 18
 برآید 19 همی ناله کردای
 برآورده از پرده 21 زرین سرش 22
 که خوانند 24 گردان ورا گیو نیو
 به ایرانیان 25 بر دو بهره سرست 26

درفش بدید 1 ازدها پیکر 2 ست
 4 گفت کز چین یکی نامدار 5
 پسر سید نامش ز فرخ هجیر
 بدین دژ بدم من بدان 9 روزگار
 غمی گشت سهراب را دل ازان 11
 نشان داده بود از پدر مادرش
 همی نام جست از زبان 14 هجیر
 نهشته بسر بر دگر گونه بود
 ازان پس پسر سید زان 16 مهتران
 سواران بسپار و پیلان پپای
 یکی گرگ 20 پیکر درفش از برش
 بدو گفت کان پور 23 گودرز گیو
 ز گودرزبان مهتر و بهترست

570

575

وقدّامه — 2 B درفشش بپین T درفشش بدید IV درفشش پپیش I, VI 1

رایة تشبه الثعمان VI—دوب. 66: 3 برست VI—3

هجیر آنگهی گفت با خویشتن * که گر من نشان گو پپیلتن
 بگویم بدین نیک دل شیرمرد * ز رستم برآرد بناگاه گرد
 ازان به نباشد که پنهان کنم * ز گردنکشان نام او بفکنم
 I, IV—دوب. эти же бб. после б. 569 текста. 4 I, IV—بدو 5 I, IV, VI—نیکخواه 6 I, IV, VI—
 10 I, IV—دوب. 66: , добавленные 10 درین VI—9 زویر I—8 بگفتا که I, VI—7 بنزدیک شاه
 سهراب ازان سرکشان VI—سهراب را دل بدان I, IV—11
 12 VI—و оп. 13 IV—یاورش 14 IV, VI—دهان 15 I, IV, VI—نه هرگز 16 I, IV, VI—
 18 B—бб. 574—576 переданы так: 18 سرآپرده I, IV, VI—17 کز
 VI—دوب. 6: 18 سراق آخر و رایة آخری علی رأسها صورة ذئب من الذهب
 که لعل و بنفش است پرده سرای * ز سهمش بچنبد زمیغش ز جای

19 I, IV—برآمد 20 VI—کوه 21 I, IV, VI—آورده 22 VI—دوب. 6: 22
 میان سراپرده تختی زده * ستاده غلامان پپیشش رده

که VI—کجا خواند I—24 چنین گفت کو بود VI—چنین گفت کان پور I, IV—23
 26 VI—درست T—دوب. 6: 26 ایران سپه I, IV, VI—25 خواننده
 سرافراز داماد رستم بود * بایران زمین همچو او کم بود

- بـگـرـد انـدرش خـیـمـه ز انـدازه بـیـش
 زده پـیـش او² پـیـل پـیـکـر دـر فـش
 چـنـیـن گـفـت کـان⁵ طـوس نـو ذر بـود
 دگر گـفـت⁷ کـان سـرخ پـرده سـرای
 یـکـی شـیـر پـیـکـر دـر فـش بـز⁹
 چـنـیـن گـفـت کـان فـر آـزاد گـان
 پـیـر سـیـد کـان سـبـز پـرده سـرای¹⁴
 یـکـی تـخـت پـر مـایـه انـدر مـیـان
 [بـرو بـر نـشـسـتـه یـکـی پـهـلـوان
 ز هر¹⁷ کس که بـر پای پـیـشش بـر است¹⁸
 یـکـی بـاره پـیـشش بـهـالای او
 بـرو²⁰ هر زـمان بـر خـروشد هـمی
 بـسی پـیـل²² بـر گـسـتـوان دـار پـیـش
 نـه مـرد سـت ز اـیـران²⁴ بـهـالای او
- 555
 560
 565
- پس پـشـت پـیـلان و بـالاش پـیـش¹
 بـدر بـر³ سـواران زـرینـه کـفـش⁴
 دـر فـشش⁶ کـجا پـیـل پـیـکـر بـود
 سـواران بـسی گـردش انـدر بـپای⁸
 دـر فـشان یـکی در¹⁰ مـیـانش گـهر¹¹
 جـهـانـگـیـر¹² گـودرز کـشـواد گـان¹³
 یـکی لـشـکـری گـشـن پـیـشش بـپای
 زده پـیـش او اخـتـر کـاوایان¹⁵
 ابـا فـر و بـا سـفـت و یـال گـوان¹⁶
 نـشـسـتـه بـیـک رش سرش¹⁹ بـر تر است
 کـمـندی فـرو هـشـتـه تـا پای او
 تـو گـویـی که در زین²¹ بـجـوشد هـمی
 هـمی جـوشد آن مـرد²³ بـر جای خـویش
 نـه بـیـنم هـمی اسـپ هـمـتای او²⁵

IV—² Б-б. отсутствует. و شیران پیش—T؛ مردانش پیش—IV؛ بالا ز پیش—I¹
 ل—⁶ کو—VI⁵ مداسات ذهبیه—B⁴ بنزدش—I, IV, VI³ یکی ازدها
 یـکـی لـشـکـری کـش بـه پـیـشش بـپای—VI⁸ پیرسید—I, IV, VI⁷ درفش
 میان—VI¹¹ درفشان گهر در—VI؛ درفشان و اندر—I, IV¹⁰ درفش بنفش—VI⁹
 I, IV, VI—доб. б.:؛ بنفش

پس پـشـتش انـدر سـپـاهی گـران * هـمـه نـیـز دـاران و جـوشـنـوران
 Б этот б. имеет. T—доб. бб.:¹³ سپهدار—I, IV, VI¹²

سـپـه کـش بـود گـاه کـیـنه دـلـیـر * دـو چـل پـور دـارد چـو پـیـل و چـو شـیـر
 کـجا پـیـل بـا او نـکـوشد بـجـنـگ * نـه از دشت بـیـر و نـه از گـه پـلـنـگ
 دـر سـت—IV¹⁸ ازان—I, IV, VI¹⁷ Л—б. оп.¹⁶ Б—б. отсутствует.¹⁵ سـرادق—B¹⁴
 I, IV, VI—²² دریا—I, IV, VI²⁴ بخود—T؛ بدو—I, IV²⁰ بیک سر ازو—I, IV, VI¹⁹
 VI—доб. б.:²⁵ پایران نه مردی—I, IV, VI²⁴ و VI—доб.²³ و

بسی پـیـل و بـر گـسـتـوان و زیـهای (так!) * خـروشان بـدر گـاه پـرده سـرای

- 535 سخن هرچه پرسم همه راست گوی
[چو خواهی که یابی رهایی ز من
از ایران هر آنچهت بپرسم بگویی
سپارم بخت و گنج آراسته
ور ایدون که کژی بود رای تو
540 هجیرش چنین داد پاسخ که شاه
بگویم همه آنچه⁵ دادم بدوی
بدو گفت کز تو بپرسم همه
همه نامداران آن مرز را
ز بهرام و از رستم نامدار
545 بگو کان سراپرده هفت رنگ¹¹
پیش اندرون¹² بسته صد ژنده پیل
یکی برز¹⁴ خورشید پیکر درفش
بقلمب سپاه اندرون جای کیست
بدو گفت کان¹⁶ شاه ایران بود
550 وزانپس بدو گفت بر¹⁸ میهنه
سراپرده بر²⁰ کشیده سپاه
- مستاب از ره راستی هیچ روی¹
سرافراز باشی بهر انجمن²
مستاب از ره راستی هیچ روی
بیابی بسی³ خلعت و خواسته
همان بند و زندان بود جای تو
سخن⁴ هرچه پرسد ز ایران سپاه
بکژی چرا بایدم گفت و گوی⁶
ز گردنکشان و⁷ ز شاه و رمه⁸
چو طوس و چو کاوس و⁹ گودرز را
ز هر کت¹⁰ بپرسم بمن بر شمار
بدو اندرون¹² خیمه های پلنگ
یکی مهد¹³ پیروزه برسان نیل
سرش ماه زرین غلافش بنفش
ز گردان ایران و را نام¹⁵ چیست
بدرگاه او¹⁷ پیل و شیران بود
سواران¹⁹ بسپار و پیل و بنه
رده گردش²¹ اندر ز هر سو²² سپاه

¹ I, IV, VI—مکن رای و چاره مجوی—² Л—бб. 536 и 537 оп. بکژی (بلندی—VI)

³ IV—ز من—⁴ I, VI—هرچه—⁵ I, IV, VI—⁶ I, IV—доб. б.:
* ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست

بگیتی به از راستی پیشه نیست *
Л, I и IV— доб. еще б.:

نمی بینی جز از راستی پیشه ام * بکژی نباید خود اندیشه ام
VI—доб. вариант тех же бб. ⁷ I, IV—هم ⁸ Л—⁹ Б—бб. 542, 543 и 544 отсутствуют. ز شاه رمه

IV, VI—سراپرده از دیبه رنگ رنگ—¹¹ I—هر چت—¹⁰ I—چو کاوس و چون طوس و—⁹ VI—
وزان تخت—VI—¹³ I—¹² VI—¹⁴ I—¹⁵ I—¹⁶ VI—¹⁷ I, IV, VI—¹⁸ VI—¹⁹ I—²⁰ Л—²¹ Л—²² I, VI—

کز—¹⁸ VI—¹⁷ I, IV, VI—¹⁶ VI—¹⁵ I—¹⁴ VI—¹³ I—¹² VI—¹¹ I—¹⁰ I—⁹ VI—⁸ Л—⁷ I, IV—⁶ I, IV—⁵ I, IV, VI—⁴ I, VI—³ IV—² I, IV, VI—¹ I, IV, VI—

ستاده—²² I, VI—²¹ Л—²⁰ Л—¹⁹ Л, IV—¹⁸ VI—¹⁷ I, IV, VI—¹⁶ VI—¹⁵ I—¹⁴ VI—¹³ I—¹² VI—¹¹ I—¹⁰ I—⁹ VI—⁸ Л—⁷ I, IV—⁶ I, IV, VI—⁵ I, IV, VI—⁴ I, VI—³ IV—² I, IV, VI—¹ I, IV, VI—

و زانجای گه رفت نزد یک شاه
ز سهراب و از برز و بالای اوی
که هرگز ز ترکمان چنین کسی
بتوران و ایران³ نداند کسی
وزان مشقت برگردن ژند درزم
بگفتند و پس رود و می خواستند

15

چو افگند خور سوی بالا⁴ کمند
 پپوشید سهراب خفتان جنگ
 یکی تیغ هندی بچنگ اندرش⁸
 کمندی بفتراک بر شست خم
 بیامد یکی برز بالا¹¹ گزید
 بفرمود تارفت پیشش هجیر
 نشانه نماید که خم آورد
 بهر کار در پیشه کن راستی

¹ و حکى له صنيعه و — далее бб. 521—526 переведены следующей фразой: بر و T—; پر و پای اوى IV—² ما چرى و باتوا ينظرون فى ترتيب أَمْرِ القتال
VI— 522 — 526 оп. وزن — بزم فردوس آرای اوى : I— вар. мисра: I—³ پيال اوى
I, IV, VI—⁵ گردون IV—⁴ از ایران و توران IV—; هاپیران و توران I—³
⁶ I, IV—перед б. 527 текста доб. б.:

چو خورشید برداشت ز زین سپر * زمـانه برآورد از چرخ سـر
 بـرند اندر I-⁸ نیل رنگ T-؛ زرد رنگ VI-؛ خوب رنگ IV-؛ نسیم رنگ I-⁷
 B-⁹ یکی تیغ هندی بر اندر برش VI-؛ بـرند آور افگند اندر برش IV-؛ افگنده اندر برش
 I, IV, ¹² برز و بالا VI-؛ قند بالا I, IV-¹¹ بر I, IV-¹⁰ 66. 529 и 530 отсутствуют.
 VI-؛ سر افشان شود I, IV-¹⁴ اکنون تو پندم پذیر IV-¹³ ایران سپه را VI-
 T-б. оп. ¹⁵ سر افشان کند VI-доб. б.: ¹⁶

چو تو راستی در دل آراستی * کند راست کار تو راستی

- چنین گفت کامشعب نباید غنود
 که گرگ اندر آمد² میان رمه
 اگر یار باشد جهان آفرین
 ز فتراک زین برگشایم کمند
 پیامد نشست از پرگاه خویش
 که گر⁶ کم شد از تخت من زندرزم
 چو برگشت رستم بر شهریار
 بره بر گو پیلتن را بدید
 یکی بر خروشید چون پیل مست
 بدانست رستم کز ایران سپاه
 بخندید و زان پس¹² فغان برکشید
 پیامد پیاده بنزدیک او
 پیاده کجا بود تیره شب
 بگفتش بگیو آن کجا کرده بود
- همه شب همی نیزه باید بسود¹
 سنگ و مرد را آزمودش همه³
 چو نعل سمندم بسایند زمین
 بخواهم از ایرانیان⁴ کین ژند
 گرانمایگانرا همه خواند پیش⁵
 پیامد همی⁷ سپر جانم ز بزم⁸
 از ایران سپه گپیو بد پاسدار
 بزد دست و گزر از میان بر⁹ کشید¹⁰
 سپر بر سر آورد و بنمود¹¹ دست
 بشب گپیو باشد طلایه بره
 طلایه چو آواز رستم شنید
 چنین گفت کای مهتر جنگجوی¹³
 تهمتن بگفتار بگشاد لب
 چنان شیرمردی که آزرده بود¹⁴

¹ VI — همی زنده باید بود VI — I, IV — заменяют б. двумя следующими:

بدیشان چنین گفت سهراب شیر * که ای بخردان و یلان دلیر
 یک امشب شما را نباید غنود * همه شب سر نیزه باید بسود
 آمد اندر — VI² Б — далее вместо перевода бб. 507—510 следует их сокращенный пересказ.

— VI⁵ از ایران نخواهم مگر — VI⁴ دید در دمدمه — VI³؛ آزمود او همه — IV³
 — VI⁶ — доб. первый из двух бб., добавленных I и IV после б. 507 текста (см. прим. 1 к б. 507).
 — VI⁸ — доб. б.: نباید همی — VI⁸؛ پیامد همان — IV⁷ اگر — VI⁶

به ومان بفرمود تا می خورد * غمی لشکری را همی بشکرد
 — I, IV¹³ — بخندید آنگه — I, IV¹² بگشاد — I, IV¹¹؛ تیغ از میان بر — IV, VI¹⁰؛ پس تیغ بران — I⁹
 — I, IV¹³ — следует их краткий пересказ.

— I, IV¹⁴ — доб. б.: کینه جوی — VI¹⁴؛ نیکجوی

به و آفرین کرد گپیو گزین * که بی تو مباد اسپ و گوپال و زین

- همی دید رستم مر او را ز دور¹ 495
 بهشایسته کاری⁴ برون رفت ژند
 بدان لشکر اندر چنو کس نبود
 چه مردی بدو گفت با من بگویی
 تهمتن یکی مشقت بر گردنش
 بدانجایگاه خشک شد⁷ ژندرزم
 زمانی همی بود سهراب دیر
 بهپرسید¹⁰ سهراب تا ژندرزم 500
 برفتند و دیدندش¹² افکنده خوار
 خروشان ازان¹⁴ درد باز آمدند
 بهسهراب گفتند شد ژندرزم
 چو بشنید سهراب بر جست زود
 ابا چاکر و شمع و خپناگران 505
 شگفت آمدش سخت و²⁰ خیره بهاند
- نشست و² نگه کرد مردان سـور³
 گوی دید بر سان سرو بلند
 بر رستم آمد بهپرسید زود⁵
 سوی روشنی آی و بنمای روی
 بزد تیز و بر شد⁶ روان از تنش
 نشد ژنده رزم آنگهی سوی بزم⁸
 نیامد بنزدیک او ژند⁹ شیر
 کجا شد که جایش تهی شد ز بزم¹¹
 برآسوده از بزم واز کارزار¹³
 شگفتی فرو مانده از کار ژند¹⁵
 سرآمد برو¹⁶ روز¹⁷ پیگار و بزم¹⁸
 بیامد بر ژند بر سان دود
 بیامد ورا دید مرده چنان¹⁹
 دلیران و گردنکشان را²¹ بخواند

1 I, 2 همی بود رستم بدان جا ز دور—IV, VI; همی بود رستم بدان جای دور—I 3
 VI—доб. б.; 3 VI—نشستن—IV; 4 نشسته—VI; 5

یـکـی نامـور بود دستـور او ی * کـجـا نـام او ژندـه بد نامـجـوی
 VI—7 بزد تا برون شد—IV; بزد سخت و بر شد—I, VI 6 VI—б. оп. 5 خرج الحاجة—B 4
 سرآمد برو روز گاران—VI; سر آمدش رزم و سر آمدش بزم—I, IV 8 بیفتاد انجایگاه
 :б. оп. I, IV—11 نگه کرد—I, IV 10 نره—VI; ژنده—I, IV 9 Б—б. отсутствует. 9; بزم

بهپامد کس و دید او را نـگـون * تـبـاه و شـده جـانـش از تـن بـرون
 VI—доб. вариант того же б. и б.:

ز کارش بگفتند سهراب را * بخود تلخ کردش خور و خواب را
 فـوئـب و آتی 13 Б—далее вместо перевода бб. 501—505 следует фраза: 12 دیدند—IV, VI
 ورا—I, IV, VI 16 ز دردش دل اندر گداز آمدند—VI 15 پیر از—I, IV, VI 14 مصرع زند
 :б. оп. I, IV—17 رزم و پیکار و بزم—VI; روز گاران بزم—I 18 رزم و—VI 17

ز کارش چو گفتند سهراب را * بر او تلخ گشتش خور و خواب را
 کندآوران را—VI 21 و оп. VI—20 و оп. VI—19 گران—J 19 ср. выше, прим. 11.

شب تیره بر دشت لشکر^۱ کشید
 میان بسته جنگ^۲ و دل کینه خواه^۳
 از^۴ ای در شوم بی کلاه و کمر
 بزرگان کدامند و سالار کیست
 که بیدار دل بادی^۵ و تن درست
 بپوشید و آمد دوان تا^۶ حصار
 خروشیدن نوش^۷ ترکان شنید
 چنانچه چون سوی آهوان نره شیر^{۱۰}
 نشسته بیک دست او ژنده رزم^{۱۱}
 دگر بارمان نام بردار شیر
 پسان یکی سرو شاداب^{۱۴} بود^{۱۵}
 برش چون بر پیل^{۱۶} و چهره چو خون^{۱۷}
 جوان و^{۱۹} سرافراز^{۲۰} چون نره شیر
 بپیشی دل افروز تخت بلند
 بران^{۲۲} برز و بالا و تیغ و نگیل^{۲۳}

چو خورشید گشت از جهان ناپدید
 تهمتن پیامد بنزدیک شاه
 که دستور باشد مرا تاجور
 ببینم که این نو جهاندار کیست
 بدو گفت کاؤس کین کار تست
 تهمتن یکی جامه ترکوار
 پیامد چو نزدیکی دژ رسید
 بران^۸ دژ درون^۹ رفت مرد دلیر
 چو سهراب را دید بر تخت بزم
 بدیگر چو هومان سوار دلیر
 تو گفتی^{۱۲} همه تخت^{۱۳} سهراب بود
 دو بازو بکردار ران هیون
 ز ترکان^{۱۸} بگرد اندرش صد دلیر
 پرستار پنجاه با دست بند
 همی یک بیک خواندند^{۲۱} آفرین

میان بسته رزم VI-؛ میان بسته بر جنگ I-^۲ بر روز دامن I, IV-^۱
 جاء رستم کیکاؤس و استأذنه آن یدخل B-далее бб. 479—482 переданы следующей фразой:
 I-^۶ باشی IV-^۵ کز IV, VI- که I-^۴ معسكر الترك على سبيل التجسس
 B. оп. VI-؛ صياحهم على الشرب B-؛ خروشیدن و نوش I-^۷ نهان تا IV, VI-؛ نهان در
 B-б. отсутствует؛ دگر باره آن نام بردار شیر VI-^{۱۰} فرو I, IV, VI-^۹ بدان I, IV, VI-^۸
 B-^{۱۵} سهراب IV-^{۱۴} گرد VI-^{۱۳} گوئی IV-^{۱۲} VI-бб. 486 и 487 оп. VI-^{۱۱} B-
 бб. 488—490 отсутствуют. I, VI-^{۱۶} شیر IV-^{۱۷} доб. б.:

بتن پیلوار و بالا بلند * به پیشه در از بیم شیریر ببند
 همی خواند I, IV-^{۲۱} و VI-^{۲۰} доб. و VI-^{۱۹}؛ یلان I, IV-^{۱۹} زگردان VI-^{۱۸}
 B-б. отсутствует. VI-^{۲۲} بدان VI-^{۲۳} هرکس برو

- همی رفت منزل بمنزل جهان¹ 460
 درخشیدن خشت و ژوپین زگرد
 ز بس گونه گونه سنان و درفش
 تو گفתי که ابری بزدنگ آبشومی
 جهان را شب و³ روز پیدا نبود
 ازینسان بشدتا در دژ رسید
 خروشی بلند آمد از دیدگاه⁵ 465
 چو سهراب زان دیده⁷ آوا شنید
 بانگشت لشکر بهومان نمود
 چو هومان ز دور آن سپه را بدید
 بهومان چنین گفت سهراب گرد
 نمبینی تو زین لشکر پیکران 470
 که پیش من آید به آوردگاه
 سلاطینست بسیار و مردم بسی
 کنون من بیخت رد¹³ آفراسیاب
 بتنگی¹⁵ نداد ایچ سهراب دل
 [یکی جام می خواست از می گسار 475
 وزان سو سراپرده شه ریار
 ز بس خیمه و مرد و پرده سرای
- شده چون شب و روز گشته نهان²
 چو آتش پس پس پرده لاجورد
 سپرهای زرین و زرینه کفش
 برآمد ببارید زو سپه دروس
 تو گفستی سپهر و ثریا نبود
 بشد⁴ خاک و سنگ از جهان ناپدید
 بسهراب گفتمند⁶ کامد سپاه
 بباره بیامد⁸ سپه بنگرید⁹
 سپاهی که آنرا کرانه نبود
 دلش گشت پر بیم و دم در کشید¹⁰
 که اندیشه از دل بیاید سترد
 یکی مرد جنگی و گریزی گران
 گر ایدون که یاری دهد هور و ماه¹¹
 سرافراز نامی ندانم¹² کسی
 کنم دشت را همچو دریای آب¹⁴
 فرود آمد از بباره شاداب دل
 نکرد ایچ رنجه دل از کارزار¹⁶
 کشیدند بر دشت پیش حصار
 نماند ایچ بر دشت و بر کوه¹⁷ جای

شده روی VI-؛ جهان شب شده روز گشته نهان I, IV-² سپاه VI-؛ چمان I-¹
 I, VI-⁶ سور القلعة B-⁵ شده I, IV, VI-⁴ شب از I, IV-³ خورشید تابان سپاه
 سپه را بدید I, IV-⁹ ببالا برآمد I, IV, VI-⁸ ازان گونه VI-⁷ بنمود
 I, IV-دوب. ب.:¹⁰

بدو گرفت سهراب جنگ آزمای * که دل دار بر جای و رخ را بجای
 سرافراز VI-؛ سرافراز و جنگی نمینم I, IV-¹² B-ب. отсутствует. مهر و ماه VI-¹¹
 IV-¹⁵ B-ب. оп. VI-؛ من دماهم: B-ب. поясняет. I, IV-¹³ و نامی نه بینم
 بماندیم بر کوه و بر دشت VI-¹⁷ B-перевод б. имеется. L-б. оп.:¹⁶ به تندی

450 بنندو گرفت کاؤس کامروز بزم
چیناراست رامشگهی شاهوار
ز آواز ابریشم و بانگ نای
همی باده خوردند تا نیم شب
گزینیم و فردا بسازیم رزم¹
شد ایوان بکردار باغ بهار²
سمن عارضان³ پیش خسرو پپای⁴
ز چیناگران بزرگشاده⁵ دو لب⁶

۱۱

455 دیگر روز فرمود⁷ تا گیو و طوس
در گنج بگشاد و⁹ روزی بداد
سپردار و جوشنوران صد هزار
یکی لشکر آمد ز پهلو بدشت
سراپرده و خیمه زد بر دو میل
هوا¹³ نیلگون گشت و کوه¹⁴ آبنوس
ببستند شبگیر بر⁸ پیل کوس
سپه بر نشاند و بنه بر نهاد¹⁰
شمرده بلشکر گه آمد سوار
که از گرد ایشان¹¹ هوا تیره گشت¹²
بپوشید گیتی بنعل و بپیل
بجوشید دریا ز آواز¹⁵ کوس¹⁶

¹ I, IV— б. заменен двумя:

چنین گرفت کاؤس کای پهلوان * بخدمت ببندم کمر بر میان
بیا تا بشادی یک امروز بزم * گزینیم و فردا بسازیم رزم

² VI—بهار; IV—доб. бб.:

بیاراست رامشگهی دلپذیر * نشستند بر گوشه آبگیر
گرافمایگانرا همی خواندند * بدان خرمی گوهر افشاندند
از آواز ابریشم و بانگ نای * سمن چهرگان پیش خسرو پپای
پیش او بر پپای VI—⁴ سمن چهرگان I, IV—³ I, IV—доб. эти бб. после б. 452 текста.

⁶ I, IV—доб. бб.: بیاد بزرگان گشاده VI—; گشادند رامشگران هر I, IV—⁵

بخوردند می تا جهان تیره گشت * دل نامداران ز می خیره گشت
همه مست بودند و گشتند باز * بپیموده گردان شب دیرباز
چو خورشید آن چادر قیرگون * بدرید و از پرده آمد برون
I, IV—¹¹ و روزی بداد IV—¹⁰ оп. و VI—⁹ بر کوهه I, IV, VI—⁸ بفرمود کاؤس I, IV—⁷

شد زمین I, IV—¹⁴ سما VI—¹³ Бб. 456—463 отсутствуют. ¹² اسپان VI—

بجنبید هامون ز آوای I, IV, VI—¹⁵ VI—второе мисра б. 458, бб. 459, 460 и 461 и первое мисра б. 462 оп.

چنین برشده نامت اندر جهان
و دیگر که تنگ اندر آمد سپاه
برستم بر¹ این داستانها بخواند
بدو گفت اگر³ بیم دارد دل
ازین⁵ تنگ برگشت و آمد براه
چو در شد ز در شاه⁷ بر پای خاست
که نندی مرا گوهرست و سرشت
وزین⁹ ناسگالیده¹⁰ بدخواه نو
بدین چاره جستن ترا خواستم
چو آزرده گشتی تو ای پیلتن
بدو گفت رستم که گیهان¹⁴ تراست
کنون آمدم تا چه فرمان دهی

445

بپاسخ چنین گفت گودرز را * که بسیار پیغمبران مرز را
 که جان را I—⁴ اگر زانکه بی VI— ز پر خاشاک I, IV—³ VI—دوب. вариант того же б.
 که مرز را I, IV, VI—دوب. бб.: IV— ز تن بگسلیم

نگویند بدو گفت خـلق ایـن سـخـن * جز از تو خود ای پیر گـر گـ کـهـن
 خـرـاـمـان بـشـد پـیـشـی کـاؤس شـاه—VI؛ خـرـاـمـان بـشـد نـزد کـاؤس شـاه—I, IV⁶ ازو—VI؛ ازان—IV⁵
 وزان—VI⁹ رست—VI و T⁸ چو از دور بد شاه—VI؛ چو شه مر ورا دید—I, IV⁷
 فرمان—I, IV¹⁴ I, IV, Б—б. оп.¹³ تیزی—I¹² قاریک—II¹¹ بدسگالیده—I, IV¹⁰
 I—доб. бб.:¹ و شو شاه جهانی و من چون رهی—VI¹⁷ پیمان—I¹⁶ بدند گانیم—VI¹⁵

205

- جهان سرپسر زیر پای¹ تو باد
تو دانی که کاؤس را مغز نیست
بجوشد³ همانکه پیشیمان شود
تهمتن گر آزرده گردد ز شاه
هم او زان⁶ سخنها پیشیمان شد دست
تهمتن چنین پاسخ آورد باز
مرا تخت زین باشد و تاج ترک
چرا دارم از خشم کاؤس⁹ پاک
سرم گشت¹¹ سیر و دلم کرد پس
ز گفتار چون سیر گشت انجمن¹²
که شهر¹⁴ و دلیران و¹⁵ لشکر گمان
کزین¹⁶ ترک ترسیده شد سرفراز
که چونان که گژدهم داد²⁰ آگهی
چو رستم همی زو²³ بترسد بجنک
از آشفتن شاه و پیگار اوی
ز سهراب یل رفت²⁴ یکسر سخن
- همیشه سر تخت جای تو باد
بتیزی² سخن گفتنش مغز نیست
بخوبی ز سر باز پیشیمان شود
هم⁴ ایرانیانرا نباشد گناه⁵
ز تنیدی بخاید همی⁷ پشت دست
که هستم ز کاؤس کی بی نیاز
قیما جوشن و دل⁸ نهاده پسر گب
چه کاؤس پیشم چه یک مشت خاک¹⁰
جز از پاک یزدان نترسم ز کس
چنین گفت گودرز با پیلتن¹³
بدیگر سخنها برند این زمان
همی رفت زین¹⁷ گونه چندی¹⁸ برار¹⁹
همه بوم و بر کرد باید²¹ تهی²²
مرا و ترا نیست جای درنگ
بدیدم بدرگاه بر گفت و گوی
چنین پشت بر شاه ایران مکن

مر T-⁴ بگوید I, VI-³ بتندی IV, VI-² بگرمی I-² رای I, IV-¹

⁵ I-доб. б.:

که بگذارد این شهر ایران همی * کند بوم فرخنده ویران همی
بتندی همی IV-⁷ هم او زین VI-⁶ کنون زان I, IV-⁶ IV, VI-доб. варианты того же б.
I, IV-¹⁰ обратный порядок мисра; VI-б. оп. از خشم او ترس و I-⁹ تن IV-⁸ خاید او
ز گفتار او خیره شد انجمن IV-¹² ز گفتار چون سردگشت انجمن I-¹² کرد VI, VI-¹¹
I-¹⁶ оп. و I, IV, VI-¹⁵ شاه I, IV, VI-¹⁴ تهمتن VI-¹³ سیر شد پیلتن VI-
VI-¹⁹ доб. б. چیزی I, IV, VI-¹⁸ همی گفت ازین VI-¹⁷ کزان

که چون رستم از وی بترسد بجنک * مرا و ترا نیست جای درنگ
چه بوم IV-²¹ که چون گژدهم داد ازو VI-²¹ که چون گژدهم دادمان I, IV-²⁰
VI-²² б. стоит после б. 432 текста. همه بوم و بر گردد از ما T-²² زو چه بر کرد باید
و ترک نیست VI-²⁴ ترکست I, IV-²⁴ چو رستم از او می I-²³

- 405 [که گویی ورا زنده¹ بر دار کن
چو او رفت و آمد⁴ سپاهی⁵ بزرگ
که داری که با او بدشیت نمرد
یلان ترا سر بسر گزدهم⁷
همی گوید آن روز هرگز مباد
کسی را که جنگی⁹ چو رستم بود
چو بشنید گفتار گودرز شاه
پشیمان بشد زان کجا¹² گفته بود
گودرز گفت این سخن درخورست
خردمند باید دل پادشاه¹³
شما را بیايد بر¹⁵ او شدن
سرش کردن از تیزی من تهی
چو¹⁷ گودرز برخاست از پیش او
برفتند با او سران سپاه
چو دیدند گرد²⁰ گو پیلتن
ستایش²² گرفتند بر پهلوان 420
- ز شاهان² نیاید گزافه سخن³
یکی⁶ پهلوانی بکردار گبرگ
شود بر فشاند برو تیره گرد
شنیدست و دیدست از⁸ پیش و کم
که با او سواری کند رزم یار
بیارارد او خرد¹⁰ کم بود¹¹
بدانست کو دارد آیین و راه
بیمه بودگی مغزش آشفته بود
لب پیر با پند نیکوترست
که تیزی و تنیدی یار بها¹⁴
بخوبی بسی داستانها زدن
نمودن بدو روزگار پنهانی¹⁶
پس¹⁸ پهلوان تیز بنهاد روی
پس¹⁹ رستم اندر گرفتند راه
همه²¹ نامداران شدند از چمن
که جاوید بادی²³ و روشن روان

1 VI- و گوینده- VI 2 شاه- VI 3 I, IV, VI-доб. б.:

مکافات رستم نمودی درست * ز شاهان کس این رای هرگز نجست
9 I, IV- بر I, IV, VI- 8 گشت هم VI- 7 ابا- T 6 سپاه VI- 5 رفت آید- I 4
VI- 11 (метр нарушен) بران خرد⁴ در سرش VI-؛ بران خرد در سرش I, IV- 10 مردی
VI- 12 I, IV- ازان شد کجا 414 текста и его вариант по рук. I, см. прим. 13 и 14. доб. б.
شهریار IV, VI- خرد باید اندر سر شهریار I- 13 شدش زانکه او
I, IV, VI- 14 VI- 15 I, IV, VI- 16 T- доб. б. оп., доб. после б. 410
لا بدّ للملك أن يكون وافر العقل متنكباً عن الحدّة و الجهل B- (ср. прим. 11);
15 I, VI- 16 T- доб. б. پس

پیاور تو او را بنزدیک من * که روشن شود جان تار یک من
VI- 18 سوی IV- 17 ارکب الآن مع الأكابر و الأمراء خلف رستم و ردّوه B- доб.:
VI- 23 I, VI- 22 VI- 21 سر- VI- 20 I, IV- 19 I, IV- پی

بگودرز گفتند کین کار تست
سپهبد جز از¹ تو سخن نشنود
بنزدیک این شاه دیوانه رو³
سخنهای چرب و دراز آوری
سپهبدار گودرز کشواد رفت
بکاوس کی گفت رستم چه کرد
[فراموش کردی ز هماماوران⁷
شکسته بدست تو گردد درست
همی بخت تو زین سخن نغذود²
وزین در سخن یاد کن نو بنو
مگر بخت گم بوده باز آوری⁴
بنزدیک خسرو خرامید تفت⁵
کز ایران بر آوردی امروز گردد⁶
وزان⁸ کار دیوان مازندران]⁹

بگفتار تو پی گمان بگردد I, IV, VI и T- بجز VI- چو از IV, T-¹

IV, VI- شو I-доб. бб.:⁴

چو رستم که هست او جهان پهلوان * ببخشید کاوس کی را روان
برنج و بسختیش فریاد من * نبودست هرگز چنو هیچ کس
چو بستند دیوان مازندران * هم آن شاه و هم ما بوند گران
ز بهرش چه رنج و چه سختی کشید * جگرگاه دیو دژم بر درید
بشادیش برتخت شاهی نشاند * بر او آفرین بزرگان بخواند
دگر ره چو او را بهاماوران * بستند پایش بوند گران
ز بهرش چنان شهریاران بکشت * بهاماوران هیچ نمود پشت
بیاورد وی را سوی تخت باز * بشاهی همی برد پیشش نماز
چو پاداش او باشد آویختن * نهیمیم جز روی بگریختن
و لیکن کنون نیست هنگام کار * که تنگ اندر آمد چنین روزگار
نیاید که آیند ایران بتنگ * چو آید رسانید مارا بچنگ
IV, VI- доб. те три бб., которые доб. I после б. 397 текста (см. прим. 11 к б. 397;

далее в IV следуют три первых бб. по I и непосредственно за ними пять последних по той же рук.; в VI доб. бб., добавленные I, с небольшими вариантами. ⁵ VI-

چه سازیم اکنون که رستم برفت * سوی زابلستان خرامید تفت
⁶ VI- доб. здесь вариант б. 406 текста:

چنو رفت آمد سپاه گران * همه رزم جویان و کند آوران
⁷ I, IV- بهاماوران ⁸ VI- وزین ⁹ Л- бб. 404 и 405 оп.; Б- бб. 404-409 отсут-
ствуют.

سر نیزه و تیغ¹ یار من اند
چه آزاردم او³ نه من بنده ام
بایران ار ایدونکه⁶ سهراب گردد
شما هر کسی چاره جان کنید
بایران نمیکنید ازین پس مرا
غمی شد دل نامداران¹⁰ همه
دو بازو و دل شهریار من اند²
یکی⁴ بنده آفریننده ام⁵
پیامد نماند⁷ بزرگ و نه خرد
خرد را بدین کار پیچان کنید
شما را زمین⁸ پر کرگس مرا⁹
که رستم شبان بود و ایشان رمه¹¹

395

¹ VI—گرز ² I, IV—б. оп.; VI—доб. б.:

جهان بنده و رخسار تختم بود * فلک چاکر و گرز بختم بود
I—доб. бб.: ⁵ که من IV—بلی I—⁴ چه آزار دارد IV—³ ср. прим. 17 к б. 390).
دلیران بشاهی مرا خواستند * همان گاه و افسر بیاراستند
سوی تخت شاهی نکردم نگاه * نگه داشتیم رسم و آیین و راه
اگر من پذیرفتمی تاج و تخت * نبودی ترا این بزرگی و بخت
همه هرچه گفتمی سزای منست * ز تو نیکوپیها بجای منست
گرت ناوردیدم ز البرز کوه * بزاری فتاده میان گروه
ترا این بزرگی نبود و کام * که گویی سخنها بدستان سام
IV—доб. те же бб. с незначительными вариантами бб. 5 и 6; VI—доб. три первых бб. по I, после которых доб. бб.:

و گر کیفتادم ز البرز کوه * بخواوری فتاده بداورا ز کوه
نیاوردمی من بایران زمین * نبستی کمر بند و شمشیر کین
نبودی ترا این بزرگی و کام * که گویی سخنها بدستان پیام
بایرانیان I, IV—⁶ и четвертый б. разночтения по I, за которым следует три других бб. по I.
زمین با شما VI—⁸ پیام نماند IV—⁷ بایران نه بس دیر VI— گفت
VI—доб.:⁹

بزداسپ و از پیش ایشان برفت * همی پوست گفتمی بر او بر بگفت
I—доб. бб.: و گردان همه VI—¹¹ (метр нарушен).¹⁰ I—

هم آنگه نشستند با یکدیگر * سراسر بزرگان پرخاش خر
چو گیو و چو گودرز و بهرام شیر * چو رهام و گرگین سوار دلیر
همی این بدان آن بدین گفت شاه * ندارد دل نامداران نگاه

- برآشفت باگیو و با پیستین
بفرمود پس طوس را شهریار
خود² از جای برخاست کاوس کی
بشد طوس و دست تهمتن³ گرفت
که از پیشش کاوس بیرون برد
تهمتن بر آشفت با شهریار
همه کارت از یکدیگر بدترست
تو سهراب⁹ را زنده بردار کن
بزد تند یک دست بر دست طوس
ز بالا نگون اندر آمد بسر¹³
بدر¹⁴ شد بخشم اندرآمد برخش
چو خشم آورم شاه کاوس کیست
زمین بنده و رخش¹⁶ گاه منست
شب تیره از¹⁸ تیغ رخشان کنم
- 380
- 385
- 390
- فرو ماند خیره¹ همه انجمن
که رو هر دو را زنده برکن بدار
برافروخت بر سان آتش ز نی
بدو⁴ مانده پرخاش جویان شگفت⁵
مگر کاندز آن تیزی⁶ افسون برد⁷
که چندین مدار آتش اندر کنار
ترا شهریاری نه⁸ اندر خورست
پر¹⁰ آشوب و بدخواه را خوار کن¹¹
تو گفستی¹² ز پیل زیان یافت کوس
برو کرد رستم بستندی گذر
منم گفست شیر اوژن و تاج بخش
چرا دست یازد بمن طوس کیست¹⁵
نگین گرز و مغر کلاه منست¹⁷
به آورد گاه بر سر افشان کنم

درو — 4 و پس دست رستم — IV 3 چو — I, IV — 2 بدو خیره مانده — I, IV, VI — 1

VI — доб. б.: پرخاشجوی از شگفت — I, IV — 5

شده رستم از خشم کاوس مست * گرفته همی طوس دستش بدست
تندی — IV — 6 I, IV — доб. тот же б., но с перестановкой мисра, после следующего б. текста.

I, IV — доб. б.: 7

گرفته همی طوس دستش بدست * شده رستم از خشم کاوس مست
см. прим. 5. 8 IV — چه 9 T — تو آن ترک 10 VI — چو 11 I, IV — доб. бб.: 14

همه روم و سگسار و مازندران * چه مصر و چه چین و چه هاموران
همه بنده در پیش رخش منند * جگر خسته تیغ و تغش منند
تو اندر جهان خود زمین زنده * بکینه چرا دل بیا گنده
12 VI — گوئی 13 VI — سر 14 I, IV — برون 15 VI — доб. б.: 16

چرا دارم از خشم کاوس پاک * چه کاوس پیشم چه یک مشت خاک
I, IV — доб. б.: 17 IV — منست 18 I, IV — دو بازو دل شهریار 16 IV — بنده رخش و — 17

زمین بنده و رخش تختم بود * فلک چاکر و گرز بختتم بود
چون — I, IV — 18 I, IV — доб. вар. того же б. после б. 392 текста; Б — бб. 390—393 отсутствуют.

370 بفرمود تا رخشی را زین کنند دم اندر دم نای رویین کنند¹
سواران زایل شدند نای برفتند² با ترگ و جوشن زجای³

۱۰

375 گرازان⁴ بدرگاه شاه آمدند چو رفتند و⁶ بردند پیشش نماز
یکی بانگ بر زد بگیو از نخست که رستم که باشد که فرمان من
بگیر و⁹ بمر زنده بردار کن¹⁰ زگفتار او گپیو¹³ را دل بخست
گشاده دل و نیکخواه⁵ آمدند برآشفت و پاسخ نداد ایچ باز⁷
پس آنگاه شرم از دو دیده بشست⁸ کند پست و پیچد ز پیمان من
وزو نیز با من مگردان¹¹ سخن¹² که بردی برستم¹⁴ بران گونه دست¹⁵

صیوحی همان روز برخاستند * از اندیشه دلها بپیچراستند
VI—доб. вариант второго из этих двух бб.

¹ VI—доб. б.: I—доб. نازین کنند

چو آراستند اسپ رستم تمام * بزین و عنان و رکیب و ستام
IV, VI—доб. вариант того же б. ² I, VI—بجستند ³ I, IV, VI—доб. б.:

برآراست رستم سپاهی گران * زواره شدش بر سپاه پهلوان
VI—доб. еще бб.:

چو رستم پیامد بنزدیک شاه * پذیره شدندش بیکروزه راه
چو طوس و چو گودرز کشوادگان * پیاده شده پیشش اسپشش دوان
پیاده شد از اسپ رستم همان * گرفتند پرسشش برو بر میان
وز آنجا—VI—از آنجا—IV⁴ I, IV—доб. те же бб. после б. 372 текста.

برفتند و—VI—چو رفتند—I, IV⁶ ابا شادمانی برآه—IV—گشاده دل و کینه خواه—L⁵
⁷ I, IV, VI—доб. б.:

شده قند کاوس چین در جبین * شده راست ماندند شیر غریب
⁸ I, IV, VI—далее порядок бб. следующий: 378, 375, 379, 376, 377 и 380. ⁹ T—

بگیرش ¹⁰ B—اصليه و اخذ الساعة ¹¹ VI—مغزای با من ¹² IV—доб. б.:

اگر تیغ بودی کنون پیش من * سرش کندی چون ترنجی ز تن
¹³ VI—طوس ¹⁴ I, IV—سوی او ¹⁵ IV—доб. б.:

بایستاد خاموش و گیو آزمون * ننگه کرد در روی شاه جهان

دلش مایم آرد. بهمن گام سور¹
 نباید گرفتن چنین کار جنگ
 زیاد سپهر بد بدستان شدند
 پیامد. تهن تن بر آراست³ کار
 دوم⁴ روز رفتن نیامدش یاد⁵
 نیامد ورا یاد کاوسی کی⁷
 چنین گفت با کرد سالار نیو⁸
 هم این¹⁰ داستان پر دلش¹¹ زوار نیست
 شده دور ازو خورد و آرام¹⁴ و خواب
 زمی باز پیگار و جنگ آوریم¹⁵
 ز ناپاک رای بی درآید بکین¹⁶
 که با ما¹⁷ نشورد کس اندر زمین¹⁸

درفش مرا چون بپیند ز دور
 بدین تیزی اندر. نیاید² بجنگ
 360 بوی دست بردند و مستان شدند
 دگر روز شبگیر هم پر خمار
 زمستی هم آن روز باز ایستاد
 سه دیگر⁶ سحر که بیاورد می
 بروز چهارم بر آراست گیو
 365 که کاوسی تندست⁹ و هشیار نیست
 غمی بود ازین کار و¹² دل پر¹³ شتاب
 بزابلستان گر درنگ آوریم
 [شود شاه ایران بما خشمگیر
 بدو گفت رستم که مندیش ازین

¹ I, IV, VI—доб. бб.:

چو ماند همی رستم زال را * خداوند شمشیر و گویال را
 همان نیز چون سام جنگی بود * دلیر و هشیوار و سنگی بود
² I, IV, ⁴ I, IV, ³ I, IV, ¹ بدین تیزی ایدر بیاید IV—بدین زودی نیاید—I
 VI—سیوم⁵ I, IV, VI—доб. бб.:

بفرمود رستم بخوالیگران * که اندر زمان آوریدند خوان
 چو خوان خورده شد مجلس آراستند * می و رود و رامشگران خواستند
 چو آن روز بگذشت روز دگر * پیاراست مجلس چو رخسار خور
 VI—⁸ فرمان و کی VI—⁷ چهارم VI—⁶

به پنجم بر آراست گیو دلیر * چنین گفت کای نامداران شیر
 در VI—¹³ و. оп. ¹² بر دل این داستان IV—¹¹ همش—I ¹⁰ سریع الغضب—⁹ ب
 زمین پرز پیکار و جنگ VI—زمین پیش کاوسی جنگ آوریم I, IV و T—¹⁵ از آرام و از خورد—I¹⁴
 VI—¹⁶ ل—ب. оп.; I, IV—доб. бб.: ¹⁶ Б—бб. 367 и 368 отсутствуют. ¹⁷ I, IV—¹⁸ I, IV—доб. бб.:
 مرا کرد اندرز کاوسی شاه * که جنگ اندر آمد بایران سپاه
 ندارد کسی قوت جنگ اوی * مگر پهلوان زور دارد بـراوی
 VI—доб. варианты тех же бб. ¹⁷ I, IV—¹⁸ I, IV—доб. бб.:

کسی را که باشد همانند سام * نباشد سبک را درنگی تمام

- 350 هنوز آن گرامی ندانند که جنگ
فرستادمش زر و گوهـر بسی
چنین پاسخ آمد که آن ارجمند
همی می خورد با لب شیربوی⁴
بمباشیم یکروز⁷ و دم بر زنیـم
ازان پس گراییم⁸ نزدیک شاه
355 مگر بخت رخشنده⁹ بیدار نیست
چو دریا به موج¹⁰ اندر آید ز جای
- توان کرد باید که نام و رنگ¹
بر مادر او بدست کسی²
بسی بر نیاید که گردد بلند³
شود بی گمان زود⁵ پرخاشجوی⁶
یکی بر لب خشک نم بر زنیـم
بگردان ایران نماییم راه
و گرنه چنین کار دشوار نیست
ندارد دم آتش قیـز پای

توان کرد وقت نبرد و درنگ — IV: توان کرد و داند شتاب و درنگ — I¹
VI — ² 350 стоит после б. 352 текста. VI — توان کرد وقت شتاب و درنگ — VI
بر مادرش زر و گوهـر بسی * فرستادهام من بدست کسی
³ VI — доб. б.:

هنوز آن نیازی دل و جان من * نه مرد مصافست و لشکر شکن
после которого идут б. 350 текста и варианты бб., доб. в рук. I и IV после б. 353 текста, см.
прим. 6; I, VI — доб. тот же б. после б. 353 текста. VI — ⁴ شیر جوی⁵ VI — گردو⁵
⁶ I, IV — доб. бб.:

چو آیدش هنگام تازد چو شیر * بسی سروران را سر آرد بزیر
بیاً تا کنون سوی ایران شویم * ز شادی سوی کاخ داستان شویم
ببینیم تا رای این کار چیست * همین پهلوان ترک فرخنده کیست
بیامد سوی کاخ داستان فراز * یل پهلوان رستم سر فراز
خود و گویو در کاخ خرم شدند * زمانی نشستند و بی غم شدند
چنین گفت رستم کزین باک نیست * که آخر سر انجام جز خاک نیست
نداند کس این پهلوان از که خاست * نداند کسی کین سوار از کجاست
بگیو آنگهی گفت پس پیلتن * که ای گرد سالار لشکر شکن
هم آیدر نشینیم امروز شاد * ز گردان و کاوس گیریم یاد
в VI эти бб., кроме последнего, стоят после б. 352 текста; после первого б. доб. два других; последние два бб. отсутствуют, вместо них стоит б.:

فرسته چنین پاسخ آورد باز * ازان پرهـنر کدوک سرفراز
پنازیم — I⁸ امروز — I, IV⁷ I — здесь доб. еще 10 бб. явно позднейшего происхождения.
VI — گذاریم⁹ I⁹ فرخنده — IV¹⁰ دریای موج — ср. б. 624 текста.

بچنگال و نیروی شیران تویی²
 ستاننده مرز مازندران³
 ز تیغ تو ناهید⁴ بریان شود
 هم آورد تو در جهان پیل نیست
 نمان تو کوهی ز بن برکنید⁵
 ز تو برفرازند گردان کلاه
 کز اندیشه آن⁹ دلم گشت ریش
 چو خواندیم آن¹¹ نامه گزدهم
 نباشد بهر کار فریادرس¹²
 که پیش¹⁴ تو آید گرانمایه گیو¹⁵
 مکن داستان را گشاده دو لب¹⁶
 ز زابل براننی برآری خروش
 نباید جز از تو¹⁸ ورا هم نبرد¹⁹
 عنان تگاور بپاید بسود

دل و پشت گردان ایران¹ تویی
 گشاینده باند هاماوران
 ز گرز تو خورشید گریان شود
 چو گرد پی رخس تو نیل نیست
 نماند تو بر شیر بند افگند
 تویی از⁶ همه بد بایران⁷ پناه
 گزاینده کاری بند⁸ آمد بپیش
 نشستند گردان بپیش¹⁰ بهم
 چنان باد کاندز جهان جز تو کس
 بدان گونه دیدند¹³ گردان نیو
 چو نامه بخوانی بروز و شب
 مگر با سواران بسپار هوش
 بر اینسان¹⁷ که گزدهم زو یاد کرد
 بگیو آنگهی گفت برسان دود²⁰

325

330

335

¹ Л — ایران و توران ² Б — далее вместо перевода бб. 321—327 следуют такие строки:

فکتب کتابا صدره بالثناء علیه و قال فیه لا زلت ملجأ و ملاذ، ولا کان غیرک فی العالم
⁴ T — VI — обратный порядок мисра; I, IV — б. оп. ³ VI и T — مستجارا
 در ایران — I, VI ⁷ در — VI — I, IV ⁶ بر که گزند افگند — I, IV, VI ⁵ بهرام
 بخوانند این — I, IV ¹¹ سراسر — T — ایران — I, IV, VI ¹⁰ او — VI ⁹ نو — I, IV, VI ⁸
 چو خوانند آن — VI ¹² I, IV, VI — б. оп.; в Б — этот б. также отсутствует; см. прим. 2 к
 نزد — I, IV и VI ¹⁴ بران بر نهادند — VI — بران گونه دیدند — I ¹³ 322. б.
 سپهدار گیو — VI ¹⁵ I, IV, VI — доб. б.:

بند تو آرد همان نامه را * بدانی بدو نیکی آن خامه را
¹⁶ I, IV, VI — доб. б.:

اگر دسته داری بدستت مپوی * یکی تیزکن مغز و بنمای روی
 جز از تو نباشد — I, IV, VI ¹⁸ بدان سان — VI — از انسان — IV — بر آن سان — I ¹⁷
 I, VI — доб. б.:

چو نامه بهر اندر آمد بداد * بگپیو دلاور بکردار باد
 برسان رود — VI — پشتاب زود — I, IV ²⁰ IV — доб. вариант того же б.

سپهدار نامه بر ایشان بخواند
 چندی گفت با پهلوانان برآز
 برین سان³ که گزدهم گوید همی
 چه سازیم و درمان این کار⁴ چیست
 بر آن بر نهادند یکسر که گیو
 [برستم رساند⁹ از این آگهی
 [گو پیشتن را بدین رزمگاه
 نشست آنگهی رای زد¹⁴ با دبیر

315

۹

یکی نامه فرمود پس شهریاری
 نخست آفرین کرد بر کردگار¹⁶
 دگر آفرین کرد بر پهلوان

320

و زیبن داسستان چناند گونه¹ : Л—повторяет второе мисра б. 303:

VI—² براند

سپهدار نامه بر ایشان برآز * که این کار گردد بما بر دراز
 پایران I, VI—⁵ درد T—⁴ بدینسان I, IV, VI—³ I, IV—б. оп.
 رسانند VI—⁹ (так!) سام ز VI—⁸ رود پیش I, IV—⁷ بزاول Л—⁶
 T—¹³ بیاورد VI—¹² Л—бб. 316 и 317 оп. ¹¹ باهم بشد VI—¹⁰ برهم بشد IV—
 مر اورا بخواند بدین رزمگاه * که او یست ایرانیان را پناه
 I, IV—¹⁴ و I, IV—¹⁵ سوی VI—¹⁶ Остальные рук. и T спускают
 второе мисра этого б. и первое мисра следующего. ¹⁷ I—¹⁸ I, IV—
 IV, VI—доб. бб.:

چنان [دان—VI] که اندر جهان جز تو کس * نباشد بهر کار فریادرس
 بدان کز ره ترک نام آوری * یکی تاختن کرد با لشکری
 بدژ در نشستست خود با سپاه * بران مردم دژ گرفتست راه
 یکی پهلوان ست گرد دلیر * بتن ژنده پیل و بدل نژر شیر
 از ایران ندارد کسی تاب اوی * مگر تو که تیره کنی آب اوی

- چو خورشید بر زد سر از قیره¹ کوه
 سپهدار سهراب نیزه بدست
 سوی باره آمد یکی بنگرید⁶
 پیامد در دژ گشادند باز⁸ 305
 بفرمان همه پیش او¹² آمدند
 چو نامه بنزدیک خسرو¹⁵ رسید
 گرانمایگانرا ز لشکر بخواند
 نشستند با شاه¹⁷ ایران بهم
 چو طوس و چو گودرز¹⁹ کشواد و گبو 310
- میانرا² بستند ترکان³ گیوه
 یکی بارکش باره⁴ بر نشست⁵
 باره درون بس کسی را⁷ ندید
 ندیدند در⁹ دژ یکی¹⁰ رزمساز¹¹
 بجان هر کسی چاره جو¹³ آمدند¹⁴
 غمی شد دلش کان سخنها شنید
 و زمین داستان چند گونه براند¹⁶
 بزرگان لشکر همه پیش و کم¹⁸
 چو گرگین و بهرام و فرهاد²⁰ نیو

توران — I, IV, VI³ میانهها — I, IV² نیزه — VI; پرز — I, IV و T; دمره — I¹
 بارهٔ قیزتگ — VI و T⁵ بارهٔ قیزتگ — I, IV⁴; دب.::
 بران بد که گردان دژ را همه * بگریزد ببندد بسان رمه
 چو آهننگ دژ کرد کسرا ندید * خروشی چو شیر ژیان بر کشید
 IV — доб. еще б.:
 بشب رفته بودند با گژدهم * سواران دژدار و گردان بهم
 VI — доб. тот же б. после б. 305, а за ним б. 304, после которого доб. б.:
 هر آنکس که بود اندر آن جایگاه * گنه کار بودند اگر بی گناه
 بدژ اندرون بس کسی را — I, IV⁷ چو سهراب و لشکر بر دژ رسید — I, IV و VI⁶
 در دژ گشادند در — VI⁸ باره درون گژدهم را — T; پیاده درون گژدهم را — VI
 اوی — I و T¹² سرفراز — VI¹¹ کسی — I, IV, VI¹⁰ بر — IV⁹ حال باز
 IV, VI و T¹³ جو — I, IV, VI — доб. бб.:¹⁴
 همی جست گرد آفرید و ندید * دلش مهر و پیوند او بر گزید
 بدل گفت از آذیس دریغا دریغ * که شد ماه تابنده در زیر میغ
 310. ср. б. 310. بپرسید بسیار و هم خیره ماند — VI¹⁶ کاوس — IV¹⁵
 همه شهر ایران ز پیش و ز کم — I¹⁸ همه پهلوانان — VI¹⁷
 فرهاد و بهرام — IV; فرهاد و شاپور — I; و — L — доб. 20 و IV, VI — доб. 19
 فرهاد و رهام و — VI

تو گفتی¹ که سام سوارست و بس²
 سر بخت گردان همه⁴ خفته گیر⁵
 نکوشیم و دیگر نگوئیم چیز⁶
 نراند سپاه و نسازد کمین⁸
 نگیرد کسی دست او را بدست
 درنگی شود شیر ز اشتاب¹⁰ اوی
 فرستاده را جست¹¹ و بگشاد لب
 نبیند ترا هیچکس زان سپاه¹²
 پس نامه¹⁴ آنگاه بر پای خاست¹⁵
 بران¹⁶ راه بی راه شد ناپدید
 سپردند آن باره¹⁷ دژ بدوی

عنان دار چون او ندیدست کس
 باندیش³ بر آسمان رفته گیر
 اگر خود شکویم یک چند نیز
 اگر دم زند شهریار زمین⁷
 دژ و باره گیرد که خود زور هست
 که این باره⁹ را نیست پایاب اوی
 چو نامه بمهر اندر آمد بشب
 [بگفتش چنان رو که فردا پگاه
 فرستاد نامه سوی راه¹³ راست
 بنه بر نهاد و سر اندر کشید
 سوی شهر ایران نهادند روی

295

300

ز ما مایه گیرد که خود زور هست * نگیرد کسی دست او را بدست
 IV—доб. варианты тех же бб. в ином порядке; VI—доб. вариант первого б. и б.:

بنه این که امشب همه بر نهیم * همه گوش را سوی لشکر نهیم
 после б. 295 текста.

¹ I, IV, VI—گویى ² I, IV—доб. б.:

نداریم طاقت درین جنگ اوی * بدین گرز و چنگال و آهنک اوی
 VI—б. оп. ³ I, IV—بزرگیش ⁴ I, IV—فرو ⁵ IV—обратный порядок мисра; VI—б. оп. ⁶ VI—نجویم نیز IV—доб. б.:

بنه اینک امشب همه بر نهیم * همه روی را سوی لشکر نهیم
 ср. прим. 21 к б. 290 (разночтение по I, VI). ⁷ VI—اندرین ⁸ Л, VI—بسازد و بسپاه
 I, IV—бб. 295 и 296 оп. ⁹ VI—پایه ¹⁰ VI—از تاب ¹¹ Так в VI; Л—فرستاد بر خاست
 I, IV—¹² Л, Б—б. оп.; I, IV—доб. еще б:

کسی کرد نامه هم اندر زمان * بنزدیک کاوس شاه جهان
 VI—доб. вариант того же б.:

کسی کرد نامه هم اندر زمان * بر آراست ره را چو باد دمان
¹³ I, IV—دست ¹⁴ IV—نامه ¹⁵ VI—доб. б.:

چو او رفت گزدهم اندر زمان * بنزدیک شاه جهان پهلوان
¹⁶ VI—بدان ¹⁷ I, IV, VI, Б—б. оп.; I, IV—доб. б.:

بزیر دژ اندر یکی راه بود * که دشمن ازان ره نه آگاه بود
 VI—доб. вариант того же б. (ср. б. 270 текста и примечание к нему).

که سالش ده و دو باشد¹ فزون
چو² خورشید تابان بدو³ پیکرست
ندیدم کسی را چنان⁵ دست و گرز⁶
ز دریا و از کوه تنگ آیدش
چو بازوی او تیغ برنده نیست⁷
یکی باره تیغزنگ بر نشست
بر اسپش ندیدم فزون زان پپای⁸
گراید ز بیمنی سوی مغز بوی¹⁰
برش ماند زان¹¹ بازو اندر شگفت
پر اندیشه¹³ جان¹⁴ از پی کار اوست¹⁵
عنان پیچ¹⁷ زمین گونه نشنیده ام
یکی مرد جنگ آور آرد بکف¹⁸
که او اسپ تازد²⁰ برو روز کین²¹

یکی پهلوانی پپیش اندرون
بمالا ز سرو سهی برترست
برش چون بر پیل⁴ و بالاش برز
چو شمشیر هندی بچنگ آیدش
چو آواز او رعد غرنده نیست
هچیر دلاور میاذرا بپست
بشد پپیشی سهراب رزم آزمای
که⁹ برهم زند مرّه را جنگ جوی
که سهرابش از پشت زین برگرفت
درستست و¹² اکنون بزفهار اوست
سواران ترکان¹⁶ بسی دیده ام
میادا که او در میان دو صف
بران¹⁹ کوه بغشایش آرد زمین

لا یزید سنه - B: همه سالش باشد ده و دو - VI: که سالش ز دو هفت ناید - I¹
ز ترکان ندیدم چنان - I, IV⁵ شیر - I, VI⁴ برو - VI³ ز - IV² علی اُسبوعین
B-б. отсутствует. I, IV-⁷ B-б. отсутствует. VI-⁶ بایران ندیدم چنان - VI
доб. б.:

بایران و توران چنان مرد نیست * ز گردان کس اورا هم آورد نیست
I, VI- б. оп.¹⁰ چو - IV⁹ زیر پای - VI⁸ VI-доб. вариант того же б.
مغز - I¹⁴ پر آزار - I, IV¹³ و - VI¹² زو - VI¹¹ از - I, IV¹¹ B-б. отсутствует.
I¹⁶ B- б. отсутствует. و پر از درد اوست - IV: و پر از درد پوست - I, VI¹⁵
I, VI- доб. б.¹⁸ عنان دار - I¹⁷ ز توران و ایران - IV: سواران توران
نخواهم که با او بمحرا بود * هم آورد اگر کوه خارا بود
که او اسپ راند - I, IV: کجا اسپ راند - VI²⁰ بدان - VI: پرین - I, IV¹⁹
I-доб. бб.:²¹ پر ز کین - IV²¹

از ایران همه فرهی رفته گیر * جهان از سر تیغش آشفته گیر
اگر دم زند شهریار اندرین * نیارد سپاه و نه سازد کمین

چنین گفت کای شاه ترکان چین¹
هم از آمدن هم ز دشت نبرد³
که ترکان ز ایران نیابند جفت
بدین درد غمگین مکن خویشستن
که جز بافرین بزرگان نه
نداری⁷ کس از پهلوانان همال
که آورد گردی⁸ ز توران سپاه
شما¹¹ با تهمتن ندارید پای
ندافم چه آید ز بد بر سرت¹³
همی از پلنگان بپایند نهفت
رخ نامور سوی توران کنی¹⁴
خورد گاو نادان ز پهلوی خویش¹⁶
که آسان¹⁸ همی دژ بچنگ آمدش¹⁹

چو سهراب را دید بر پشت زین
چرا رنجه گشتی کنون² باز گرد
بخندید و اورا⁴ به افسوس گفت
چنین بود و⁵ روزی نبودت ز من
همانا که تو خود ز ترکان نه
بدان زور و بازوی و آن کتف و یال⁶
و لیکن چو آگاهی آید بشاه
شهنشاه و رستم⁹ بجنبید¹⁰ ز جای
نماید یکی¹² زنده از لشکرت
دریغ آیدم کین چنین یال و سفت
ترا بهتر آید که فرمان کنی
نباشی پس ایمن بپازوی¹⁵ خویش
چو بشنید سهراب ننگ¹⁷ آمدش

260

265

¹ I, IV — چین و شاه توران ² I, IV, VI — چنین ³ T — доб. бб.:

بدو گفت سهراب کای خوب چهر * بتاج و بتخت و بهاه و بههر
که این باره با خاک پست آورم * ترا ای ستمگر بدست آورم
چو بیچاره گردی و پیچان شوی * ز گفتار هرزه پشیمان شوی
پشیمانی آنگه ندارد سود * چو گردون گردان کلاهت ر بود
کجا رفت پشیمان که کردی پدید * چو بشنید گفتار گرد آفرید
بدان زور I — ⁶ رفت VI — رفت و ⁵ I, IV و آنگه VI — و با او ⁴ I, IV
بدین زور و این بازو و کتف و یال VI — و آن بازو و کتف و یال
LI — ¹¹ بپیچد I — ¹⁰ مع رستم B — ⁹ که آمد گروهی I, IV — ⁸ نیابی I, IV — ⁷
همان ¹² VI — کسی ¹³ B — бб. 265 и 266 отсутствуют. ¹⁴ I — бб. 267 и 268 оп.; IV —
б. 267 стоит после б. 268 текста. ¹⁵ VI — ز بازوی ¹⁶ B — переводит б. 268 следующим
образом: ¹⁷ IV, VI — نیک ¹⁸ I — کز انسان ¹⁹ I, IV — доб. бб.:

بدو گفت سهراب کای خوب چهر * بتاج و بتخت و بهاه و بههر
که این باره با خاک پست آورم * ترا ای ستمگر بدست آورم
چو بیچاره گردی و پیچان شوی * ز گفتار هرزه پشیمان شوی

بدو گفت کاکنون ازین بر مگرد¹ که دیدی مرا² روزگار نبرد³
 برین باره دژ⁴ دل اندر میند
 بپای آورد زخم کوپال من
 عنان را بپیشچید گردد آفرید
 همی رفت و سه راب⁹ با او بهم¹⁰ 250
 در باره پگشاد¹¹ گردد آفرید
 در دژ بستند و غمگین شدند
 ز آزار گردآفرید و هیچیر¹⁵
 بگفتند کای نیکدل¹⁷ شیر زن
 که هم رزم جستی هم¹⁸ افسون و رنگ 255
 بخندید بسپار گردآفرید

که دیدی مرا² روزگار نبرد³
 که این⁵ نیست برتر ز ابر⁶ بلند
 نراند کسی نیزه بر⁷ یال من
 سخند سرافراز بر دژ کشید⁸
 پیامد بدرگاه دژ گزدهم
 تن خسته و بسته¹² بر دژ کشید¹³
 پر از غم دل و دیده خونین شدند¹⁴
 پر از درد بودند برنا و پیر¹⁶
 پر از غم بد از تو دل انجمن
 نیامد ز کار تو بر دوده¹⁹ رنگ²⁰
 بهاره برآمد²¹ سپه بنگرید²²

بیمالا به کردار سرو بلند * لبانش چو پسته دهانش چو قند
 после котрых следует вариант б., доб. рукописями Л и VI:

زگفتار او مبتلا شد دلش * تو گفستی که دژ بلا شد دلش
 زمین - IV² ازین کینه اکنون نگرد - VI: زین گفته اکنون مگرد - I, IV⁴
 - I, IV⁵ بدین باره و دژ - IV: بدان باره دژ - I⁴ چو کردی شود بخت را روی زرد - VI³
 بهاره برآمد سپه (را) گزید - I⁸ نگه کن بدین بازو و - VI⁷ چرخ - I, IV⁶ که آن
 سمند - I, IV¹² در دژ گشادند - T¹¹ و دختر ز بیم (так!) - VI¹⁰ و نژدار - I, IV⁹
 - VI: از در دژ کشید - IV¹³ سرافراز

بدژ راند باره هم اندر زمان * بخندید سه راب روشن روان
 از آزار و کردار کار هیچیر - I, IV¹⁵ وزان ترک بدخواه پرکین شدند - VI¹⁴
 VI: (так!) از آواز دكروز کار هیچیر - VI¹⁶ Б - бб. 253, 254 и 255 отсутствуют; VI - доб. б.:
 چو دخترش را دید گزدهم پیر * ز شادی رخس گشت ماندند شیر
 T - доб. б.:

بر دختر آمد همی گزدهم * اپا نامداران و گزردان بهم
 روزه - IV¹⁹ و - VI¹⁸ بدو گفت کای نیکدل - IV, VI: بدو گزدهم گفت کای - I¹⁷
 - IV²⁰ رنگ - VI: VI - доб. б.:
 سپاس از خداوند چرخ بلند * که نامد بچانت ز دشمن گزند

چنین گفت کامد بلایی پدید - I, IV²² پیاده پیامد - VI²¹

- 235 بداندست کاویخت گردآفرید بدو روی بنمود و گفت ای دلیر
 دو لشکر نظاره برین جنگ ما کنون من کشایم⁴ چنین روی و موی
 که با دختری او بدشت نمرد نهانی⁸ بسازیم بهتر بود
 ز بهر من آهو ز هر سو مغواه¹⁰ کنون لشکر و دژ بفرمان تست
 دژ و گنج و دژ بان سراسر قراست چو رخساره بنمود سهراب را
 یکی بوستان بد در اندر¹⁴ بهشت دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان
- 240 245
- مر آنرا جز از¹ چاره درمان ندید² میان دلیران بگردار شایر
 برین گرز و شمشیر³ و آهنک ما سپاه تو⁵ گردد پر از گفت و گوی⁶
 بدین سان بابر اندر آورد گرد⁷ خرد داشتین کار بهتر بود⁹
 میان دو صف بر کشیده سپاه نباید برین آشتی جنگ¹¹ جست
 چو آیی¹² بدان ساز کت دل هواست¹³ ز خوشاب بگشاد عذاب را
 بهالای او سرو دهقان نکشت تو گفتی همی بشکفت هر زمان¹⁵

¹ VI — آن جز ² T — вар. б.:

گشادش رخ آنگاه گرد آفرید * مر آن را جز این هیچ چاره ندید
 سپاه از تو⁵ IV, VI — گشاده⁴ بدین گردش و ساز³ VI —
⁶ VI — доб. б.:

بخندند گردان سراسر برین * بران سرفرازان و گردان و کین
⁷ IV — доб. бб.:

زنانش چنین اند ایرانیان * چه گویند گردان بگرز گران
 نباید که چندین درنگ آوری * همه نام مارا بننگ آوری
 VI — доб. вариант второго б.:

نماید که چندین درنگ آورد * همان نام تو زیر ننگ آورد
 از هر سو آهو مغواه¹⁰ IV — 240 текста. 239 б. VI — همانا⁹ IV —
 VI — мисра искажено. 11 VI — کینه 12 IV — که رانی¹³ IV — оп. (так!);
 بد در ایدر¹⁴ L — چنان کت مراد و هواست T: چنان ساز دل کت هواست VI —
 VI — بود اندر¹⁵ I — (конец лакуны) بشکند از همان¹⁵ VI — доб. б.:

ز گفتار او مبتلا شد دلش * برافروخت گنج بلا شد دلش
 IV — доб. бб.:

بعارض چو دیبای منسوج بود * بزلفی نهانها بندها روت بود

- عنان بر گرایید و برگاشت اسپ
زدوده سنان آنگهی در ربود
220 بزود بر کمر بند گرد آفرید
ز زین بر گرفتش بکردار گوی
چو بر زین⁶ پیچید گرد آفرید
بزد نیزه⁷ او بدو نیم کرد
به آورد بها او بسنده نبود
225 سپهرید عنان ازدها را سپرد
چو آمد خروشان بتنگ اندرش
رها شد ز بند زره موی اوی
بدانست سهراب کو دخترست
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
230 سواران جنگی بروز نبرد
ز فتر اکب بگشاد پیچان کمند
بدو گفت کز من رهای¹⁹ مجوی
نیامد بدامم بسان تو گور
- بیامد بکردار آذر¹ گشسپ¹
در آمد بدو هم بکردار دود²
زره بر برش یک بیک³ بر درید
چو چوگان بزخم⁴ اندر آید بدوی⁵
یکی تیغ تیز از میان بر کشید
نشست از بر اسپ⁸ و بر خاست گرد
پیچید⁹ ازو روی و¹⁰ برگاشت¹¹ زود
بخشم از جهان¹² روشنایی ببرد¹³
بجنبید¹⁴ و برداشت خود از سرش
درفشان چو خورشید شد روی اوی
سر و موی او از در¹⁵ افسرست
چنین دختر آید به آوردگاه
همانا با بر¹⁶ اندر آرد گرد¹⁷
بمنداخت و¹⁸ آمد میانش بماند
چرا جنگ جوئی²⁰ تو ای ماه روی
ز چنگم رهایی نیابی مشور

1. VI — доб. бб.:

چو آشفته شیری و تنیدی نمود * سر نیزه را سوی او کرد زود
بدست اندرون نیزه جان ستان * پس پشت خود کردش آنگه سنان
IV — доб. второй б. разночтения по VI и б.:

بر آشفته شد شیر و تنیدی نمود * بن نیزه را سوی او کرد زود
VI — ز باد — IV⁴ یک بیک از تنش — VI⁶; بر تنش یک بیک — IV³ IV — б. оп.²
بزد تیغ و نیزه — IV⁷, VI⁷ بر خود — IV⁶ آورد روی — VI⁶; آید بروی — IV⁵ بتاب
بر گشت — IV¹¹ و زو روی — VI¹⁰ شتابید — VI¹⁰; بتابید — I, IV⁹ بر زین — VI⁸
IV —¹⁶ از در و — IV¹⁵ بخندید — IV¹⁴, VI¹⁴ VI — б. оп.¹³ بچنگ از هوا — IV¹²
оп. — VI¹⁸ (текст искажен). доб. б. VI — نیارند گرد — VI¹⁷ بر او — VI¹⁷ ز ابر
جستی — IV²⁰ بهانه — IV¹⁹

- نهان کرد گیسو بنیز زره
 فرود آمد از بکردار شیر
 پیش سپاه اندر آمد چو گرد
 که گردان کداحند و جنگ آوران⁵ 205
- چو سهراب شیراژن او را بدید
 چنین گفت کاسد دگر باره گور
 پوشید خفتان و بر سر نهاد
 پیامد دمان پیشی گرد آفرید
 کمان را بزه کرد و بگشاد بر
 سهراب بر¹⁰ تیر باران گرفت
 نگه کرد سهراب و آمدش زندگ¹²
 سپر بر¹⁵ سر آورد و بنهاد روی
 چو سهراب را¹⁸ دید گرد آفرید¹⁹
 کمان بزه را²⁰ بازو فگند
 سر نیزه را سوی سهراب کرد
 بر آشفست سهراب و شد چون²³ پلنگ 215
- بزد بر سر ترگ¹ رومی گره²
 کمر بر میان بادپای بنیز³
 چو رعد خروشان یکی ویله⁴ کرد
 دلیران و کار آزموده سران⁶
 بخندید و لب را بدندان گزید
 بدام خداوند شمشیر و زور⁷
 یکی ترگ چینی⁸ بکردار باد
 چو دخت کهند افگن او را بدید
 نبد مرغ را پیش تیرش⁹ گذر
 چپ و راست جنگ سواران¹¹ گرفت
 بر آشفست و تیز¹³ اندر آمد بچنگ¹⁴
 ز پیگار¹⁶ خون اندر آمد بجوی¹⁷
 که برسان آتش همی بر دمید
 سمنش برآمد بابر²¹ بلند
 عنان و سنان را²² پر از تاب کرد
 چو بدخواه او چاره گر بد بچنگ²⁴

3 VI — доб. б.: 2 VI — گره را 1 B — البیضة

ز در رفت پویان بسان بهار * یکی تیر در دستش آهن گذار
 VI — доб. бб.: 6 VI — کند آوران — IV 5 نعره — VI 4

که بر من یکی آزمون را ز جنگ * نگردد بسان دلاور نهنگ
 ز چندان کشی (так!) لشکر سرفراز * مر او را نیامد کسی پیش باز
 بگردش — IV 11 چو سهراب را — IV 10 بندش — VI 9 رومی — IV 8
 B — перевсд б. оп. 7 VI — 212 — 225 передает следую-
 щим образом: 12 VI — تنگ 13 VI — و پس 14 B — бб.

فصل سیف و قطع رمحها فولت هاربه من بین یدیه فرکض سهراب فی اثرها
 بنزدیک آن دختر جنگ جوی — T 17 پیکان — VI 16 در — IV 15

هم او را نمی — VI 18 هم آورد را — IV 18
 IV 24 همچون — IV 23 سنانش — IV 22 برابر — VI 21 کمان را بزه بر

که بدخواه او خیره بد روز جنگ — VI چو بدخواه را دید او بادرنگ

نیامد سنان² اندرو جایگیر
 بن⁴ نیزه زد بر میان⁵ دلیر⁶
 نیامد همی زو بدلیش ایچ یاد⁷
 همی خواست از تن بریدن سرش
 غمی شد ز سهراب و زنهار خواست
 چو خشنود شد پند بسیار داد
 بنزدیک هومان فرستاد او
 که اورا گرفتند و بردند اسپر
 که کم شد هچیر اندر آن انجمن

یکی نیمه زده¹ بر میانش هجیر
 سنان باز پس کرد³ سهراب شیر
 ز زین بر گرفتهش بکردار باد
 ز اسب اندر آمدنشست از برش
 پیچید و برگشت بردست راست
 رها کرد ازو چنگ و زنجار داد
 بستش بپند آنگهی رزمجوی⁸
 بدژ در⁹ چو آگه شدند از هجیر
 خروش آمد و ناله¹⁰ مرد و زن

Y

که سالار آن انجمن گشت کم¹²
همیشه بچنگ اندرون نامدار
زمانه ز مادر چنبن ناورید¹⁵
که شد لاله رنگش بکردار قیر¹⁷
نبود اندر آن کار جای درنگ

چو آگاه شد دختر¹¹ گزدهم
 زنی بود برسان¹³ گزری¹⁴ سوار
 کجا نام او بود گزرد آفرید
 چنان ننگش¹⁶ آمد ز کار هجیر
 پیوشید درع سواران جنگ¹⁸

¹ IV — یزد نيزه — ² VI — سنازش نيزود — ³ VI — برد — ⁴ VI — يکى — ⁵ IV — ميازش —
⁶ VI — هچير — ⁷ IV — ياد — ⁸ VI — ټډل درش — второе мисра б. 190, бб. 191 и 192 и первое мисра б. 193 оп.; Т — доб. б.:

خروشان - VI¹⁰ به‌دین در - VI⁹ 191-196 гг. Б - جنگ‌جوی - IV⁸ VI
 زنان سخن - VI¹¹ شدند آفرمان - VI¹² гг. Б.:

بهلرزید همی دخت را گژدهم * برادرش را خورد بدو گستههم (tak!)
 بیدان دخت را نام گرد آفرید * که چون او کس اندر زمانه ندید
 غمی گشت و بر زد خروشی بدرد * برآورد از دل ییکی بهاد سرد
 و بلغ الحیر الی T—доб. третий б. разночтения по VI; Б—бб. 196—201 передает так:
 کرد VI—¹⁴ IV—¹³ الغلعة بما جرى على هجير فلبست المرأة السلاح
 که شد IV—¹⁷ IV—¹⁶ VI—б. оп. که چون او بچنگ اندرون کس ندید IV—¹⁵
 که او را گرفتند و بردند اسیر: VI—ошибочно: لاله برگش بکردار قیر
 سواران—T¹⁸

- چو سهراب نزدیکی دژ¹ رسید
نشست از بر بادپای چوگرد
چو سهراب جنگ آور اورا بدید
ز لشکر برون تاخت بر سان شیر
چنین گفت با رزم دیده هجیر
چه مردی و نام و نژاد تو چیست⁶
هجیرش چنین داد پاسخ که بس
هجیر دلیر و¹⁰ سپهبد منم
فرستم بنزدیک شاه جهان¹²
بخندید سهراب کین¹⁴ گفت و گوی
چنان¹⁵ نیزه بر نیزه بر ساختند¹⁶
- 180
- 185
- هجیر دلاور سپه را² بدید
ز دژ رفت پویان بدشت نبرد³
برآشفت و شمشیر کین برکشید
بپیش هجیر اندر آمد دلیر⁴
که تنها جنگ آمدی خیره خیر⁵
که زاینده را بر تو باید گریست
بترسی⁷ نباید⁸ مرا یار کس⁹
سرت را هم اکنون¹¹ ز تن برکنم
تنت را کنم زیر گل در¹³ نهان
بگوش آمدش قیز بنهاد روی
که از یکدگر¹⁷ باز شناختند¹⁸

VI - доб. бб.:³ مر اورا - IV² نزدیک او در - VI نزدیک آن دژ - IV¹

بدان لشکر ترک آواز داد * چنین گفت آن گرد پهلو نژاد
که گردان کدامین و جنگ آوران * دلیران و کار آزموده سران
که با من بگردند در کینه گاه * ز چندین دلاور سران سپاه
پذیره نیامد کس اورا بجنگ * که بد برز بالا و بازو نهنگ
چنین گفت - IV⁴ فطاعن هو و سهراب B - бб. 179-188 передает одной фразой:
IV⁵ - заменяет б. двумя следующими: (ср. следующий, б. 181 текста).
که تنها جنگ آمدی خیره خیر * کنون پای دار و عنان سخت گیر
چرا خیره تنها جنگ آمدی * خرامان جنگ نهنگ آمدی
نیاید - IV⁸ بمردی - VI; جنگت - IV⁷ چه نامی و اصل و نژاد تو چیست - IV⁶
VI - доб. бб.:⁹ نیابی - VI

منم گرد ایران سوار دلیر * که روبه شود پیش من نره شیر
کند کرس اندر - VI¹³ مهان - VI¹² هم اکنون سرت را - IV, VI¹¹ و - IV, VI¹⁰
که - VI; همی یکدگر - IV¹⁷ انداختند - IV¹⁶ سبک - IV¹⁵ زین - IV¹⁴
IV, VI - доб. бб.:¹⁸ نیزه زهم

چو آتش درآمد گو پیل زور * چو کوهی روان کرد از جا ستور

- 165 اگر جنگ جویی تو جنگ آورند
چنین نامه و² خلعت شهریار
بسهراب آگاهای آمد ز راه
پذیره بشد با نیا همچو باد⁵
چو هومان ورا دید با یال و کفت
بدو داد پس نامه شهریار
170 جهانجوی چون نامه شاه خواند⁸
کسی را نمد پای¹⁰ با او بجنگ
دژی بود کش خواندندی سپید
نگهبان دژ رزم دیده هجیر
هنوز آنزمان گسته¹⁵ خرد بود
175 یکی خواهرش¹⁷ بود گرد و سوار
- جهان بر بداندیش تنگ آورند¹
ببردند با ساز چندان سوار³
ز هومان و از بارمان و سپاه⁴
سپه دید چندان دلش گشت شاد
فرو ماند هومان ازو در⁶ شگفت
ایا هدیه و اسب و استر بیمار⁷
ازان جایگه تیز لشکر براند⁹
اگر شیر پیش آمدی¹¹ گر پلنگ¹²
بران دژ بد ایرانیان را¹³ امید
که با زور و دل بود و با دار و گیر¹⁴
بغردی گراینده¹⁶ و گرد بود
بداندیش و گردنکش¹⁸ و نامدار¹⁹

چو آن نامه و VI - 'چو آن نامه با IV -² VI - здесь б. оп. (см. прим. 7 к б. 170).

VI - вар. б.⁴ با اسب و استر بیمار VI - اسپان و چندی سوار IV -³

پس آمد بسهراب از ایشان خبر * پذیره شدن را بمستثنی کمر

نشد با نیا پیش هومان چو باد VI - نیم آمد دمان نزد هومان چو باد IV -⁵

IV, VI - доб. б.: ساز چندان نثار VI - آلت کارزار IV -⁷ بینادل اندر VI -⁶

همان نیز بیدار دو پهلوان * بگفتند پیغام شاه ردان

VI - после этого б. доб. еще б.:

که گر جنگ جویی تو جنگ آورند * جهان بر بداندیش تنگ آورند

I, IV, VI - نامه او بخواند T - доб. б.:⁹

بزد کوس و سوی ره آورد روی * جهان شد پر از لشکر و های و هوی

آمدش IV - آیدش T -¹¹ قاب IV -¹⁰ IV - доб. б.:¹² نهنگ VI - б. оп.;

سوی مرز ایران سپه را براند * همی سوخت آباد و چیزی نماند

VI - мисра испорчено. با گرز [و] تیر IV -¹⁴ بد ایرانیانرا بدان دژ VI -¹³

مرد IV -¹⁸ اخت - B - دخترش T -¹⁷ هنر گستر IV -¹⁶ گزدهم I, IV -¹⁵

VI - доб. б.:¹⁹ افکن

نهاده برو نام گرد آفرید * ز گردون جهان در جهان ناورید

- پدر¹ را نباید که داند پسر²
مگر کان دلاور گو سال خورد
ازان⁵ پس بسازید⁶ سهراب را 155
برفتند بی‌دار دو پهلوان
بپیش اندرون هدیه¹⁰ شهریار
ز پیروزه تخت و زبیه جاده¹¹ تاج
یکی نامه با لایه و دلپسند¹³
که گر تخت ایران بچنگ آوری 160
ازین مرزقا آن¹⁵ بسی راه نیست
فرستمت هرچند¹⁶ باید¹⁷ سپاه
بتوران چو هومان و چون بارمان
فرستادم اینک بفرمان تو
- که بندوق دل و جان به مهر پدر³
شود کشته بر دست این شیر مرد⁴
ببندید⁷ یک شب برو⁸ خواب را
بنزدیک سهراب روشن روان
ده اسب و ده استر بزین و بیمار
سر تاج زر پایه¹² تخت عاج
نیشسته بنزدیک آن ارجمند¹⁴
زمانه برآساید از داوری
سمگان و ایران و توران یکمست
تو بر تخت بنشین و بر نه کلاه¹⁸
دلیر و سپهبد نبذ بی گمان¹⁹
که باشند یک چند مهمان تو

1 IV — پسر 2 IV — پدر 3 IV, VI, T — б. здесь оп., следует после б. 151 текста (см. прим. 9 к б. 151). 4 IV, VI — доб. б.:

چو بی رستم ایران بچنگ آوریم * جهان پیش کاوس تنگ آوریم
ببندیم — VI: بگیرییم — IV 7 بسازیم — VI: به بندیم — IV 6 وزان — IV, VI 5
8 IV — بدو 9 T — доб. б.:

و گر کشته گردد بدست پدر * ازان پس بسوزد دل نامور
لایه دلپسند — IV 13 سر تاج در پایه — T 12 پیروزه — VI 11 خلعت — VI 10
14 IV, VI — доб. б.:

چو نامه نیشستند آن بخردان * بدادند پیغام شاه ردان
و او بر کلاه — VI 18 خواهی — VI 17 چندانکه — IV, VI 16 از ایران بتوران — VI 15
19 VI — доб. бб.: VI: و هشیوار و بد بد گمان — VI 19

چو طرخان چینی و سیصد هزار * گزین یلان از در کارزار
زچین آن زمان نزد افراسیاب * بخدمت رسیده بهنگام خواب
بایشان چنین گفت از اندر زمان * سراسر به پویند با بارمان
دگر نامداران که از چین بدند * سراسر کمر بسته کین بدند
بگفتا: IV — доб. те же бб. после б. 164 текста (но с вариантом первого мисра б. 3 разночтения:

بر انسان گراید ردان

که افگند سهراب کشتی بر آب^۱
 همی رای شمشیر و تیر آیدش
 کنون رزم کاوسی جوید همی
 نیاید همی یاش از هر کسی
 هنر برتر^۴ از گوهر ناپدید^۵
 خوش آمدش خندید و شادی نمود
 کسی کو گراید بگزرز گران^۷
 چو هومان و مر بارمان را سپرد^۸
 که این راز باید که ماند نهفت^۹
 تهنیتن بود بی گمان چاره جوی^{۱۰}

خبر شد بنزدیک افراسیاب
 هنوز^۲ از دهن بوی شیر آیدش
 زمین را بخت چر بشوید همی
 سپاه انجمن شد برو بر بسی
 سخن زین درازی^۳ چه باید کشید
 چو افراسیاب آن سخنها شنود
 ز لشکر گزید از^۶ دلاور سران
 ده و دو هزار از دلبران گورد
 بگردان لشکر سپهدار گفت
 چو روی اندر آرند هر دو بروی

145

150

^۱ VI—доб. б.:

یکی لشکری شد برو انجمن * همی سرفرازد بهر انجمن
 سخن را درازی—VI؛ سخن را بدین در—IV؛ سخن بین درازی—^۳ Так в T; Л—^۲ IV—همی
 از گوهر آمدپدید—IV, VI—^۵ مگر بهتر—VI—^۴ IV—доб. б.:

سپهدار نشنیده بود این خبر * ز تهنیتن نه و رستم زال زر
 VI—доб. вариант того же б.:

سپهدار بشنود و برد این خبر * ز حال وی و رستم چاره گر
 زگردان توران—VI؛ ز لشکر گزیده—IV—^۶ IV, VI—доб. б.:

سپهد چو هومان و چون بارمان * که در جنگ شیران نجستی زمان
 گزیده سپاهی بدیشان سپرد—VI؛ گزیدش ز لشکر بدیشان سپرد—IV—^۸ IV—доб. бб.:

چنین گفت کین چاره اندر نهان * برآرد و سازید کار مهان
 پسر را نباید که داند پدر * که بندگان بدل مهر جان پسر
 VI—доб. варианты бб. по IV:

پدر را نباید که داند پسر * نباید که داند پسر را پدر
 چنین گفت کین چاره اندر نهان * بدارید و سازید کار جهان
 شوند در زمان او—VI؛ جنگجوی—IV—^{۱۰} T—доб. варианты обоих бб. (ср. б. 153 текста).

همی جنگجوی

چنین گفت سهراب کاذر¹ جهان
 بزرگان³ جنگ آور از باستان
 نبرده نژادی که چونین بود
 کنون من⁵ ز ترکان جنگ آوران
 برانگیزم از گاه کاوسی را
 برستم هم تخت و گرز⁸ و کلاه
 از⁹ ایران بتوران شوم جنگ جوی
 بگپرم سر تخت افراسیاب
 چو رستم پدر باشد و من پسر
 چو روشن بود روی خورشید و ماه
 زهرسو سپه شد پرو انجمن

135

140

کسی این سخن را ندارد² نهان
 ز رستم زند این زمان داستان
 نهان کردن از من چه یین بود⁴
 فرار آورم لشکری بی کران
 از ایران بپر⁶ پی طوسی را⁷
 نشانمش بر گاه کاوسی شاه
 ابا شاه روی اندر آرم بروی
 سر نیزه بگذارم از آفتاب¹⁰
 نباید بگیتی کسی¹¹ تاجور
 ستاره چرا بر فرازد کلاه¹²
 که هم با گهر بود و هم تیغ زن¹³

б. VI—доб. 4 و 3 Л—доб. 3 ندارد کسی این سخن در—IV² اندر—VI¹
 نهانی چرا داشتی از من این * نژادی از آیین و از آفرین
 فقال عهد ذلك سهراب مدلا بالانتساب الى ذلك البيت: 132—134 передает так: Б—бб.
 б. IV—доб. 7 بپر از ایران—IV, VI⁶ من اکنون—VI⁵ العظیم و الاصل الکریم
 نه گرگین بمانم نه گودرز و گپو * نه گستم نوذر نه بهرام نیو
 VI—доб. 8 IV—доб. 8 کنج و تخت VI—доб. 8 کوسی و تخت IV—доб. 8
 9 IV—доб. 10 IV, VI—доб. 10 وز—IV⁹
 ترا بانوی شهر ایران کنم * بجنگ یلان جنگ شیران کنم
 13 IV, VI и T—далее следует 11 IV—доб. 11 بگیتی نباید کسی—VI
 естественной эпизод «Выбор коня Сухрабом» (см. приложение II). 13 IV, VI—доб. бб.:
 به پیشش پیامد بخواهشگری * وز خواست دستوری و یوری
 چو شاه سمنگان چنان دید باز * ببخشید ویرا زهرگونه ساز
 ز تاج و ز تخت و کلاه و کمر * ز اسب و ز استر ز زر و گهر
 ز خشتان کین و نساز نبرد * شگفتند ازان کودک شیرخورد
 بداد و دهش دست را برگشاد * همه ساز و آیین شاهان نهاد
 VI—после б. 1 разночтения доб. еще б.:
 که خواهم شدن [من به] ایران زمین * که بینم مر آن باب با آفرین

که یارست با او نبرد آزمود
بدو گفت گستاخ بامین بگوی
همی باسهمان اندر آید سرم
چه گویم چو پرسد کسی از پدر⁴
نمانم ترا زنده اندر جهان⁶
بدین شادمان باش و تنیدی مکن
ز داستان سامی و از نیستمی
که تخم تو زان⁷ نامور گوهرست
سواری چو رستم نیامد پدید
سرش را نیارست گردون بسود⁸
بیاورد و بنمود پنهان بدوی⁹
از ایران¹¹ فرستاده بودش پدر¹²
نباید که داند ز سر تابین¹⁴
شدستی سر افراز¹⁷ گردنکشان
دل مادت گردد از درد ریـشی

چو ده ساله شد زان زمین¹ کس نبود
بر مادر آمد بپرسید ز وی
که من چون² ز همشیرگان³ برترم
ز تخم کیـم وز کدامین گهر
گر این پرسشی از من بماند⁵ نهان
بدو گفت مادر که بشنو سخن
تو پور گو پیلتن رستمی
ازیرا سرت ز آسمان برترست
جهان آفرین تا جهان آفرید
چو سام نریمان بگیتی نبود
یکی نامه از رستم جنگجوی
سه یاقوت رخشان بسه مهره¹⁰ زر
بدو گفت افراسیاب¹³ این سخن
پدر گر شناسد¹⁵ که تو زین¹⁶ نشان
چو داند بخواندت نزدیک¹⁸ خویش

120

125

130

IV, 4 همزادگان-IV 3 چون من-VI; من چو-IV و T 2 در جهان-VI 1
B-перевод б. оп. 6 پوششی از من تو داری-IV 5 چو پرسند نام-VI
VI-доб. б.: 8 تخم ازان-VI 7
به پیشش چو دیو و چو شیر و پلنگ * چه پیر و چه گرگ و چه پیل و زهنگ
و سه پدره-Т; دو مهره به-VI; و سه مهره-IV 10 B-бб. 127-131 оп.; مادر بدوی-VI 9
IV-доб. б.: 12 که اورا-VI 11
نگه کن تو اینرا بخوپی نگر * که بابت فرستاد ای پرهـنر
VI-доб. бб.:

بدانگه که او زاده بودش زمام * فرستاده بودش پدر با پیام
همان مهره کو بد نشان پدر * بدو داد و گفت او سخن سر بر سر
نگه کن تو اکنون و این را به بین * که بابت فرستاده بودست این
IV-б. стоит после б. 131 текста; VI-б. оп. 14 دگر گفت افراسیاب-IV 13
که هستی سزاوار-VI 17 کنون این-VI 16 کو بداند-VI; گر بداند-IV 15
بخواند ترا نزد-IV 18

نستاپد بستندی بر او آفتاب
همی گفت از هر سخن پیش اوی²
بیاراست روی زمینی را بهر⁴
بسی بوسه دادش بچشم و بسر⁵
ابا انده و درد انباز⁶ گشت⁷
بپرسیدش از خواب و آرام گاه⁸
برو¹¹ شادمان شد دل تاج بخش
شد از رخس رخشان و از شاه شاد¹³

فرود آرد از ابر پرتان¹ عتاب
[همی بود آن شب بر ماه روی 105
چو خورشید رخسند³ شد بر سپهر
[بپردرد کردن گرفتشی بر
پری چهره گریان ازو باز گشت
بر رستم آمد گرانمایه شاه
چو این گفته شد⁹ مژده دادش برخش¹⁰ 110
بپامد بهالید و زین بر نهاد

5

یکی پورشی¹³ آمد چو تابنده ماه
و گر¹⁴ سام شیرست و گر¹⁴ زهر مست
ورا نام تهمینه سهراب کرد
برش چون بر رستم زال بود
بپنجم دل قیر و پیکان¹⁸ گرفت¹⁹

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه
تو گفستی گو پیلتن رستمست
چو خندان شد و¹⁵ چهره شاداب کرد
چو یک ماه¹⁶ شد همچو یک سال بود
چو سه ساله شد زخم چوگان¹⁷ گرفت 115

¹ VI—پرتان ² VI—здесь б. оп.; см. разночтение 21 к б. 97. ³ VI—خورشید تابنده

⁴ VI—б. стоит после б. 108. ⁵ VI—б. оп.; Л, Б—бб. 107 и 108 оп. ⁶ VI—دمساز

⁷ VI—доб. б.:

بشدد رستم و دختر آنجا بماند * وزان رفتن اوهم آنجا بماند

⁸ VI—ب. : و از چاپگاه

بخواندش ابا پهلوان آفرین * که جاوید باشی تو با رای دین (так!)

ز یزدان نیکی—¹² IV ازو—¹¹ IV, VI ز رخس—¹⁰ IV چو شد گفته این—⁹ VI

دهش کرد یاد IV—доб. б.:

وزانجا سوی سپستان شد چو باد * وزین داستان کرد بسیار یاد

VI—доб. вариант того же б.:

بپامد سوی شهر ایران چو باد * وزین داستان کرد بسیار یاد

و ركب و خرج مسروراً منشرح الصدر من جهة ملك سمجان حتى عاد الى B—доб:

شد آن—¹⁵ VI یا—¹⁴ VI کودک—¹³ IV, VI ارض ایران و کان لایزال بعمده و یشکره

دل بپر و پیکان—¹⁸ Л ساز میدان—¹⁷ IV, VI نه ماهه—^{VI} یک ماهه—¹⁶ IV

IV—¹⁹ Б бб. 116 и 117 передает VI—دل شیر مردان—^{VI} دل شیر و چوگان—^{IV}

و لما بلغ ثلاث سنين لم يكن هناك أحد يقاومه في قوته و شجاعته

سه دیگر که اسپت¹ بجای آورم
 چو رستم برانسان⁴ پری چهره دید
 و دیگر که از رخسار داد آگهی
 بفرمود تا موبدی⁸ پرهیز
 چو بشنید شاه این سخن شاد شد
 [بدان پهلوان داد آن¹⁰ نخت خویش
 [بخشود و رای و فرمان¹³ اوی¹⁴
 چو بسپرد دختر بدان پهلوان
 ز شادی بسی زر¹⁸ برافشانند
 که این ماه نو بر تو فرخنده باد
 چو انباز او گشت با او براز
 چو خورشید تابان²² ز چرخ بلند
 بمآزوی رستم یکی مهره بود
 بدو داد و گشتش²⁴ که این را بدار
 بگیر و بگیری سوی او بر بدوز
 و را بدو نیک آید ز اختر پسر
 بمآلای سام نریمان بود

90
 95
 100

¹ I, VI - رخشت ² IV, VI - سراسر پیاپی ³ IV, VI - доб. б.:

سخنهای آن ماه آمد به این * قهقهه سراسر شنید آن سخن
 فَعَقِدَ عَلَیْهَا رَسْتَمَ: B-66. 88-97 передает следующей фразой: ⁴ I, VI - بدانسان ⁵

⁶ VI - آنچه ⁷ VI - доб. б. (метр нарушен): برضاها و بات معها تلک اللیلۃ

بر خویش چو سرو روان * خرامان پیامد بر پهلوان
⁸ VI - موبد ⁹ VI - روانش ز اندیشه ¹⁰ VI - او ¹¹ VI - بدینسان ¹² Л-б. оп.

¹³ IV - پیمان ¹⁴ VI - تو ¹⁵ VI - تو; Л, VI - б. стоит после б. 96 текста; IV -
 66. 94 - 95 оп. ¹⁶ VI - ازو ¹⁷ Л-б. оп. ¹⁸ VI - همه جان ¹⁹ VI - بدان ²⁰ IV -

²¹ IV - نبود ²² VI - доб. б.:

همی بود آن شب بر ماه روی * همی گفت از هر سخن پیش اوی
 گرت دختر آید از ²⁵ IV - گفتا ²⁴ VI - مشکین ²³ T - روشن ²² T -

اگر دختر آید بدان روزگار ^{VI} - روزگار

چه جویی شب تیره¹ کام تو چیست
 تو گویی که² از غم بدو نیمه³ام
 زبشت⁴ هژدر و پلنگان منم
 چو من زیر چرخ کیود⁷ اندکیست
 نه هرگز کس آوا شنیدی⁸ مرا
 شنیدم همی¹⁰ داستانت بسی
 نترستی و هستی چنین تیز چنگ
 بگردی بران¹² مرز و هم نغیوی
 هوا را بشمشیر گریان کنی
 بدرد دل شیر و چنگ¹³ پلنگ¹⁴
 نیارد بنخچیر کردن¹⁵ شتاب
 ز بیم سنان تو خون بارد ابر
 بسی لب بدندان گزیدم ز تو
 بدین¹⁷ شهر کرد ایزد آبشغورت
 نمیند جزین¹⁸ مرغ و ماهی مرا
 خرد را ز بهر هوا¹⁹ کشتهام
 نشاند یکی پورم اندر²¹ کنار
 سپهرش دهد بهر²² کیوان و هور

بپرسید زو گفت نام تو چیست
 چنیین داد پاسخ که تهمینهام
 یکی نخت شاه سمنگان منم
 بگیتی ز خوبان⁵ مرا جفت⁶ نیست
 کس از پرده بیرون ندیدی⁸ مرا
 بگردار⁹ افسانه از هر کسی
 که از شیر و دیو¹¹ و نهنگ و پلنگ
 شب تیره تنها بتوران شوی
 بتنهها یکی گور بریان کنی
 هر آنکس که گرز تو بیند بچنگ
 برهنه چو تیغ تو بیند عقاب
 نشان کمند تو دارد هژدر
 چو این¹⁶ داستانهها شنیدم ز تو
 بجستم همی گفت و یال و برت
 مرا ام کنون گر بغواهی مرا
 یکی آنک بر تو چنیین گشتهام
 و دیگر که از تو مگر²⁰ کردگار
 مگر چون تو باشد بمردی و زور

70

75

80

85

IV, 4: نزشک — Так в Т; Л — 3: Б — б. оп. 2: شب و روز — VI 1: IV — 5: برشک — VI 6: یار — VI 7: چرخ برین — T 8: ندیده — شنیده IV, VI и T — 9: و مالی فوق الارض شبیه — Б 10: IV — 11: ز دست تو شیر — IV 12: دران — VI 13: T — 14: شنیدستم — IV 15: VI — вариант мисра: 16: چرم 17: VI — вариант б.: 18: * بدرد دل شیر و چنگ پلنگ 19: VI — доб. б.: 20: 21: 22:

چو با گرز کردی همی تیز چنگ * بدرد دل شیر و چرم پلنگ
 ز دگر — VI 18: برین — VI 17: چنیین — T и IV 16: بنخچیر کردن نسازد — IV 15:
 پیش — IV 22: یکی کودکم در — T 21: مرا — IV 20: هوی — T 19: همی — T

سپیده چشم و گلرخ بتان طراز
بدان تاقه ممتن نباشد دژم²
همی از نشستن⁴ شتاب آمدش
بیمار است و بنهاد مشک و گلاب

گسارنده پیاده آورد¹ ساز
نشستند با رودسازان بهم
چو شد مست و³ هنگام خواب آمدش
سزوار او جای آرام و⁵ خواب

60

۴

شبهانگ بر چرخ گردان بگشت⁷
در خواب گه نرم کردند باز⁹
خرامان پیامد ببالین مست
چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
ببالا بگردار سرو بلند¹²
تو گفستی که بهره ندارد ز خاک¹³
برو¹⁴ بر جهان آفرین را¹⁵ بخواند

چو یک بهره از تیره شب در⁶ گذشت
سخن گفتن⁸ آمد نهفته بر از
یکی بنده شمع¹⁰ معنیر بدست
پس پرده¹¹ اندر یکی ماه روی
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند
روانش خرد بود و تن جان پاک
از او رستم شیردل خیره ماند

65

оп. و IV-³ ... 21 (к б. 57) по VI. ... 2 IV - доб. здесь б. разночтения. 1 IV - و رود و - IV

چو از شب یکی نیمه VI-⁶ ... 5 VI - ساخته جای - VI ... 4 VI - می از گسستن - VI

9 VI - доб. бб.: 8 T - گفته 7 VI - نشست 7 اندر

همی گفت رستم گر آید سپاه * نیاید مگر جز بفرمان شاه
کشیم تیغ تیز و بگریزم ورا * ز ترکان ببرم فراوان سرا
12 IV, VI - доб. бб.: 11 VI - پرده оп. (пропуск); T - بنده 10 VI - شمع

لیان از طبر زد زبان از شکر * دهانش مکتل پدر و گهر
ستاره نهان کرده زیر عقیق * تو گفستی ورا زهره آمد رفیق
13 IV - доб. бб.:

بهشتی بد آراسته پرنگار * چو خورشید تابان بخرم بهار
برخساره بر کرده از گل نگار * فرو هشته از غالیه گوشوار
دو یاقوت خندان دو نرگس دژم * ستون دو ابرو چو سیمین قلم
VI - доб. те же бб. в порядке 1,3,2 и с перестановкой мисра первых двух бейтова, после этих бб. доб. еще б.:

سرمه چون خنجر کابللی * دوزلفش مسلسل خط معقلی
14 VI - بدو 15 IV - آفرینهای یزدان

درین^۱ شهر ما نیکیخواه توایم
 تن و خواسته زیر فرمان تست
 45 چو رستم^۴ بگفتار او بندگرید
 بدو گفت رخشم بدین مرغزار
 کنون تا سمنگان نشان پی است
 ترا باشد از باز جویی سپاس
 50 اگر ایدونک ماند زمن ناپدید^۹
 بدو گفت شاه ای سزاور مرد
 تو مهمان من باش و تندی مکن
 یک امشب بوی شاد داریم دل
 نماید پی رخش فرخ^{۱۳} نهان
 55 تهمتن بگفتار او شاد شد
 سزا دید رفتن سوی خان او
 سپهبد بدو^{۱۶} داد در کاخ جای
 ز شهر و ز لشکر مهانرا^{۱۹} بخواند

ستاده^۲ بفرمان و راه توایم
 سر ارجمندان و^۳ جان آن تست
 ز بدهان گمانیش^۵ کوتاه دید
 زمن دور شد بی لگام و فئسار
 7 وز آنجا^۶ کجا جویبارونی است^۷
 بیاشم پپاداش^۸ نیکی شناس
 سران را بسی سر پماید^{۱۰} برید
 نیارد کسی با تو این کار کرد
 11 یکم تو گردد سراسر سخن^{۱۱}
 12 وز اندیدیشه آزاد داریم دل^{۱۲}
 چنان باره نامدار جهان^{۱۴}
 روانش ز اندیدیشه آزاد شد
 شد از مرده دلشاد^{۱۵} مهمان او
 17 همی بود در پیش او بر^{۱۷} بپای^{۱۸}
 سزاور با او بشادی^{۲۰} نشاند^{۲۱}

زدل بد گمانیش T-^۵ تهمتن VI-^۴ و VI-^۳ ستوده L-^۲ بدین L, IV-^۱
 نیارد پپاداش IV-^۸ بدان هر کجا جویبار و دست IV-^۷ وز آنسو VI-^۶
 11 VI-^{۱۱} доб. б.: 10 IV-^{۱۰} بخواهم 9 IV, VI-^۹ رخشم نیاید پدید 8 IV, VI-^۸ بیابی تو پاداش VI-^۷
 که قیزی و تندی نیاید بکار * بنرمی برآید ز سوراخ مار
 IV-^{۱۲} доб. тот же б. после б. 52 текста. 12 IV-^{۱۲} доб. б., см. предыдущее примечание.
 نامدار آن جهان VI-^{۱۴} نامور پهلوان IV-^{۱۴} پی رخش رستم نماید VI-^{۱۳}
 17 L-^{۱۷} و 16 IV-^{۱۶} و VI-^{۱۵} شد آن مرده را شاد IV-^{۱۵}
 18 VI-^{۱۸} доб. б.: 56, 57 и 58 оп., доб. б.: 18 VI-^{۱۸} چون بنده پیشش IV-^{۱۷}
 مگر باز یابد ازو رخش خویش * که بودی جهانبخش او رخش خویش
 21 IV-^{۲۱} доб. б.: 20 T-^{۲۰} برامش 19 IV, VI-^{۱۹} سران را
 بفرمود و خیمهگرانرا بخواند * همه بد سکالان پپیشش براند
 VI-^{۱۸} доб. б.:
 بفرمود خوالیگران را که خوان * بیارند و بنهند پیش گوان

ز هر سو همی بارگی را ندید¹
 سراسیمه سوی سمنگان شتافت
 کجا⁴ پویم از ننگ تیهره روان⁵
 تهمتن بدین سان بغفت و ببرد⁷
 سپردن بغم دل⁸ بیکیارگی
 بجایای نشانش بیابم مگر¹⁰
 تن اندر عنا¹¹ و دل اندر شکنج¹²

[بدان مرغزار اندرون بسنگریزد
 غمی گشت چون بارگی را نیافت
 همی گفت کانون² پیاده توان³
 چه گویند گردان⁶ که اسپش که برد
 کنون رفت نباید به بیچارگی
 کنون⁹ بست باید سلیح و کمر
 همی رفت زمین سان پرافدوه و رنج

35.

۳

خبر زو بشاه و بزرگان¹³ رسید
 بنخچه چیرگه زو رمیدست رخش¹⁴
 کسی کو بسر بر نهادی کلاه¹⁶
 که یارست با تو¹⁷ نبرد آزمود

چو نزدیک شهر سمنگان رسید
 که آمد پیاده گسو تاج بغش
 پذیره شدندش بزرگان و شاه¹⁵
 بدو گفت شاه سمنگان چه بود

40

¹ Л-б. оп.; Б-перевод б. оп. ² I, VI-کنون ³ I, IV-نوان; VI-نوان; Б-бб.

34-38 оп. ⁴ IV-همی ⁵ VI-تیهره روان; I, IV, VI-доб. бб.:

ابا ترکش و گرز بسته میان * چنپن ترک و شمشیر و بمر بیان
 بیابان چه گونه گذاره کنم * ابا جنگ جویان چه چاره کنم
⁶ IV-ترکان ⁷ VI-доб. бб.:

کنونم بد بغت آمد پدید * که ششصد منم گرز باید کشید
 همان جوشن و خود و بمر بیان * کمند و کمان و کمر بر میان
⁸ I, IV, VI-بغم دل نهادن ⁹ VI-همی ¹⁰ VI-доб. бб.:

بست آنگهی او کمر بر میان * همان تیغ و تیر و کمان و کپان (так!)
 لگام و جناح و نمد زمین و زین * بخوش اندر آورد کعبا (так!) که بین
 بشیر و ¹³ I, IV- ¹¹ I, IV, VI-б. оп.; VI-доб. два бб. позднего происхождения. ¹² I, IV, VI-б. оп.; VI-доб. два бб. позднего происхождения. ¹³ I, IV- ¹⁴ I-начало лакуны (бб. 40-245). ¹⁵ VI- ¹⁶ IV- ¹⁷ IV- ¹⁸ IV- ¹⁹ IV- ²⁰ IV- ²¹ IV- ²² IV- ²³ IV- ²⁴ IV- ²⁵ IV- ²⁶ IV- ²⁷ IV- ²⁸ IV- ²⁹ IV- ³⁰ IV- ³¹ IV- ³² IV- ³³ IV- ³⁴ IV- ³⁵ IV- ³⁶ IV- ³⁷ IV- ³⁸ IV- ³⁹ IV- ⁴⁰ IV- ⁴¹ IV- ⁴² IV- ⁴³ IV- ⁴⁴ IV- ⁴⁵ IV- ⁴⁶ IV- ⁴⁷ IV- ⁴⁸ IV- ⁴⁹ IV- ⁵⁰ IV- ⁵¹ IV- ⁵² IV- ⁵³ IV- ⁵⁴ IV- ⁵⁵ IV- ⁵⁶ IV- ⁵⁷ IV- ⁵⁸ IV- ⁵⁹ IV- ⁶⁰ IV- ⁶¹ IV- ⁶² IV- ⁶³ IV- ⁶⁴ IV- ⁶⁵ IV- ⁶⁶ IV- ⁶⁷ IV- ⁶⁸ IV- ⁶⁹ IV- ⁷⁰ IV- ⁷¹ IV- ⁷² IV- ⁷³ IV- ⁷⁴ IV- ⁷⁵ IV- ⁷⁶ IV- ⁷⁷ IV- ⁷⁸ IV- ⁷⁹ IV- ⁸⁰ IV- ⁸¹ IV- ⁸² IV- ⁸³ IV- ⁸⁴ IV- ⁸⁵ IV- ⁸⁶ IV- ⁸⁷ IV- ⁸⁸ IV- ⁸⁹ IV- ⁹⁰ IV- ⁹¹ IV- ⁹² IV- ⁹³ IV- ⁹⁴ IV- ⁹⁵ IV- ⁹⁶ IV- ⁹⁷ IV- ⁹⁸ IV- ⁹⁹ IV- ¹⁰⁰ IV- ¹⁰¹ IV- ¹⁰² IV- ¹⁰³ IV- ¹⁰⁴ IV- ¹⁰⁵ IV- ¹⁰⁶ IV- ¹⁰⁷ IV- ¹⁰⁸ IV- ¹⁰⁹ IV- ¹¹⁰ IV- ¹¹¹ IV- ¹¹² IV- ¹¹³ IV- ¹¹⁴ IV- ¹¹⁵ IV- ¹¹⁶ IV- ¹¹⁷ IV- ¹¹⁸ IV- ¹¹⁹ IV- ¹²⁰ IV- ¹²¹ IV- ¹²² IV- ¹²³ IV- ¹²⁴ IV- ¹²⁵ IV- ¹²⁶ IV- ¹²⁷ IV- ¹²⁸ IV- ¹²⁹ IV- ¹³⁰ IV- ¹³¹ IV- ¹³² IV- ¹³³ IV- ¹³⁴ IV- ¹³⁵ IV- ¹³⁶ IV- ¹³⁷ IV- ¹³⁸ IV- ¹³⁹ IV- ¹⁴⁰ IV- ¹⁴¹ IV- ¹⁴² IV- ¹⁴³ IV- ¹⁴⁴ IV- ¹⁴⁵ IV- ¹⁴⁶ IV- ¹⁴⁷ IV- ¹⁴⁸ IV- ¹⁴⁹ IV- ¹⁵⁰ IV- ¹⁵¹ IV- ¹⁵² IV- ¹⁵³ IV- ¹⁵⁴ IV- ¹⁵⁵ IV- ¹⁵⁶ IV- ¹⁵⁷ IV- ¹⁵⁸ IV- ¹⁵⁹ IV- ¹⁶⁰ IV- ¹⁶¹ IV- ¹⁶² IV- ¹⁶³ IV- ¹⁶⁴ IV- ¹⁶⁵ IV- ¹⁶⁶ IV- ¹⁶⁷ IV- ¹⁶⁸ IV- ¹⁶⁹ IV- ¹⁷⁰ IV- ¹⁷¹ IV- ¹⁷² IV- ¹⁷³ IV- ¹⁷⁴ IV- ¹⁷⁵ IV- ¹⁷⁶ IV- ¹⁷⁷ IV- ¹⁷⁸ IV- ¹⁷⁹ IV- ¹⁸⁰ IV- ¹⁸¹ IV- ¹⁸² IV- ¹⁸³ IV- ¹⁸⁴ IV- ¹⁸⁵ IV- ¹⁸⁶ IV- ¹⁸⁷ IV- ¹⁸⁸ IV- ¹⁸⁹ IV- ¹⁹⁰ IV- ¹⁹¹ IV- ¹⁹² IV- ¹⁹³ IV- ¹⁹⁴ IV- ¹⁹⁵ IV- ¹⁹⁶ IV- ¹⁹⁷ IV- ¹⁹⁸ IV- ¹⁹⁹ IV- ²⁰⁰ IV- ²⁰¹ IV- ²⁰² IV- ²⁰³ IV- ²⁰⁴ IV- ²⁰⁵ IV- ²⁰⁶ IV- ²⁰⁷ IV- ²⁰⁸ IV- ²⁰⁹ IV- ²¹⁰ IV- ²¹¹ IV- ²¹² IV- ²¹³ IV- ²¹⁴ IV- ²¹⁵ IV- ²¹⁶ IV- ²¹⁷ IV- ²¹⁸ IV- ²¹⁹ IV- ²²⁰ IV- ²²¹ IV- ²²² IV- ²²³ IV- ²²⁴ IV- ²²⁵ IV- ²²⁶ IV- ²²⁷ IV- ²²⁸ IV- ²²⁹ IV- ²³⁰ IV- ²³¹ IV- ²³² IV- ²³³ IV- ²³⁴ IV- ²³⁵ IV- ²³⁶ IV- ²³⁷ IV- ²³⁸ IV- ²³⁹ IV- ²⁴⁰ IV- ²⁴¹ IV- ²⁴² IV- ²⁴³ IV- ²⁴⁴ IV- ²⁴⁵ IV- ²⁴⁶ IV- ²⁴⁷ IV- ²⁴⁸ IV- ²⁴⁹ IV- ²⁵⁰ IV- ²⁵¹ IV- ²⁵² IV- ²⁵³ IV- ²⁵⁴ IV- ²⁵⁵ IV- ²⁵⁶ IV- ²⁵⁷ IV- ²⁵⁸ IV- ²⁵⁹ IV- ²⁶⁰ IV- ²⁶¹ IV- ²⁶² IV- ²⁶³ IV- ²⁶⁴ IV- ²⁶⁵ IV- ²⁶⁶ IV- ²⁶⁷ IV- ²⁶⁸ IV- ²⁶⁹ IV- ²⁷⁰ IV- ²⁷¹ IV- ²⁷² IV- ²⁷³ IV- ²⁷⁴ IV- ²⁷⁵ IV- ²⁷⁶ IV- ²⁷⁷ IV- ²⁷⁸ IV- ²⁷⁹ IV- ²⁸⁰ IV- ²⁸¹ IV- ²⁸² IV- ²⁸³ IV- ²⁸⁴ IV- ²⁸⁵ IV- ²⁸⁶ IV- ²⁸⁷ IV- ²⁸⁸ IV- ²⁸⁹ IV- ²⁹⁰ IV- ²⁹¹ IV- ²⁹² IV- ²⁹³ IV- ²⁹⁴ IV- ²⁹⁵ IV- ²⁹⁶ IV- ²⁹⁷ IV- ²⁹⁸ IV- ²⁹⁹ IV- ³⁰⁰ IV- ³⁰¹ IV- ³⁰² IV- ³⁰³ IV- ³⁰⁴ IV- ³⁰⁵ IV- ³⁰⁶ IV- ³⁰⁷ IV- ³⁰⁸ IV- ³⁰⁹ IV- ³¹⁰ IV- ³¹¹ IV- ³¹² IV- ³¹³ IV- ³¹⁴ IV- ³¹⁵ IV- ³¹⁶ IV- ³¹⁷ IV- ³¹⁸ IV- ³¹⁹ IV- ³²⁰ IV- ³²¹ IV- ³²² IV- ³²³ IV- ³²⁴ IV- ³²⁵ IV- ³²⁶ IV- ³²⁷ IV- ³²⁸ IV- ³²⁹ IV- ³³⁰ IV- ³³¹ IV- ³³² IV- ³³³ IV- ³³⁴ IV- ³³⁵ IV- ³³⁶ IV- ³³⁷ IV- ³³⁸ IV- ³³⁹ IV- ³⁴⁰ IV- ³⁴¹ IV- ³⁴² IV- ³⁴³ IV- ³⁴⁴ IV- ³⁴⁵ IV- ³⁴⁶ IV- ³⁴⁷ IV- ³⁴⁸ IV- ³⁴⁹ IV- ³⁵⁰ IV- ³⁵¹ IV- ³⁵² IV- ³⁵³ IV- ³⁵⁴ IV- ³⁵⁵ IV- ³⁵⁶ IV- ³⁵⁷ IV- ³⁵⁸ IV- ³⁵⁹ IV- ³⁶⁰ IV- ³⁶¹ IV- ³⁶² IV- ³⁶³ IV- ³⁶⁴ IV- ³⁶⁵ IV- ³⁶⁶ IV- ³⁶⁷ IV- ³⁶⁸ IV- ³⁶⁹ IV- ³⁷⁰ IV- ³⁷¹ IV- ³⁷² IV- ³⁷³ IV- ³⁷⁴ IV- ³⁷⁵ IV- ³⁷⁶ IV- ³⁷⁷ IV- ³⁷⁸ IV- ³⁷⁹ IV- ³⁸⁰ IV- ³⁸¹ IV- ³⁸² IV- ³⁸³ IV- ³⁸⁴ IV- ³⁸⁵ IV- ³⁸⁶ IV- ³⁸⁷ IV- ³⁸⁸ IV- ³⁸⁹ IV- ³⁹⁰ IV- ³⁹¹ IV- ³⁹² IV- ³⁹³ IV- ³⁹⁴ IV- ³⁹⁵ IV- ³⁹⁶ IV- ³⁹⁷ IV- ³⁹⁸ IV- ³⁹⁹ IV- ⁴⁰⁰ IV- ⁴⁰¹ IV- ⁴⁰² IV- ⁴⁰³ IV- ⁴⁰⁴ IV- ⁴⁰⁵ IV- ⁴⁰⁶ IV- ⁴⁰⁷ IV- ⁴⁰⁸ IV- ⁴⁰⁹ IV- ⁴¹⁰ IV- ⁴¹¹ IV- ⁴¹² IV- ⁴¹³ IV- ⁴¹⁴ IV- ⁴¹⁵ IV- ⁴¹⁶ IV- ⁴¹⁷ IV- ⁴¹⁸ IV- ⁴¹⁹ IV- ⁴²⁰ IV- ⁴²¹ IV- ⁴²² IV- ⁴²³ IV- ⁴²⁴ IV- ⁴²⁵ IV- ⁴²⁶ IV- ⁴²⁷ IV- ⁴²⁸ IV- ⁴²⁹ IV- ⁴³⁰ IV- ⁴³¹ IV- ⁴³² IV- ⁴³³ IV- ⁴³⁴ IV- ⁴³⁵ IV- ⁴³⁶ IV- ⁴³⁷ IV- ⁴³⁸ IV- ⁴³⁹ IV- ⁴⁴⁰ IV- ⁴⁴¹ IV- ⁴⁴² IV- ⁴⁴³ IV- ⁴⁴⁴ IV- ⁴⁴⁵ IV- ⁴⁴⁶ IV- ⁴⁴⁷ IV- ⁴⁴⁸ IV- ⁴⁴⁹ IV- ⁴⁵⁰ IV- ⁴⁵¹ IV- ⁴⁵² IV- ⁴⁵³ IV- ⁴⁵⁴ IV- ⁴⁵⁵ IV- ⁴⁵⁶ IV- ⁴⁵⁷ IV- ⁴⁵⁸ IV- ⁴⁵⁹ IV- ⁴⁶⁰ IV- ⁴⁶¹ IV- ⁴⁶² IV- ⁴⁶³ IV- ⁴⁶⁴ IV- ⁴⁶⁵ IV- ⁴⁶⁶ IV- ⁴⁶⁷ IV- ⁴⁶⁸ IV- ⁴⁶⁹ IV- ⁴⁷⁰ IV- ⁴⁷¹ IV- ⁴⁷² IV- ⁴⁷³ IV- ⁴⁷⁴ IV- ⁴⁷⁵ IV- ⁴⁷⁶ IV- ⁴⁷⁷ IV- ⁴⁷⁸ IV- ⁴⁷⁹ IV- ⁴⁸⁰ IV- ⁴⁸¹ IV- ⁴⁸² IV- ⁴⁸³ IV- ⁴⁸⁴ IV- ⁴⁸⁵ IV- ⁴⁸⁶ IV- ⁴⁸⁷ IV- ⁴⁸⁸ IV- ⁴⁸⁹ IV- ⁴⁹⁰ IV- ⁴⁹¹ IV- ⁴⁹² IV- ⁴⁹³ IV- ⁴⁹⁴ IV- ⁴⁹⁵ IV- ⁴⁹⁶ IV- ⁴⁹⁷ IV- ⁴⁹⁸ IV- ⁴⁹⁹ IV- ⁵⁰⁰ IV- ⁵⁰¹ IV- ⁵⁰² IV- ⁵⁰³ IV- ⁵⁰⁴ IV- ⁵⁰⁵ IV- ⁵⁰⁶ IV- ⁵⁰⁷ IV- ⁵⁰⁸ IV- ⁵⁰⁹ IV- ⁵¹⁰ IV- ⁵¹¹ IV- ⁵¹² IV- ⁵¹³ IV- ⁵¹⁴ IV- ⁵¹⁵ IV- ⁵¹⁶ IV- ⁵¹⁷ IV- ⁵¹⁸ IV- ⁵¹⁹ IV- ⁵²⁰ IV- ⁵²¹ IV- ⁵²² IV- ⁵²³ IV- ⁵²⁴ IV- ⁵²⁵ IV- ⁵²⁶ IV- ⁵²⁷ IV- ⁵²⁸ IV- ⁵²⁹ IV- ⁵³⁰ IV- ⁵³¹ IV- ⁵³² IV- ⁵³³ IV- ⁵³⁴ IV- ⁵³⁵ IV- ⁵³⁶ IV- ⁵³⁷ IV- ⁵³⁸ IV- ⁵³⁹ IV- ⁵⁴⁰ IV- ⁵⁴¹ IV- ⁵⁴² IV- ⁵⁴³ IV- ⁵⁴⁴ IV- ⁵⁴⁵ IV- ⁵⁴⁶ IV- ⁵⁴⁷ IV- ⁵⁴⁸ IV- ⁵⁴⁹ IV- ⁵⁵⁰ IV- ⁵⁵¹ IV- ⁵⁵² IV- ⁵⁵³ IV- ⁵⁵⁴ IV- ⁵⁵⁵ IV- ⁵⁵⁶ IV- ⁵⁵⁷ IV- ⁵⁵⁸ IV- ⁵⁵⁹ IV- ⁵⁶⁰ IV- ⁵⁶¹ IV- ⁵⁶² IV- ⁵⁶³ IV- ⁵⁶⁴ IV- ⁵⁶⁵ IV- ⁵⁶⁶ IV- ⁵⁶⁷ IV- ⁵⁶⁸ IV- ⁵⁶⁹ IV- ⁵⁷⁰ IV- ⁵⁷¹ IV- ⁵⁷² IV- ⁵⁷³ IV- ⁵⁷⁴ IV- ⁵⁷⁵ IV- ⁵⁷⁶ IV- ⁵⁷⁷ IV- ⁵⁷⁸ IV- ⁵⁷⁹ IV- ⁵⁸⁰ IV- ⁵⁸¹ IV- ⁵⁸² IV- ⁵⁸³ IV- ⁵⁸⁴ IV- ⁵⁸⁵ IV- ⁵⁸⁶ IV- ⁵⁸⁷ IV- ⁵⁸⁸ IV- ⁵⁸⁹ IV- ⁵⁹⁰ IV- ⁵⁹¹ IV- ⁵⁹² IV- ⁵⁹³ IV- ⁵⁹⁴ IV- ⁵⁹⁵ IV- ⁵⁹⁶ IV- ⁵⁹⁷ IV- ⁵⁹⁸ IV- ⁵⁹⁹ IV- ⁶⁰⁰ IV- ⁶⁰¹ IV- ⁶⁰² IV- ⁶⁰³ IV- ⁶⁰⁴ IV- ⁶⁰⁵ IV- ⁶⁰⁶ IV- ⁶⁰⁷ IV- ⁶⁰⁸ IV- ⁶⁰⁹ IV- ⁶¹⁰ IV- ⁶¹¹ IV- ⁶¹² IV- ⁶¹³ IV- ⁶¹⁴ IV- ⁶¹⁵ IV- ⁶¹⁶ IV- ⁶¹⁷ IV- ⁶¹⁸ IV- ⁶¹⁹ IV- ⁶²⁰ IV- ⁶²¹ IV- ⁶²² IV- ⁶²³ IV- ⁶²⁴ IV- ⁶²⁵ IV- ⁶²⁶ IV- ⁶²⁷ IV- ⁶²⁸ IV- ⁶²⁹ IV- ⁶³⁰ IV- ⁶³¹ IV- ⁶³² IV- ⁶³³ IV- ⁶³⁴ IV- ⁶³⁵ IV- ⁶³⁶ IV- ⁶³⁷ IV- ⁶³⁸ IV- ⁶³⁹ IV- ⁶⁴⁰ IV- ⁶⁴¹ IV- ⁶⁴² IV- ⁶⁴³ IV- ⁶⁴⁴ IV- ⁶⁴⁵ IV- ⁶⁴⁶ IV- ⁶⁴⁷ IV- ⁶⁴⁸ IV- ⁶⁴⁹ IV- ⁶⁵⁰ IV- ⁶⁵¹ IV- ⁶⁵² IV- ⁶⁵³ IV- ⁶⁵⁴ IV- ⁶⁵⁵ IV- ⁶⁵⁶ IV- ⁶⁵⁷ IV- ⁶⁵⁸ IV- ⁶⁵⁹ IV- ⁶⁶⁰ IV- ⁶⁶¹ IV- ⁶⁶² IV- ⁶⁶³ IV- ⁶⁶⁴ IV- ⁶⁶⁵ IV- ⁶⁶⁶ IV- ⁶⁶⁷ IV- ⁶⁶⁸ IV- ⁶⁶⁹ IV- ⁶⁷⁰ IV- ⁶⁷¹ IV- ⁶⁷² IV- ⁶⁷³ IV- ⁶⁷⁴ IV- ⁶⁷⁵ IV- ⁶⁷⁶ IV- ⁶⁷⁷ IV- ⁶⁷⁸ IV- ⁶⁷⁹ IV- ⁶⁸⁰ IV- ⁶⁸¹ IV- ⁶⁸² IV- ⁶⁸³ IV- ⁶⁸⁴ IV- ⁶⁸⁵ IV- ⁶⁸⁶ IV- ⁶⁸⁷ IV- ⁶⁸⁸ IV- ⁶⁸⁹ IV- ⁶⁹⁰ IV- ⁶⁹¹ IV- ⁶⁹² IV- ⁶⁹³ IV- ⁶⁹⁴ IV- ⁶⁹⁵ IV- ⁶⁹⁶ IV- ⁶⁹⁷ IV- ⁶⁹⁸ IV- ⁶⁹⁹ IV- ⁷⁰⁰ IV- ⁷⁰¹ IV- ⁷⁰² IV- ⁷⁰³ IV- ⁷⁰⁴ IV- ⁷⁰⁵ IV- ⁷⁰⁶ IV- ⁷⁰⁷ IV- ⁷⁰⁸ IV- ⁷⁰⁹ IV- ⁷¹⁰ IV- ⁷¹¹ IV- ⁷¹² IV- ⁷¹³ IV- ⁷¹⁴ IV- ⁷¹⁵ IV- ⁷¹⁶ IV- ⁷¹⁷ IV- ⁷¹⁸ IV- ⁷¹⁹ IV- ⁷²⁰ IV- ⁷²¹ IV- ⁷²² IV- ⁷²³ IV- ⁷²⁴ IV- ⁷²⁵ IV- ⁷²⁶ IV- ⁷²⁷ IV- ⁷²⁸ IV- ⁷²⁹ IV- ⁷³⁰ IV- ⁷³¹ IV- ⁷³² IV- ⁷³³ IV- ⁷³⁴ IV- ⁷³⁵ IV- ⁷³⁶ IV- ⁷³⁷ IV- ⁷³⁸ IV- ⁷³⁹ IV- ⁷⁴⁰ IV- ⁷⁴¹ IV- ⁷⁴² IV- ⁷⁴³ IV- ⁷⁴⁴ IV- ⁷⁴⁵ IV- ⁷⁴⁶ IV- ⁷⁴⁷ IV- ⁷⁴⁸ IV- ⁷⁴⁹ IV- ⁷⁵⁰ IV- ⁷⁵¹ IV- ⁷⁵² IV- ⁷⁵³ IV- ⁷⁵⁴ IV- ⁷⁵⁵ IV- ⁷⁵⁶ IV- ⁷⁵⁷ IV- ⁷⁵⁸ IV- ⁷⁵⁹ IV- ⁷⁶⁰ IV- ⁷⁶¹ IV- ⁷⁶² IV- ⁷⁶³ IV- ⁷⁶⁴ IV- ⁷⁶⁵ IV- ⁷⁶⁶ IV- ⁷⁶⁷ IV- ⁷⁶⁸ IV- ⁷⁶⁹ IV- ⁷⁷⁰ IV- ⁷⁷¹ IV- ⁷⁷² IV- ⁷⁷³ IV- ⁷⁷⁴ IV- ⁷⁷⁵ IV- ⁷⁷⁶ IV- ⁷⁷⁷ IV- ⁷⁷⁸ IV- ⁷⁷⁹ IV- ⁷⁸⁰ IV- ⁷⁸¹ IV- ⁷⁸² IV- ⁷⁸³ IV- ⁷⁸⁴ IV- ⁷⁸⁵ IV- ⁷⁸⁶ IV- ⁷⁸⁷ IV- ⁷⁸⁸ IV- ⁷⁸⁹ IV- ⁷⁹⁰ IV- ⁷⁹¹ IV- ⁷⁹² IV- ⁷⁹³ IV- ⁷⁹⁴ IV- ⁷⁹⁵ IV- ⁷⁹⁶ IV- ⁷⁹⁷ IV- ⁷⁹⁸ IV- ⁷⁹⁹ IV- ⁸⁰⁰ IV- ⁸⁰¹ IV- ⁸⁰² IV- ⁸⁰³ IV- ⁸⁰⁴ IV- ⁸⁰⁵ IV- ⁸⁰⁶ IV- ⁸⁰⁷ IV- ⁸⁰⁸ IV- ⁸⁰⁹ IV- ⁸¹⁰ IV- ⁸¹¹ IV- ⁸¹² IV- ⁸¹³ IV- ⁸¹⁴ IV- ⁸¹⁵ IV- ⁸¹⁶ IV- ⁸¹⁷ IV- ⁸¹⁸ IV- ⁸¹⁹ IV- ⁸²⁰ IV- ⁸²¹ IV- ⁸²² IV- ⁸²³ IV- ⁸²⁴ IV- ⁸²⁵ IV- ⁸²⁶ IV- ⁸²⁷ IV- ⁸²⁸ IV- ⁸²⁹ IV- ⁸³⁰ IV- ⁸³¹ IV- ⁸³² IV- ⁸³³ IV- ⁸³⁴ IV- ⁸³⁵ IV- ⁸³⁶ IV- ⁸³⁷ IV- ⁸³⁸ IV- ⁸³⁹ IV- ⁸⁴⁰ IV- ⁸⁴¹ IV- ⁸⁴² IV- ⁸⁴³ IV- ⁸⁴⁴ IV- ⁸⁴⁵ IV- ⁸⁴⁶ IV- ⁸⁴⁷ IV- ⁸⁴⁸ IV- ⁸⁴⁹ IV- ⁸⁵⁰ IV- ⁸⁵¹ IV- ⁸⁵² IV- ⁸⁵³ IV- ⁸⁵⁴ IV- ⁸⁵⁵ IV- ⁸⁵⁶ IV- ⁸⁵⁷ IV- ⁸⁵⁸ IV- ⁸⁵⁹ IV- ⁸⁶⁰ IV- ⁸⁶¹ IV- ⁸⁶² IV- ⁸⁶³ IV- ⁸⁶⁴ IV- ⁸⁶⁵ IV- ⁸⁶⁶ IV- ⁸⁶⁷ IV- ⁸⁶⁸ IV- ⁸⁶⁹ IV- ⁸⁷⁰ IV- ⁸⁷¹ IV- ⁸⁷² IV- ⁸⁷³ IV- ⁸⁷⁴ IV- ⁸⁷⁵ IV- ⁸⁷⁶ IV- ⁸⁷⁷ IV- ⁸⁷⁸ IV- ⁸⁷⁹ IV- ⁸⁸⁰ IV- ⁸⁸¹ IV- ⁸⁸² IV- ⁸⁸³ IV- ⁸⁸⁴ IV- ⁸⁸⁵ IV- ⁸⁸⁶ IV- ⁸⁸⁷ IV- ⁸⁸⁸ IV- ⁸⁸⁹ IV- ⁸⁹⁰ IV- ⁸⁹¹ IV- ⁸⁹² IV- ⁸⁹³ IV- ⁸⁹⁴ IV- ⁸⁹⁵ IV- ⁸⁹⁶ IV- ⁸⁹⁷ IV- ⁸⁹⁸ IV- ⁸⁹⁹ IV- ⁹⁰⁰ IV- ⁹⁰¹ IV- ⁹⁰² IV- ⁹⁰³ IV- ⁹⁰⁴ IV- ⁹⁰⁵ IV- ⁹⁰⁶ IV- ⁹⁰⁷ IV- ⁹⁰⁸ IV- ⁹⁰⁹ IV- ⁹¹⁰ IV- ⁹¹¹ IV- ⁹¹² IV- ⁹¹³ IV- ⁹¹⁴ IV- ⁹¹⁵ IV- ⁹¹⁶ IV- ⁹¹⁷ IV- ⁹¹⁸ IV- ⁹¹⁹ IV- ⁹²⁰ IV- ⁹²¹ IV- ⁹²² IV- ⁹²³ IV- ⁹²⁴ IV- ⁹²⁵ IV- ⁹²⁶ IV- ⁹²⁷ IV- ⁹²⁸ IV- ⁹²⁹ IV- ⁹³⁰ IV- ⁹³¹ IV- ⁹³² IV- ⁹³³ IV- ⁹³⁴ IV- ⁹³⁵ IV- ⁹³⁶ IV- ⁹³⁷ IV- ⁹³⁸ IV- ⁹³⁹ IV- ⁹⁴⁰ IV- ⁹⁴¹ IV- ⁹⁴² IV- ⁹⁴³ IV- ⁹⁴⁴ IV- ⁹⁴⁵ IV- ⁹⁴⁶ IV- ⁹⁴⁷ IV- ⁹⁴⁸ IV- ⁹⁴⁹ IV- ⁹⁵⁰ IV- ⁹⁵¹ IV- ⁹⁵² IV- ⁹⁵³ IV- ⁹⁵⁴ IV- ⁹⁵⁵ IV- ⁹⁵⁶ IV- ⁹⁵⁷ IV- ⁹⁵⁸ IV- ⁹⁵⁹ IV- ⁹⁶⁰ IV- ⁹⁶¹ IV- ⁹⁶² IV- ⁹⁶³ IV- ⁹⁶⁴ IV- ⁹⁶⁵ IV- ⁹⁶⁶ IV- ⁹⁶⁷ IV- ⁹⁶⁸ IV- ⁹⁶⁹ IV- ⁹⁷⁰ IV- ⁹⁷¹ IV- ⁹⁷² IV- ⁹⁷³ IV- ⁹⁷⁴ IV- ⁹⁷⁵ IV- ⁹⁷⁶ IV- ⁹⁷⁷ IV- ⁹⁷⁸ IV- ⁹⁷⁹ IV- ⁹⁸⁰ IV- ⁹⁸¹ IV- ⁹⁸² IV- ⁹⁸³ IV- ⁹⁸⁴ IV- ⁹⁸⁵ IV- ⁹⁸⁶ IV- ⁹⁸⁷ IV- ⁹⁸⁸ IV- ⁹⁸⁹ IV- ⁹⁹⁰ IV- ⁹⁹¹ IV- ⁹⁹² IV- ⁹⁹³ IV- ⁹⁹⁴ IV- ⁹⁹⁵ IV- ⁹⁹⁶ IV- ⁹⁹⁷ IV- ⁹⁹⁸ IV- ⁹⁹⁹ IV- ¹⁰⁰⁰ IV- ¹⁰⁰¹ IV- ¹⁰⁰² IV- ¹⁰⁰³ IV- ¹⁰⁰⁴ IV- ¹⁰⁰⁵ IV- ¹⁰⁰⁶ IV- ¹⁰⁰⁷ IV- ¹⁰⁰⁸ IV- ¹⁰⁰⁹ IV- ¹⁰¹⁰ IV- ¹⁰¹¹ IV- ¹⁰¹² IV- ¹⁰¹³ IV- ¹⁰¹⁴ IV- ¹⁰¹⁵ IV- ¹⁰¹⁶ IV- ¹⁰¹⁷ IV- ¹⁰¹⁸ IV- ¹⁰¹⁹ IV- ¹⁰²⁰ IV- ¹⁰²¹ IV- ¹⁰²² IV- ¹⁰²³ IV- ¹

چو شیر دژ آگاه² نخچیر جوی
 بیابان سراسر پر از گبور دید
 بغنیدید و ز جای برکنند رخس
 بیفگنند بر⁵ دشت نخچیر چند
 یکی آتشی بر فروزید سخت
 درختی بجست از در باب زن
 که در چنگ او پیر مرغی نسخت
 ز مغز استخوانش برآورد گرد
 چمان و چیران رخس در مرغزار
 بران دشت نخچیر که بر گذشت⁸
 بگشتند¹¹ گرد لب چوپیار
 سوی بند کردندش بشتافتند¹³
 همی هر یک¹⁵ از رخس جستند¹⁶ بهر
 بکار آمدش باره دست کش

سوی مرز توران چو بنهاد روی¹
 چو نزدیک³ مرز توران رسید
 بر افروخت چون گل رخ تاج بخش
 بتیر و کمان و⁴ بگرز و کمنند
 ز خاشاک وز خار و⁶ شاخ⁷ درخت
 چو آتش پراگنده شد پیلتن
 یکی نره گوری بزد بر درخت
 چو بریان شد از هم بکنند و بخورد
 بغفت و برآسود از روزگار
 سواران ترکان تنی هفت و هشت
 یکی اسپ⁹ دیدند در مرغزار¹⁰
 چو بردشت مر رخس¹² را یافتند
 گرفتند و بردند پویان بشهر¹⁴
 چو بیدار شد رستم از خواب خوش

20

25

30

1. I, IV и T — سوی مرز تورانش بنهاد روی — VI —
 وشار حتی وصل الی حدود توران: Б — этот б. и первое мисра следующего б. передает так: 2. Л —
 3. VI — نزدیک شهر سمنگان 4. VI — و 5. VI — در 6. I, IV —
 7. VI — برگ 8. VI — доб. б.: 9. I — رخس 10. IV, VI и T — مرغزار 11. I, IV —
 12. I, IV — اسپ 13. I, IV — доб. бб. (Б. оп.): 14. Б —
 15. I, IV, VI — هر کس 16. IV — بردند
 چو شیر ژیان آنگهی بردمید
 سواران زهر سو درو تاختند * کمنند کیانی در انداختند
 سه تن کشته شد مهتر و ارجمند * نیامد [نیامد — IV] سر رخس جنگی ببند
 یکی را بزخم لگد کرد پست * یکی را سر از تن بدندان بغست
 پس آنکه فکندند هر سو کمنند * که تا گردن رخس کردند بند
 و قاموه الی بلد — 14. Б — варианты тех же бб. в другом порядке следования.
 15. I, IV, VI — هر کس 16. IV — بردند
 لهم هناک یسمی سمنجان

دم مرگ چوون آتش هولناک
 درین² جای رفتن نه جای درنگ
 چنان دان که دادست و⁵ بیداد نیست
 جوانی و پیری بنزدیک مرگ⁷
 دل از نور ایمان گر آگنده
 برین¹⁰ کار یزدان ترا راز¹¹ نیست
 بگیتی دران¹³ کوش چون بگذری
 کنون رزم سهراب رانم نخست¹⁵

ندارد ز برناو فرتوت پای¹
 براسب فنا³ گر کشد⁴ مرگ تنگ
 چو داد آمدش جای فریاد نیست⁶
 یکی دان چو اندر بدن نیست بر گ⁸
 ترا خامشی به که تو بنده⁹
 اگر جانت با دیو¹² انباز نیست
 سرانجام نیکی بر خود¹⁴ بری
 از ان کین که او با پدر چون بجست¹⁶

10

۲

ز گفتار دهقان یکی داستان
 ز موبد برین گونه برداشت¹⁸ یاد
 غمی بد دلش ساز نخچیر کرد

بپیوندم از گفته¹⁷ داستان
 که رستم یکی روز از بامداد¹⁹
 کمر بست و ترکش پر از تیر کرد²⁰

15

¹ I, IV, VI—доб. б.:

جوان را چه باید بگیتی طرب * که پی (بر-I) مرگ راهست پیری سبب
 VI—доб. еще б.:

نه روبه بماند نه درنده شیر * نه بد دل بماند نه مرد دلیر
 I, IV—⁶ دادت ز—оп. و IV—⁵ کند I, IV, VI—⁴ قضا بدین VI—³
 بنزد اجل—⁷ I, IV, VI آمدش جای فریاد چیست VI—⁷ آمدش بانگ و فریاد نیست
 I, IV, VI—⁹ доб. б. چو درین نخواستی خلل—⁹ IV, VI چو درین نداری خلل—⁸ I

پرستش بر اندیشه کن با نیاز * همان کار روز پسین را بساز
 VI—¹³ اگر دیو باجانت—¹² I, IV, VI ناز—¹¹ IV بدین—¹⁰ I, IV, VI
 VI—¹⁷ вар. б. VI—¹⁶ б. оп. باید درست—¹⁵ I, IV اسلام با خود—¹⁴ I, IV, VI

بگفتار دهقان کنون باز گرد * نگر تاجه گوید سراینده مرد
 Б—передает бб. 16 и 17 I, IV, VI—¹⁹ بدین گونه داریم VI—¹⁸
 следующим образом: VI—²⁰ доб. б. اصبح ذات یوم مومنا خزینا فعزم علی الصید

وزان پس برخیش اندر آورد پای * برانگیخت آن کوه پیکر ز جای

سهراب

اگر قند هادی برآید ز کنج
 سستم‌کاره خوانیمش از دادگر
 اگر مرگ دادست بپداد چیست
 ازین راز جان تو آگاه نیست
 همه تا در آرز رفتنه فراز⁶
 برفتن مگر بهتر آیدش⁹ جای
 بخاک افکنند نارسیده ترنج¹
 هنرمند دانیمش² از بی‌هنر
 ز داد این همه بانگ و³ فریاد چیست⁴
 بدین پرده اندر⁵ ترا راه نیست
 بکس بر⁷ نشد این در راز باز⁸
 چو آرام یابد¹⁰ بدیگر سرای¹¹

5

¹ I, IV, VI—предшествуют бб.:

کنون رزم سهراب و رستم شنو * دگرها شنیدستی این هم شنو
 یکی داستانست پر آب چشم * دل نازک از رستم آید بخشش
 (ср. б. 1058 текста); Б—перевод бб. 1—14 оп. ² I, IV—خوانیمش—T; ³ I, VI—оп.;
 برین—⁵ I—⁴ Порядок бб. в IV—3,4,6,5,7,8 и т. д.; VI—3,7,4,5,6,8 и т. д.
 IV—⁶ IV—⁷ T—⁸ I, IV, VI—⁹ I, VI—¹⁰ I, IV, VI—¹¹ I, IV—доб. бб.:

اگر مرگ کسرا نیوباردی * ز پیر و جوان خاک بسپاردی
 اگر آتشی گاه افروختن * بسوزد عجب نیست از سوختن
 بسوزد چو در سوزش آید درست * چو شاخ نو از بیخ کهنه درست
 VI—два последних бб. разночтения. следуют после б. 3 текста; третий—после б. 6.